



عرفان اسلامی جلد 4

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 7

عرفان اسلامی جلد چهارم

باب 7

در بیان لباس

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرَى لِبَاسَ الْمُؤْمِنِينَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَأَنْعَمُهُ الْإِيمَانُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ] «1».

وَأَمَّا لِبَاسُ الظَّاهِرِ فَبِعَمَّةٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى يُسْتَرُ بِهَا الْعَوْرَاتُ وَهِيَ كَرَامَةُ اللَّهِ بِهَا ذُرِّيَّةُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لَمْ يُكْرِمَ بِهَا غَيْرَهُمْ. وَهِيَ لِلْمُؤْمِنِينَ آلَةٌ لِأَدَاءِ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ.

وَخَيْرُ لِبَاسِكَ مَا لَا يَشْعَلُكَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بَلْ يُفَرِّقَكَ مِنْ شُكْرِهِ وَذِكْرِهِ وَطَاعَتِهِ.

وَلَا يَحْمِلُكَ فِيهَا إِلَى الْعُجْبِ وَالرِّيَاءِ وَالتَّزَيُّنِ وَالْمُفَاخَرَةِ وَالْحِيَلِ فَإِنَّهَا مِنْ آفَاتِ الدِّينِ وَمُورِثَةُ الْقَسْوَةِ فِي الْقَلْبِ.

فَإِذَا لَبَسْتَ ثِيَابَكَ فَادْكُرْ سَتَرَ اللَّهِ عَلَيْكَ ذُنُوبَكَ بِرَحْمَتِهِ وَأَلْبَسْ بِاطْنِكَ بِالصِّدْقِ كَمَا أَلْبَسْتَ ظَاهِرَكَ بِتَوْبِكَ وَلِيَكُنْ بِاطْنِكَ فِي سَتْرِ الرَّهْبَةِ وَظَاهِرَكَ فِي سَتْرِ الطَّاعَةِ.

وَاعْتَبِرْ بِفَضْلِ اللَّهِ «عَزَّ وَجَلَّ» حَيْثُ خَلَقَ أَسْبَابَ اللِّبَاسِ لِتَسْتُرِ الْعَوْرَاتِ الظَّاهِرَةِ، وَفَتَحَ أَبْوَابَ التَّوْبَةِ وَالْإِنَابَةِ لِتَسْتُرِ بِهَا عَوْرَاتِ الْبَاطِنِ مِنَ الذُّنُوبِ وَأَخْلَاقِ السُّوءِ.

وَلَا تَفْضَحْ أَحَدًا حَيْثُ سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْكَ أَعْظَمَ مِنْهُ وَاشْتَغَلْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ

(1) - اعراف (7): 26.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 8

وَاصْفَحْ عَمَّا لَا يَعْنِيكَ أَمْرُهُ وَحَالُهُ وَاحْدَرْ أَنْ يَنْفَى عُمْرُكَ بِعَمَلِ غَيْرِكَ وَيَتَجَرَّ بِرَأْسِ مَالِكَ غَيْرِكَ وَتَهْلِكَ نَفْسُكَ، فَإِنَّ نِسْيَانَ الذَّنْبِ مِنْ أَعْظَمِ عُقُوبَةِ اللَّهِ فِي الْعَاجِلِ وَأَوْفَرِ أَسْبَابِ الْعُقُوبَةِ فِي الْأَجَلِ وَاشْتَغَلْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ.

وَمَادَامَ الْعَبْدُ مُشْتَعِلًا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَمَعْرِفَةِ عُيُوبِ نَفْسِهِ وَتَرَكَ مَا يَشِينُ فِي دِينِ اللَّهِ «عَزَّ وَجَلَّ» وَهُوَ بِمَعَزِلٍ عَنِ الْآفَاتِ غَائِصٌ فِي بَحْرِ رَحْمَةِ اللَّهِ «عَزَّ وَجَلَّ» يَفُوزُ بِجَوَاهِرِ الْفَوَائِدِ مِنَ الْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ.

وَمَادَامَ نَاسِبًا لِذُنُوبِهِ جَاهِلًا لِعُيُوبِهِ رَاجِعًا إِلَى حَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ لَا يُفْلِحُ إِذَا أَبَدًا.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 9

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرَيْنُ اللَّبَاسَ لِلْمُؤْمِنِينَ لِيَأْسَ التَّقْوَى وَأَنْعَمَهُ الْإِيمَانُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلِيَأْسَ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ]

لباس ظاهر و لباس باطن

از متن این روایت که از سرچشمه حقایق، امام به حق ناطق، حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل شده، استفاده می شود که برای انسان - به تناسب وجودش که دارای جسم و روح می باشد - دو نوع لباس است.

یک نوع لباس جهت جسم که از مواد طبیعی بافته می شود و نوع دیگر لباسی برای روح و باطن که از حقایق عالی و حسنات اخلاقی و صفات الهی و اسرار عرشی ساخته می گردد.

لباس ظاهر برای زینت و پوشش جسم و حفظ عیوب بدن و لباس باطن برای زیبای روح و حفظ جان از خطرات نفس اماره و شیاطین جتّی و انسی است.

انسانی که عاری از لباس ظاهر است، منظره ای کریه و صورتی بدناما دارد و هیولایی زشت است و تمام مردم با خفت و خواری به او نظر کرده و وی را یا مجنون یا انسانی بی حیا می دانند.

به همین نسبت، انسانی که عاری از لباس باطن است، سماواتیان و اهل دل و عارفان بیدار، او را بسیار زشت دیده و گویی درون او را هم چون جنگلی پر از حیوانات وحشی و درنده می نگرند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 10

انسان به همان گونه که برای پوشش ظاهر خود، دست به انواع فعالیت‌های مادی می‌زند و برای آرایش ظاهر خود به وسیله لباس از انواع محصولات طبیعی استفاده می‌کند و عریان بودن ظاهر را از لباس برای خود بسیار زشت می‌داند، باید برای لباس معنوی خود بیش از آن که برای ظاهر خود می‌کوشد، تلاش کند.

جسم در میدان حیات انسان به منزله مرکب و روح عالی انسانی - که از عالم الهی است - به منزله راکب است.

جسم برای انسان به منزله يك نقطه محدود بیش نیست، ولی روح برای انسان عالمی است بی‌منتها و جهانی است گسترده‌تر از جهان ظاهر.

فعالیت انسان برای جسم باید در حدّ عفاف و کفاف و در محدوده قناعت باشد، ولی برای عظمت و اعتلای روح باید حریصانه کوشید و تا لحظه آخر عمر به دریا دریا سرمایه معنوی قناعت نکرد.

چه بدبخت و بیچاره و پست‌اند آن آدمیان و انسان‌هایی که در امور معنوی به حداقل برنامه و گاهی به کمتر از حداقل یعنی به نماز و روزه واجب قناعت کرده، ولی در امور مادی برای خود مرز توقفی نمی‌شناسند!

چون صبح از خواب سنگین جسم برمی‌خیزند، برای به دست آوردن ثروت و تکاثر آن، از تمام وجود مایه می‌گذارند و نیمه شب با آن که در روز بیش از خرج چند سال خود و اهل و عیال خویش را به دست آورده‌اند، بدون آرامش دل به خانه باز می‌گردند و با حرص هرچه تمام به آرزوی رسیدن صبح‌اند، تا دوباره به ثروت مادی هجوم برده و از راه حرام و غصب و سرقت و پامال کردن حقوق دیگران بر ثروت بیفزایند!!

این گرسنگان سفره مادی که اگر همه جهان را در اختیار آنان بگذارند، سیر نمی‌شوند، با پر شدن دهانشان از خاك گور به قناعت دست می‌یابند و آنجاست که

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 11

دچار حسرت و اندوه فراوان گشته و آرزوی برگشت به دنیا می‌کنند، اما از طرف حضرت حق به آنان خطاب می‌شود که برگشتی برای شما نیست!!

این تمیّدستان و حمّالان وزر و وبال در عالم برزخ، نگران اموال و ثروت بی‌کران خود هستند که فعلاً به دست وارثان عیاش افتاده و آنان با کمال بی‌رحمی به جان اندوخته‌های او افتاده و مشغول خرج کردن ثروت در راه شهوت و شکم و گناه و

معصیت‌اند! بیچاره در عالم برزخ، آه از نهاد می‌کشد و می‌گوید: تمام عمر گرانمایه را خرج به دست آوردن مال و انباشتن ثروت کردم و خود از آن لذتی نگرفته و اکنون محصول حمالی و عملگی مرا دیگران صرف عیش و نوش می‌کنند و من و زر و وبال آنان را به عنوان کمک کار به اهل معصیت به دوش می‌کشم!!

و چه خوشبخت آن انسان‌های بیدار و بینایی که اندکی از وقت را صرف به دست آوردن مال حلال به قدر احتیاج می‌کنند و بقیه وقت را برای اعتلای روح که کلمه حق است مصرف می‌نمایند.

زبان حال اینان که در صراط مستقیم حقند و سیری جز سیر الی الله ندارند و راهی جز راه خدا نمی‌شناسند و محبوبی جز حضرت الله انتخاب نکرده‌اند، همان است که عارف شاعر، مولوی می‌گوید:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست	بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
ای آفتاب حسن برون آدمی ز ابر	کان چهره مشعشع تابانم آرزوست
بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز	باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 12

گفتی ز ناز بیش مرئجان مرا برو	آن گفتنت که بیش مرئجانم آرزوست
این نان و آب چرخ چو سیلی است بی وفا	من ماهیم، نهنگم، عثمانم آرزوست
یعقوب‌وار وا اسفاها همی زخم	دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست
زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت	شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
جانم ملول گشت زفرعون و ظلم او	آن نور روی موسی عمرانم آرزوست»1

جسمی که دو روز دیگر با يك كفن می‌خواهد در جایی تنگ و تاریک و در خانه وحشت منزل بگیرد و خوراك موران و ماران گردد، چه ارزشی دارد که خارج از حدود مقررات الهی برای او کار کرد؟

منزلی در حد نیاز، خوراکی برای به دست آوردن توان و قدرت، لباسی برای پوشیدن در زمستان و تابستان و محل کسبی برای ادای حقوق جسم و اهل و عیال و خرج کردن در راه خیر برای انسان کافی است.

به رشد و کمال روح پردازید، لباس تقوا برای امروز و فردا فراهم کنید، ما را پس از این جهان، عقبات سنگینی است که برای عبور از آن عقبات، لباس تقوا لازم است.

فقط به فکر بدن نباشید، فقط در جمع وسیله برای عیش بدن نکوشید، شما را

(1) - مولوی.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 13

برای اداره امور بدن تنها نیافریده‌اند، اگر هدف از خلقت انسان فقط رسیدگی به جسم بود، انبیای الهی بر این معنی خبر می‌دادند، دیگر این همه کتاب و حساب و قانون و مقررات و حلال و حرام لازم نبود.

انبیا و امامان علیهم السلام برای رشد و تعالی عقل و روح و آراسته نمودن انسان به صفات الهی و متخلّق کردن بشر به اخلاق الهی آمدند و اگر در دستوره‌های آن بزرگواران که بر اساس وحی است دقت کنید، چیزی جز این نمی‌یابید.

حتی در دستورهایی که برای حیات جسمی داده‌اند سراسر و معنویت و صفا و روحانیت دیده می‌شود و اصولاً آراستگی ظاهر از نظر آنان مقدمه آراستگی باطن است و رسیدگی به جسم و زندگی مادی برای تقویت حیات روح و زندگی معنوی است.

جسم مرکب روح

انسان در مدت بسیار کوتاهی که در دنیا زیست دارد، بر او لازم است با بیداری و بصیرت زندگی کرده و خود را و عقل و جان خود را برای این چند روزه محدود تباه نکند؛ او باید سعی داشته باشد که آخرتش را با دنیا بسازد و آخرت ساختن با دنیا در گرو ایمان و عمل صالح است و ایمان و عمل جز از طریق دستوره‌های الهی برای کسی میسر نیست.

کسی را خبر دارید که بعد از تولد نمرده باشد؟ آیا برای کسی در این دنیا حق حیات ابد قرار داده شده؟ انبیا و امامان علیهم السلام که در تمام امور سرچشمه‌های معنی و فضیلت بودند، گاهی از کوتاه‌ترین عمر برخوردار بودند.

عیسی در سی و سه سالگی عروج می‌کند و یحیی در همین حدود سر مبارک در راه جانان نثار می‌نماید، حضرت زهرا علیها السلام در هیجده سالگی از دنیا رحلت می‌کند

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 14

و پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله با آن همه عظمت و مقام در شصت و سه سالگی تسلیم مرگ می‌گردد!!

امام جواد علیه السلام در سن بیست و پنج سالگی به شرف شهادت نایل می‌گردد و سایر انبیا و امامان علیهم السلام نیز از نظر طول عمر در همین حدود و سنین از دنیا رخت بر بسته‌اند.

آن بزرگواران، به حقیقت دنیا را مزرعه آخرت حساب می‌کردند و بر اساس همین محاسبه زندگی کردند و زندگی از نظر سلامت و خیر بنا به فرموده آیات قرآن از بهترین زندگی‌ها و میدان تجلی رضایت و عنایت حضرت دوست بود.

گاهی به گورستان‌ها سر بزیند و کمی در غسّال خانه‌ها مکث کرده و به انواع آدمیان از قبیل، سلطان، رئیس جمهور، وکیل، وزیر، رئیس، ملك التجار و... که روی سنگ غسل خانه‌ها خاموش و ساکت افتاده‌اند تا نوبت غسل آنان برسد، فکر کنید تا روح و عقل شما از غوغای مادی گری نجات پیدا کرده و از اسارت هوای نفس و شیطان‌های داخلی و خارجی آزاد گردد!!

تا به خود آید و بدانید و بفهمید که در دنیا ماندنی نیستید، همه پایه‌های حیات شما بر ضربان قلب است و ضربان قلب در اختیار شما نیست، در اختیار حضرت اوست، اگر نخواهد بی‌معطلی از کار افتاده و شما را روانه خانه گور می‌کند!!

چه بسا که شب در خواب راحت، ناگهان با يك زمین لرزه تمام هستی و زندگی تو زیر و زبر شده و اسم و نشانت از جهان برای همیشه به باد فنا رود!

چه بسا که با برخورد به يك حادثه غیر قابل پیش‌بینی لباس عاریت از وجودت کنده شود و لحظات بعد در خانه قبر قرار بگیری!

بیشتر فکر کن و به خود آی و دنیا را برای ساختن آخرت انتخاب کن و از امور ظاهر برای عمارت و آبادی باطن کمک بخواه.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 15

نصایح اولیاء الله

انبیا و امامان، اولیا و عاشقان، عارفان و بیداران، مصلحان و مؤمنان در این زمینه چه نصیحت‌های دلپذیر و چه پندها و عبرت‌های تکان دهنده از خود به یادگار گذاشته‌اند.

در روایت آمده:

وقتی ابوذر غفاری به مکه مکرمه آمد کنار درب بیت الله ایستاد و از مردمی که از اطراف ممالک اسلامی به حج آمده بودند دعوت کرد برای شنیدن سخنان او اجتماع کنند.

پس از اجتماع مردم فرمود: ای مردم! می‌دانید که من جُنْدِبِ غفاری هستم و نسبت به شما خیرخواه و مهربانم. ای مردم! هرگاه یکی از شما اراده سفر کند، همانا از زاد و توشه آن قدر بردارد که در آن سفر به آن محتاج و نیازمند است و از برداشتن زاد و راحله و بردن با خود هیچ چاره‌ای ندارد، هرگاه امر سفر دنیا که خیلی معمولی است چنین باشد، پس برداشتن زاد و توشه برای سفر آخرت سزاوارتر است!

مردی در میان جمعیت گفت: ابوذر! ما را به زاد و توشه سفر آخرت راهنمایی کن.

فرمود: برای دفع رنج روز نشور، روزه بگیرد و برای عظام امور، حج واقعی گذارید و برای برطرف کردن وحشت قبر، در دل شب دو رکعت نماز خالص برای حضرت رب به جای آورید «1».

(1) - من لا یحضره الفقیه: 282 / 2، باب الزاد فی السفر، حدیث 2456.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 16

امام مجتبی علیه السلام در آستانه حرکت به سفر آخرت جنادة بن ابی امیه را نصیحت کرد و فرمود:

برای سفری که در پیش داری آماده شو و برای راهی که پیمودن آن را ناچاری، زاد و توشه بگیر، قبل از این که چنگال مرگ گریبان را بگیرد و از تو کاری ساخته نباشد «1»!!

در روایت آمده:

امیرالمؤمنین علیه السلام در هر شب، هنگامی که مردم به خوابگاه خود می رفتند، صدای نازنینش بلند می شد، در حدی که اهل مسجد و کسانی که همسایه مسجد بودند صدای آن حضرت را می شنیدند که می فرمود:

بَجَّهْرُوا رَحْمَتُكَ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فَيْكُمْ بِالرَّحِيلِ «2».

ای مردم! آماده شوید و اسباب سفر مهیا کنید، خداوند شما را رحمت کند، اینک منادی مرگ است که در بین شما ندای کوچ کردن سر داده، دلبستگی خود را به دنیا کم کنید، آماده کوچ کردن از دنیا باشید، از اعمال صالحه برای دنیای دیگر خود زاد و توشه بردارید، در برابر شما عقبه های بسیار دشواری است و منزلهایی که سخت هولناک است.

در هر صورت می توان از تمام نعمت های الهی برای ساختن آخرت استفاده کرد و راه آن منحصر به این است که در کلیه مسائل مادی و دنیایی از برنامه های وحی استفاده کرد.

(1) - بحار الأنوار: 139/44، باب 22، حدیث 6.

(2) - الأملی، شیخ صدوق: 498، المجلس الخامس والسبعون، حدیث 7؛ بحار الأنوار: 393/74، باب 15، حدیث 12.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 17

خوشبخت آن انسان های با بصیرتی که يك لحظه از عمر خود را هدر نمی دهند و دمی از یاد مرگ و عقبات آن غافل نمی مانند.

سعدی در زمینه یادآوری مسائل مرگ می گوید:

که می گفت گوینده ای با رباب

دو بیتم جگر کرد روزی کباب

بروید گل و بشکفد لاله زار	دریغا که بی ما بسی روزگار
برآید که و ما خاک باشیم و خشت	بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت
نشینند با يك دگر دوستان	پس از ما بسی گل دمد بوستان
بیایند و بر خاک ما بگذرند	کسانی که از ما به غیب اندرند
به گوش آدمم ناله ای دردناک	زدم تیشه يك روز بر تلّ خاک
که چشم و بناگوش و رویست و سر	که زنهار اگر مردی آهسته تر
که جان تو مرغیست نامش نفس	خبر داری ای استخوانی قفس
دگر ره نگرده به سعی تو صید	چو مرغ از قفس رست و بگسست قید
دمی نزد دانا به از عالمی است «1»	نگهدار فرصت که عالم دمی است

لباس ایمان زیباترین لباس

حکیم فرزانه و عارف بزرگوار مرحوم ملا عبد الرزاق لاهیجی در ترجمه جمله اول روایت چنین توضیح می دهد:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

زیباترین لباس از برای مؤمن لباس تقوا است، چرا که لباس چیزی است که عورت ظاهری آدمی را بپوشد و از شدت سرما و گرما انسان را محافظت کند.

(1) - کلیات سعدی.

و چون تقوا انسان را از رسوایی روز قیامت و از شداید و رنج‌ها و عذاب آن روز حفظ می‌کند، پس زیباترین لباس برای آدمی است.

و نیز می‌فرماید:

نرم‌ترین لباس برای مؤمن لباس ایمان است، ایمان یعنی اعتقاد جازم و ریشه دار به حضرت حق و نبوت انبیا و هرچه از احوال مبدأ و معاد از جانب حضرت حق رسیده است.

اما نکته‌ای که در اینجا هست این است که ایمان با گناه و عصیان و فسق و فجور قابل جمع است، پس ایمان داشتن کمال مطلق نیست، بلکه با نقصان صاحبش را مستحق دخول در عذاب می‌کند، به خلاف تقوا که کمال مطلق است و با گناه و عصیان و استحقاق دخول در عذاب قابل جمع نیست؛ پس تقوا ازین لباس است و ایمان کمال فی الجمله است و به همین خاطر خدای بزرگ در قرآن مجید فرمود:

لباس تقوا از هر لباسی بهتر است، چرا که لباس ظاهر عورت ظاهر را می‌پوشاند و لباس تقوا هم ظاهر و هم باطن را از هر نوع رجس و آلودگی محافظت کرده و پاک نگاه می‌دارد.

لباس در قرآن

کتاب الهی از پنج نوع لباس در آیات نورانش نام می‌برد:

1- لباس مادی ظاهری.

2- لباس طبیعی.

3- لباس معنوی.

4- لباس بهشتی.

5- لباس جهنمی.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 19

1- لباس مادی ظاهری

از لباس ظاهر که مردم بر بدن می پوشانند، به عنوان نعمت یاد فرموده و از انسان می خواهد که به این معنی توجه داشته باشد که میلیون ها چرخ به اراده حضرت حق در این خانه با عظمت آفرینش به گردش می آید تا برای بشر لباس فراهم گردد، انسان باید نسبت به این نعمت شاکر باشد و سعی کند از لباس و پوشش بدن خود در راهی که مولای او خواسته استفاده کند.

[وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِنَآكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ نَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَلِيَّةً نَلْبَسُوهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَ لِنَبْتَعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ] «1».

و اوست که دریا را رام و مسخر کرد تا از آن گوشت تازه بخورید و زینتی را که می پوشید از آن بیرون آورید و در آن کشتی ها را می بینی که آب را می شکافند [تا شما را برای حمل کالا، تجارت و داد و ستد جابجا کنند] و برای این که از فضل و احسان خدا طلب کنید و [در نهایت] به سپاس گذاری خدا برخیزید.

ملاحظه می کنید که یکی از منابع مهم لباس برای پوشش بدن، دریا است و خدای بزرگ در آخر آیه شریفه از مردم می خواهد که او را برای این نعمت شکر کنند و شکر لباس به این است که انسان از آن لباس در راه خدا و خیر رساندن به مردم استفاده کند.

[وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّوهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوَافِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا

(1) - نحل (16): 14.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 20

أَنَابًا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ* وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ] «1».

و خدا خانه هایتان را برای شما مایه آرامش و راحت قرار داد و برای شما از پوست دامها سر پناه [مانند قبه و خیمه] مقرر کرد، که آنها را روز کوچ کردنتان و هنگام اقامتتان [در جایجا کردن] سبک می یابید و [برای شما] از پشمها و کرکها و موهای آنها تا زمانی معین، وسایل زندگی و کالای تجارت پدید آورد.* و خدا برای شما از آنچه آفریده سایههایی قرار داد، از کوهها پناه گاههایی برایتان به وجود آورد، و تن پوشهایی برای شما قرار داد که شما را از گرما ننگه می دارد و پیراهنهایی [مقاوم] که شما را از آسیب جنگ و نبردتان حفظ می کند؛ این گونه نعمت هایش را بر شما کامل می کند تا تسلیم فرمانهای او شوید.

يك بار دیگر در این دو آیه و آنچه به عنوان نتیجه در پایان آن ذکر شده دقت کنید؛ لباس مادی نعمت خداست، پوششی است که حضرت حق مقرر فرموده، تا از سرما و گرما محفوظ مانده و برای شما زینت زندگی باشد و شما با به دست آوردن آن از هر رنجی دور مانده و خیالتان آسوده باشد، تا با سلامت کامل و آسودگی خیال به اطاعت از اوامر و نواهی جناب او اقدام کنید.

فکر کنید که تاکنون با لباسهایی که در اختیار شما قرار گرفته چه برخوردی داشتید و از آنها در چه راهی استفاده کردید، برای چه به دست آوردید و برای چه پوشیدید و برای چه به تن کردید؟ آیا به لباس خود به عنوان نعمت حضرت

(1) - نخل (16): 80 - 81.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 21

دوست نظر کردید؟ آیا به خاطر او به دست آوردید و به خاطر او پوشیدید و در مقام قدردانی و تشکر از حضرت او بر آمدید و این لباس ظاهر را مقدمه به دست آوردن لباس باطن قرار دادید؟ در این لباس به تواضع حرکت کردید؟ یا دچار کبر و خوشحالی زودگذر شدید؟ از این لباس در راه عدل و حکمت استفاده کردید یا در آن لباس به ظلم آلوده شدید؟ و یا در آن لباس به پامال کردن حقوق معطی لباس و حقوق مردم دچار شدید؟!

[يا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا] «1».

ای فرزندان آدم! ما لباسی که شرمگاهتان را می پوشانند، و لباسی فاخر و گران که مایه زینت و جمال است، برای شما نازل کردیم.

[وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ] «2».

و به سود شما صنعتِ ساختنِ پوشش‌های دفاعی را به او آموختیم تا شما را از [آسیب] جنگ‌تان محافظت نماید، پس آیا شما شکرگزار حق هستید؟

2- لباس طبیعی

قرآن مجید از مسئله شب و وضع زندگی مرد و زن نسبت به یکدیگر و این که هر یک برای دیگری در جهاتی از زندگی به منزله پوششند تعبیر به لباس فرموده و شب و پوشش زن و مرد را نسبت به یکدیگر از اعظم نعمت‌های الهی شمرده، باشد که انسان به این نعمت‌های پر منفعت توجه کرده و در مقام شکر حضرت منعم برآید.

(1) - اعراف (7): 26.

(2) - انبیا (21): 80.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 22

[وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا] «1».

و اوست که شب را برای شما پوشش، و خواب را مایه استراحت و آرامش، و روز را [زمان] پراکنده شدن [جهت فعالیت و کوشش] قرار داد.

[أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ] «2».

در شبِ روزهایی که روزه‌دار هستید، آمیزش با زنانتان برای شما حلال شد.

آنان برای شما لباسند و شما برای آنان لباسید.

از آنجایی که زنان به وسیله بهره گرفتن از شوهران خود از بسیاری از گناهان محفوظ می‌مانند و مردان نیز به خاطر همسران خویش از بسیاری از معاصی در امان می‌مانند و زن و مرد به وسیله یکدیگر در پوششی از عفت و حیا و کرامت قرار

می گیرند، خداوند بزرگ از زن نسبت به مرد و از مرد نسبت به زن تعبیر به لباس و جامه فرمود، همان طور که لباس مادی پوشاننده عیوب ظاهر است، لباس طبیعی هم پوشاننده بسیاری از عیوب و حافظ انسان از بسیاری از گناهان است.

3- لباس معنوی

لباس معنوی که اظهر و اتم آن تقوا است از عظیم ترین و پرمفعت ترین نعمت های الهی نسبت به عبد است.

این لباس است که در دنیا انسان را از تمام آلودگی های اعتقادی، عملی و اخلاقی حفظ کرده و در آخرت از عذاب الهی در امان حضرت حق برده و بالاترین

(1) - فرقان (25): 47.

(2) - بقره (2): 187.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 23

درجات بهشت را نصیب انسان می نماید.

در سوره اعراف می خوانید:

[و لِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ] «1».

و لباس تقوا [که انسان را از آلودگی های ظاهر و باطن بازمی دارد] بهتر است.

4- لباس بهشتی

خداوند مهربان در قرآن مجید به آن انسان هایی که دارای ایمان و عمل صالح و آراسته به حسنات اخلاقی هستند، وعده لباس های فاخر بهشتی داده و فرموده به جزای عمل آنان در بهشت آراسته به لباس هایی هستند که عنایت و لطف حضرت دوست برای آنان مقرر کرده است.

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا* أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُجْلُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسْبَتْ مُرَفَقًا] «2».

مسلمانان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند [پاداششان داده خواهد شد]؛ زیرا ما پاداش کسانی را که کار نیکو کرده‌اند، تباه نمی‌کنیم.*

برای آنان بهشت‌های جاودانی است که از زیر درختانش نهرها جاری است، در حالی که در آنجا بر تخت‌ها تکیه دارند با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند، و جامه‌هایی سبز از دیبای نازک و سبزه می‌پوشند، چه پاداش خوبی و چه آسایش‌گاه نیکویی.

(1) - اعراف (7): 26.

(2) - کهف (18): 30 - 31.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 24

[إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ* فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ* يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ] «1».

مسلمانان پرهیزکاران در جایگاه امنی خواهند بود.* در میان بوستان‌ها و چشمه‌سارها؛* لباس‌هایی از حریر نازک و دیبای ضخیم می‌پوشند در حالی که برابر هم می‌نشینند.

[إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُجْلُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِيَأْسُوهُمْ فِيهَا حَرِيرًا] «2».

بی‌تردید خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، در بهشت‌هایی درمی‌آورد که از زیر درختانش نهرها جاری است، در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آرایش می‌شوند، و لباسشان در آنجا حریر است.

5- لباس جهنمی

اما آنان که انسانیت و آدمیت را فراموش کنند و روزگار به غفلت و جهل و پستی و دنائت و بردگی نسبت به شکم و شهوت بگذرانند و کاری جز مخالفت با خدا و خلق خدا و زورگویی و ستم نداشته باشند در دنیا دچار لباس جوع و خوف و در آخرت گرفتار لباس و پوششی از سخت‌ترین عذاب خواهند شد.

[وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ] «3».

(1) - دخان (44): 51-53.

(2) - حج (22): 23.

(3) - نخل (16): 112.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 25

و خدا [برای پندآموزی به ناسپاسان] مثلی زده است: شهری را که امنیت و آسایش داشت و رزق و روزی [مردمش] به فراوانی از همه جا برایش می‌آمد، پس نعمت خدا را ناسپاسی کردند، در نتیجه خدا به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می‌شدند، بلای گرسنگی و ترس فراگیر را به آنان چشانید.

این چنین مردم که از نعمت‌های حضرت حق قدردانی نکرده و به شکر در برابر آن نعمت‌ها بر نمی‌خیزند و بلکه راه عصیان و کفر در پیش گرفته و خود و محیط خود را آلوده به فساد می‌کنند، در قیامت به آنان لباس عذاب پوشانده می‌شود، چنانچه در قرآن مجید آمده است:

[وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ* سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَعْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ] «1».

و آن روز مجرمان را می‌بینی که در زنجیرها [به صورتی محکم و سخت] به هم بسته شده‌اند.* پیراهن‌هایشان از قطران [ماده‌ای متعفن، قابل اشتعال و بدبو] است، و آتش چهره‌هایشان را می‌پوشاند.

این بود نوع لباس‌هایی که قرآن برای فرزندان آدم اسم می‌برد، چه نیکوست که این چند روزه کوتاه عمر را ملبس به لباس تقوا شویم و از لباس ظاهر هم جهت عبادت و خدمت به خلق و شکر حضرت حق استفاده کنیم و از لباس طبیعی هم برای رضای دوست بهره بگیریم تا در جهان آخرت از لباس بهشتی بر ما بپوشانند و از لباس عذاب در امان بمانیم.

سراج قمری شاعر پرمایه قرن ششم در مقام نصیحت انسان می‌گوید:

(1) - ابراهیم (14): 49 - 50.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 26

ای باز پس فتاده‌تر از جمله جهان	هین راه پیش گیر که رفتند هم‌رهان
از راه باز مانده‌ای بی‌نور و خاکسار	چون آتشی که باز بماند زکاروان
امروزه راه راست نیاری شدن دلیر	فدا ره صراط سپردن کجا توان
آخر چگونه طاقت درد سفر بود	آن را که درد سر بودش بوی بوستان
پیری برانده است جوانیت هم چو دود	رانده شود زشعله آتش بلی دخان
مانند شمع شعله شیب است بر سرت	زان زرد وتن ضعیفی چون موی وریسمان
چون از سرت سپیده برآمد سپید شد	گلگونه می ار سیهش کرد خان و مان
پیری چو خاک بر سرم افشانند شد یقین	کان آتش جوانی من مرد بی‌گمان
آتش چو مرد یا به ستم یا به طبع خویش	بر فرق او زمانه کند خاک در زمان

خداوندا! ما فرزندان ضعیف و ناتوان آدم را از قید اسارت تن برهان که هرکس اسیر تن شد، بزرگ‌ترین خیانت را به ابدیت خویش کرد و از تمام حقایق و فضایل و حسنات الهی محروم گشت. بارالها! اسیر تن، پست‌ترین و زبون‌ترین موجود این کره کوچک خاکی است، موجودی است که تمام درهای رحمت و مغفرت را به

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 27

روی خویش بسته است!!

خداوندا! اسیران تن و بردگان شکم و شهوت، از حیات چه فهمیدند و از هستی که خیر محض است، چه خیری دیدند و از عنایات و الطاف خاصه تو چه بهره‌ای بردند؟

صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بزرگوار تو، امامان عزیز، مصلحان، اندیشمندان، عارفان، حکیمان، برای هدایت انسان چه فریادها که نکشیدند و چه حکمت‌ها که از خود بروز ندادند و چه جان‌های شیرین که در این میدان زندگی برای بیداری انسان نثار راه تو نکردند، ولی این بدبخت اسیران تا آخر عمر انگار کر و کور زیستند و گویی در این خط پرفیض هستی خبری و ندایی و صدایی نبوده و برقی برای روشن شدن محیط زندگی اینان ندرخشیده.

این بیچاره‌ها چه با فضاحت زندگی کردند و چه تمیذست و دست خالی و بدون برداشت محصول مثبت از حیات و زندگی روز و شب گذراندند، اینان بالاترین مایه وجود را که عمر است و در دریای خلقت گوهری پرقیمت‌تر از آن یافت نمی‌شود با شیطان معامله کردند، ولی در مقابل از این دشمن غدار و دیرین انسانیت چیزی نگرفتند!

اینان جهان را که بر عدل و علم و حکمت حق استوار است به بازیچه گرفتند و والاترین انسان‌ها را مسخره کرده و به آنان پوزخند زدند و ندانسته یا دانسته راهی که نباید بروند رفتند و با این خط سیرشان هم خود را تباه کردند، هم آنان که در اشراف آنان می‌زیستند.

اینان خود را از پیشگاه مقدس تو دور کردند و لعنت ابدی برای خویش خریدند و آخرت پرنعمت را با دنیای دون عوض کرده و در این معامله جز غضب و سخط و عذاب تو سودی نبردند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 28

[وَأَمَّا لِبَاسِ الظَّاهِرِ فَبِعَمَّةٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى يُسْتَرُّ بِهَا الْعَوْرَاتُ وَهِيَ كَرَامَةٌ أَكْرَمَ اللَّهُ بِهَا ذُرِّيَّةَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لَمْ يُكْرِمَ بِهَا غَيْرَهُمْ وَهِيَ لِلْمُؤْمِنِينَ آلَةٌ لِإِدَائِهِ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ]

لباس ظاهر نعمت الهی

با توجه به موقعیتی که انسان در میان موجودات زمین و بلکه موجودات عالم دارد، اگر از نعمت لباس ظاهر محروم بود چه می کرد و چه صحنه‌ای در زندگی داشت و حیات پرقیمت و اصیل او به کجا می کشید؟!

لحظه‌ای فکر کنید و در نظر بگیرید که اگر میدان زندگی که دارای همه چیز است، تنها از لباس ظاهر خالی بود، مسئله پاک‌ها و فضایل چه می شد و آیا نسیم تربیت جای وزیدن داشت؟

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لباس ظاهر نعمتی است از حضرت حق به سوی انسان که با آن عیوب و عورات آدمی پوشیده می شود و این لباس ظاهر کرامت الهی است که فرزندان آدم را به آن گرامی داشته، کرامتی که غیر آدمی زاد را به آن آراسته نفرموده است و این لباس برای مردم مؤمن وسیله ادای واجبات خداست.

اسلام که در تمام جوانب حیات مقرراتی بس پرارزش وضع نموده و نقطه‌ای از نقاط زندگی بشر را از هنگام ولادت تا مرگ از نظر دور نداشته و مسئله‌ای نبوده مگر

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 29

این که برای آن قانونی وضع نموده، درباره لباس هم مقررات بسیار ارزنده‌ای چه نسبت به ظاهر لباس، چه نسبت به مسائل معنوی آن ارائه نموده که دقت در آن مقررات انسان را متوجه حقیقت دین و کمال آن نموده و به این نکته واقف می کند که اسلام دلسوزترین مکتب برای سعادت بشر و جامع‌ترین مدرسه برای اداره حیات و زندگی انسان‌ها است.

لباس در روایات

اسلام عزیز، بر وفق مصلحت جامعه اسلامی، لباس زربفت، حریر، ابریشم و لباسی که از پوست حیوان مرده می سازند و لباسی که از پوست حیوانات حرام گوشت به دست می آید و انواع این گونه البسه‌ها را حرام اعلام کرده و پوشیدن این نوع لباس‌ها را درخور شأن انسان نمی داند انسان با خصوصیتی که دارد، والاتر و آقتر از آن است که به لباس حریر، یا

ابریشم، یا طلا باف روی آورده و خود را با آنها بیاراید؛ وجود انسان عزیزتر از آن است که در لباسی که از پوست حیوان مرده یا حرام گوشت به دست می‌آید پوشیده شود.

انسان، منبع کرامت و محل شرافت و مرکز فضایل و آینه تجلی اسما و صفات ربوبی است، این موجود پرارزش نباید محکوم بدن و جسم گشته و به پوشاندن مقداری گوشت و پوست با انواع لباس‌ها و زینت‌ها، عمر گرامی را تلف کند!!

در زمینه لباس باید توجه به طرح و نقشه حضرت دوست کند و آنچه را جناب او می‌پسندد بپوشد، جسم به آن اندازه موقعیت ندارد که آدمی شؤن گرانمایه خویش را فدای آن کند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 30

جنس لباس

عَلَّامَه بزرگوار، مرحوم مجلسی رحمه الله در کتاب پرارزش «بحار الأنوار» در آداب زی و تحمل روایاتی را نقل می‌کند که لازم است به پاره‌ای از آن روایات که بیانگر مسئله لباس است اشاره شود.

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

جامه حریر مپوش تا در بهشت جامه حریر بر تو بپوشانند «1».

در حدیث دیگر آمده:

هرکس جامه حریر بپوشد، پوستش در قیامت به آتش سوزانده می‌شود «2».

به سند معتبر از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده:

جامه پنبه‌ای بپوشید که آن پوشش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پوشش ما اهل بیت است و نبی اسلام جامه موی و پشمی نمی‌پوشید مگر به علت و جهتی «3».

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

جامه موی و پشمی نپوشید مگر عذری اقتضا کند «4».

امام صادق علیه السلام فرموده:

کتان از پوشش پیامبران است و بدن را فربه می کند «5».

(1) - بحار الأنوار: 248 / 80، باب 5، حدیث 8.

(2) - علل الشرایع: 384 / 2، باب 57، حدیث 3.

(3) - مستدرک الوسائل: 254 / 3، باب 15، حدیث 1.

(4) - الکافی: 449 / 6، باب لبس الصوف والشعر و الوبر، حدیث 1.

(5) - وسائل الشیعة: 29 / 5، باب 16، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 31

رنگ لباس

در چند حدیث از نبی اسلام صلی الله علیه و آله آمده:

جامه سپید پوشید که پاکیزه ترین و نیکوترین جامه هاست «1».

امام صادق علیه السلام می فرماید:

امیرالمؤمنین علیه السلام اکثر اوقات جامه سپید می پوشید «2».

حفص مؤذن می گوید:

حضرت صادق علیه السلام را در حرم پیامبر بین قبر و منبر دیدم که جامه ای زرد به رنگ به پوشیده بود و نماز می خواند «3».

در حدیث حسن از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

جامه سرخ تیره پوشیدن کراهت دارد، مگر برای تازه داماد «4».

ابوالعلا- که یکی از راویان حدیث است- می گوید:

حضرت صادق علیه السلام را در حال احرام دیدم که خود را با بُردِ یمنی سبز پوشانده بود «5».

رسول اسلام صلی الله علیه و آله می فرمود:

سیاه پوشیدن مکروه است، مگر در سه چیز: کفش، کلاه [عمامه]، عبا «6».

(1) - وسائل الشیعة: 26 / 5 - 27، باب 14.

(2) - وسائل الشیعة: 27 / 5، باب 14، حدیث 5801.

(3) - حلیة المتقین: 17.

(4) - وسائل الشیعة: 29 / 5، باب 17، حدیث 5806.

(5) - حلیة المتقین: 17.

(6) - الکافی: 449 / 6، باب لبس للسواد، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 32

نوع لباس

اسلام مردم را از پوشیدن جامه‌ای که از حد معمول بلندتر است و علت فخر و کبر بر دیگران می شود منع کرده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

امیرالمؤمنین علیه السلام به بازار رفت و سه پارچه خرید، به قیمت يك اشرفی، یکی را پیراهن کرد تا نزدیک بند پا و یکی را لنگ تا نیمه ساق و یکی را ردا تا پایین تر از کمر، آن گاه دست به آسمان برداشت و پیوسته حمد الهی کرد تا به خانه بازگشت «1».

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود:

ترجمه ظاهر [وُثِيَابَكَ فَطَهِّرْ] «2» این است که جامه‌های خود را پاک گردان با توجه به این که جامه‌های حضرت رسول صلی الله علیه و آله همیشه پاک بود، مراد الهی این است که جامه را کوتاه کن که آلوده نشود (آلوده به کثافات ظاهر و آلوده به کبر و غرور و خودپسندی) «3».

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله به شخصی وصیت کرد که زینهار که پیراهن و ازار خود را بلند میاویز که این از تکبر است و خدا تکبر را دوست نمی‌دارد «4».

نبی اسلام صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود:

هرکه از روی تکبر جامه‌اش را بر زمین کشد، حق تعالی در قیامت نظر رحمت به

(1) - وسائل الشیعة: 40 / 5، باب 22، حدیث 5843.

(2) - مدثر (74): 4.

(3) - وسائل الشیعة: 40 / 5، باب 22، حدیث 5844.

(4) - وسائل الشیعة: 41 / 5، باب 23، حدیث 5848.

اسلام، مردان را از پوشیدن لباس زنان و زنان را از پوشیدن لباس مردان منع می‌کند «2» و هم چنین مسلمانان را از پوشیدن لباسی که مخصوص به کفار است، نهی می‌نماید «3».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

جایز نیست زنان شبیه به مردان شوند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله لعنت کرد مردانی که خود را شبیه زنان کنند و زنانی که خود را شبیه مردان بیاریند «4».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

خدای عزّ و جل به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود که به مؤمنان بگو: جامه دشمنان مرا مپوشید و طعام دشمنان مرا نخورید و به مسلک دشمنان من سلوک ننمایید که شما هم جزء آنان قرار خواهید گرفت «5».

از مجموع روایات استفاده می‌شود که مردان باید از لباس حریر، ابریشم و طلا باف پرهیزند و از پوشیدن لباسی که از پوست حیوانات حرام گوشت تهیه شده خودداری کنند و از پوشاندن بدن به لباس زنان و کفار خودداری کنند و مرد و زن سعی کنند از پوشیدن لباس‌هایی که اسلام به هر یک از آنان حرام نموده کناره‌گیری نمایند و هم چنین بر مردان و زنان لازم است از پوشیدن لباس بدن نما و لباس تنگ و لباسی که محرک شهوت نامحرمان است جداً خودداری نمایند.

(1) - حلیة المتقین: 18.

(2) - وسائل الشیعة: 25 / 5، باب 13.

(3) - وسائل الشیعة: 382 / 4، باب 19.

(4) - وسائل الشیعة: 221 / 20، باب 123، حدیث 1.

(5) - وسائل الشیعة: 385 / 4، باب 19، حدیث 5468.

زندگی ما در این جهان مادی مگر چند روز است؟ ما تا چه مدت در این دنیای دون هستیم و تا کی می‌توانیم خیمه و خرگاه زندگی را در این زمین که سیاره‌ای بسیار کوچک و کم حجم است سرپا نگهداریم و تا چه زمان قدرت داریم در این جهان استقرار داشته باشیم؟ رحل اقامت تا کی می‌توان در سرا انداخت؟!

این چه بدبختی است که گریبان گروهی از مردان و زنان را گرفته که تمام ساعات پرارزش خود را وقف فراهم آوردن غذا و لباس برای جسم بی‌ارزش می‌کنند؛ عزیزان! ارزش و اعتبار شما به عقل و روح و باطن و قلب شما است، جسم را در گرما و سرما با اندک پارچه‌ای معمولی بپوشانید و این ظواهر کم‌ارزش را وقف باطن پرارزش کنید، به خدا قسم در برزخ و قیامت به حسرتی دچار شوید که مافوق آن تصور ندارد و به روزی گرفتار آید که پشیمانی در آن روز به شما سودی ندهد، به خود آید و از خواب گران غفلت برخیزید، برای روزی که با دو متر پارچه کم‌ارزش به خانه گور و به دنیای برزخ می‌روید فکری کنید، دست به دامن خضر راهی بزنید تا از برکت وجود او از ظلمات مادی گری نجات پیدا کنید.

جمال الدین اصفهانی در نصیحت غافلان چنین سروده:

که خواب تیره نماید چو صبح شد روشن

تو را ز مشرق پیری دمید صبح محسب

که دید زنگی هرگز به رومی آبتن

شب جوانی ناگاه روز پیری زاد

مساز در بن دندان اژدها مسکن

اگر سلامت جویی حقیقت ای مسکن

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 35

ز کان حکمت محض است این بلند سخن

حیات دنیا خوابست و مرگ بیداری

چراغ کشته شود چون بشد ز حد روغن

هر آن که بیش خورد کم شود به معنا زآنک

به نام خواه کفن خوان و خواه پیراهن

میان جامه دلی زنده گر نداری پس

که می‌نیزد این مرده خود بدین شیون

زهر دنیا چندین عناگری نکند

وگر فرشته نباشی مباش اهریمن

اگر نباشی مردم دد و ستور مباش

هزار شوهر کشت و هنوز بکر آن زن

مباش غره بدین گنده پیر دانا زآنک

که مرگ نیز نیاردت گشت پیراهن

بمیر پیش‌تر از مرگ تا رسی جایی

اگر انسان، لحظه‌ای در منزل‌گاه با عظمت فکر نشیند و مرغ ملکوتی عقل را در میدان پنهان با عظمت هستی به پرواز آورد و از قله مرتفع اندیشه حقایق را بنگرد، به خود آمده به این نتیجه برسد که دنیا کاروانسرای بیش نیست و این مکان برای اقامت در اختیار او قرار نگرفته و عن قریب باید توشه مادی را بگذارد و به جهان دیگر برود که در آن جهان جز توشه معنوی مایه دیگری برای دستگیری وجود ندارد و در آنجا باید در دادگاه حضرت الهی حاضر گشته و تمام برنامه‌های خویش را در محضر حضرت حق جواب گو باشد، در این صورت زندگی مادی را ساده و آسان گرفته و حاضر نیست لحظه‌ای از عمر را فدای فراهم آوردن پوشاکی

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 36

و خوراکی غیرضروری برای جسم کند، سعی می‌کند، بپوشد و بخورد و فعالیت کند، اما برای خدا و برای تحصیل رضا و خشنودی حضرت دوست، در چنین حالتی حاضر نیست جز در راه او قدم بردارد و می‌کوشد از آنچه که خلاف خواسته محبوب اوست دوری کند.

خود را در تمام حالات مواظبت می‌کند و هم چون واعظی دلسوز و ناصحی حکیم خود را نصیحت و موعظه کرده و برای دیگران هم از بهترین نمونه‌های عالی حسنات اخلاقی خواهد بود.

آری، اندیشه در وضع خویش با کمک‌گیری از اولیا خدا، انسان را بیدار کرده و به علم حقیقی رسانده و به سعادت ابدی متصل می‌کند.

لباس در نماز

مسئله لباس نمازگزار چه مرد چه زن از مسائل بسیار مهم اسلامی است؛ لباس نمازگزار از هر جهت باید مباح و حلال و پاک و پاکیزه باشد.

لباس‌هایی که پوشیدن آن در فرهنگ اسلام حرام شده، یعنی لباس زریفت و حریر و ابریشم خالص برای مردان و آنچه از حیوانات حرام گوشت ساخته می‌شود و آنچه از راه غیرمشروع به دست می‌آید، برای مردان و زنان، نماز در آن باطل است.

انسان به هنگام نماز باید به این نکته توجه داشته باشد که به محضر مقدس حضرت رب العزة می‌رود و می‌خواهد در پیشگاه با عظمت حضرت ذوالجلال بایستد و قصد دارد در برابر صاحب عالم و آدم قرار بگیرد، باید از لباسی که در خور شأن محضر آن جناب نیست پرهیز کرد و از پوشیدن لباسی که او متنفر است دوری جست، به خصوص در مسئله لباس در همه جا و در برابر حضرت مولا به طریق

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 37

اولی باید توجه داشت که لباس تن از حق مظلومان و خون دل مسکینان بافته نشده باشد و هر تار و پودش متعلق به محرومی نباشد و آن لباس از طریق فروش مواد احتکاری، مواد حرام و خدعه و حيله با مسلمانان و غضب و زور و ظلم و تجاوز بدست نیامده باشد و داستان لباس، داستان گوهر تاج شاه نباشد که هر ذره‌اش از خون دل یتیم و فقیر و محروم و مسکین و بیوه زن ساخته شده باشد.

فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی

کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست

پرسید زان میانه یکی کودک یتیم

پیداست آن قدر که متاعی گرانبهاست

آن يك جواب داد چه دانیم ماکه چیست

این اشك دیده من و خون دل شماست

نزدیک رفت پیره زنی گوژپشت و گفت

این گرگ سال‌هاست که با گله آشناست

ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است

آن پادشاه که مال رعیت خورد، گداست

آن پارسا که ده خرد و ملک، رهزن است

تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست

بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن

کو آن چنان کسی که نرچند زحرف راست «1»

پروین به کج روان سخن از راستی چه سود

آری، لباس نمازگزار مسئله بسیار مهمی است، لباس نمازگزار تار و پودش بافته شده از مایه قناعت، انصاف، درستی، صدق، رعایت حلال حق است و لباسی است که از غضب، ظلم، دزدی، تجاوز به حقوق دیگران، رشوه، احتکار، بی‌انصافی، کلاه برداری به دور است.

لباس نمازگزار، لباسی است که بر اساس خواسته مولا بدست آمده و برای رضای مولا پوشیده شده و از هر پیرایه‌ای جز عنایت و لطف دوست پاک و پاکیزه است و خلاصه لباس نمازگزار، لباس عبودیت است و بس!

در «تفسیر ابو الفتوح رازی» آمده:

مردی به بازار برده فروشان رفت برای خرید برده، برده‌ای را در مغازه‌ای دید و قبل از خرید از او سؤال کرد که غذا و لباس و اندازه کار تو چیست؟ او به سؤالات پاسخ گفت: خریدار او را نپسندید، به مغازه دیگر رفت برده‌ای را دید از او پرسید:

چه نوع غذایی خوراک تو است؟ گفت: هرچه مولا محبت کند. پرسید: چه اندازه کار می‌کنی؟ پاسخ داد: آنچه مولا بخواهد. سؤال کرد: چه لباسی می‌پوشی؟

جواب داد: آنچه مولا پسندد.

ای مسلمانان و ای نمازگزاران! از پوشیدن لباسی که مولا نمی‌پسندد بپرهیزید و لباس خود را به خصوص به وقت عبادت از نوعی قرار دهید که محبوب مولا است، در پیشگاه مقدس حضرت او در غذا و کار و اخلاق و لباس از یک برده کمتر نباشید!

جامه خود را جامه غرور و تکبر و فخرفروشی قرار ندهید، از جامه‌ای که شما را به سوی رذایل اخلاقی می‌کشد خودداری کنید، جامه خود را جامه ادب، وقار، محبت، خدمت، شرف، پاکی، فضیلت و تواضع و انکسار و عرفان قرار دهید، آری، جامه عارفانه بپوشید.

(1) - پروین اعتصامی.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 39

به قول پروین اعتصامی:

که این خلقان بنه کز دوشت افتاد	به درویشی بزرگی جامه‌ای داد
چو می‌بخشند کفش و جامه‌ات خلق	چرا بر خویش پیچی ژنده و دلق
چو رنجوری چرا ریزی دوا را	چو خود عوری چرا بخشی قبا را
که دیناریش در جای درم بود	کسی را قدرت بذل و کرم بود
بجان پرداز و با تن سرگران باش	بگفت ای دوست از صاحب‌دلان باش
وگر ارزد به چشم من نیرزد	تن خاکی به پیراهن نیرزد
ببند این دیو تا ایمان بماند	ره تن را بزَن تا جان بماند
تن آن بھتر که از خود دور دارد	قبایی را که سر مغرور دارد

در هنگام ورود به جهان پرمفعت نماز باید توجه داشت که بیداران راه حق و عاشقان واصل و عارفان کامل بر اساس استفاده از مسائل وحی و گفتار نوربخش انبیا و امامان علیهم السلام معتقد به پوشش دو نوع لباس به وسیله نمازگزارند: یکی برای پوشش ظاهر به عنوان ستر عورت و دیگر برای پوشش باطن به عنوان آراستگی جان.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 40

در این زمینه در کتاب «معراج السالکین و صلاة العارفين» چنین آمده است:

فصل پنجم در ستر عورت است و آن نزد عامه ستر مقابح بدن است از ناظر محترم و در حال صلاة و در نزد خاصه ستر مقابح اعمال است به لباس تقوا که خیر البسه است مطلقاً و در وقت حضور در محضر بالخصوص و در نزد اخص خواص ستر مقابح نفوس است به لباس عفاف و در نزد اهل ایمان ستر مقابح قلوب است به لباس طمأنینه و در نزد اهل معرفت و کشف ستر مقابح سر است به لباس شهود و در نزد اهل ولایت ستر مقابح سراسر است به لباس تمکین و سالک چون بدین مقام رسید، ستر جمیع عورات خود را نموده و لایق محضر شده و از برای او دوام حضور است.

و حق تعالی جلت رحمته و وسعت ستارسته، ستار جمیع عورات و مقابح خلق است.

این گونه بشر را به البسه گوناگون که آنها را از مقابح ظاهره بدنی ستر نماید مورد محبت قرار داده و مقابح اعمال او را به پرده ملکوت ستر فرموده و اگر این پرده ستاریت ملکوتیه بر صور اعمال ما بندگان نبود و صور غیبیه آنها ظاهر می شد، در همین عالم رسوا و خوار می شدیم.

آری، اگر رحمت و عنایت و لطف و کرم و آقایی و بزرگواری او نسبت به ما نبود، ما در میان خلق جایی و محلی برای زندگی نداشتیم، اما حق تعالی جلت عظمته خود قبائح اعمال ما را از انظار اهل عالم مستور فرموده و ستر نموده مقابح اخلاقی و ملکوت خبیثه ما را به این صورت معتدله مستقیمه ملکیه و اگر این ستر را هتک فرموده بود و صور ملکات اخلاق ظاهر می شد، هر يك به يك با آن ملکیه باطنیه بودیم، چنانچه در غیر این عالم که وقت ظهور سرایر امت و روز بروز ملکات است، چنین خواهد گردید.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 41

وفی الحدیث:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: تُحْشَرُ عَشْرَةُ أَصْنَافٍ مِنْ أُمَّتِي أَشْتَاتًا قَدْ مَيَّرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَبَدَّلَ صُورَهُمْ فَبَعْضُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقِرَدَةِ وَبَعْضُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْخَنَازِيرِ.. «1».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مردم در قیامت به ده صورت محشور می شوند که خداوند آنها را از مسلمانان جدا کرده و صورتشان را تبدیل می کند، بعضی از ایشان به صورت میمون محشور می شوند و بعضی به صورت خوکها.

از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده:

متکبر، محشور شود به صورت مورچه ضعیفی و پایمال خلائق گردد، تا مردم از حساب فارغ شوند. «2» بالجمله این صورت انسانیه پرده ستّاریت حق است به روی عورات باطنیه، چنانچه ستر مقابح قلوب و اسرار را فرماید به ستّاریت افعالیه و اسمائیه و ذاتیه، از همه موجودات ملکیه و ملکوتیه به حسب مراتب آنها.

و بر سالک سبیل آخرت و مجاهد فی سبیل الله لازم است که ستر عورات باطنیه و سریه خود را بنماید تمسک به مقام غفاریت و ستّاریت حق و حقیقت توبه و ورود به منزل انابه خود و عورات خود را مستور نماید.

سالک الی الله و مجاهد طریق معرفت در هیچ حالی از وظیفه عبودیت و حفظ محضر ربوبیت جلت عظمت غفلت نکند، حتی در امور عادیه و آداب معاشرت، حظّ قلوب و ارواح را عطا کند و حق تعالی و نعم و عطیات او را در هر چیز مشاهده کند.

(1) - بحار الأنوار: 89 / 7، باب 5، صفة المحشر.

(2) - وسائل الشیعة: 378 / 15، باب 58، حدیث 20795.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 42

پس در وقت پوشیدن لباس ظاهر از لباس تقوا و ایمان که خیر البسه هستند غفلت نکند و چنانچه با لباس ظاهر ستر عورت ظاهری کند، با آن البسه ستر عورات باطنیه نماید که قباحت و زشتی آنها بالاتر است.

و کرامات حق تعالی و الطاف آن ذات مقدس را منظور کند و لباس ظاهر را برای ادای عبودیت و لباس باطن را برای آداب حضور در محضر ربوبیت بپوشد و در البسه ظاهریه و باطنیه، بهترین آنها او را به یاد حق آورد و از ذکر او غافل نکند.

پس در ماده و هیئت لباس ظاهر، اختیار چیزی کند که اسباب سرکشی نفس نشود و مورث غفلت از حق نگردد و او را در زمره اصحاب عجب و ریا و مفاخرت و تکبر و تزین منسلک نکند و ملتفت باشد که رکون به دنیا حتی در این امور، در قلب تأثیرات غریبی می گذارد که موجب هلاکت آن است.

و بداند که این آثاری که در نفس به واسطه بعضی البسه فاخره حاصل می‌شود از آفات دین و قسوت قلب است که خود از امهات امراض باطنیه است.

و در البسه باطنیه خیلی اهتمام کند که شیطان و نفس اماره را در آنها تصرفی نشود و او را مبتلا به عجب و ریا و سرکشی و افتخار نکند و بر بندگان خدا به دین خود و یا تقوا و طاعت و کمال و معرفت و علم افتخار ننماید و تکبر نفروشد و از عواقب امر خود و مکر الله ایمن نباشد و بندگان خدا را هرچند در لباس اوباش و اهل معصیت هستند، حقیر نشمارد که این‌ها از مهلکات نفس است و موجب عجب به ایمان و اخلاق و اعمال است که سرچشمه همه مفاسد است.

و در وقت پوشیدن لباس، متذکر حق شود و رحمت‌های ظاهره او را که از جمله آنها شرّ ذنوب و فضایح است به یاد آرد و با حق تعالی به اخلاص و صدق معامله کند و ظاهر را به ستر طاعت و باطن را به ستر خوف و رهبت مزین نماید و متذکر عنایات حق شود که اسباب ستر عورات ظاهره و باطنه را مرحمت فرموده و راه

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 43

توبه و انابه را به روی بندگان مفتوح فرموده که به ستر ستّاری و غفاری حق خود را مستور کرده و عیوب خویش را بپوشانند و چنانچه حق تعالی ستّار عیوب بندگان است، ستّاران را دوست دارد و از هتك ستور بیزار است.

پس سالک الی الله، ستّار عیوب بندگان خدا است و عمر خود را در کشف سرّ مردم تلف نکند و چشم خود را از عورات و عیوب بندگان خدا بپوشد و هتك ستر نکرده و پرده ناموس احدی را ندرد، چنانچه خداوند ستّار، ستر عیوب او را که از دیگران بزرگ‌تر و فضیح‌تر است فرموده و بترسید از این که اگر پرده عیوب کسی را بدرد، حق تعالی پرده ستّاریت از بعضی اعمال و اخلاق او بردارد و در میان جمع او را رسوا و خوار گرداند.

و مسافر طریق آخرت، مطالعه در عیوب و عورات، او را از عیوب دیگران مشغول می‌کند و تجسس اموری که به حال او فائده ندارد یا ضرر دارد نمی‌کند و عمل خود را رأس المال تجارت دیگران قرار نمی‌دهد آن هم به واسطه غیبت و هتك ستر و از عیوب و ذنوب خود هیچ‌گاه نسیان نمی‌کند که نسیان گناهان از بزرگ‌ترین عقوبات حق است در دنیا که انسان را از جبران آنها باز می‌دارد و از بزرگ‌ترین اسباب عقاب در آخرت است و تا بنده خدا به طاعت حق و مداقه در اعمال خود و مطالعه در معایب نفس مشغول است و از آنچه در دین خدا عار است برکنار باشد، از آفات دور و در دریای رحمت حق مستغرق و به گوهرهای حکمت فائز است و اگر نسیان ذنوب خود کرد و از معایب خود غفلت ورزید و خودبین و خودخواه شد و اعتماد به حول و قوه خود کرد، رستگاری نخواهد دید و به فلاح نایل نخواهد شد.

ای محبوب محبان! ای خالق مهربان! ای آمرزنده گناهان! سراسر وجودم و تمام هستیم و همه موجودیتم از عیب و علت و از عوامل عار و ننگ موج می‌زند،

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 44

اگر پرده پوشی تو نبود، اگر لباس ستاری و غفاری بر من نمی‌پوشاندی، کدام يك از بندگانت حاضر بودند جواب سلام مرا بدهند و کدام يك آماده بودند با من معاشرت کنند و چه انسانی حاضر بود به من خدمت نماید؟

پرده پوشی تو باعث شده که من در بین خلق تو صاحب و جاهت و آبرو باشم و بندگانت خیال کنند که من هم بنده‌ای از بندگان خوب توام، وای بر من! آه بر من! حسرت و اندوه و غم از من که دچار چه بلای بزرگی هستم، بلای دو صورت بودن، سیرتم غرق در خبث و پلیدی و آلودگی، صورتم غرق در ادب و وقار و بندگی، در حالی که تو از من خواسته‌ای باطنم از ظاهرم بهتر باشد، وای بر من از روزی که پرده‌ها برداشته شود و تمام عیوب و نواقص باطن آشکار گردد! آه بر من از روزی که در دادگاه تو حاضر شوم و قاضی من تو و انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام باشند! ای معشوق! همان‌طور که در دنیا آبرویم را حفظ کردی و لباس ستاری بر باطن من پوشاندی، در آخرت هم آبروی این عبد ذلیل را حفظ کن و مگذار در میان بندگانت، به خصوص در محضر انبیا و اولیا رسوا گردد.

عدم اسراف در لباس

این وصیت عالی اسلام را هم از یاد نبرید که از شما می‌خواهد از اسراف و تبذیر در کل برنامه‌ها - که یکی از آنها لباس است - پرهیزید که خدا مردم مسرف را دوست ندارد «1» و مبذرین، برادران شیطانند «2».

خرچ‌های گزاف برای خرید و دوخت و پوشش لباس از نظر اسلام اسراف و کار نابه جایی است، وجدان مسلمان و انصاف يك انسان قبول نمی‌کند که بدن

(1) - اعراف (7): 31.

(2) - اسراء (17): 27.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 45

خودش، پوشیده به انواع البسه پر قیمت باشد، ولی در جامعه عده‌ای زندگی کنند که از فراهم آوردن حداقل لباس برای خود و فرزندانشان عاجز باشند!!

اندازه‌گیری در مسائل مالی و اندازه نگاه داشتن در برخورد به مال برای هر مؤمنی لازم است، مراعات عدالت و میانه‌روی، حقیقتی است که اسلام بر آن تأکید فراوان دارد:

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا يَذُوقُ الْمَرْءُ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ حِصَالٍ:

الْفَقْهُ فِي الدِّينِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الْمَصَائِبِ وَحُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعَاشِ «1».

علی علیه السلام فرمود، مرد، حقیقت ایمان را نمی‌چشد، مگر در او سه خصلت باشد: فهم در دین، ایستادگی در برابر مصائب، نیکو اندازه نگاه داشتن در معاش.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْقَصْدَ أَمْرٌ يُجِبُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنَّ السَّرْفَ أَمْرٌ يُبْغِضُهُ حَتَّى طَرَحَكَ النَّوَاءَ فَإِنَّهَا تَصْلِحُ لَشَيْءٍ وَحَتَّى صَبَّكَ فَضَلَ شَرَابِكَ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: میانه‌روی حقیقتی است که محبوب خدا است و زیاده روی برنامه‌ای است که مبعوض حق است تا جایی که هسته‌ای را به دور بیندازی، هسته‌ای که به درد کاری می‌خورد و تا جایی که زیادی آب آشامیدنی خود را بر زمین بریزی.

لباس زنان

جایگاه زن قبل از اسلام

(1) - قرب الإسناد: 46؛ بحار الأنوار: 346 / 68، باب 86، حدیث 8.

(2) - الکافی: 52 / 4، باب فصل القصد، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 346 / 68، باب 86، حدیث 10.

انسان با وجدان وقتی تاریخ رقت بار جنس مؤنث را می خواند و هنگامی که تاریخ جنایاتی که بر این موجود پاك سرشت رفته مطالعه می کند، از شدت ترس و خجالت بر خود می لرزد!

ملت های جدا از مکتب الهی در هیچ زمینه ای با جنس مؤنث رفتار درست و صحیح نداشتند و قضاوت آنان نسبت به این موجود شریف و اعمال و رفتاری که در برابر او داشتند از حدود آدمیت و کرامت و شرف خارج بود!!

در این زمینه کتاب های زیادی در شرق و غرب و به خصوص به وسیله متفکران مسلمان نوشته شده و توضیح وضع زن از حدود این رساله خارج است، ولی به تناسب نظر اسلام درباره جنس زن و لباس و زینت او و این که به چه کسانی محرم است و به چه افرادی نامحرم است و بر او حرام است خود را در معرض تماشای آنان قرار دهد، لازم می دانم دورنگامی از زندگی او را در میان اقوام از حق بی خبر در این جزوه و نوشتار بیاورم، تا بر خوانندگان عزیز معلوم شود که تنها مکتبی که شخصیت والای زن را در تمام شئون و جهات حیات حفظ کرده و علاقه شدید به تکامل این جنس در راه الهی دارد، مکتب حیات بخش و سعادت آفرین اسلام است.

در کتب زیادی که در این زمینه نوشته شده «1» می خوانیم:

ملل بی خبر از مکتب وحی درباره زن می گفتند: زن وسیله ای است برای اداره زندگی مرد که هم چون یکی از وسایل در اختیارش گذاشته شده و وظیفه او تهیه کردن اسباب خوشی و هوس رانی مرد و زاییدن فرزند و خدمت در خانواده است!!

برای این جنس، خواندن و نوشتن، تعلیم و تعلم و فهمیدن خطرناک است، از

(1) - نظام حقوق زن در اسلام، مجلات آیین اسلام چاپ 1323، حقوق زن در اسلام، زن و آزادی و ...

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 47

خانه بیرون رفتن او مطلقاً موجب فساد است، برای او جایی بهتر از چهار دیوار خانه نیست، نباید هیچ گونه اختیاری داشته باشد، در برابر مرد - که فعال ما یشاء است - باید موجودی بی اراده باشد!

در ممالک مسیحی کار تفریط در نظریه نسبت به جنس زن به جایی رسیده بود که می گفتند:

زن را باید مانند دهان سگ دهنه بند زد و می گفتند: روح زن از روح ملکوتی جداست و بحث داشتند که آیا روح او بشری هست یا نه؟!

در آفریقا زن، حکم کالا و ثروت را داشت و برای مرد به منزله گاو و گوسفند بود. هرکس زن بیشتری داشت در حقیقت ثروتمندتر بود، خرید و فروش زن و بکار گرفتن او برای شخم زدن زمین امری عادی بود!

در کلد و بابل، زنان را مانند سایر کالاها می فروختند و هر سال بازاری برای این کار داشتند که دختران به سن ازدواج رسیده را بفروشدند.

در ایران تنها معادل بیست من جو برای زن، حقّ ملکیت بود و از حقّ دیگری جز بهره کشی مرد برخوردار نبود!

در هندوستان، دختر را از سن پنج سالگی شوهر می دادند و برای آن‌ها حقّی قائل نبودند، حیات زن و هستی او از طفیل حیات مرد بود و گاهی او را با جسد شوهرش يك جا می سوزاندند!!

در چین و تبت، زن را به جز کارهای سنگین در خانه حقّی نبود و برای کم کردن قدرت راه رفتن او از ابتدا پایش را در قالب آهنی می گذاشتند که از رشد و نمو باز بماند!!

در یونان، جنس زن وضع بسیار بدی داشت، در صورت سه بار پشت سر هم

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 48

دختر زایدن محکوم به اعدام گشته و به چوبه دار سپرده می شد!!

در عربستان که بعداً نور اسلام از آن تایید و بزرگترین کانون‌های دینی شد، زن پست‌ترین مخلوق بود و اصولاً دختر ننگی بود که دامن گیر پدر می شد و باید با کشتن یا زنده به گور کردن او این ننگ شسته می شد:

[و إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ* يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ] «1».

و چون یکی از آنان را به [ولادت] دختر مژده دهند [از شدت خشم] چهره‌اش سیاه گردد و درونش از غصه و اندوه لبریز و آکنده شود!! به سبب مژده بدی که به او داده‌اند، از قوم و قبیله‌اش [در جایی که او را نبینند] پنهان می شود [و

نسبت به این پیش آمد در اندیشه‌ای سخت فرو می‌رود که [آیا آن دختر را با خواری نگه دارد یا به زور، زنده به گورش کند؟!]

تعدد زوجات بسته به تمکن و اندازه شهوت رانی مرد بود، زن از ارث و تمام حقوق محروم بود و چون شوهرش می‌مرد خود او جزء ماترک میت به پسر بزرگ می‌رسید و او اختیار داشت که زن پدر را برای خود بگیرد، یا به هرکس میل دارد ببخشد. مردم عرب برای این موجود بزرگ ارزشی بیش از اسب و شتر قائل نبودند، زن در این قوم یکی از آلات آسایش و وسایل خوش گذرانی و عیش و عشرت مرد بود!!

جایگاه زن در غرب «عصر جدید»

این مسائل، گوشه‌ای از وضع زن در دنیای قبل از اسلام بود و اما بلایی که امم

(1) - نخل (16): 58-59.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 49

و ملل بی‌دین و به قول معروف متمدن از قرن هیجدهم بر سر زن آوردند و این بلا دامن‌گیر تمام ممالک شرقی و غربی شد، بسیار بدتر از بلاهایی بود که جوامع قبل از اسلام بر سر زن آوردند.

زن در قرون اخیر فقط و فقط به منظور کالای شهوت و بهره‌گرفتن از او برای جاسوسی و پیر کردن جیب بی‌غیرتان ملل و ستمگران و زورمندان مورد توجه قرار گرفت، آزادی بدون قید و شرط به او داده شد، از خانه برای ارضای اهداف شیطانی به کوچه و بازار، به مدرسه و اداره و به مراکز خوش گذرانی و عیش و نوش کشیده شد!! برای انواع بهره‌کشی‌ها به رادیو، تلویزیون، تئاتر، پرده سینما کشیده شد، به عالی‌ترین برنامه الهی او که حجاب و پوشیده بودن از نامحرمان بود و در سایه این حقیقت شرف و غیرت و عفت و حیا و پاکی و ادب و وقار او حفظ می‌شد، حمله شدید شد و بی‌فضیلتان و بی‌غیرتان هم چون خوک و گرگ گرسنه به پرده الهی حجاب او حمله کردند و از این رهگذر ضربات غیر قابل جبران به تمام شئون آدمیت زدند؛ فساد را از طریق بی‌حجابی و بی‌عفتی به تمام شئون حیات کشاندند و نظام عالی حیات را از این رهگذر دستخوش انواع خطرات قرار دادند، هجومی که تمدن جاهلی از طریق بی‌حجابی به انبیا و فرهنگ الهی برد در تمام ادوار تاریخ بی‌سابقه بود، بسیاری از شکست‌های مادی و معنوی بشر معلول بی‌بند و باری جنس زن شد و ای کاش در تمام جهان این جنس والای به پستی کشیده بفهمد که چه بلای بزرگی به سر او آمده؟!]

محمد قطب - که از دانشمندان معروف کشور مصر است و در بسیاری از مسائل اسلامی تألیفات ارزنده‌ای دارد و مردی دنیا دیده و بینا بود - در این زمینه در کتاب پر ارزش «جاهلیت قرن بیستم» که یکی از بهترین نوشته‌های اوست می‌نویسد:

در این زمان‌های اخیر فساد اخلاقی در زمینه مسائل جنسی تا اعماق پی و درون

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 50

استخوان اجتماع فرانسوی نفوذ کرده و جنگ جهانی دوم به هنگامی شروع شد که کشور فرانسه به صورت مرکز فحشای بزرگی در مرداب فساد جنسی غوطه ور شده بود و در نتیجه بروز چنین وضع اسف بار بود که فرانسه در ظرف چند روز از پا در آمد و این سقوط و زبونی نه از آن جهت بود که فرانسه اسلحه و ساز و برگ جنگ نداشت؛ زیرا در آن تاریخ تازه‌ترین و مؤثرترین سلاح‌های جنگی در اختیار آن کشور بود و استحکامات خط «ماژینو» استوارترین سدی بود که تا آن زمان پدید آمده بود، آری، این سقوط ارتباطی به ساز و برگ جنگ و استحکامات جنگی نداشت، بلکه مربوط به فقدان روحیه رزم جویی و ضعف احساس شرف و غیرت و عزت بود، مربوط به ترس و وحشت از ویران شدن رقاصخانه‌ها و کاباره‌های پاریس زیر بمب‌های نیروی هوایی آلمان بود و به همین جهت در ظرف مدتی کوتاه که از دو هفته تجاوز نمی‌کرد، به زانوی خضوع و تسلیم درآمد.

اما آمریکا: کندی رئیس جمهور ایالات متحده در تصریح خطیر خود (در سال 1962 م) خاطر نشان ساخت که آمریکا در خطر است؛ زیرا نسل جوان این سرزمین سست و تنبل و فاسد و مستغرق در غرقابه شهوات است و قدرت تحمل بار مسؤولیتی را که بر دوش آن نهاده‌اند ندارند و در میان هر هفت جوانی که برای سربازی عرضه می‌شود، شش تن از آن هفت تن فاقد صلاحیتند؛ زیرا شهوترانی لیاقت مزاجی و روحی ایشان را تباه کرده است.

اما انگلستان: شاید برای نشان دادن شاخص فساد در این امپراتوری اشاره به لایحه قانونی شناختن هم جنس بازی و به خطر افکندن اسرار نظامی دولت در برابر کام گرفتن وزیر جنگ بریتانیا از زنی روسپی کافی باشد!!

اما روسیه: رئیس جمهور روسیه (در سال 1962 م) خاطر نشان ساخت که آینده روسیه در خطر است و آینده جوانان روس اطمینان بخش نیست؛ زیرا نسل

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 51

جوان در این مملکت دستخوش سستی و فساد شده و در منجلاب شهوات غوطه‌ور گشته است.

اما مترقی‌ترین کشورهای جهان یعنی دولت‌های شمال اروپا: در این کشورها با جوانانی عاصی و بی بند و بار مواجه می‌شویم که با استعمال حشیش و افیون قدرت‌های خلاقه خود را تباه می‌سازند و با تشکیل باندهای خطرناک به منظور دزدی و قتل و هتك ناموس امنیت دولت و خاطر علمای اجتماع را پریشان می‌کنند.

این مفاسد که نمونه‌هایی از آن را مورد اشاره قرار دادیم تنها در يك جنبه از جوانب حیات، یعنی جنبه جنسی بود، ولی از این رهگذر خطرناک این مفاسد از این حد و جنبه گذشته و به سائر شئون حیات هم سرایت کرده است.

در آمریکا باندهایی از بزرگان و دانشمندان از طبقه وکلای دادگستری و پزشکان و نویسندگان و رجال قانون وجود دارند که کار و برنامه ایشان فراهم ساختن وسایل زنا برای مقاصد و اغراض قانونی است.

چنان که می‌دانیم در استیت‌های کاتولیکی آمریکا اقدام به طلاق جز در مورد ارتکاب زنا از طرف زن یا شوهر روا نیست و تنها در این صورت است که زن یا شوهر به استناد آن که همسرش مرتکب آن عمل ناروا شده می‌تواند مطالبه طلاق کند.

روی همین اصل، هر يك از زوجین که مایل به ادامه زندگی زناشویی نباشد متوسل به آن باندها می‌شود تا همسرش را به ارتکاب زنا وادارند و در همان حال او را تسلیم پلیس کنند و مدارك قانونی طلاق گرفتن را در اختیار او قرار دهند و دستمزد خود را در برابر انجام آن خدمت دریافت نمایند.

هم چنین در آمریکا باندهایی وجود دارند که کارشان فروختن دختران است، فروختن دختران به توانگران و ثروتمندان از اهالی اروپا که طالب این متاعند و ثمن

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 52

مطلوب و مرغوبی در برابر آن می‌پردازند.

و این همه از برکات هجوم به شخصیت والای زن و دریدن پرده عفت و عصمت و حیا و شرم و حجاب او نصیب بشریت در این دوره‌ها گشته، انقلاب صنعتی و آثار و تبعات آن، از قبیل پاشیده شدن خانواده و نظامات خانوادگی، هجرت جوانان مجرد از ده به شهر و از میان رفتن حدود و قیود سابق و عدم قدرت جوانان بر تشکیل خانواده به علت

کمی درآمد و سقوط جوانان در ورطه زنا به علت سهولت این عمل قبیح و دشواری ازدواج از عوامل مهمی است که فساد را توسعه داد و در این زمینه از جنس زن کمک مهمی گرفته شد!!

ورود و شرکت زن در کارها و کارخانه‌ها و ابتذال اخلاقی و آلودگی زن در راه تحصیل معیشت ضروری و مبارزه‌اش در راه تأمین مساوات کامل با مرد حتی مساوات در فسق و فجور این وضع خطرناک را برای بشریت به ارمغان آورد، صهیونیسم بین‌المللی با فراهم آوردن انواع و به خصوص با کمک‌گیری از جنس زن چه در عالم نظریات و چه در زندگی واقع بر ابعاد فساد و جنایت افزود!!

مارکس و فروید و درکایم که از این باند مخوف بودند، به عنوان ارائه نظریات علمی به فرو کاستن و خوار شمردن اخلاق همت گماشتند و هر یک به نوبه خود و از طریق مخصوص به خود زن را به بیرون شدن از حریم حیا و فعالیت جنسی فرا خواندند تا او را به آسانی در دسترس مرد قرار دهند و در منجلاب شهوات حیوانی غوطه‌ور سازند.

سپس سینما که خود اساساً صنعتی یهودی است با همکاری تلویزیون و رادیو در افزایش انواع بی‌بند و باری جنسی و سقوط در غرقابه شهوات حیوانی نقش مؤثر را ایفا نمود و سالن‌های مد و آرایش و آداب اجتماعی قائم بر اساس اختلاط و آمیزش پسران و دختران، لابی‌گری و عنان‌گسیختگی را به منتهای شدت

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 53

و حدت خود رهبری کرد!!

آمار خودکشی‌ها بر اثر شکست در روابط عشق، آمار فحشا و منکرات، آمار زنا، فرار دختران و پسران از خانه و خانواده، به هم پاشیدن نظامات خانوادگی، روابط نامشروع زنان شوهردار با مردان بی‌غیرت، سقط جنین، اعتیادهای خطرناک و بسیاری از مفاسد و بلاهای خانمان سوز، نود و نه درصدش معلول وضع غیر الهی و غیر انسانی زن در ممالک عالم است و این وضع خطرناکی که برای زن پیش آمده معلول فرهنگ قرون اخیر و بی‌بند و باری این جنس لطیف و شریف در جوامع است.

جایگاه زن در اسلام

اسلام، وضع زن را در دنیای قبل از خودش و اوضاع زن را پس از تمدن قرون اخیر به هیچ صورت قبول ندارد، اسلام برخورد مردان را نسبت به جنس زن به این صورت خیانت بزرگ می‌داند و مردان را در این زمینه گناهکار دانسته و زن را هم به خاطر این که خود را وسیله هوسرانی قرار داده مجرمی بزرگ و خائنی بی‌نظیر می‌شناسد!!

اسلام، زن را نیمی از پیکر انسانیت دانسته و بقای حیات را از برکت وجود او می‌داند.

اسلام، شخصیت فطری و وجدانی و انسانی زن را همانند مردان به حساب آورده و ازدواج او را با مرد واجد شرایط به عنوان پیوند الهی یاد کرده است.

اسلام می‌گوید:

مردی که دختر دارد و در تربیت الهی او بکوشد، تا آن دختر زنده است، معادل عمر هر روزش ثواب يك سال عبادت در نامه پدر ضبط می‌شود.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 54

اسلام می‌گوید:

مادری که به دهان فرزند خود پستان می‌گذارد، در برابر هر مکیدنی که از طرف طفل صورت می‌گیرد، او معادل ثواب آزاد کردن يك بنده از اولاد اسماعیل در راه خدا دارد!!

اسلام می‌گوید:

دختر به منزله در رحمت الهی است که به روی يك خانه باز شده. اسلام برای زن حقوقی مقرر فرموده که مطالعه آن حقوق آدمی را به اعجاب سخت وامی‌دارد.

اسلام برای ایمان و عمل زن در فردای قیامت مزد و اجر ثوابی معادل با ثواب ایمان و عمل مرد قرار داده است.

شخصیت زن در پیشگاه الهی بستگی به ایمان و اسلام و عمل صالح او دارد و در این زمینه بین زن و مرد فرقی نیست.

زن در اسلام استعداد یافتن مقام با عظمت عصمت را دارد و اسلام در این زمینه نمونه‌های با عظمتی هم چون مریم کبری، فاطمه زهرا و زینب بزرگوار نشان می‌دهد.

قسمتی از آیات قرآن و روایات اسلامی نشان دهنده شخصیت زن و تربیت یافتگانی از جنس زن است که آدمی در دقت کردن در آن آیات و روایات به شخصیت والای زن و عظمت این موجود عالی بیش از پیش پی می‌برد.

اسلام، توجه به زن را از هنگام ولادت او تا همسر بودنش در خانه و به هنگام رعایت حق از اخلاق عالی انبیا می‌داند.

اسلام، تجاوز به حقوق زن و شخصیت او را از اعظم گناهان شمرده و بدرفتاری با زن را ظلم فاحش می‌داند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 55

اسلام، بهشت را زیر پای مادران می‌داند «1» و عاق مادر و پدر را از رحمت حق محروم معرفی کرده است «2».

اسلام برای پاک ماندن محیط پر قیمت خانه و پاک ماندن محیط اجتماع از هر نوع گناه و آلودگی از زن می‌خواهد که ادب، عفت، وقار، کرامت، اصالت، شرافت و آداب الهی و انسانی خود را حفظ کند و برای این که بستر فساد و گناه و شهوت گسترده نگردد، از خودنمایی و عشوه‌گری و جلب توجه نامحرمان، خودداری کرده و تقوای الهی را مراعات نماید.

در اسلام، ارزش و شخصیت زن به پاکی و تقوا و عفت اوست و حضرت زهرا علیها السلام قیمت و اعتبار زن را در این می‌دانند که با نامحرمان در رابطه نباشد!!

زنان باید بدانند که قوانینی که در مسئله عفت و عصمت و لباس و زینت از طرف مولای عالم حضرت حق برای آنان وضع شده در درجه اول به مصلحت خود آنان و در مرحله بعد به مصلحت خانه و اجتماع بوده و باید توجه کنند که گریز از آن قوانین این همه بلا و مصیبت و ضربه‌های غیر قابل جبران برای امت اسلامی به بار آورد.

بر يك زن مسلمان واجب است که هم چون خدیجه و زهرا و زینب کبری و آسیه و مریم زندگی کرده و در همه شؤون حیات، حافظ شرف و غیرت و حمیت و عفت و تقوا باشد.

شخصیت زن بستگی به علم و تقوا و سلامت و پاکی او در همه شؤون حیات دارد.

زن، زن است، یعنی انسان و آدم است، یعنی خلیفه خدا در روی زمین است،

(1) - مستدرک الوسائل 5/ 180، باب 70، حدیث 17933.

(2) - الخصال 1/ 203، حدیث 18.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 56

یعنی مادر است، یعنی منبع تربیت بنی آدم است، یعنی مادر انبیا و امامان علیهم السلام و رحم پاك او جایگاه رشد حکیمان و عارفان و فیلسوفان و اندیشمندان و مؤدبان به آداب الهی است و چه فرق عظیم و بزرگی است بین این گونه زنان و آنان که عروسك شهوات بی غیرتان و بی شرف‌های روزگارند!!

قرآن مجید اجازه نمی‌دهد که زنان، لباس و زینت خود را در معرض دید نامحرمان بگذارند و آن گونه با مرد نامحرم حرف بزنند که دل نامحرم را از حالت طبیعی خارج کنند و آن گونه راه بروند که غریبه‌ها از داشتن زینت آنان آگاه شوند و عطر زده از منزل، خارج گشته تا جلب توجه مردان غریبه کنند!!

زن در اسلام موجودی الهی است و در خانه و اجتماع باید رنگ خدایی او حفظ شود و از دستبرد نامحرمان و صاحبان شهوت و رذایل مصون بماند، در این زمینه به آیات قرآن کریم و روایات پرارزش اسلامی مراجعه کنید.

زن در اسلام موجودی اصیل و حقیقی است نه وجودی طفیلی و تبعی، از این جهت دارای حقوق عالی است و مردان ملزم هستند که حقوق مالی، فطری، طبیعی، زناشویی، ارثی، اخلاقی و اسلامی زن را به احسن وجه رعایت کنند؛ نفقه، لباس، مسکن، ادای حق زناشویی واقعیت‌هایی هستند که بر مرد واجب است نسبت به زن رعایت نمایند.

حدّ لباس زن در اسلام

زن، حق پوشیدن لباس زریفت، حریر، ابریشم و ... و زینت نمودن به انواع اشیای گرانبها را دارد، ولی باید این امور به طور حتم از راه مشروع به دست آمده باشد و روزی مزین به این زینت‌ها شود که در جامعه عده‌ای در مضیقه و سختی نباشند و به هیچ عنوان حق ندارد لباس و زینت و زیبایی خود را در معرض دید

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 57

آنان که خدا اجازه نمی‌دهد بگذارند؛ زن برای ادای احترام به احکام الهی و عمل کردن به دستورهای حضرت حق چاره‌ای جز حجاب ندارد، در حقیقت حصار تقوای ابدی اوست و منافع حجاب برای خودش و اهل خانه و به خصوص جامعه قابل شمردن واحصا نیست.

رعایت حجاب، یعنی رعایت وحی، رعایت زحمات صد و بیست و چهار هزار پیامبر، رعایت کوشش‌های امامان و فقیهان و عارفان و حکیمان!!

رعایت حجاب، یعنی رعایت عفت، عصمت، اخلاق، شرف، عظمت، شخصیت!!

رعایت حجاب، یعنی پیش گیری از به هم خوردن نظام خانواده‌ها، پیش گیری از زنا، پیش گیری از فحشا و منکرات، پیش گیری از روابط نامشروع یعنی جلوگیری از ازدیاد طلاق، پیش گیری از تمام امور شیطانی.

حجاب، حکم صریح قرآن در آیات متعددی در سوره نور، حجرات و انعام است و منکر آن به خاطر انکار ضروری اسلام بدون شك کافر و نجس و خارج از حدود اسلام و ایمان است.

[و قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيَضْرِبْنَ بِجُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 58

جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] «1».

و به زنان باایمان بگو: چشمان خود را از آنچه حرام است فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند، و زینت خود را [مانند لباس‌های زیبا، گوشواره و گردن بند] مگر مقداری که [طبیعتاً مانند انگشتر و حنا و سرمه، بر دست و صورت] پیدا است [در برابر کسی] آشکار نکنند، و [برای پوشاندن گردن و سینه] مقنعه‌های خود را به روی گریبان‌هایشان بیندازند، و زینت خود را آشکار نکنند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدران شوهرانشان، یا پسرانشان، یا پسران شوهرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان [هم کیش خود] شان، یا بردگان زر خریدشان، یا خدمتکارانشان از مردانی که ساده لوح و کم عقل‌اند و نیاز شهوانی حس نمی‌کنند، یا کودکانی که [به سن تمیز دادن خوب و بد نسبت به امیال جنسی] نرسیده‌اند. و زنان نباید پاهایشان را [هنگام راه رفتن آن گونه] به زمین بزنند تا آنچه از زینت‌هایشان پنهان می‌دارند [به وسیله نامحرمان] شناخته شود.

و [شما] ای مؤمنان! همگی به سوی خدا بازگردید تا رستگار شوید.

از آنجا که خاندان رسالت و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله برای تمام امت معیار هستند، دستورهایی که در قرآن به همسران رسول اکرم صلی الله علیه و آله داده شد در حقیقت به تمام زنان داده شد، در قرآن مجید به زنان پیامبر صلی الله

علیه و آله بزرگ دستور صریح و اکید نسبت به حجاب می دهد و رعایت وجوب مسئله پوشش در آن حدی که ناظر و بیننده به طمع نیفتد و نحوه سخن گفتن در کیفیتی که قلوب مریض حالی به حالی نشوند

(1) - نور (24): 31.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 59

نسبت به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و تمام زنان امت عمومیت دارد و بر زنان مسلمان واجب حتمی است که از دستوره‌های حق نسبت به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در مسئله حجاب و عفت و گفتار و دستوره‌های حق نسبت به خودشان پیروی کنند.

[يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً] «1».

ای پیامبر! به همسران و دختران و همسران کسانی که مؤمن هستند بگو:

چادرهایشان را بر خود فرو پوشند [تا بدن و آرایش و زیورهایشان در برابر دید نامحرم قرار نگیرد]. این [پوشش] به این که [به عفت و پاکدامنی] شناخته شوند نزدیک تر است، و در نتیجه [از سوی اهل فسق و فجور] مورد آزار قرار نخواهند گرفت و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

این که در ترجمه آیه بدین گونه آورده شد: پوشش‌های خود را بر تمام قامت پوشید. بر اساس ترجمه لغت جلاباب در کتاب لغوی «المنجد» است، آنجا که می گوید:

الجلباب: القميص او الثوب الواسع؛ جلاباب: پیراهن یا پوشش گشاد است و عده‌ای فرموده‌اند: به طور دقیق جلاباب پوششی است از روسری بزرگ تر و از عبا کمی کوچک تر.

در هر صورت زن آنچه از لباس و زینت برایش حلال است می تواند، به اندازه شأنش بپوشد، ولی عشوه گری و طنزازی و خودآرایی نکند و بداند خود نشان دادن به دیگران و آن کسانی که اسلام آنان را محرم نمی داند به طور قطع برای او حرام است و در صورت توجه نکردن به دستوره‌های سعادت آفرین اسلام مبعوض حق و در قیامت اهل عذاب خواهد بود.

(1) - احزاب (33): 59.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 60

زن به هنگام خروج از خانه و به وقت روبرو شدن با نامحرمان باید از جلباب استفاده کرده و در پوشیدن لباس زیبا و زینت و بدن و آنچه مرد را به تحریک سوق می‌دهد حتی در حرف زدن از دستوره‌های الهی پیروی کرده و از محرمات خودداری نماید و بداند که تمام احکام الهی و انبیا و امامان و حکیمان و ناصحان و عارفان و اولیا خدا به نفع اوست و آنان جز خیر دنیا و آخرت او نظری ندارند و توجه داشته باشند که طی راه انسانیت و رسیدن به مدارج کمال و فراهم آوردن زمینه برای شکوفایی استعدادهای خدادادی جز با طی طریق الهی به کمک انبیا و امامان راهی ندارد.

بدانند در تمام اعصار و قرون، خداوند بزرگ در میان تمام اقوام و ملت‌ها برای همگان در هر شأنی که هستند حجت و گواه و دلیل و راهنما قرار داده و فردای قیامت در مقابل آنچه جرم داشته‌اند به خصوص در مسئله بی‌بند و باری و بی‌حجابی که ریشه نود درصد از مفاسد خانوادگی و اجتماعی است، عذر قابل قبولی نخواهد داشت.

الگوگیری از پویندگان پاک

آری، خداوند فیض بخش توانا، از روی حکمت و رحمت بی‌پایان خود، برای این‌که افراد موجودات و به خصوص نوع انسان راه کمال مطلوب مقدر خویش را به آسانی پیدا کند، همیشه به نزد هر قومی سرمشق‌هایی و راهنمایانی فرستاده تا احکام او را تعلیم و آنان را به راه تکامل و ترقی ارشاد و هدایت کنند.

حکمت کامله خداوندی که دانا به استعدادها و قابلیت آفریدگان است هرگز تکلیفی که مافوق طاقت و توانایی ایشان باشد تحمیل نمی‌کند و هرگز راهی را که نرفته‌اند، بی‌بدرقه و راهبر نمی‌گذارد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 61

بدین جهت دست تقدیر و عنایت خداوندی در هر دوره‌ای و در نزد هر ملتی مثال‌های درخشانی از کمال مطلوب جسمی و روحی در پیش چشم افراد و ملت‌ها گذاشته است تا آنان را سرمشق و نمونه پیروی خود قرار دهند و آن راهی را که ایشان می‌روند و نشان می‌دهند، بروند.

اگر به دیده دقت و بصیرت تاریخ حیات و اقوام و ملل را تدقیق و مطالعه کنیم می بینیم که پیوسته هر یک از ادوار تاریخ و به خصوص در روزهای تاریک آن که ظلمت خودپرستی و نادانی افق افکار مردم را فرا گرفته است، نورهای درخشنده‌ای از علم و معرفت و فداکاری و فضیلت برای هدایت و حمایت مردم افروخته شده است.

هیچ ملت و قومی پیدا نمی‌شود که در میان خود افراد ممتاز و نفوس کامل در هر یک از تکامل جسمی و قلبی و عقلی نداشته باشد.

همواره در هر یک از رشته‌های اخلاق و علم و معرفت، رجالی که برتری دیگران و سمت معلمی و تربیت و راهنمایی داشته باشند در هر قرنی موجود بوده است، خواه در قلمرو دین و مذهب و خواه در منطقه سیاست و حکومت و خواه در دایره علم و معرفت و اخلاق و صنعت؛ هر یک از ملت‌ها، نابه‌ها و سرآمدان و پیشوایان بزرگ داشته است که او را در شاهراه تکامل راهنمایی کرده‌اند. هر مرد متفکر منصف هر قدر هم ماده پرست باشد، اعتراف و تصدیق می‌کند که در تاریخ بشر گاهی افرادی ظهور کرده‌اند که از حیث فضل و دانش و قوت و قدرت و علم و شجاعت و هنر و صنعت و شرافت و فضیلت درجه مافوق بشری را دارا بوده، به طوری که امتیاز ایشان بر مردمان مانند امتیاز انسان نسبت به حیوان می‌باشد.

این مردان خدایی که سرآمد ایشان به نام انبیا و اولیا و حکما و عرفا و هادیان بشر معروفند، ارواح کامله‌ای بوهاند که صفات خدایی را در نفس خود به اندازه‌ای

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 62

پرورش داده بودند که از آنان به عنوان مثال خدا، یا انسان‌های فوق بشر، یا نفوس ملکوتی نام برده‌اند!

از آن جهت تشنگان باده معرفت بیانات ایشان را زلال حقیقت شمرده و حیات ایشان را سرمشق زندگی خود قرار داده‌اند.

دانایان بینادل جهان و نفوس بیدار شده انسان همواره آرزو داشته‌اند که پیروی از تعلیمات و حیات آن هادیان بشر و آن مجریان قضا و قدر کنند و مس وجود و نفس خود را با اکسیر معرفت و فضیلت آن صاحب نظران کیمیا اثر مبدل به زر خالص جمال و کمال الهی سازند، این پیروی راه ایشان را بزرگ‌ترین سعادت دانسته و اکتساب اخلاق و صفات ایشان را بهترین وسیله رسیدن به کمال مطلوب مقدر شمرده‌اند.

گمان نمی‌رود که در میان علمای فنون مادی و مثبت هم، امروز کسی پیدا شود که در عمق دل خود حرمتی نسبت به این برگزیدگان بشر احساس نکند و یا مقام بلند و صفات کمالیه این پیشوایان نوع انسان را انکار نماید و رسیدن به مقام ایشان را برای خود و نوع بشر آرزو نکند و مایه خوشبختی بشمارد.

این که مردانی و نفوسی از میان نوع بشر بدین مقام رسیده‌اند و آثار و عظمت و ابهت و قدرت از خود به یادگار گذاشته‌اند، خود دلیل است بر این که این راه بر همه افراد انسانی باز است و بلکه یگانه راهی است که همه باید آن را بپیمایند تا به سعادت دو جهان نایل آیند.

این کمال مطلوب که در تظاهرات سه گانه جسمی، قلبی و عقلی تجلی می‌کند چیزی بر خلاف قانون طبیعت نیست، بلکه خود نتیجه تکامل و میوه شیرین طبیعت است؛ زیرا که خود طبیعت هم راه پیمای کمال است و انسان به طور جدی مأمور و مکلف است که به وسیله قدرت‌های بی‌کران خدایی که دارد، به تکمیل طبیعت

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 63

نیز یاری کند، ولی در ادای این تکلیف خود، وقتی می‌تواند کامیاب گردد که قبلاً با کمک انبیا و امامان علیهم السلام و چهره‌های ملکوتی به تربیت و تکمیل نفس خود بپردازد.

عقل بی‌شائبه از هوی‌ها به وجود این کمال مطلوب و به وجوب پیروی آن حکم می‌دهد.

اگر ما دل‌های خود را از آرایش هوی و هوس نفسانی و اغراض و منافع خود پرستانه پاک سازیم، یقیناً يك اشتیاق بزرگ در نهاد خودمان نسبت به این کمال مطلوب که هدف همه بزرگان عالم بوده حس خواهیم کرد؛ زیرا که روح مجرد ما که در دقایق مخصوص زندگی، موجودیت خود را برای ما محسوس می‌سازد، از آن مقام بلند عالم ملکوتی پایین آمده و ذوق و شادی جاودانی و نافانی آن عالم، همیشه در کام او زنده است و یاد آن ایام الفت و محبت و آن حظوظ روحانی را هرگز فراموش نمی‌تواند کرد.

بنابراین رسیدن به درجه کمال مطلوب مقدر يك احتیاج فطری و يك اشتیاق غریزی و درونی روح انسانی است و اساساً غرض از هیبوط روح از عالم ملکوت به عالم ناسوت و پیمودن مراحل ترقی از میان مراتب و طبقات عالم مادی همین تکمیل نفس و اکتساب انتباه و معرفت و تحصیل ادراك حقیقت یعنی رسیدن به درجه کمال مطلوب است؛ زیرا فرق است میان بودن و میان هشیار و توانا بودن.

انسان ابتدا در این عالم فاقد همه چیز جز جسم و روح خالی از تمام معارف است، باید به تدریج در ضمن طی مراحل تکامل در آغوش این جهان به مقام قدرت فعاله خالقه و معرفت مدرکه بالغه ذات خود، یعنی به کمال مطلوب مقدر خویش که اکتساب قدرت و صنعت خدایی است برسد و صعود نماید، تا بتواند به نیابت از خداوند به ذات خالق عوالمی نو گردد و به وسیله عبودیت و طاعت به مقام ربوبیت برسد، چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده: عبودیت جوهری است

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 64

که ریشه آن ربوبیت «1» است و به گفته عارفان حقیقت بین، دوگانگی را از میان بردارد و به مقام وحدت برسد.

بنابراین باید گفت: تربیت کننده حقیقی کسی است که در نهاد خود يك حس لطیف عالی برای خدمت به تهیه وسایل تکامل جسمی و قلبی و عقلی نفوس بشر احساس کند و این احساس يك حس مسؤولیت و يك اشتیاق قوی و سوزان با يك قدرت بیکران فداکاری در دل او تولید نماید «2» و این حقیقت به طور کامل در نهاد انبیا و امامان علیهم السلام بود و هم اینان بودند که با عمق وجود اتصال به وحی داشته و از عمق وجود برای نجات بشر دل می سوزاندند، تمام مردان و زنان باید بدانند که جز با طی طریق این بزرگواران به کمال مطلوب مقدر نمی رسند، دورافتادگان از این وادی چه مردان چه زنان با بار سنگین جهل و بی تربیتی به عمق بیشتری از منجلاب مفاسد فرو رفته و عاقبت از اسفل سافلین جهنم سر در می آورند، با این وضعی که گروهی از مردان و به خصوص بعضی از زنان در لباس و خوراک و اعمال و اخلاق دارند، مگر توقع خیر و فلاح برای آنان می توان داشت، مردی که ابزار و عامل شیطان و زنی که برده هوس و شهوات مردان بی غیرت و در هر ساعت عروس شیطانی از شیاطین است مگر روی خیر و سعادت می بینند؟ این انبیا و امامان علیهم السلام هستند که با بیان پاک تر از گوهر خود می خواهند شما را به اوج کمال مطلوب مقدر برسانند، این هادیان راهنم که در تمام زمینه های زندگی دلسوز شمایند، اگر به فرهنگ پاک آنان بنگرید و به دستورها و احکام و حلال و حرام و قواعد اخلاقی آنان توجه کنید، می یابید که فقط از این طریق است که تمام درهای سعادت به روی شما باز است، پس بیایید اطاعت از صاحبان زر و زور و قدرت و مال و شهوت و گناه را

(1) - مصباح الشریعة: 7، باب الثانی.

(2) - اصول اساسی فن تربیت: 136.

کنار گذاشته و از دام هوی و هوس های حیوانی خود، خویش را برهانید و دست توسل به دامن این برگزیدگان الهی بزنید تا همای سعادت بر سر شما به پرواز آمده و تاج [كَرَمْنَا] «1» بر فرق شما گذاشته شود و نشان [إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً] «2» به بازوی جان شما بسته شود! ترجمه تحت اللفظی روایت هفتم «مصباح الشریعة» را دوباره مرور می کنیم:

لباس ظاهر نعمتی است از جانب خدای تعالی به بندگان خود، برای پوشاندن جسم و عیوب و عورات و این لباس ظاهر کرامت و عزتی است که خداوند بزرگ به لطف و مرحمت خودبینی آدم کرامت فرموده و این لباس ظاهر برای مردم مؤمن وسیله ادای واجبات الهی است.

آری، مردم مؤمن و در حقیقت عاشقان حق، همه چیز را در راه عشق او می خواهند، لباس که چیزی نیست، آنان برای او زنده اند و برای او می میرند و غیر او را نمی خواهند و به غیر او فکر نمی کنند و اگر چیزی به مصرف عشق او نرسد، گرچه همه عالم باشد، پیشیزی برایش ارزش قائل نیستند.

(1) - اسراء (17): 70.

(2) - بقره (2): 30.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 66

[وَحَيْرٌ لِّبَاسِكَ مَا لَا يَشْعَلُكَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بَلْ يُفَرِّتُكَ مِنْ شُكْرِهِ وَذِكْرِهِ وَطَاعَتِهِ]

بهترین نوع لباس

و بهترین لباس تو، لباسی است که تو را از خداوند عزیزت غافل ننماید، بلکه آن لباس وسیله ای باشد که تو را بنده ای شاکر و ذاکر و مطیع قرار دهد.

ملا عبدالرزاق لاهیجی در توضیح بسیار مختصری می گوید:

آن لباسی که تو را از حق غافل نکند، لباسی است که اولاً تحصیل و به دست آوردنش راحت باشد و ثانیاً قیمتش سبک و ارزان تمام شود، چرا که لباس وقتی عزیز الوجود باشد و قیمتش از حد معمول بیشتر باشد، برای تهیه آن عمری بیشتر و اوقاتی زیادتر و برای خریدنش مال سنگین تری لازم است و بدون شك صرف وقت زیاد و پول سنگین برای به دست

آوردن دو قطعه پارچه برای جسم ناقابل موجب غفلت از دوست است؛ علاوه بر این وقتی چنین لباسی با آن همه زحمت و صرف وقت زیاد و پول فراوان به دست آمد و بر بدن پوشانده شد موجب کبر و خودخواهی خواهد شد!!

اما لباسی که به دست آوردنش وقت زیاد نخواهد و پول فراوان هم لازم نداشته باشد و در حقیقت از پارچه عادی و ارزان به دست آمده باشد، باعث تواضع در برابر خلق خدا و همسان شدن با فقیران و مسکینان و محبوبان خداست و در این

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 67

لباس عادی است که انسان میلش به اطاعت از دوست و شکر و ذکر او قوی و زیاد است.

انسان، وقتی پوشاک و خوراک و محل زندگی را ساده گرفت، از بسیاری از گناهان در امان خواهد ماند و به بسیاری از فضایل آراسته تر خواهد شد.

عاشقان زندگی با تحمل، برای فراهم آوردن تحمل هرگز قناعت به داده حق نمی کنند، بلکه برای ارضای هوی و هوس به انواع محرمات کسبی و اخلاقی و عملی آلوده می شوند، ولی عاشقان حق همیشه بر اساس عشقشان قانع به داده حقند و به خاطر لباس و خوراک و محل زندگی به گناه و آلودگی و خبثات دچار نمی شوند، خداشناسان در گرسنگی و سیری، در دارایی و نداری، در سلامت و مرض، شاکر و ذاکر و مطیعند و برای رسیدن به وصال در آرزوی پایان عمرند، تا جام شیرین مرگ را در کشیده و مستانه به سوی یار و لقای حضرت او حرکت کنند.

به قول شوریده میدان عشق، حافظ شیرازی:

راحت جان طلبم وز پی جانان بروم

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم

من به بوی سر آن زلف پریشان بروم

گرچه دائم که به جایی نبرد راه غریب

رخت بریندم و تا ملک سلیمان بروم

دل از وحشت زندان سکندر بگرفت

به هواداری آن سرو خرامان بروم

چون صبا با تن بیمار و دل بی طاقت

با دل زخم کش و دیده گریان بروم

در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت

نذر کردم گر ازین غم به در آیم روزی	تا در میکده شادان و غزلخوان بروم
به هواداری او ذره صفت رقص کنان	تا لب چشمه خورشید درخشان بروم
تازیان را غم احوال گرانباران نیست	پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم
ورچو حافظ ز بیابان نبرم ره بیرون	همره کوبه آصف دوران بروم

حضرت علی علیه السلام در زمانی که عهده دار امور مملکت پهناور اسلامی بود، به

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 68

قنبر فرمود:

برای من و تو پیراهن لازم است، چون لباس هر دو نفر ما در حدی کهنه شده که قابل استفاده نیست. پس به بازار پیراهن فروشان رفتند و دو پیراهن قیمت کردند یکی به دو درهم و یکی به سه درهم و هر دو را خریدند، چهار درهمی را به قنبر مرحمت کرد و فرمود: بپوش. عرض کرد: علی جان! شما عهده دار ریاست کل کشوری پیراهن قیمتی تر زینده شماس. فرمود: قنبر! من به پیری نزدیک شده‌ام و تو جوانی، پیراهن کم قیمت تر برازنده من و پر قیمت تر زینده تو است!! «1» بیایید روش زندگی را در برابر جسم و این بدن خاکی، بدنی که فردا در قبر خوراک ماران و موران است از اولیای خدا بیاموزیم؛ بیایید قدری هم برای صفحه دیگر حیاطمان که آخرت است فکر کنیم؛ بیایید با نور هدایت مردان راه حق از ظلمتکده جسم خود را نجات داده و به ساحل کرامت و عظمت و شخصیت برسانیم؛ بیایید خود را از رسوایی و تنگ نظری نجات داده و میدان فکر و اندیشه را به وسعت عالم وسعت دهیم!

به قول شاعر نکته سنج، سعدی بزرگوار:

توانگری نه به مال است نزد اهل کمال
که مال تا لب گور است و بعد از آن اعمال

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
محل قابل و آن که نصیحت قائل
چو گوش هوش نداری چه سود حسن مقال

(1) - الغارات: 66 / 1.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 69

به چشم و گوش و زبان آدمی نباشد شخص
که هست صورت دیوار را همین تمثال
نصیحت همه عالم چو باد در قفس است
به گوش مردم نادان و آب در غریال
دل ای حکیم بر این معبر هلاک میند
که اعتماد نکردند بر جهان عقال
مکن به چشم ارادت نگاه در دنیا
که پشت مار به نقش است و زهر او قتال

خداوندا! لباس با عظمت تقوا بر روح و جان و بر قلب و نفس ما بپوشان.

پروردگارا! لباس عبودیت بر تمام قامت هستی ما درانداز که هرکس عریان از این دو لباس زندگی کند، دچار خزی دنیا و آخرت خواهد شد.

برای درست زندگی کردن و مؤدب شدن به آداب، تمام انسان ها نیاز به انسان های ملکوتی دارند، نیاز به علم و فرهنگ آنان، علم و فرهنگی که سرچشمه اش وحی الهی است، با آموختن این علم و فرهنگ و به کارگیری اراده برای عمل به این علم و فرهنگ، انسان در صراط مستقیم حق قرار خواهد گرفت و از گناه دور خواهد ماند.

ورنه با این عقل و علم محدود، چگونه می توان به تمام حسنات و سیئات احاطه پیدا کرد؟ و چگونه می توان دارای زندگی صحیح شد.

انبیا و امامان علیهم السلام آمدند تا خواسته های حق و اوامر و نواهی حضرت او و خلاصه راه صحیح زندگی را به انسان ها بیاموزند، اگر انسان توجه به تعلیمات الهی آنان ننماید، در چاهی از ضلالت سقوط خواهد کرد که در آمدنش گاهی محال می شود؛ سعی کنید لباس تقوا و عبودیت را از این خیاطان عالی معنوی دریافت

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 70

کرده و بپوشید و مواظب باشید که تا آخر عمر هیچ قدرتی نتواند این لباس را از اندام هستی شما در آورد.

جز آیین وحی کدام مکتب می تواند شما را به لباس فضایل و حسنات بپوشاند، تنها مکتبی که از معنویت کامل و روحانیت حقیقی و قواعد جهان شمولی برخوردار است مکتب با عظمت الهی است که با نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامت امامان علیهم السلام برای همیشه تمام و کامل شد و هم اکنون تجلی آن کمال در قرآن و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت عزیز اوست.

اثر معنوی این آیین، پرورش انسان حقیقی و افراد درست و نیکوکار است، افراد موحد، دانشمند، راستگو، درست کردار، عادل، کارگر، خیرخواه، فداکار، زاهد، افراد خاندان رسالت از زن و مرد، خدیجه، علی، زهرا، زینب، حسن، حسین و گروهی از صحابه و یاران، مانند: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، عبدالله رواحه، از بهترین نمونه پرورش یافتگان مدرسه اسلامند و در این میانه دسته ای از زنان پاکدامن هم مانند: ام سلمه، ام ایمن، حمینه دختر جحش، خنساء، از نمونه های عالی تربیتی در جنس مؤنث اند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 71

[وَلَا يَحْمِلُكَ فِيهَا إِلَى الْعُجْبِ وَالرِّيَاءِ وَالتَّرْتُّبِ وَالْمُفَاخَرَةِ وَالْحَيْلَاءِ فَإِنَّهَا مِنْ آفَاتِ الدِّينِ وَمُورِنَةُ الْقَسْوَةِ فِي الْقَلْبِ]

بدترین لباس

امام صادق علیه السلام در این قسمت از روایت می فرماید:

لباست لباسی نباشد که تو را به گناه خودپسندی، ریا، تظاهر، مباهات بر دیگران، فخر فروشی، آلوده کند که تمام این پلیدی‌ها آفت دین و موجب سنگدلی است.

آفات لباس باطن

عجب: عبارت از خود برتر دیدن، خود پسندیدن، از خود راضی بودن است و دارنده این صفت فردیست احمق و موجودیست نادان؛ زیرا انسان از خود چیزی ندارد و مالك ذره‌ای از ذرات نیست، آنچه دارد از خدا است و در کنار سفره‌ای از برکت عباد شایسته الهی نشسته، به کدام برنامه خود را برتر می‌داند، به کدام ملکیت و کدام برنامه مستقل خود را پسندیده و با کدام عمل و مسئله از خود راضی است؟! مملوک و عبد که از خود چیزی ندارد، موجودات نسبت به وجود حضرت او عدم محضند و هستی آن‌ها تابع هستی اوست، به اراده او زنده‌اند و به اراده او مالك و سائلی بسیار ناچیزند، برای انسان چه جای عجب و خودپسندی است؟

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 72

خودپسند احمق و نادان و جاهل و نفهم است، دو متر پارچه بی‌ارزش که از لعاب دهان کرمی یا بوته گیاهی، یا پشم‌گرده حیوانی به دست آمده در مقابل عظمت اشیای هستی چیست؟ که انسان با پوشیدن آن خود را پسندد یا از خود راضی شود، لباسی که در غسل‌خانه از تن بیرون می‌کنند و برای این که دیگران از پوشیدن آن آلوده نشوند آن را می‌سوزانند!!

ریا: عبارت است از خودنمایی و جلب خشنودی مردم به واسطه آن خودنمایی، انسان مگر از خود شخصیتی دارد تا خود را بنمایاند، ممکن در برابر واجب قابل حرف نیست، موجودی که ابتدایش نطفه و پس از آن مقداری گوشت و پوست و استخوان و سپس در خانه قبر جیفه‌ای بیش نیست، جای خودنمایی و جلب خشنودی دیگران برایش وجود ندارد، تو و دیگران کسی نیستید که خود را به یکدیگر بنمایانید و خشنودی یکدیگر را جلب کنید، مگر مردم کارگردان امور حیات تواند که برای جلب نظر آنان لباس به تن کنی و خود را با لباس عالم و عابد و زاهد و سردار و قوی و دولتمرد جلوه دهی و دل آنان را به خود مایل نمایی؟! **ترتین:** برای که خود را می‌آرایی؟ برای که خود را جلوه می‌دهی؟ با لباس برای که آرایش می‌کنی و آراسته می‌شوی؟ اگر برای غیر محرم این کار را می‌کنی در حقیقت زمینه ارتباط نامشروع فراهم می‌کنی و اگر نظری نداری پس کار بیهوده می‌کنی؛ در هر دو صورت، وقت و عمر عزیز خود را به آلودگی و بیهودگی صرف می‌کنی و از تو انسان صاحب عقل و وجدان و صاحب قلب و روح زمینه‌سازی گناه و عمل بیهوده بسیار قبیح است.

مفاخره: بزرگی به یکدیگر فروختن دلیل بر آلودگی باطن است، مگر ما بزرگیم که به یکدیگر بزرگی بفروشیم؟! ما نسبت به عظمت ظاهری قابل گفتگو نیستیم و نسبت به عظمت معنوی عالم اصلاً قابل حرف نیستیم، اگر هم بزرگی در ما باشد

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 73

فقط از جنبه معنوی می‌تواند باشد، آن هم عنایت خداست ارتباطی به ما ندارد، چون هرچه خیر است از ناحیه او به ما می‌رسد، ما مالک خیر نیستیم، «بَيِّدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» «1».

بنابراین جایی برای بزرگی فروشی به یکدیگر نداریم و علتی برای مباهات بر یکدیگر تا ابد در وجود ما نیست.

خیلاء: کبرپایی و بزرگی مخصوص ذات مبارکی است که مستجمع جمیع صفات کمالیه است، غیر او از خود چیزی ندارد که به آن کبر ورزند و بزرگی نشان دهند، غیر او فقیر اویند و این فقر نسبت به همه آنها ذاتی است و قابل جدایی از آنها نیست. ما سوی الله فقر محضند، تعلق و ربطند، اثری از خود ندارند، اراده و خواسته‌ای برای آنان نیست.

هرکس گرفتار عجب، ریا، تزین، مفاخره و خیلاء شود در حقیقت گرفتار آفات دین شده و با دست خود برای درهم ریختن عالی‌ترین ساختمان معنوی که ایمان است وسیله فراهم کرده و این گناهان باطنی چه خطرات سنگینی است که اگر بر دوش جان بار شود، کمر هستی انسان را خم کرده و با این بارهای سنگین به جهنم خواهد افتاد!!

منزه بودن اهل سلوک از لباس آلوده

کمال انسان و زینت او در معنویت و روحانیت و ملکوتی بودن اوست، انسان با پوشیدن لباس معنی زینت می‌شود و با پوشیدن لباس حق آراسته می‌گردد، بزرگی آدمی در لباس زهد و عفت و تقوا و حمیت و غیرت و ایمان و سلامت، صلاحیت

(1) - الکافی: 518 / 2، باب من قال لا اله الا الله، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 74

و درستی و پاکی و اصالت و شرافت و معرفت و تواضع و خشوع است.

انسان با سالک شدن در راه حضرت حق عظمت پیدا می کند و به بزرگی دست می یابد؛ قیمت و ارزش و اعتبار فقط منحصر به اهل سلوک است؛ اهل سلوک از هر لباسی که مورث آلودگی باطن یا آزار مردم، یا تحقیر دیگران است به سختی برحذرند؛ اهل سلوک عاشق جمال و جلال حضرت یارند و هرگز به پایمال شدن حق الله وحق الناس، اگرچه به قیمت جان آنان تمام شود راضی نخواهند شد.

به قول سعدی:

هرکسی را نتوان گفت که صاحب نظر است	عشقبازی دگر و نفس پرستی دگر است
گر من از دوست بنالم نفسم صادق نیست	خبر از دوست ندارد که زخود با خبر است
آدمی صورت اگر دفع کند شهوت نفس	آدمی خوی شود ورنه همان جانور است
شریت از دست دل آرام چه شیرین و چه تلخ	بده ای دوست که مستسقی از آن تشنه تر است
من خود از عشق لبت فهم سخن می نکنم	هرچه زان تلخ ترم گر تو بگویی شکر است
گر به تیغم بزنی با تو مرا خصمی نیست	خصم آنم که میان من و تیغت سپر است
من از این بند نخواهم به در آمد همه عمر	بند پایی که زدست تو بود تاج سر است

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 75

دست سعدی به جفا نگسلد از دامن تو ترك لؤلؤ نتوان گفت که دریا خطر است

صاحب «کشف الحقایق» درباره سالکان الی الله و تشریح سلوک می گوید:

بدان که سلوک در لغت عرب رفتن است علی الاطلاق، پس سالک رونده و سلوک رفتن بود مطلقاً و به نزدیک اهل شریعت و اهل طریقت و اهل حقیقت سلوک رفتن مخصوص است و همان رفتن است از جهل به علم و از اخلاق بد به اخلاق نیک و از هستی خود به هستی خدای.

پس به نزدیک اهل شریعت، سالک محصل و سلوک تحصیل باشد و به نزدیک اهل طریقت، سالک مجاهد و سلوک مجاهده باشد و به نزدیک اهل حقیقت، سالک فانی و مثبت و سلوک نفی و اثبات باشد، یعنی نفی خود و اثبات حق تعالی، این است معنی «لا إله إلا الله» و آن عزیز از سر همین نظر گفته است:

یک قدم بر نفس خود نه دیگری بر کوی دوست هرچه بینی نیک بین با این و آنت کار نیست

آن عزیز دیگر گفته است:

تو خود را در حجاب خویش مگذار حجاب خود تویی از پیش بردار

و لفظی که هر سه معنا را شامل است طلب باشد که تحصیل بی طلب نباشد و نفی و اثبات هم بی طلب نباشد، پس سالک طالب و سلوک طلب باشد.

بدان که سلوک بر دو نوع است: یکی به طریق تحصیل و تکرار است و اینها سالکان کوی ظاهرند و یکی به طریق ریاضت و ادکار است و اینها سالکان کوی حقیقت و معنویت اند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 76

سالک آن است که هر روز چیزی یاد بگیرد و یکی آن است که هر روزی چیزی فراموش کند، در یک طریق وظیفه آن است که هر روز چیزی از کاغذ سپید سیاه کند و در یک طریق آن است، ورد ایشان که هر روز از دل سیاه سپید کنند.

و بعضی گفته‌اند: حرفت کحّال بیاموزیم و چشم‌های خود را به کحل جواهر و شیاف روشنایی علاج کنیم تا نور چشم ما تیزبین و دوربین گردد، تا هرچه در عالم موجودات است ببیند و بعضی گفته‌اند که صنعت صیقلی بیاموزیم و آینه دل خود را به مصقل مجاهده و ریاضت جلا دهیم تا دل ما شفاف و عکس‌پذیر شود تا هرچه در عالم موجودات است، عکس آن در وی پیدا آید، بعضی چشم دل را دوربین و تیزبین کردند تا نامه نانوشته را برخوانند و بعضی گوش دل را تیز شنو و دور شنو کردند تا سخن ناگفته را بشنوند.

رعایت چهار اصل در سلوک

در سلوک راه دوست، چهار چیز باید رعایت شود:

1- تجرید به اندرون و بیرون.

2- امثال امر به اندرون و بیرون 3- ترك اعتراض به اندرون و بیرون.

4- ثبات به اندرون و بیرون.

سالک، اول باید مجرّد شود و از هرچه هست و هرکه هست جز حضرت دوست و این تعلیمی است که همه انبیا و اولیا داده‌اند، در حقیقت سالک باید حقیقت «لا إله إلا الله» را در قلب خود تحقق دهد و بیابد که رب و مالک و خالق و باریء و همه کاره عالم اوست.

چون مجرّد شد فرمانبردار محض شود، یعنی در فرمان بردن از حضرت یار

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 77

چون مرده در دست غسّال و هم چون گوی در پای چوگان باشد و هرگز به فکر و اندیشه خود کاری نکند.

و چون مجرّد گشت و فرمانبردار شد، بر اقوال و افعال حضرت حق اعتراض نکند و در مقام رضای مطلق نسبت به جناب حق قرار بگیرد.

و علامت ترك اعتراض آن است که جمله گفتار و افعال مولا را نیک ببیند و نیک داند.

و چون مجرّد شد و فرمانبردار گشت و ترك اعتراض نمود، بر این هر سه کار تا آخر عمر ثبات و مداومت داشته باشد و ملالتی برایش نیاید که اگر بی ثباتی کند و ملول شود، جمله کارهای او بی ارزش شود.

ای عزیز! با ارزش ترین لباس برای دنیا و آخرت تو لباس سلوك است، این لباس برای تو مورث ورع، زهد، تقوا، ایمان و همه فضایل و حسنات است و تو را از بیرون آراسته به تواضع و از درون آراسته به خشوع می کند و این لباس لباسی است که حضرت دوست بر تو می پسندد.

لباسی برای وطن اصلی تهیه کنید که آن لباس شما را از عذاب جهنم حفظ کند و در بهشت ابدی سازد.

اهل ظاهر، وطن، شهر مصور معین را می دانند مثل قونیه و آقسرا و قیصریه، غلط فهم کرده اند؛ زیرا تمامت شهرها از مغرب تا مشرق يك زمین است، و محققان، وطن آن عالم را می دانند که ارواح پیش از اشباح به چندین هزار سال در آن رحمت بی زحمت آسوده بودند و از آنجا اینجا آمدند، عاقبة الامر همه را باز رجوع بدان خواهد بود، آه و حسرت که انسان ها پس از هبوط به این جهان مادی و ظلمانی، وطن اصلی خود را از یاد برده و به نعمت های مادی و گذرای

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 78

جهان خاک دل خوش کرده اند «1».

چون انسان گرفتار بند مادیات، وطن اصلی را از یاد برد، در مقام تهیه لباس برای وطن اصلی بر نخواهد آمد و فقط به لباس پارچه ای این جهان که تنها بدن را می پوشاند، دل خوش می دارد و با آن لباس که پس از چند روز کهنه می شود به عجب و ریا و تزیین و خیلاء آلوده می گردد و از اثر این آلودگی قلبش سیاه و از رابطه خود با حضرت حق جدا گشته در اعمال و اخلاق چون حیوان پست و درنده ای خواهد شد!!

(1) - رباب نامه: 86.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 79

[فَإِذَا لَبَسْتَ ثِيَابَكَ فَادْكُرْ سِتْرَ اللَّهِ عَلَيْكَ ذُنُوبَكَ بِرَحْمَتِهِ وَالْبَسْ بَاطِنَكَ بِالصِّدْقِ كَمَا أَلْبَسْتَ ظَاهِرَكَ بِتَوْبِكَ وَلْيَكُنْ بَاطِنُكَ فِي سِتْرِ الرَّهْبَةِ وَظَاهِرُكَ فِي سِتْرِ الطَّاعَةِ]

ستر باطن به لباس صدق

امام صادق علیه السلام در این جمله می‌فرماید:

هرگاه لباس ظاهر را پوشیدی و به وسیله آن عیوب و نقائص بدنت را از دیدگان همه پنهان کردی، به یادآور که در این مدت عمرت، خداوند مهربان با رحمتش گناهانت را مخفی داشت و اجازه نداد کسی از آنچه بر خلاف او انجام دادی آگاه شود که اگر آگاه می‌شد آبرویت می‌رفت و کسی حاضر نبود کم‌ترین احترامی به تو بگذارد، ولی مولا و سید تو بزرگ‌تر از آن است که پرده از عیوب باطنت بگیرد و گناهان و خطاهایت را برملا کند؛ بر توست که در هر مرتبه‌ای که لباس می‌پوشی از این عنایت و لطف خاص حضرت او یاد کنی و از این که در ظاهر غرق لباس مادی و در باطن غرق پوشش رحمت هستی شکر به حقیقت کنی و به راستی و درستی در مدار بندگی او قرار بگیری و در همین حال لباس پوشیدن و یادآوری پوشش رحمت حضرت او با خضوع و خشوع از جنابش بخواهی که ای آقای که در دنیا بدتم را به لباس ظاهر پوشاندی و عیوب و گناهانم را از مردم با لباس رحمت مخفی داشتی! در قیامت هم عیوب باطنم و گناهانی که از من صادر شده به کرم و لطف و رحمت

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 80

پوشان و اجازه مده و نخواه که این عبد ذلیل و وامانده از راه و ناتوان از هر در رانده و در مرز عشق تو مانده، در میان مردم و به خصوص در حضور انبیا و اولیا و وجود مقدس ائمه طاهرين عليهم السلام رسوا شود و آبروی ناقابل او بریزد.

مقام خوف و شوق

آن‌گاه در دنباله کلام خود، حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

چنان که ظاهر بدن را به لباس ظاهری پوشی، باطن را نیز به لباس صدق و راستی بپوشان باطن صادق باطنی است که از مکر و حيله و خدعه و تزویر و ریا و غل و غش و دغلی پاك باشد، باطن صادق باطنی است که از تخیلات ردیه و اعتقادات سخیفه مخلی شده و به حلیه آرای صحیحه و علوم حقه مزین و محلی باشد، باطن باید با پرده خوف از خدا و ظاهرت باید با پرده اطاعت از حضرت حق پوشیده باشد.

راستی چه دنیای پرهیابی است، دنیای خوف از مقام حضرت او و دنیای اطاعت از فرامین حضرتش، به حقیقت خودش قسم، دنیایی برای انسان بجز از این دنیا نیست، خوف از مقام او علت ترك گناه و شوق وصال او علت اطاعت حضرت اوست.

وقتی مقام خوف و شوق حضرتش آمد، همه جهان مادی برای انسان به اندازه بال مگس ارزش ندارد و آنچه در دست انسان است همان را آدمی فقط برای او می خواهد و آنچه را نمی پسندد، انسان ابداً خیال آن را هم نمی کند!!

به قول عارف عاشق جلال الدین بلخی:

همه شراب تو نوشم چو لب فراز کنم	همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم
وگر حدیث تو آید سخن دراز کنم	حرام دارم با مردمان سخن گفتن

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 81

هزارگونه بلنگم به هر رهم که برند	رهی که آن به سوی توست ترکناز کنم
اگر به دست من افتد چو خضر آب حیات	زخاک کوی تو آن آب را طراز کنم
زآفتاب و زمهتاب بگذرد نورم	چو روی دل سوی آن شاه دلنواز کنم
چو آفتاب شوم آتش و زگرمی دل	چو ذرها همه را مست و عشق باز کنم

آری، به عشق او دم زدن و به ذکر او زیستن و به یاد او بودن و ظاهر و باطن را برای او آراستن، مقصد اعلا و هدف والا است و بعثت انبیا و زحمت امامان علیهم السلام به همین خاطر بوده است.

فناى در حق با لباس صدق

راهنمایان راه آمدند تا بشر این جهان مادی را با همه دستگامی که دارد، وسیله‌ای برای رسیدن به مقام قرب قرار دهند و تدریجاً مقام به مقام را طی کرده، خیمه هجر از سرزمین دل برکنده و عمارت وصل بنا کنند و از دوگانگی گذشته به مقام وحدت رسند و از بقای خود دست برداشته به فنا افتند و به فرموده حضرت صادق علیه السلام بر درون خویش لباس صدق پوشند که هرکس لباس صدق بپوشد از همه چیز بگذرد و فانی در حضرت باقی شود.

عارف نامدار روزبهان بقلی شیرازی در این باب براساس آیات کتاب و روایات دقیق توضیحی بدین صورت دارد:

توحید، ذروه علیای احوال است و عروه و ثقای مقامات است و تیجان انبیا است و حلیه اولیا است و حقایق توحید نه هر رهروی که راه یافت، یافت که سر توحید لباس ربوبیت است که «جان جان» بدان ملبس است، تا واحد در واحد نشود سالک در عین عیان توحید نرسد. اگر کسی به مقام فنا نرسد به جایی نرسیده، مقامی که خود و جهان را به حقیقت نفی کرده و در نفی خود و جهان،

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 82

جان خود و جهان را اثبات نماید و در حقیقت واقعیت «لا إله إلا الله» را در تجلی ببیند و بس.

اقسام توحید

اصل توحید سه قسم است:

قسمی توحید عام است و قسمی توحید خاص و قسمی توحید خاص الخاص.

توحید عام

اما آن که توحید عام است، بعد از ارشاد حق، سیر کردن در آیات و جستن حق به وسیله عقل و نور ایمان و شواهد حدثان، تا ساکن باشند از اضطراب شك و یقین و در اثبات وحدانیت حق افتند و از خطرات نفس [با اجرای فرامین او] باز رهند و تقدیس ذات قدیمش بیابند و تنزیه صفات عزیزش بدانند و معلوم کنند که حق سبحانه واحد است من کل الوجوه، ذاتش در صفات یکتاست و صفاتش در ذات یکتاست، قدمش از حدود جدا کنند و دانند که وجود جلیش متعلق نیست به شیئی از اشیا و از دل خیال محال بیرون کنند و حضرت الله را سبحانه و تعالی منزّه دانند از جواهر و اعراض و زمان و مکان و تشبیه و تعطیل و کیف و حیث و قبل و بعد و جهات وحد و حدود و صورت و قرب و بعد و حلول و ضد و ند و مثل و جزء و کل و کوچکی و بزرگی و جرم و جسم و ارکان و جارحه و قدمش را اول ندانند و

ابدش را آخر نشناسند و هرچه در وهم و فهم آید از آن بیرون شوند و به فرموده حضرت صادق علیه السلام باطن را با لباس صدق [که مصداق کاملش ایمان به وحدانیت حق و ذات حضرت او و صفات علیا و اسمای حسنائش هست] بپوشانند و صدق باطن در مرحله عالی و اعلایش جز این نیست، باطنی که با او

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 83

همراه نیست باطن نیست، منبعی از تیرگی و ظلمت و ظرفی پر از وساوس و شك و تردید است، این توحید در حقیقت توحید علمی و به عبارت دیگر توحید معرفتی است که بر دلیل و برهان و استدلال استوار است و مرحله اول توحید یا مرتبه دانی آن است.

به قول حکیم بزرگوار، نظامی گنجوی:

بی نام تو نامه کی کنم باز	ای نام تو بهترین سرآغاز
جز نام تو نیست بر زبانه	ای یاد تو مونس روانم
نام تو کلید هرچه بستند	ای کارگشای هرچه هستند
بی حجت نام تو مسجل	ای هیچ خطی نگشته زاول
با نور خود آشناییم ده	از ظلمت خود رهاییم ده

توحید خاص

اما توحید خاص آن است که تمام عوالم به جملگی نزد وجود عظمت حق، محو بینند و موجودات را در ربوبیت الله تعالی معدوم یابند، از غلبات انوار قدم و چنان که در قدم حق تعالی موجود بود و موجودات معدوم، اکنون هم چنان دانند و در وجود، هیچ چیز نبینند که نه آن در امر حق مستغرق باشد، به مشاهده بعد از علم که علم عام راست و مشاهده خاص راست و عالم را چنان بینند که گویی نزد صولجان قدرت باری تعالی در میدان خدایی که از ازل به ابد می برد و از ابد به ازل.

و مبادی توحید خاص سیر کردن است در شواهد صورت و روح و عالم صغری که جند حق و باطل آنجايند، چون لشگر عقل و لشگر جان و لشگر دل و لشگر نفس و حجاب قهر و لطف و غرایب اشکال مقدورات که در آن عالم موجود است و ظهور حق عز و جل که در اسرار حقایق ملکوت به چشم جان ببیند که توحید عام

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 84

از عالم ملك و شهادت رفتن است به حق که به صورت آن عالم کبری است.

و توحید خاص از خود رفتن است به حق که به صورت آدم، عالم معانی و سرای تجلی است و آن آیت کبری است اگرچه در جنب جهان کوچک است.

و فرق میان خاص و عام در توحید آن است که عام به شواهد و عقل باز ماند و خاص چون حق را بدانستند از شواهد عالم صغری و کبری فنا شوند و فنای خود در بقای حق بیابند و پیوسته در وجود حق مضمحل باشند، تا احکام قدیمش برایشان می گذرد و ایشان به طوع محکوم می باشند.

به قول عارف بلخی که از قول فانیان در حق و مطیعان وارسته گفته:

کس نیست چنین عاشق بیچاره که ماییم

ما در ره عشق تو اسیران بلائیم

بر ما کرمی کن که در این شهر گداییم

بر ما نظری کن که در این ملک غریبیم

وجدی نه که بر گرد خرابات برآئیم

زهدی نه که در کنج مناجات نشینیم

اینجا نه و آنجا نه چه قومیم و کجاییم

نه اهل صلاحیم و نه مستان خرابیم

اکنون زچه ترسیم که در عین بلائیم

ترسیدن ما چون که هم از بیم بلا بود

گر سر برود سرّ تو با کس نگشاییم

ما را به تو سرّیست که کس محرم آن نیست

بردار ز رخ پرده که مشتاق لقاییم

ما را نه غم دوزخ و نه حرص بهشت است

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 85

ما غرق گناه از سر تا ناخن پاییم

بر رحمت خود بین و مبین بر گنه ما

توحید خاص الخاص

اما توحید خاص الخاص آن است که از حق به حق سیر کنند و آن سیر آنگه باشد که روح مقدس از همه مراکب حدوث پیاده شود و علوش سفل شود و سفالش علو گردد و جهات و مکان و سیر و زمان نزد او معزول شود و حمر خیال از اصطبل مرکب نور براند و فهم و وهم را میل نیافت در دیده کشد و حس حواس و ضمیر بی عقل را معطل کند و عقل را به مقراض تنزیه زبان فضول ببرد و نفس رعنا را در بازار غیرت توحید سر بردارد و لشگر هوی و شهوت را که حزب شیطانند به صدمه عشق بشکند و دل که شهر خدایست بی عمارت عبودیت نگذارد و خانه طبایع که مملو است از اخلاق انسانی به توفان نیستی و معول هستی ویران کند و هستی صغری و کبری را با شواهد و دلایل در هم پیچد و در کتم عدم اندازد، تا بی اقبال حدوث در قدم گامی چند بردارد و چون از ازدحام خلقت بیاساید خود را به دریای نیستی دراندازد، تا او از او فنا شود، پس از بحر بقای حق سر برآورد و بی خود حق را به حق بیند و بداند که این يك خطوت است از نیستی به هستی، پس آن قدم بردارد و به قوت عبودیت به جناح ربوبیت در هوای هویت پرواز کند.

حکیم صفای اصفهانی در زمینه فنای عاشق در معشوق گوید:

بی خویشنی کو که شود هم سفر ما

ما رهرو فقریم و فنا راهبر ما

ز نهار نیایی که نیایی خبر ما

ای آن که زخود با خبری در سفر عشق

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 86

کاین خانه بود فرش زخون جگر ما	در پای دلم پای منه باک زجان کن
لخت جگر و پاره دل ما حضر ما	در کشور فقر آمده مهمان فنایم
از رنج طبیعی که دهد دردسر ما	رنج تن ما از تب عشق است چه حاصل
تاج سر خورشید بود خاک در ما	ما خاک نشین در میخانه عشقیم
باد است درین بادیه پیش نظر ما	موران ضعیفیم ولی ملک سلیمان

آراستن باطن به صدق و ظاهر به طاعت

در آراستن باطن به صدق و رهبت و ظاهر به طاعت، خواجه نصیر طوسی در «اخلاق ناصری» می گوید:

قومی گفته‌اند که بر اقرار به ربوبیت او و اعتراف به احسان و تمجید او بر حسب استطاعت اقتضار نماید.

و طایفه‌ای گفته‌اند که تقرب حضرت او به احسان باید نمود، اما با نفس خود به تزکیه و حسن سیاست و اما با اهل و نوع خود به مواسات و حکمت و موعظت.

و جماعتی گفته‌اند که حرص باید نمود بر تفکر و تدبیر در الهیات و تصرف در محالواتی که موجب مزید معرفت باری سبحانه بود تا به واسطه آن معرفت به کمال رسد و توحید او به حد تحقیق انجامد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 87

انواع عبادت

و طبقه‌ای از متأخرین حکما گفته‌اند که عبادت خدای تعالی در سه نوع محصور تواند بود:

اول: آنچه تعلق به ابدان دارد مانند صلاة و صیام و وقوف به مواقف شریفه از جهت دعا و مناجات.

دوم: آنچه تعلق به نفوس دارد مانند اعتقادات صحیح چون توحید و تمجید حق تعالی و تفکر در کیفیت افاضه وجود و حکمت او بر عالم و آنچه از این باب بود.

سوم: آنچه واجب شود در مشارکات خلق مانند انصاف در معاملات و مزارعات و مناکحات و ادای امانات و نصیحت ابنای جنس و جهاد با اعدای دین و حمایت حریم.

و از ایشان گروهی که به اهل تحقیق نزدیک ترند گفته اند که عبادت خدای تعالی سه چیز است:

اول: اعتقاد حق.

دوم: قول صواب.

سوم: عمل صالح.

مقامات قرب به حضرت حق

و بیاید دانست که نوع انسان را در قرب به حضرت الهیت منازل و مقامات است و آن مقام چهارم است:

مقام اول: مقام اهل یقین است که ایشان را موقنان خوانند و آن مرتبه حکمای بزرگ و علمای کبار باشد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 88

مقام دوم: مقام اهل احسان است که ایشان را محسنان گویند و این مرتبه کسانی بود که با کمال علم به حلیه عمل متحلی باشند و به فضائی که بر شمرده ایم موصوف.

مقام سوم: مقام ابرار بود و ایشان جماعتی باشند که به اصلاح بلاد و عباد مشغول باشند و سعی ایشان بر تکمیل خلق مقصور بود.

مقام چهارم: مقام اهل فوز بود که ایشان را فائزان و مخلصان گویند و نهایت این مرتبه منزل اتحاد بود و ورای این نوع انسان را هیچ مقام و منزلت صورت نیندد.

اسباب اتصال

و استعداد این منازل به چهار خصلت باشد:

اول: حرص و نشاط در طلب.

دوم: اکتنای علوم حقیقی و معارف یقینی.

سوم: حیاد «1» از جهل و نقصان قریحی که نتیجه اهمال بود.

چهارم: ملازمت سلوک طریق فضایل به حسب طاقت و این اسباب را اسباب اتصال به حضرت حق خوانند.

اسباب انقطاع

و اما اسباب انقطاع از آن حضرت که آن هم چهار بود:

اول: سقوطی که موجب اعراض بود و استهانت به تبعیت لازم آید.

دوم: سقوطی که مقتضی حجاب بود و استخفاف به تبعیت لازم آید.

(1) - الحیاد: کناره گیری از چیزی - دوری گزیدن از چیزی.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 89

سوم: سقوطی که موجب طرد بود و مقت به تبعیت لازم آید.

چهارم: سقوطی که موجب خساست بود، یعنی دوری از حضرت و بغض به تبعیت لازم آید.

اسباب شقاوت

و اسباب شقاوت ابدی که مؤدی بود بدین انقطاعات نیز چهار بود:

اول: کسل و بطالت و تضييع عمر تابع آن افتد.

دوم: جهل و عبادتی که از ترك نظر و ریاضت نفس به تعلیم خیزد.

سوم: وقاحتی که از اهمال نفس و خداعت و خلاعت غدار او، در تتبع شهوات تولد کند.

چهارم: از خود راضی شدن به رذایلی که از استمرار قبایح و ترك انابت لازم آید و در الفاظ به تنزیل، زیغ و رین و غشاوه و ختم آمده است.

چون این چهار رذیلت کسی از خود دور کند، از آن چهار سقوط در امان بماند و چون آن چهار حقیقت به کار بندد به آن مقامات عالی برسد و چون به آن مقامات عالی برسد به صدق ظاهر و باطن رسیده است.

به قول عارف شوریده، حاج میرزا حبیب الله خراسانی:

از داغ غمت هرکه دلش سوختنی نیست	از شمع زُخت محفلش افروختنی نیست
گرد آمده از نیستی این مزرعه را برگ	ای برق مزین خرمن ما سوختنی نیست
در طوف حریمش ز فنا جامه احرام	کردیم که این جامه به تن دوختنی نیست

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 90

يك دانه اشك است روان بر رخ زرین	سیم و زر ما شکر که اندوختنی نیست
در مدرسه آموخته‌ای گرچه بسی علم	در میکده علمی است که آموختنی نیست
خود را چه فروشی به دگر کس، به خود ای دل	بفروش اگر چند که بفروختنی نیست
گویند که در خانه دل هست چراغی	افروخته کاندرا حرم افروختنی نیست

يك بار دیگر به جملات نورانی حضرت صادق علیه السلام درباره لباس پوشیدن دقت کنید:

زمانی که لباس را پوشیدی، به یادآور که خداوند بزرگ با لباس رحمت خود گناهان تو را پوشاند و آبروی تو را حفظ کرد، به شکرانه حفظ آبرویت، باطنت را با لباس صدق پوشان، چنانچه ظاهریت را با لباس مادی پوشاندی و باید باطنت در پوشش خوف و ظاهریت در پوشش اطاعت و عبادت قرار بگیرد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 91

[وَاعْتَبِرْ بِفَضْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ خَلَقَ أَسْبَابَ اللِّبَاسِ لِتَسْتُرَ الْعَوْرَاتِ الظَّاهِرَةَ، وَتَفْتَحَ أَبْوَابَ التَّوْبَةِ وَالْإِنَابَةِ لِتَسْتُرَ بِهَا عَوْرَاتِ الْبَاطِنِ مِنَ الذُّنُوبِ وَأَخْلَاقِ السُّوءِ]

اسباب لباس ظاهر و باطن

امام صادق علیه السلام می فرماید:

با نظر عبرت و چشم بصیرت و دیده تحقیق به فضل حضرت حق بنگر که وسایل پوشش را برای پوشاندن عیوب و نواقص ظاهری برای تو خلق کرده و درهای توبه و بازگشت را برای پوشیده شدن عیوب باطن و گناهان و اخلاق ناپسند به روی تو باز کرده است!!

بر تو لازم است از لباس ظاهر استفاده کنی و شکرش را به جای آوری و شکر لباس ظاهر به این است که لباست لباس حرام و ظلم و ریا و لباس تزین و مفاخرت و مباهات نباشد، بلکه این لباس در بدن تو برای عبادت و خدمت به خلق قرار داشته باشد، تا در سایه این عبادت و خدمت به سعادت دو جهان برسی.

و بر تو واجب و لازم و ضروری است که برای علاج و پوشاندن گناهان و از بین بردن اخلاق سوء از در توبه و انابه به حضرت حق وارد شوی و تلخی درد هجر را به شیرینی قرب و وصال حضرت او تبدیل کنی.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 92

[وَلَا تَفْضَحْ أَحَدًا حَيْثُ سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْكَ أَعْظَمَ مِنْهُ وَاشْتَغَلَّ بِعَيْبِ نَفْسِكَ وَاصْفَحْ عَمَّا لَا يُعْنِيكَ أَمْرُهُ وَحَالُهُ وَاحْذَرُ أَنْ يَفْنَى عَمْرُكَ بِعَمَلِ غَيْرِكَ وَيَتَجَرَّ بِرَأْسِ مَالِكَ غَيْرِكَ وَتَهْلِكَ نَفْسُكَ، فَإِنَّ نِسْيَانَ الذَّنْبِ مِنْ أَعْظَمِ عُقُوبَةِ اللَّهِ فِي الْعَاجِلِ وَأَوْفَرِ أَسْبَابِ الْعُقُوبَةِ فِي الْأَجْلِ وَاشْتَغَلَّ بِعَيْبِ نَفْسِكَ]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

کسی را به بدی‌هایی که از او خیر داری رسوا و بی‌آبرو مکن، خود تو همان انسانی هستی که خداوند غفار قبایحی بدتر از آنچه که از دیگران خیر داری بر تو پوشانده و نگذاشته آبرویت به باد رود!

آبرو و شخصیت دیگران را محترم بدان و سعی کن از اعتبار دیگران کم نکنی، به عیب خود مشغول باش و برای آن بکوش که رفع عیب از اعظم مسائل زندگی و از بهترین کارهاست و هرچه برای تو انجامش و برنامه‌اش سود ندارد از آن درگذر و بترس از این که با مشغول شدن به عیب دیگران از طریق غیبت و تهمت و افترا عمرت را فنا کنی و این سرمایه گرانبهای هستی را از دست بدهی. در حدیث است که غیبت موجب عذاب غیبت کننده و کفاره گناهان غیبت شونده است، آن چنان عمل مکن که خوبی‌های تو سرمایه دیگران شود و دیگران به عمل تو از عذاب نجات پیدا کرده و تو به خاطر بدی‌هایی که در حق دیگران کردی به عذاب مبتلا شوی!

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 93

در این جملات نورانی چهار موضوع بسیار مهم مطرح است:

1- حرمت اشتغال به عیوب دیگران.

2- وجوب اشتغال به عیوب خود.

3- چشم پوشی از آنچه سود برای دنیا و آخرت ندارد.

4- خسارت نسیان ذنوب.

حرمت اشتغال به عیوب دیگران

انسان‌ها از نظر قوت و ضعف روحی و علمی و عقلی و ایمانی به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌شوند.

از مقام عصمت که مقام با عظمت انبیا و امامان علیهم السلام و تعدادی بسیار کم از اولیا مثل قمر بنی هاشم و زینب کبری که بگذریم، بقیه انسان‌ها در معرض گناه و لغزش هستند.

گاهی علت گناه ضعف اراده و گاهی ضعف عقل و گاهی ضعف علم و گاهی ضعف ایمان است.

اگر گناه در حدی است که خود گناهکار در میدان جامعه برای خویش آبرو نگذاشته و خود باعث کشف سر خود شده و گناهش علنی و برای تربیت مردم موجودی مضر است، باید با او مبارزه کرد و نحوه مبارزه با او در کتب اسلامی ما آمده است.

اگر گناهکار، انسانی است مؤمن و به خصوص آبرومند و در میان مردم و اهل محل و اهل مسجد و اقوام دارای اعتبار است و همه او را به نیکی می‌شناسند و به نیکی می‌ستایند و اتفاقاً کسی از گناه پنهانی او با خبر شد و گناه او از قبیل توطئه بر علیه مسلمانان و کشور اسلامی نبود، بلکه گناهش گناه بین خود و خدا بود، پرده

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 94

دری نسبت به او از بزرگ ترین محرمات الهی است و این پرده دری را قرآن مجید شدیداً نمی فرموده و به مسلمانان دستور اکید می دهد که عیب و لغزش و گناه برادر مسلمانان را پبوشان و نسبت به او از پرده دری پرهیز و از فاش کردن سر او و عیب او و خطای او بر حذر باش؛ قرآن و روایات ستر عیب و کتمان سر مسلمان را عبادت دانسته و هرکس عیب مسلمانی را بپوشد در پیشگاه خدای بزرگ از اجر بزرگ بهره مند خواهد شد.

همه ما مسلمانان و مؤمنان بر اساس امر: «تخلقوا باخلاق الله» باید از فاش کردن عیب پنهانی و گناه نهانی یکدیگر پرهیزیم، چنانچه خداوند عزیز و پروردگار مهربان از فاش کردن گناه ما ابا دارد و دوست دارد بندهاش در میان مردم با آبرو و عزت و با اعتبار و کرامت زندگی کند.

آری، پوشاندن گناه، اخلاق خداست که حضرت سیدالشهدا علیه السلام در دعای روز عرفه که در صحرای عرفات با گریه و ناله خوانده اند به پیشگاه مقدس حضرت حق عرضه می دارند:

وَلَوْلَا رَحْمَتُكَ لَكُنْتُ مِنَ الْهَالِكِينَ، وَأَنْتَ مُقِيلٌ عَثْرَتِي، وَلَوْلَا سِتْرُكَ إِيَّايَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَقْضُوحِينَ «1» ...

اگر رحمت نبود، از هلاک شدگان بودم و تو لغزش مرا نادیده گرفتی و اگر پرده پوشیت نسبت به من نبود، همانا از رسواشدگان بودم.

و در جمله ای دیگر عرضه می دارد:

يَا مَنْ سَتَرْتَنِي مِنَ الْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ أَنْ يَرْجُرُونِي، وَمِنَ الْعَشَائِرِ وَالْإِخْوَانِ أَنْ يُعَيِّرُونِي، وَمِنَ السَّلَاطِينِ أَنْ يُعَاقِبُونِي، وَلَوْ اِطَّلَعُوا يَا مَوْلَايَ عَلَيَّ مَا اِطَّلَعَتْ

(1) - بحار الأنوار: 220 / 95.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 95

عَلَيْهِ مَعْنَى إِذَا مَا أَنْظَرُونِي، وَلَرَفَضُونِي وَقَطَعُونِي «1» ...

ای آن که مرا با تمام عیوبم از پدران و مادران پوشاندی! از این که مرا با تندی از پیش خود برانند و از چشم خویشاوندان و برادرانم دور نگاه داشتی از این که به من عیب گیری کنند و از حکومت‌ها پنهانم داشتی از این که مرا مجازات نمایند.

ای مولایم! چنانچه اینان بر آنچه تو از من می‌دانی آگاه می‌شدند، در این صورت مهلتم نمی‌دادند و همانا به دورم می‌انداختند و از من قطع رابطه می‌کردند.

در جمله دیگر عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ يَا مَنْ مَلَكَ فَقَدَرَ، وَقَدَرَ فَقَهَرَ، وَعُصِيَ فَسَتَرَ، وَاسْتُغْفِرَ فَعَفَرَ «2» ...

ای پروردگار جهانیان! ای آن که مالک شد و توانست و توانست و چیره گشت و از حضرت او نافرمانی شد، پس پرده کشید و از او طلب آمرزش شد، پس آمرزید.

محبوب عارفان، حضرت زین العابدین علیه السلام در مناجات سحر ماه رمضان در دعای معروف ابو حمزه ثمالی در پیشگاه مقدس حضرت ربوبی در زمینه پرده‌پوشی حق نسبت به گناه عرضه می‌دارد:

... وَالذَّلِيلُ الَّذِي أَعَزَّنْتَهُ، وَالسَّقِيمُ الَّذِي شَفَيْتَهُ، وَالسَّائِلُ الَّذِي أَعْطَيْتَهُ، وَالْمُدْنِبُ الَّذِي سَتَرْتَهُ، وَالْحَاطِئُ الَّذِي أَقْلَنْتَهُ «3».

منم آن ذلیلی که او را عزیز کردی و آن دردمندی که درمانش نمودی و آن سائلی

(1) - بحار الأنوار: 222 / 95.

(2) - بحار الأنوار: 222 / 95.

(3) - بحار الأنوار: 87 / 95.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 96

که عطایش کردی و آن گنهکاری که به گناهش پرده پوشاندی و خطاکاری که خطایش را نادیده گرفتی.

و در جمله‌ای دیگر عرضه می‌دارد:

سَيِّدِي أْنَا أَسْأَلُكَ مَا لَا أَسْتَحِقُّ، وَأَنْتَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ فَاعْفِرْ لِي وَأَلْبِسْنِي مِنْ نَظْرِكَ ثَوْبًا يُعْطَى عَلَيَّ التَّيْبَاتِ وَتَعْفُرْهَا لِي وَلَا أَطَالِبْ بِهَا، إِنَّكَ ذُو مَنِّ قَلِيمٍ، وَصَفْحٍ عَظِيمٍ، وَتَجَاوُزٍ كَرِيمٍ «1».

ای سرور من! از تو می‌خواهم آنچه را مستحق آن نیستم اما تو شایسته تقوا و شایسته آمرزشی، پس بیامرز مرا و بپوشان مرا از توجهت جامه‌ای را که بپوشاند بر من بدی‌ها را و بیامرزی مرا به طوری که من به خاطر آن گناهان آمرزیده شده تعقیب نشوم؛ زیرا تو دارای منت دیرینه و چشم پوشی بس بزرگ و گذشت بی‌حد کریمانه‌ای هستی.

ارزش ستر عیب در روایات

کسی که نسبت به برادران و خواهران مسلمان و مؤمن خود، همانند حضرت حق، پرده پوشی کند و عیوب آنان را بپوشاند، به رحمت پروردگار اتصال پیدا کرده و از عنایت و لطف او برخوردار شده است؛ در این زمینه روایات بسیار مهمی در کتب معتبره روایی و اخلاقی نقل شده که دانستنش بر هر مسلمانی لازم است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ سَتَرَ عَلَيَّ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ «2»؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بر مسلمان پرده پوشی کند، خداوند در دنیا

(1) - بحار الأنوار: 90 / 95.

(2) - جامع السعادات: 208 / 2 - 209.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 97

و آخرت بر او پرده پوشی می‌کند.

وَقَالَ: لَا يَسْتُرُ عَبْدٌ عَبْدًا إِلَّا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ «1»؛

و آن حضرت فرمود: عبد، پرده بر عیب عبدی نمی پوشد، مگر این که خداوند در قیامت به خاطر این عملش بر او پرده پوشی کند.

وَقَالَ: لَا يَرَى امْرُؤٌ مِنْ أَخِيهِ عَوْرَةً فَيَسْتُرُهَا عَلَيْهِ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ «2»؛

و فرمود: مرد از برادرش عیبی نمی بیند مگر آن را بپوشد که به واسطه این عمل داخل بهشت می شود.

وَقَالَ: إِنَّ مِنَ الْخِيَانَةِ أَنْ تُحَدِّثَ بِسِرِّ أَخِيكَ «3»؛

و نیز آن حضرت فرمود: گفتگو از سرّ برادرت از خیانت است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ أذَاعَ فَاخِشَةً كَانَ كَمُتَدَبِّئِهَا وَمَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِشَيْءٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْتَكِبَهُ «4»؛

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که افشای بدی کند مانند کننده آن است و هرکس مؤمنی را به چیزی سرزنش کند، از دنیا نرود تا مرتکب آن مورد شود.

وَقَالَ: كُلُّ أُمَّتٍ مُعَانِي إِلَّا الْمُجَاهِرِينَ «5»؛

و نیز فرمود: همه امت من در سلامت است، مگر آنان که عیوب پنهان مردم را

(1) - جامع السعادات: 208 / 2 - 209.

(2) - جامع السعادات: 208 / 2 - 209.

(3) - جامع السعادات: 208 / 2 - 209.

(4) - جامع السعادات: 208 / 2 - 209.

(5) - جامع السعادات: 208 / 2.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 98

آشکار می کنند.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ اسْتَمَعَ إِلَى حَدِيثِ قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ يَصُوبُ فِي أَدْنِيهِ الْأَثْلُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ «1»؛

و نیز آن حضرت فرمود: هرکس خبر قومی را بشنود، آن خبری که قوم از آن کراهت دارند، در قیامت در گوش او قطعه‌ای از عذاب می‌ریزند.

آری، نشستن در مجلسی که می‌خواهند عیوب پنهان گروهی را آشکار کنند، خلاف اسلام و شنیدن آن عیوب از محرمات الهی و باعث عذاب است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُسَلِّمْ بِقَلْبِهِ لَا تَتَّبِعُوا عَثَرَاتِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَثَرَاتِ الْمُسْلِمِينَ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَفْضَحْهُ «2»؛

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: ای جمعیتی که به زبان ایمان آورده و به قلب تسلیم خدا نشده‌اید! عیوب و لغزش‌های مسلمانان را دنبال نکنید، کسی که دنبال لغزش‌ها و عیوب مردم باشد، خداوند عیوب او را دنبال خواهد کرد و خدا او را رسوا خواهد نمود.

از این روایت استفاده می‌شود که دنبال کننده عیوب مسلمانان، به حقیقت مسلمان نیست.

قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى الْكُفْرِ أَنْ يُوَاجِىَ الرَّجُلَ عَلَى الدِّينِ فَيُحْصِي عَلَيْهِ زَلَاتِهِ لِيُعِيرَهُ بِهَا يَوْمًا مَا «3»؛

(1) - جامع السعادات: 208 / 2؛ الخصال 109 / 1، باب ثلاثة يعذبون يوم القيامة.

(2) - الكافي: 264 / 2، باب من طلب عثرات المؤمنين، حديث 4.

(3) - الكافي: 355 / 2، باب من طلب عثرات المؤمنين، حديث 6؛ جامع السعادات: 208 / 2.

امام باقر علیه السلام فرمود: نزدیک ترین حالت عبد به کفر این است که با مردی برادر دینی باشد، پس لغزش های او را شماره کند تا روزی او را به آنها سرزنش نماید.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَتَبَ مُؤْمِنًا أَتَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ «1»؛

امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس مؤمنی را توبیخ کند، خداوند او را در دنیا و آخرت توبیخ خواهد کرد.

قِيلَ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَيْءٌ يَقُولُهُ النَّاسُ عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ فَقَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِثْمًا عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَرَاهُ يَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ يُعَابُ عَلَيْهِ فَيَحْفَظُهُ عَلَيْهِ لِيُعَيَّرَ بِهِ يَوْمًا إِذَا غَضِبَ «2»؛

به امام صادق علیه السلام گفته شد چیزی مردم می گویند و آن این که عورت مؤمن بر مردم حرام است، حضرت فرمود: آن طور نیست که فکر می کنی، عورت به این معناست که کلامی را از مؤمنی ببیند که به خاطر آن بر او عیب بگیرند و آن کلام را شنونده نگه دارد تا روزی که بر مؤمن غضب کرد از او عیب جویی کند.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ أَسْرَعَ الْحُزْرِ ثَوَابًا الْبِرُّ وَأَسْرَعُ الشَّرِّ عُقُوبَةً الْبَغْيُ وَكَفَى بِالْمَرْءِ عَيْبًا أَنْ يُبْصِرَ مِنَ النَّاسِ مَا يَغْمَى عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ أَوْ يُعَيَّرَ النَّاسَ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ تَرْكُهُ أَوْ يُؤْذَى جَلِيسَتَهُ بِمَا لَا يُعْنِيهِ «3»؛

امام باقر علیه السلام فرمود: راستی ثواب خوش رفتاری و کار نیک زودتر از هر کار

(1) - الكافي: 2 / 356، باب التعيير، حديث 1؛ جامع السعادات: 2 / 208.

(2) - معاني الأخبار: 255، حديث 3؛ جامع السعادات: 2 / 208.

(3) - الكافي: 2 / 459، باب من يعيب الناس، حديث 1.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 100

خیری باشد و کیفر شورش و دست اندازی زودتر از هر کار بدی آید و این عیب برای مرد بس که در مردم ببیند آنچه را که درباره خودش نسبت به دیگران کور باشد و مردم را سرزنش کند به کاری که خودش تارك آن نیست، یا هم نشین خود را اذیت و آزار کند بدانچه برایش سودی ندارد.

با توجه به آیات قرآن و روایات و اخبار و دعاهای وارده از معصومین علیهم السلام، معلوم می‌گردد که پرده پوشی نسبت به گناهان پنهان عبد که در بین مردم آبرودار است از اعظم واجبات و پرده دری نسبت به عباد الهی از اعظم محرمات است.

راستی حیف است که ارزش‌های والای انسانی خرج گناه شود و آدمی عمله از بین بردن آبرو و حیثیت و شخصیت دیگران گردد.

ای کاش از ارزش و قیمت و عظمت خویش آگاه می‌شدیم و قدر گوهر گرانبهای وجود خویش را نگاه داشته و از جلال و جبروت روحی و عقلی خود نگهداری می‌کردیم.

شهیدی قمی در خطاب به انسان که اشرف مخلوقات است می‌گوید:

ای تو آینه تجلی ذات	نسخه جامع جمیع صفات
در نمود تو ذات مستور است	ذات مخفی صفات مذکور است
جز تو کس قابل امانت نیست	وین امانت به جز خلافت نیست
به تو از ملك ماه تا ماهی	نامزد شد خلیفة اللهی
هرچه در آسمان گردان هست	در تو چیزی مقابل آن هست
خویش را گر ز خود فرو بیزی	بدو چنگال در خود آویزی
آن که جویش آشکار و نهفت	خویشتن را به پرده تو نهفت
اندرین پرده بایدش نگری	که خوش آیند نیست پرده دری

به چه محروم از کمال ولی

تو که آینه جمال ولی

يك دو گام است و تو نمی دانی

از تو تا آن که طالب آنی

با خودت هست طرفه بازاری

هم متاعی و هم خریداری

وجوب اشتغال به عیوب خود

از صفات بسیار بد انسان، عیب جوئی از دیگران است و این عیب جوئی در اکثر موارد منتهی به ضربه خوردن به اعتبار و آبروی دیگران می شود.

عیوبی که انسان در دیگران می بیند، گاهی بدتر از آن عیوب یا مساوی آن عیوب در خود انسان است و این عیب جوئی از دیگران علتی جز حسد و کینه و حقد در قلب انسان نسبت به دیگران ندارد.

و از صفات بسیار عالی انسان این است که به جای عیب جوئی از دیگران مشغول معالجه عیوب خود گردد و به تزکیه نفس و رفع عیوب از وجود خود سرگرم شود.

رفع عیوب از نفس و تزکیه جان و علاج امراض عقلی و قلبی خویش باید گفت از بهترین کارهایی است که خداوند بزرگ توفیق آن را به انسان عنایت می فرماید و عبد مؤمن در حقیقت کسی است که به رفع نقائص خود برخاسته و برای طهارت جان و تزکیه نفس زحمت بکشد.

نفس و قلب وقتی تصفیه شد و عیوب وقتی از جان و دل برداشته شد، آدمی مستحق تجلی انوار ربوبی شده و در فیوضات ربانی و الهامات ملکوتی به روی قلب باز می گردد و در حقیقت انسان مظهر مقام خلافة اللہی می شود.

داود پیغمبر علیه السلام گفت:

الهی! تو را کجا طلب کنم و تو کجا باشی؟ جواب داد:

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 102

أَنَا عِنْدَ الْمُكْسَرَةِ قَلْبُهُمْ لِأَجَلِي؛

من نزد آنانم که دلشان برای خاطر من شکست.

از بھر آن که هرکه چیزی دوست دارد ذکر آن بسیار کند:

مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرُهُ «1»؛

أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي «2»؛

لَا يَسْعَى أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَوَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ «3»؛

آسمان با او چه معرفت دارد که حامل او باشد و زمین با او چه قربت دارد که موضع او بود؟!

قلب مؤمن هم مونس اوست و هم محب اوست و هم موضع اسرار اوست:

قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ «4»؛

هرکه طواف قلب کند مقصود یافته و هرکه راه دل غلط و گم کند، چنان دور افتاده که هرگز خود را باز نیابد.

عارفی بیدار، شبی در ابتدای حالت و راه به حضرت دوست عرضه داشت:

الهی! راه به تو چگونه است؟ جواب آمد «به الهام قلبی».

إِذْفَعْتُ نَفْسَكَ مِنَ الطَّرِيقِ فَقَدْ وَصَلْتِ؛

(1) - هر کس چیزی را دوست بدارد زیاد او را یاد می کند، مجموعه ورام: 1/ 135، باب ذم الدنيا.

(2) - من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند، الکافی: 2/ 496، باب ما يجب ذکر الله، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 13/

342، باب 11، حدیث 20.

(3) - زمین و آسمان گنجایش تحمل و درك مرا ندارد و لكن قلب بنده مؤمن من این گنجایش را دارد، عوالی الآلی: 4 / 7، حدیث 7.

(4) - قلب و دل مؤمن عرش خداوند رحمان است، بحار الأنوار: 39 / 55.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 103

تو ز راه برخیز که رسیدی، چون به مطلوب رسیدی طلب نیز حجاب راه بود، ترکش واجب باشد.

گفتم ملکا تو را کجا جویم من وز خلعت تو وصف کجا گویم من

گفتا که مرا ججو به عرش و به سما نزد دل خود، که نزد دل پویم من «1»

مدح روایات

در مدح و تعریف اشتغال به عیوب خود، روایات بسیار مهمی از اولیای الهی و واصلان کامل و عارفان عاشق یعنی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام رسیده که اشاره به بعضی از آنها لازم است:

قال امیرالمؤمنین علیه السلام فی بعض خطبه: یا ایها الناس طوبی لمن شغلته عیبُهُ عن عیوب الناس وطوبی لمن لزم بیته وأکل قوته واشتغل لبطاعة ربه وبکی علی خطیئته فكان من نفسه فی شغل الناس منه فی راحة «2»؛

امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از خطبه‌هایش فرمود: ای مردم! خوشا به حال کسی که در رفع عیب خودش از عیب جوئی نسبت به مردم باز ماند و خوشا به حال کسی که ملتزم خانه‌اش شد و قوت و غذای خود را خورد و به طاعت خداوندش مشغول و بر گناهش گریست، پس مشغول خود شد و مردم از او راحت بودند.

وقال علیه السلام لابنه الحسین: أئی بُئی إنّه من أبصر عیب نفسه شغل عن عیب غیره «3»؛

(1) - تمهیدات: 24.

(2) - نهج البلاغة: خطبه 175.

(3) - تحف العقول: 88، وصیته لإینه الحسین علیه السلام؛ بحار الأنوار: 47 / 72، باب 40، حدیث 3.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 104

و به فرزندش حضرت حسین علیه السلام فرمود: ای پسر من! به حقیقت کسی که بیدار عیب خودش بود از عیب جوینی نسبت به دیگران باز می ماند.

اشتغال به عیوب خود در حقیقت همان خود سازی است که زیرینا و اساس عرفان و کار عارفان است و در تمام ادوار تاریخ هرکس به هرکجا رسید از خودسازی رسید.

چون عیوب از وجود انسان رفع شود، صفحه حیات و هستی آدمی تجلی گاه صفات و اسمای حضرت یار شود.

به قول فرزانه عاشق، حکیم صفای اصفهانی:

در این دیده در آید و ببینید خدا را

تجلی گه خود کرد خدا دیده ما را

بجوید زمین را و مپوید سما را

خدا در دل سودا زدگانست بجوید

به پاداش سر و افسر سلطان بقا را

گدایان در فقر و فنایم و گرفتیم

اگر دوست پسندید پسندیم بلا را

بلا را پیرستیم و به رحمت بگزینیم

به جایی که بود درد فرستیم دوا را

طبیان خدایم و بھر درد دوایم

که ما باز نمودیم در دار شفا را

ببندید در مرگ وز مردن مگریزید

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 105

حجاب رخ مقصود من و ما و شما

شما دید بینید من و ما و شما را

صفا را نتوان دید که در خانه فقر است

درین خانه بیاید و ببینید صفا را

چشم پوشی از آنچه سود دنیایی و آخرتی ندارد

این چشم پوشی بستگی به این دارد که انسان از قیمت و ارزش عمر آگاه شود و به نبوت صد و بیست و چهار هزار پیامبر و امامت دوازده امام و فقاہت فقیهان و حکمت حکیمان و علم عالمان و عرفان عارفان عالم گردد و بفهمد و بداند که این بزرگواران در صحنه حیات انسانی، زحمات طاقت فرسایی که متحمل شدند، برای این بود که عمر انسان به باطل نگذرد و بدون سود و منفعت از دست نرود؛ در روایات بسیاری به مردم سفارش شده که آنچه را برای شما سودی در جهت دنیا و آخرت ندارد ترک کنید.

انسان تا زمانی که اسیر نفس اماره است، از افعال و اعمال بیهوده بر حذر نیست و از این که عمر و وقت پرورش خود را در ساعات روز و ساعات شب به بطالت و سرگرمی های بگذرانند خودداری نمی کند.

گذرانیدن عمر در کارهای بیهوده و آنچه نفعی برای دنیا و آخرت انسان ندارد در آینده مورث حسرت و پشیمانی سخت است، حسرتی که برای هیچ کس قابل جبران نیست!!

بیهوده گذرانی، انسان را به کسالت، تنبلی، خوش گذرانی و عافیت طلبی مبتلا می کند و توبه و بازگشت از این حالات، پس از این که مدتی بر انسان بگذرد کار بسیار مشکلی است.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 106

از تماشای آنچه برای شما سود ندارد و شنیدن آنچه برای شما منفعت ندارد و انجام آنچه برای شما نفعی نمی آورد، بپرهیزید.

عمر را صرف برنامه های باطل و مسائل بیهوده و معاشرت های غلط نکنید و بیدار باشید که این گوهر پربهای خلقت را مفت از دست شما نگیرند!!

خسارت نسیان ذنوب

گناه و عصیان، خطر بسیار سنگینی است که هویت و شخصیت و شئون انسانی انسان را تهدید به فنا و نابودی می‌کند.

اوامر و نواهی حضرت دوست بر وفق مصلحت انسان تنظیم شده و اجرای آن اوامر و نواهی و فرمان‌های حضرت حق، مولد سعادت دنیا و آخرت آدمی است.

جرأت بر گناه و جسارت بر حضرت مولا، از بدترین صفات انسان و پلیدترین حالات آدمی است.

بشر تاکنون از هیچ گناهی سود مادی و معنوی ندیده، بلکه از گناه گرچه صغیره بوده ضرر و ضربه دیده است.

انبیای خدا و ائمه طاهرين عليهم السلام و اولیای بزرگوار، دائماً مردم را از گناه بر حذر داشته و ترك گناه را به انسان در تمام شرایط سفارش می‌کردند.

اساساً بعثت انبیا و امامت امامان عليهم السلام برای این بوده که انسان را با اوامر و نواهی حق آشنا کرده و زمینه اجرای دستورهای الهی را برای آدمیان فراهم کنند.

گناه به تدریج روح و قلب را به تاریکی و قساوت سوق داده و گاهی برای انسان زمینه‌ای از کدورت فراهم می‌کند که تصفیه و تزکیه جان و قلب از آن کدورت امری محال می‌نماید!!

گناهکار، منفور حضرت دوست و مبعوض ملائکه و مطرود انبیا و امامان عليهم السلام

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 107

و اولیا خداست و مردم به خاطر او از فیوضات ربانی محروم می‌گردند.

نتیجه گناهان در آیات و روایات

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی می‌فرماید:

فجر صادق طلوع نمی‌کند و شفق پنهان نمی‌گردد، مگر این که دو ملك چهار مسئله را فریاد می‌کنند:

یکی از آنها می‌گوید: ای کاش این مردم خلق نمی‌شدند.

دیگری می گوید: ای کاش می دانستند برای چه خلق شدند.

آن دیگر می گوید: ای کاش اکنون که هدف از خلقت خود را نمی دانند، به آنچه که می دانستند عمل می کردند.

آن دیگر می گوید: ای کاش اکنون که عمل نمی کنند به آنچه نمی دانند، از آنچه انجام دادند توبه می کردند «1»!!

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَاعْلَمُوا أَنَّ الْعَبْدَ لِيُحْبَسَ عَلَى ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ مِائَةَ عَامٍ وَأَنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى أَزْوَاجِهِ فِي الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمَنَ «2».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدانید عبد به خاطر گناهی از گناهانش صد سال محبوس می شود، در حالی که به ازواجش که در بهشت منتعم به نعمت اند با حسرت و اندوه نظر می کند.

قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدُ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ إِنَّ الْقَلْبَ لِيُوقِعَ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَرَالُ بِهِ حَتَّى تَعْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرُ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ «3».

(1) - الكافي: 272 / 2، باب الذنوب، حديث 19؛ جامع السعادات: 37 / 3.

(2) - الكافي: 268 / 2، باب الذنوب، حديث 1؛ جامع السعادات: 37 / 3.

(3) - الكافي: 268 / 2، باب الذنوب، حديث 1.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 108

امام باقر علیه السلام فرمود: چیزی برای قلب فاسد کننده تر از گناه نیست، گناه از افسد مفسد برای قلب است، قلب در آغوش گناه قرار می گیرد تا جایی که گناه بر قلب حاکم گردد، آن گاه قلب بر اثر گناه زیر و رو می شود!!

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ أَدْنَى مَا أَصْنَعُ بِالْعَبْدِ إِذَا آتَرَ شَهْوَتَهُ عَلَى طَاعَتِي أَنْ أُحْرِمَهُ لَذِيذَ مُنَاجَاتِي «1».

امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند می گوید: به هنگامی که عبد شهوتش را بر اطاعت من برگزیده، کم ترین معامله ای که با او می کنم این است که شیرینی مناجاتم را از او می گیرم!!

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِرْقٍ يُضْرَبُ، وَلَا نَكْبَةٍ وَلَا صُدَاعٍ وَلَا مَرَضٍ إِلَّا يَدْنُبُ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: [وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ] «2». «3» و نیز آن حضرت فرمود: رگی زده نمی شود و نکبت و بدبختی برای کسی نمی آید و سردردی عارض نمی شود و مرضی به آدمی مسلط نمی گردد، مگر این که همه اینها از طریق گناه به انسان می رسد و این است گفتار خداوند که می فرماید:

و هر آسیبی به شما رسد به سبب اعمالی است که مرتکب شده اید، و از بسیاری [از همان اعمال هم] درمی گذرد.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الرَّجُلَ يَدْنُبُ الذَّنْبَ فَيَحْرُمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَإِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ أَسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِينِ فِي اللَّحْمِ «4».

(1) - جامع السعادات: 37 / 3.

(2) - شوری (42): 30.

(3) - جامع السعادات: 37 / 3.

(4) - جامع السعادات: 37 / 3.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 109

و نیز آن حضرت فرمود: مرد مرتکب گناهی می شود، نتیجه آن محروم شدنش از نماز شب است، به تحقیق عمل بد اثرش در صاحبش از اثر کارد در گوشت سریع تر است.

وَقَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعْصَى فِي دَارٍ إِلَّا أَضْحَاهَا لِلشَّمْسِ حَتَّى تُطَهَّرَهَا «1».

و از امام کاظم علیه السلام نقل شده: بر خداوند لازم است، خانه ای که در آن گناه و معصیت صورت گرفته با نور آفتاب پاک کند. (کنایه از این که خانه را لازم است خراب کند تا آفتاب بر آن زمین بتابد).

در روایت آمده است:

حضرت آدم دچار ترك اولایی شد، به محض ارتکاب ترك اولی، تمام لباس‌هایش که زینت بدن او بود از او جدا شد و عریان گشت، آن گاه امین وحی آمد و تاج کرامت را از سر او برداشت و زیور طرفین بدنش را از او گرفت، از فوق عرش ندا آمد که از جوارم به زمین روید که عاصی و گناهکار، حق مجاورت مرا ندارد. آدم به گریه به حوا رو کرد و گفت، این اولین بدی منی و نحسی گناه بود که گریبان ما را گرفت و ما را از جوار حبیب دور کرد.

به آدم خطاب رسید: من چگونه هم جوار برای تو بودم؟ عرضه داشت: هم جواری نیک؛ خطاب رسید: از جوارم بیرون رو و تاج عظمت از سرت بردار که عاصی نمی‌تواند مجاور من باشد. روایت شده که آدم دوپیست سال بر همان ترك اولی گریست تا توبه‌اش قبول شد «2».

(1) - الکافی: 272 / 2، باب الذنوب، حدیث 18؛ بحار الأنوار: 331 / 70، باب 137، حدیث 15.

(2) - جامع السعادات: 38 / 3.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 110

دقت کنید و با دیده بصیرت بنگرید، وقتی مؤاخذه آدم از طرف حق برای تنزیه و تصفیة او چنین باشد، در حالی که عصیان او ترك اولی بوده، پس با ما چگونه معامله خواهد کرد در حالی که عصیان ما ارتکاب محرمات است، محرماتی که گاهی اثر ناگوارش برای يك فرد یا يك خانواده، یا يك اجتماع، یا يك کشور، یا يك ملت، یا برای فرهنگ مقدس خداست!!

سپهر کاشانی در این زمینه به نصیحت مردم برخاسته می‌گوید:

شرم از این کردار بادت تا به کی این ما و من

يك قدم بیرون زن آخر از کنار خویشتن

آن قدم بگذاشت باید بر وجود خویشتن

يك قدم تا کوی آن شه بیشتر نبود و لیک

تا تو در بند خودی نی مرد باشی و نه زن

مرد آن باشد که از خود بگذرد در راه دوست

بت شکستن گرت باید خودشکن شو خودشکن

این خودی در هم شکن تا می‌نماند جز خدا

سر بده خندان که مرد راه در میدان عشق
غلط غلطان می‌رود خندان لب و خونین کفن

عقل تو مغلوب نفس توست کی جویی تو ملک
تا سلیمان تو در حبس است و بر تخت اهرمن

آری، نتیجه گناه، محروم شدن انسان از سعادت دنیا و آخرت است و دور شدن از بارگاه قدس حضرت ذوالجلال. و از بدترین گناهان، بی‌توجهی انسان، به حال گناه و به وقت معصیت و به زمان

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 111

خطا است، به این معنی که در گناه غرق باشد، ولی یاد خود و یاد گناه و یاد خدا نباشد و این فراموشی از خود و در نتیجه فراموشی از وضع خود همان است که قرآن مجید تحت عنوان «استدراج» یاد کرده، یعنی غرق بودن در انواع وسایل زندگی و وسایل زندگی را در خدمت گناه گرفتن و به یاد خود و خدا نبودن: چون انسان در این جاده قرار بگیرد، راهش را بی‌توجه و بدون احساس درد ادامه می‌دهد، تا به درك اسفل بیفتد و به نقطه‌ای برسد که بیداری و هشجاری کم‌ترین فایده‌ای نداشته باشد و به عذاب‌های دردناک گرفتار آید و دادرسی و فریادرسی برای او نباشد.

قرآن و روایات می‌گویند که صاحبان گناه و معصیت که خود و خدای خود را فراموش کرده و در غفلت از این معنی هستند که غرق در انواع آلودگی‌هایند و انواع وسایل و وقت و مهلت در اختیار آنها است، خیال نکنند آنچه در اختیار آنها قرار گرفته به نفع آنهاست، بلکه اینان به میدان استدراج رسیده و این وسایل بیش از پیش عامل کوری دل و کری گوش باطن و گنگی آنها از بیان حق است!!

[وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّيهِمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّيهِمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ هُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ] «1».

و کسانی که کافر شدند، گمان نکنند مهلتی که به آنان می‌دهیم به سودشان خواهد بود، جز این نیست که مهلتشان می‌دهیم تا بر گناه خود بیفزایند، و برای آنان عذابی خوار کننده است.

[فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَعَثَةٌ فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ] «2».

(1) - آل عمران (3): 178.

(2) - انعام (6): 44.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 112

پس چون حقایقی را که [برای عبرت گرفتنشان] به آن یادآوری شده بودند، فراموش کردند، درهای همه نعمت ها را به روی آنان گشودیم، تا هنگامی که به آنچه داده شدند، مغرورانه خوشحال گشتند، به ناگاه آنان را [به عذاب] گرفتیم، پس یکباره [از نجات خود] درمانده و نومید شدند.

[فَدَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ * أَوْ يَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنٍ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ] «1».

پس آنان را در غرقاب گمراهی و جهالتشان تا هنگامی [که مرگشان فرا رسد] واگذار. * آیا گمان می کنند افزونی و گسترشی که به سبب مال و اولاد به آنان می دهیم،* در حقیقت می خواهیم در عطا کردن خیرات به آنان شتاب ورزیم؟ [چنین نیست] بلکه [آنان] درک نمی کنند [که ما می خواهیم با افزونی مال و اولاد، در تفرقه، طغیان، گمراهی و تیره بختی بیشتری فرو روند].

[فَدَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأُقَلِّبِي لَهُمُ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ] «2».

پس مرا با کسانی که این قرآن را انکار می کنند واگذار، به زودی ما آنان را به تدریج از آن جا که نمی دانند [به سوی عذاب] می کشانیم؛* و [البته] آنان را مهلت می دهیم [تا گناهشان را در حال بی خبری به نهایت برسانند]، بی تردید نقشه و تدبیر من استوار است.

امام صادق علیه السلام در زمینه، استدراج که یکی از شدیدترین عوامل هلاکت است -

(1) - مؤمنون (23): 54 - 56.

(2) - قلم (68): 44 - 45.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 113

یعنی در وسایل عیش و نوش غرق بودن و مرتکب هر گناهی شدن و توجه نداشتن - می فرماید:

ملکی از جانب حق روزگاری دراز در زمین زیست، سپس به مقام بلند خویش برگشت، به او گفته شد: چه دیدی؟ گفت: عجایب زیادی مشاهده کردم، عجیب ترین چیزی که دیدم، عبدی را غرق در نعمت یافتم، رزق را می خورد و ادعای خدایی داشت، از جرأت او نسبت به تو و حلم تو نسبت به او تعجب کردم. خداوند جلّ و علا فرمود: از حلم من تعجب کردی؟ عرضه داشت: آری.

خطاب رسید: چهارصد سال به او مهلت دادم، رگی از او زده نشد و چیزی از دنیا نخواست مگر این که به او عنایت کردم، طعم غذا و آشامیدنی را در مذاق او بر نگرداندم!! «1» پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله فرمود:

وقتی خداوند، اهل سرزمینی را ببیند که در گناه و معصیت زیاده روی می کنند و در میان آنان سه نفر مؤمن وجود دارد، خطاب می کند: ای اهل عصیان و گناه! به جلال من، اگر مؤمنان دوستدار یکدیگر نبودند، آن مؤمنینی که زمین و مساجد من به نماز آنان آباد است، آن مؤمنینی که در وقت سحر از خوف من به توبه قیام می کنند، بر شما عذابی نازل می کردم و باک نداشتم!! «2» قال امیرالمؤمنین علیه السلام: كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَمَعْرُورٍ بِالسَّيْرِ عَلَيْهِ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ وَمَا ابْتُلِيَ اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ «3».

(1) - بحار الأنوار: 381 / 72.

(2) - علل الشرایع: 246 / 1، باب علة دفاع الله، عز وجل، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 381 / 70، باب 139، حدیث 3.

(3) - نهج البلاغة: حکمت 116.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 114

چه بسیار گنهکاری که با عطای نعمت و نیکی به سوی او به طرف عذاب رفت و چه بسیار انسانی که با پرده پوشی بر گناهش تصور کرد مورد عفو است و مغرور شد، چه بسیار انسانی که بر اثر قول نیک در حقش از سوی مردم به بدبختی و فتنه افتاد و کسی را خدا به مانند مهلت دادن به او نسبت به گناه امتحان و آزمایش نکرد!!

انسان اگر در سایه تعلیمات انبیا و ائمه و اولیای گرامی، حق قیمت خود را بفهمد و ارزش خود را بیابد، برای يك لحظه هم حاضر نخواهد شد که دامن به گناه - گرچه گناه صغیره باشد - آلوده کند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 115

[وَمَادَامَ الْعَبْدُ مُشْتَغَلًا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَمَعْرِفَةِ غُيُوبِ نَفْسِهِ وَتَرْكِ مَا يَشِيرُ فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ بِمَعَزَلٍ عَنِ الْآفَاتِ غَائِبٌ فِي بَحْرِ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَفُوزُ بِجَوَاهِرِ الْفَوَائِدِ مِنَ الْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ وَمَادَامَ نَاسِيًا لِدُنُوبِهِ جَاهِلًا لِعُيُوبِهِ رَاجِعًا إِلَى حَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ لَا يُفْلِحُ إِذَا أَبَدًا]

امام صادق علیه السلام در پایان این روایت می فرماید:

زمانی که عبد اشتغال به طاعت حق و شناخت عیوب نفسش دارد و از اسباب نقص دینش و آفات مربوط به آخرتش در گریز و ترك است، غَوَاصِ دریاى رحمت خداوند عزّ و جلّ است و به گوهرهای حکمت الهی از علوم ربانیه و فیوضات سبحانیه نایل می شود و زمانی که عبد از گناهان خود غافل باشد و توجهی به معصیت خود نداشته باشد و در پی اصلاح نفس نباشد و متکی به حول و قوت خود بوده از حول و قوت حضرت دوست غافل بماند و کارهایش را تفویض به جناب او ننماید، هرگز روی رستگاری نبیند و از عذاب الهی خلاصی نداشته باشد.

بیایید به فریاد خود برسیم و دست به دامن انبیا و امامان علیهم السلام بزنیم و در حیطة حول و قوت خدا برآییم و خود را با اتصال به جبل الله از مهالك دنیا و آخرت برهانیم.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 116

به قول علاء الدوله سمنانی:

جمله انبیا برای این آمده اند تا چشم خلق را بگشایند به عیب خود و کمال حق و به عجز خود و قدرت حق و به ظلم خود و عدل حق و به جهل خود و علم حق و به مذلت خود و عزت حق و به بندگی خود و خداوندی حق و به فقر خود و غنای حق و به تقصیر خود و نعمت های حق و به فنای خود و بقای حق.

فیض کاشانی آن شوریده با حال و مست جلال می فرماید:

به هر مویش ابلیس خندیده باشد

هر آن کس که خود را پسندیده باشد

در آیات قرآن پسندیده باشد

نباشد پسندیده جز آن که حقش

فروغی به سیماش تابیده باشد

ز انوار ایمان و اسرار عرفان

که نور خدا زو تراویده باشد

زدیدار او حق به دیدار آید

خدای جهان را عیان دیده باشد

در آینه روی آن صاحب دل

باب 8

آداب مسواک

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 119

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: السُّوَّكُ مَطَهْرَةٌ لِلْفَمِ وَمَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ وَجَعَلَهَا مِنَ السُّنَّةِ الْمُؤَكَّدَةِ وَفِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ لِلظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ مَا لَا يُحْصَى لِمَنْ عَقَلَ وَكَمَا تُزِيلُ مَا تَلَوَّتْ مِنْ أَسْنَانِكَ مِنْ مَطْعَمِكَ وَمَأْكَلِكَ بِالسُّوَّكِ كَذَلِكَ أزيلُ نَجَاسَةَ دُنُوبِكَ بِالتَّصَرُّعِ وَالحُشُوعِ وَالتَّهَجُّدِ وَالإِسْتِغْفَارِ بِالأَسْحَارِ.

وَظَهَرَ ظَاهِرُكَ وَبَاطِنُكَ مِنْ كُدُورَاتِ الْمُخَالَفَاتِ وَكُؤُوبِ الْمَنَاهِي كُلِّهَا لِلَّهِ تَعَالَى فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرَادَ بِاسْتِعْمَالِهَا مَثَلًا لِأَهْلِ الْبِقِظَةِ.

وَهُوَ أَنَّ السُّوَّكَ نَبَاتٌ لَطِيفٌ نَظِيفٌ وَعُصْنُ شَجَرٍ عَذْبٍ مُبَارِكٍ وَالْأَسْنَانُ خَلْقُ خَلْقِهِ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْخَلْقِ آلَةٌ وَادَاءٌ لِلْمَضْعِ وَسَبَبٌ لِاشْتِهَاءِ الطَّعَامِ وَإِصْلَاحِ الْمِعْدَةِ وَهِيَ جَوْهَرَةٌ صَافِيَةٌ تَتَلَوَّتُ بِصُحْبَةِ تَمْضِغِ الطَّعَامِ وَتَتَغَيَّرُ بِهَا رَائِحَةُ الْفَمِ وَيَتَوَلَّدُ مِنْهَا الْفَسَادُ فِي الدِّمَاغِ.

فَإِذَا اسْتَأْتَمَرَ الْمُؤْمِنُ الْقَطِينُ بِالنَّبَاتِ اللَّطِيفِ وَمَسَّحَهَا عَلَى الْجَوْهَرَةِ الصَّافِيَةِ أزالَ عَنْهَا الْفَسَادَ وَالتَّعَبِيرَ وَعَادَتْ إِلَى أَصْلِهَا «1». كَذَلِكَ خَلَقَ اللَّهُ الْقَلْبَ طَاهِرًا صَافِيًا وَجَعَلَ غَدَاءَهُ الذِّكْرَ وَالْفِكْرَ وَالْهَيْبَةَ وَالتَّعْظِيمَ وَإِذَا شِيبَ الْقَلْبُ الصَّافِي فِي تَعْدِيهِ بِالْعُقْلَةِ وَالْكَدْرِ وَضِقْلِ بِمَصْقَلَةِ التَّوْبَةِ وَنُظْفَ بِمَاءِ الْإِنَابَةِ لِيَعُودَ عَلَى حَالَتِهِ الْأُولَى وَجَوْهَرَتِهِ الْأَصْلِيَّةِ

(1) - این جمله در نسخه عبدالرزاق لاهیجی نمی باشد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 120

الصَّافِيَةَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى [إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ] «1» وقال النبي صلى الله عليه و آله: عَلَيْكُمْ بِالسَّوَاكِ ظَاهِرَ الْإِنْسَانِ وَأَرَادَ هَذَا الْمَعْنَى.

وَمَنْ أَنَاخَ تَفَكُّرُهُ عَلَى بَابِ عَتَبَةِ الْعَبْرَةِ فِي اسْتِخْرَاجِ مِثْلِ هَذِهِ الْأَمْثَالِ فِي الْأَصْلِ وَالْفَرْعِ فَتَحَّ اللَّهُ لَهُ عُيُونَ الْحِكْمَةِ وَالْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ لَا يُضْبِعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

(1) - بقره (2): 222.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 121

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: السَّوَاكُ مَطَهْرَةٌ لِلْفَمِ وَمَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ وَجَعَلَهَا مِنَ السُّنَنِ الْمُؤَكَّدَةِ وَفِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ لِلظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ مَا لَا يُحْصَى لِمَنْ عَقَلَ]

بهداشت دهان و دندان

حضرت صادق علیه السلام در جمله اول روایت از فرموده نبی بزرگوار صلی الله علیه و آله اسلام نقل می کند که حضرت فرمود:

مسواک کردن باعث پاک شدن آلودگی های دهان از غذاهای مانده در لابه لای دندانها و در سطح و گوشه و کنار فضای دهان است و سبب تحصیل رضای پروردگار عالم است.

آری، وقتی فضای دهان از آلودگی پاك باشد و لا به لای دندانها تمیز بماند، لثهها از دچار شدن به مرض خطرناك پیوره در امان خواهد بود، در نتیجه بزاقی که از دهان به معده و سایر دستگاههای گوارشی می‌رود، از میکروب و اشیای خسارت بار پاك و در نتیجه سلامت انسان پابرجاست و هر مؤمنی این گونه در حفظ سلامت بدن بکوشد- بدنی که باید در بسیاری از عبادات، مانند نماز، حج، روزه، جهاد، امر به معروف، نهي از منکر، کمک به مستمندان و یتیمان و فقیران شرکت داشته باشد- البته مورد رضا و عنایت و خشنودی و لطف حضرت دوست است.

کسی که به بهداشت و به خصوص، بهداشت دهان و دندان اهمیت ندهد

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 122

و باعث هجوم امراض به بدن گردد و در نتیجه بدن او علیل و زار و ناتوان شود، تا حدی که از امور مهمه الهیه باز بماند، محبوب خدا نیست!!

گروهی تصور می‌کنند که جلب عنایت و خشنودی حق، فقط در پرتو عبادات معنوی است، در حالی که تصور آنان صحیح نیست؛ اسلام برای ظاهر و باطن، مادیت و معنویت، دنیا و آخرت، احکام و قوانینی اصیل و ریشه‌دار دارد که پاك مسلمان و مؤمن باید به تمام آن قوانین توجه کند و در همه شؤون حیات، خود را با اسلام عزیز هماهنگ نماید؛ روگردانی از دستورهای ظاهری اسلام، مخصوصاً مسائل بهداشتی عمل بسیار بد و خطرناکی است و ضرر این روگردانی، هم دنیایی است و هم آخرتی!!

مؤمن در هر حال باید پاك و نظیف و طیب و تمیز باشد؛ خانه مؤمن، لباس مؤمن، شهر مؤمن، کوچه و خیابان و راه مؤمن و حتی گورستانی که مربوط به مؤمنان است. باید کاملاً تمیز و بهداشتی باشد.

مسئله دهان و دندان در زندگی مسلمان و مؤمن فوق العاده مهم است، بهداشت آن باید مورد توجه باشد؛ زیرا از برکت بهداشت دهان و دندان هر شؤون جسم و جان سالم و دیگران هم از دست انسان در اذیت نخواهند بود.

اما اگر دهان و دندان پاکیزه نباشد، اولاً: دندانها زود از بین می‌رود، ثانیاً:

دهان انسان بدبو و متعفن شده باعث آزار همسر و فرزندان و دیگران خواهد بود و آزار به دیگران به هر شکل ممنوع و از مصادیق ظلم است، ثالثاً: پس از مدتی کوتاه انسان دچار امراض مختلف جسمی و گوارشی شده و علیل و ناتوان

خواهد شد و این که انسان خود را در معرض رنج و دیگران را هم در معرض زحمت بیندازد، از عدالت و حکمت به دور است!!

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 123

اهمیت مسواک در روایات

اسلام برای مسواک و به تعبیر گسترده‌تر برای بهداشت دهان و دندان قواعد محکم و متینی دارد که اطلاع از آن دستورهای آسمانی و حکیمانه برای هر مرد و زن مسلمانی لازم است.

اولاً مسواک زدن از پیامبران الهی شروع شده و ثانیاً دستور اکید فرهنگ خداست.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: السَّوَّاءُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ «1»؛

امام صادق علیه السلام فرمود: مسواک از آداب انبیا است.

وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ السَّوَّاءُ «2»؛

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: مسواک از اخلاق پیامبران خداست.

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرْبَعٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ: التَّعَطُّرُ وَالسَّوَّاءُ وَالنِّسَاءُ وَالْحِنَاءُ «3»؛

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: چهار چیز از روش فرستادگان خداست: بوی خوش، مسواک، ازدواج، خضاب با حنا.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالسَّوَّاءِ وَالْحِلَالِ

(1) - الكافي: 495 / 6، باب السواك، حديث 2؛ وسائل الشيعة: 6 / 2، باب 1، حديث 1304.

(2) - الكافي: 495 / 6، باب السواك، حديث 1؛ وسائل الشيعة: 5 / 2، باب 1، حديث 1302.

(3) - من لا يحضره الفقيه: 52 / 1، باب السواك، حديث 111؛ وسائل الشيعة: 10 / 2، باب 1، حديث 1317.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 124

وَالْحَاجِمَةَ «1»؛

امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل با سه چیز بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرود آمد: مسواک، خلال دندانها و خون گرفتن.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَوْصَانِي جِبْرِئِيلُ بِالسُّوَاكِ حَتَّى خِفْتُ عَلَى أَسْنَانِي «2»؛

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل آن چنان مرا به مسواک سفارش کرد، در حدی که من بر دندان هام ترسیدم «که عجب عضو مهم و حساسی است».

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَازَالَ جِبْرِئِيلُ يُوصِينِي بِالسُّوَاكِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَجْعَلُهُ فَرِيضَةً «3»؛

امام صادق علیه السلام نقل می کند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود به طور دائم جبرئیل مرا به مسواک سفارش کرد، تا جایی که گمان کردم از امور واجب خواهد شد.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَازَالَ جِبْرِئِيلُ يُوصِينِي بِالسُّوَاكِ حَتَّى خِفْتُ أَنْ أُحْفِيَ أَوْ أُدْرِدَ «4»؛

امام باقر علیه السلام می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل دائماً مرا به مسواک سفارش می کرد، تا جایی که ترسیدم دندان هام بدون مسواک ساییده شود یا از

(1) - الكافي: 376 / 6، باب الخلال، حديث 2؛ وسائل الشيعة: 6 / 2، باب 1، حديث 1305.

(2) - الكافي: 496 / 6، باب السواك، حديث 8؛ وسائل الشيعة: 9 / 2، باب 1، حديث 1314.

(3) - من لا يحضره الفقيه: 13/4، باب ذكر جمل من مناهي النبي، حديث 4968؛ وسائل الشيعة: 9/2، باب 1، حديث 1315.

(4) - الكافي: 23/3، باب السواك، حديث 3؛ وسائل الشيعة: 5/2، باب 1، حديث 1300.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 125

بین برود.

رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله مسئله مسواک را در این روایات با ذکر نام مبارک جبرئیل یک امر الهی و متکی به وحی دانسته و روشن می کند که مسئله مسواک دندان و بهداشت دهان یک امر الهی است و البته پیروی از این امر موجب خشنودی صاحب امر است، به همین خاطر در ابتدای روایت امام صادق علیه السلام از کلام رهبر اسلام آورده: مسواک، باعث جلب خشنودی خداست.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فِي السَّوَاكِ ثَمَانِيَةُ خِصَالٍ: يَطِيبُ الْقَمَمَ، وَيَشُدُّ اللَّثَّةَ، وَيَجْلُو الْبَصَرَ، وَيَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ، وَيُفْرِحُ الْمَلَائِكَةَ، وَيَرْضَى الرَّبَّ، وَيَزِيدُ الْحَسَنَاتِ، وَيَصِحُّ الْمَعْدَةُ «1»؛

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: در مسواک هشت خصلت است:

دهان را پاکیزه می کند، لثه را محکم می نماید، به چشمان جلا و روشنایی می دهد، بلغم را از بین می برد و فرشتگان را شاد و خداوند را خشنود می سازد، به حسنات می افزاید و بهداشت معده است.

اما کلمه «طیب» از نظر مفهوم وسیع تر از لغت طاهر است، در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهند بفرمایند:

مسواک نفعش شامل پاکي دندان، قسمت های جوار دندان، پاکیزگی دهان و زیبایی مینای دندان و زیبایی چهره انسان است.

استحکام لثه با مسواک زدن به علت برطرف شدن آلودگی هایی است که در شیار بین دندان ها و لثه ها وجود دارد و همین آلودگی هاست که با مسواک برطرف می شود و لثه را که مرتب در آلودگی ها غرق بوده از بین برده و لثه محکم و نو می رویاند.

(1) - مشابه این حدیث در الکافی: 495 / 6؛ وسائل الشیعة: 7 / 2 آمده است.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 126

اما جلای چشم: شما وقتی عینک غبار نشسته خود را خوب پاک می کنید یا سربازی که تفنگ خود را خوب تمیز می کند، می گویند: جلا یافت و آنچه در طب وارد است، همین کلمه جلاست.

اگر در حوالی چشمها هر عامل عفونی و آلودگی برطرف شود، جلا و جلوه خاصی می یابد و بر عکس اگر دچار همسایه بد شود رو به کدورت می رود، تا آنجا که ممکن است یک دندان چرکین یا یک سینوس عفونت یافته، چشم را تار و حتی به طرف کوری بکشاند و چه بسا وجود یک کانون عفونی در دهان و دندان بر کلیه یا کبد اثر گذاشته و غیرمستقیم جلا و روشنایی چشم را کم نماید.

نبی اکرم در هر مطلبی حتی در مورد جلای چشم به ذکر خواص مسواک زدن و اثر آن بر اعضای مجاور پرداخته اند، گویا اصطلاحات طی است که از دهان حضرت خارج می شود.

مثلاً برای دهان کلمه «طیب» انتخاب می فرماید و برای لثه کلمه «شدت» و برای چشم کلمه «جلا» و پس از این که انگشت بر دگمه احساسات و عواطف پیروان خود می گذارند و می گویند:

ای مسلمان! تو اگر دهانت را طیب و لثهات را شدید و چشمت را جلا دادی و برادرت و افراد دیگر خانوادهات و همه این کار را کردند، به سلامتی اجتماع مسلمانان افزوده شده و پیشبرد اجتماع مسلمانان به طرف یک بهداشت صحیح و اصولی نه تنها فرشتگان را شاد می سازد، بلکه آن که خالق فرشتگان و دهان و لثه و چشم است، راضی می گردد.

با توجه به این که هرکس خدا از او راضی است، بهداشت روحی و روانی بسیار جالبی هم دارد، علاوه بر این که از این راه بر حسنات خود افزوده و مأجور و مثاب است معده خود را صحت بخشیده است.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 127

نمی دانم به این معجزه حضرت توجه فرمودید که چرا جلای چشم و طیب بودن دهان را اول آورده و بعد به خشنودی و رضای فرشتگان و خدا پرداخته و در آخر بهداشت معده را بیان کرده است؟

مگر نیست که در اسلام همیشه و همه جا ترتیب رعایت شده و مطالب بر حسب اهمیت، می آیند. اما در اینجا چه شد که بهداشت دهان و دندان آغاز سخن است و در میان خشنودی خدا و فرشتگان و در پایان از صحت معده صحبت می شود!!

اگر بهداشت روانی شما درست نباشد، «یعنی مجری دستوره‌های روحی و عبادی و معنوی حضرت حق نباشید» مسواک، دندان‌ها را پاک و دهان را خوشبو و لثه را محکم می‌سازد، اما با روان نادرست و روحیه مضطرب، ناحیه هیپوتالاموس و سایر غدد و اعضا اجازه نمی‌دهند که گوارش درست باشد، از این رو مسواک و خشنودی خدا با هم عامل سلامتی معده‌اند «1».

آری، به فرموده قرآن مجید:

[إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ] «2».

یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می‌کنند، و کسانی که خود را [با پذیرش انواع پاکی‌ها از همه آلودگی‌ها] پاکیزه می‌کنند. دوست دارد.

شیوه مسواک زدن

این مسئله را نیز باید توجه داشت که دندان پزشکان سفارش می‌کنند که مسواک

(1) - اولین دانشگاه و آخرین پیامبر.

(2) - بقره (2): 222.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 128

را از عرض دندان بزیند و این مطلبی است که در چهارده قرن قبل نبی بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله سفارش کرده‌اند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: إِذَا اسْتَكْتُمُ فَاسْتَاكُوا عَرَضاً «1».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون خواستید مسواک کنید، از عرض دندان‌ها مسواک بزیند.

وقت مسواک

قبل از خوابیدن، وقت بسیار مناسبی برای مسواک است، برای این که ساعت‌ها محیط دهان در آرامش است، عمل تخمیر به راحتی در آن محوطه مساعد می‌تواند انجام گیرد، یا اگر میکروبی باشد قدرت دارد فعل و انفعالاتی صورت دهد.

و بعد از خواب وقت بسیار خوبی است؛ زیرا هرچه در زمان استراحت به وجود آمده و حاصل رشد میکروب‌ها یا عمل تخمیر است، باید پاک کرد.

برای آنان که کمی محتاط‌ترند، مسواک کردن قبل از غذا که در اثر تماس غذا با آلودگی‌ها حتی یک ذره کثافت وارد گوارش نشود و مسواک زدن بعد از غذا تا چیزی نماند که برای عمل تخمیر یا آلودگی کانونی باشد، بسیار مناسب است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود:

وَعَلَيْكَ بِالسُّوَاكِ عِنْدَ كُلِّ وُضُوءٍ «2».

یا علی! بر تو باد که با هر وضو مسواک کنی.

(1) - سنن الکبری: 40 / 1؛ جامع الصغیر: 68 / 1.

(2) - الکافی: 79 / 8، وصیة النبی صلی الله علیه و آله، حدیث 33؛ بحار الأنوار: 132 / 73، باب 18، حدیث 30.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 129

و در روایتی فرمود:

یا علی! بر تو باد با هر وضویی که نماز می‌خواهی بخوانی به مسواک زدن.

و از آن حضرت است که:

مسواک زدن نصف وضوست «1».

و نیز آن حضرت فرمود:

اگر اتم به رنج نمی افتادند، به آنان دستور می دادم که با هر وضو مسواک کنند.

درباره مسواک زدن با وضو آورده اند که مردی قبل از وضو فراموش کرد که مسواک بزند. نزد حضرت صادق علیه السلام آمد و جریان را به عرض حضرت رساند.

حضرت فرمود: اکنون که قبل از وضو مسواک را فراموش کرده ای مسواک نصف وضو است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

يا عَلِيُّ عَلَيكَ بِالسُّوَاكِ لِكُلِّ صَلَاةٍ «2».

یا علی! بر تو باد که با هر نماز مسواک بزنی.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رُكْعَتَانِ بِالسُّوَاكِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رُكْعَةً بِغَيْرِ سِوَاكِ «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: دو رکعت نماز با مسواک، از هفتاد رکعت نماز بدون مسواک بالاتر است.

در روایت آمده:

(1) - وسائل الشیعة: 17 / 2، باب استحباب السواک عند الوضوء، حدیث 2 و 3.

(2) - الکافی: 496 / 6، باب السواک، حدیث 10؛ بحار الأنوار: 132 / 73، باب 18، حدیث 31.

(3) - الکافی: 22 / 3، باب السواک، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 19 / 2، باب 5، حدیث 1353.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 130

نبی اسلام صلی الله علیه و آله شیء سه بار مسواک می زد: يك بار پیش از خواب، يك بار وقتی که از خواب برای راز و نیاز برمی خاست و يك بار پیش از نماز صبح «1».

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هرگاه شب بلند شدی مسواک بزن که فرشته می آید و دهان بر دهانت می گذارد و هر حرفی می زنی و می خوانی ملك از آسمانها بالا می برد، پس دهانت باید خوشبو باشد «2».

از حضرت باقر علیه السلام است:

هرگاه از بستر برخاستی به اطراف آسمانها نظر کن و بگو: «الحمد لله» و بر تو باد به مسواک زدن که مسواک زدن در سحر پیش از وضو از مقررات است، سپس وضو بگیر «3».

نبی اکرم فرمود:

دهانهای شما یکی از راههای نزدیک شدن به خداست، پس محبوبترین دهانها خوشبوترین آنهاست، هر اندازه می توانید دهان را خوشبو نگه دارید «4».

در دنباله جملات مورد شرح، امام صادق علیه السلام می فرماید:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسواک را از سنتهای سخت و آداب مهم دین خود شمرده و در مسئله مسواک برای ظاهر و باطن بدن، یا برای ظاهر جسم و باطن جان منافع زیادی است که صاحبان عقل از شمردن آن عاجزند.

(1) - بحار الأنوار: 135 / 76، باب 18، حدیث 47.

(2) - الکافی: 23 / 3، باب السواک، حدیث 7.

(3) - وسائل الشیعة: 21 / 2، باب 6، حدیث 1361.

(4) - المحاسن: 558 / 2، باب الخلال والسواک، حدیث 929؛ بحار الأنوار: 131 / 73، باب 18، حدیث 23.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 131

[وَكَمَا تُزِيلُ مَا تَلَوْتَ مِنْ أَسْنَانِكَ مِنْ مَطْعَمِكَ وَمَا كَلِمِكَ بِالسَّوَاكِ كَذَلِكَ أَرِلْ نَجَاسَةَ دُنُوبِكَ بِالتَّصَرُّعِ وَالحُشُوعِ وَالتَّهَجُّدِ
وَإِلِستَغْفَارِ بِالْأَسْحَارِ]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

چنان که چرك دندان را با مسواك از غذاهای مانده شب پاك می كنی، هم چنین آلودگی های نفس و وجود خویش را که به سبب گناه و عصیان فراهم آورده ای با گریه و خشوع قلب و نماز شب و استغفار در سحر پاك کن.

در این جمله به چهار موضوع بسیار مهم که در پاکسازی وجود انسان از اهم عوامل است اشاره شده است:

1- گریه و زاری.

2- خشوع.

3- شب زنده داری به عبادت.

4- استغفار در سحر.

گریه

گریه و زاری در پیشگاه حضرت حق - چه از شوق، چه از خوف، چه از عشق، چه به هنگام دعا یا قرائت قرآن یا خواندن مطالب و اشعاری که آدمی را به یاد

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 132

دوست می اندازد، چه برای فراق از حضرت یار - در قرآن مجید و روایات عالی اسلامی از موضع بسیار مهمی برخوردار است.

گریه و زاری برای خدا از مهم ترین ارزش ها و بهترین کارها و از والاترین عبادت هاست.

مؤمن در پیشگاه حضرت دوست، دارای علائمی است و از علائم مهم او گریه و اشك چشم است.

گریه بر فقدان دنیا و مادیات و به هنگام شکست از عشق های مادی و موسمی، دلیل بر پستی روح و دنائت نفس است.

گریه برای جناب او، به خصوص در خلوت و به هنگام عبادت و گریه بر فقدان اولیا به خصوص حضرت سید الشهداء علیه السلام و گریه برای مرگ عزیزانی که از ارزش ایمانی برخوردارند، گریه صحیح و گریه‌ای است که انسان به خاطر آن مأجور است، البته اجر انسان به تناسب موضوع گریه است، اگر گریه برای خدا یا برای حضرت حسین علیه السلام باشد، در صورتی که انسان از شرایط ایمانی برخوردار باشد، اجرش عظیم و مزدش بی‌پایان است.

گریه از اعظم نعمت‌های معنوی خداوند به انسان است و چشمی که اشک ندارد، صاحبش از ارزش والا برخوردار نیست و جمود چشم او علامت قساوت قلب است، چنین انسانی حتماً باید در رفع عیب خود بکوشد.

گریه علامت مؤمن

در باب این که گریه از علائم الهی بودن عبد است، در قرآن مجید می‌خوانیم:

[و إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 133

مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ] «1».

و چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده بشنوند، دیدگان‌شان را می‌بینی به سبب آنچه از حق شناخته‌اند، لبریز از اشک می‌شود، می‌گویند. پروردگارا! ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان [به حَقَّانیت پیامبر و قرآن] بنویس.

[إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا] «2».

هنگامی که آیات [خدای] رحمان بر آنان خوانده می‌شد، سجده کنان و گریان به رو می‌افتادند.

گریه برای خدا، دلیل حال درون و خشوع قلب و خضوع اعضا و جوارح انسان در پیشگاه مقدس ربوبی است.

مسئله گریه در پیشگاه حضرت احدیت آن قدر با ارزش است که حضرت سجاد علیه السلام، در یکی از دعاهای خود عرضه می‌دارد:

الهی! روزی که چشم من از گریه در خانه تو بخوابد باز بماند، آن روز را روز مرگ من قرار بده «3».

و در زیارت امین الله عرضه می‌دارد:

وَعَبْرَةً مَنْ بَكَى مِنْ خَوْفِكَ مَرْحُومَةً؛

اشکی که از برای خوف تو بریزد، مورد ترحّم تو است.

در مقدمه دعای عرفه حضرت سید الشهدا علیه السلام آمده:

پس شروع فرمود آن حضرت در سؤال از حق و اهتمام نمود در دعا و آب از

(1) - مائده (5): 83.

(2) - مریم (19): 58.

(3) - مکارم الأخلاق: 99.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 134

دیده‌های مبارکش جاری بود پس بدین گونه دعا را ادامه داد ...

آری، گریه و زاری در پیشگاه حضرت دوست از روی خضوع و تذلل و مسکنت و فقر، به هنگام دعا و نیایش و به خصوص در وقت نماز و عبادت، یکی از مهم‌ترین کارهای انبیا و امامان علیهم السلام بود.

جلال الدین مولوی بلخی در دفتر پنجم می گوید:

تا نگرید طفل کی نوشد لبن

تا نگرید ابر کی خندد چمن

که بگریم تا رسد دایه شفیق

طفل يك روزه همی داند طریق

کم دهد بی گریه شیرت رایگان

تو نمی دانی که دایه دایگان

تا بریزد شیر فضل کردگار

گفت «ولیکوا کثیراً» گوش دار

گریه ابر است و سوز آفتاب	استن دنیا همین دو رشته یاب
گر نبودی سوز مهر و اشک ابر	کی شدی اجسام ما زفت و ستبر
کی بدی معمور این هر چار فصل	گر نبودی این تف و این گریه اصل
سوز مهر و گریه ابر جهان	چون همی دارد جهان را خوش دهان
آفتاب عقل را در سوز دار	چشم را چون ابر اشک افروز دار
چشم گریان بایدت چون طفل خرد	کم خور این نان را که نان آب تو برد

ارزش گریه در روایات

روایات و دعاهای اسلامی ارزش والایی برای گریه قائل شده‌اند؛ روایات مربوط به گریه عموماً در معتبرترین کتب روایی آمده است که لازم است به نمونه‌هایی از آن روایات عالی اشاره شود:

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می‌فرماید:

تو را برای خودت به خصلت‌هایی سفارش می‌کنم. سپس فرمود: خدایا! او را

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 135

در این امور کمک کن.

اول: به صدق و راستی، از دهانت هرگز دروغ خارج نشود.

دوم: به ورع و پاکدامنی، هیچ‌گاه جرأت به خیانت در خود راه مده.

سوم: خوف از خدا، به گونه‌ای که او را می‌بینی.

چهارم: زیاد گریه کردن از خشیت خدای عزّ و جلّ که به هر قطره اشکی، خانه‌ای در بهشت برایت بنا می‌شود.

پنجم: بخشیدن مال و جان در راه خدا و حفظ دین.

ششم: پیروی از روش من در نماز و روزه و صدقه، اما نماز پنجاه و یک رکعت، اما روزه در هر ماه سه روز، پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه وسط ماه و پنج شنبه آخر ماه، اما صدقه در حدی که بگویند اسراف در بخشش دارد ولی اسراف نکرده باشی.

تو را به نماز شب سفارش می‌کنم، تو را به نماز شب سفارش می‌کنم، تو را به نماز شب سفارش می‌کنم و تو را به نماز زوال شمس سفارش می‌نمایم، در هر حال قرآن بخوان، در نماز دست را بلند کرده و در پیشگاه حق آن را دگرگون و واژگون کن، با هر وضو و نمازی مسواک کن و به تمام حسنات اخلاقی آراسته شو و از تمام سیئات اخلاقی دوری نما، اگر این برنامه‌ها را انجام ندادی و دچار انواع خسارت‌ها شدی، خود را سرزنش کن «1».

أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَبْكِي حَتَّى يُعْشِيَ عَلَيْهِ «2»؛

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در برابر حضرت حق آنقدر گریه می‌کرد، تا جایی که از حال می‌رفت!!

(1) - وسائل الشیعة: 15 / 181، باب 4، حدیث 20228.

(2) - سفینة البحار: 1 / 357، باب الباء بعده الکاف.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 136

در روایت آمده:

ابوذر از خشیت حضرت رب به حدی گریه کرد که چشم درد گرفت. گفتند: اگر از خدا رفع چشم درد را می‌خواستی، شفا می‌یافت. گفت: از چشم منصرفم و درد چشم غصه بزرگ من نیست. گفتند: چه علتی تو را از درد چشم منصرف کرده؟ گفت: دو موضوع بزرگ: بهشت و جهنم!! «1» پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمودند:

علمی که باعث گریه انسان نشود، علم با منفعت نیست.

خداوند در قرآن مجید، عالمان را بدین گونه ستوده:

[إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا* وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا* وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا] «2».

همانا کسانی که پیش از [نزول] آن معرفت و دانش یافته‌اند، زمانی که بر آنان می‌خوانند، سجده‌کنان به رو در می‌افتند.* و می‌گویند: منزّه و پاک است پروردگاران بی‌تردید وعده پروردگاران [به پاداش مؤمنان و کیفر مجرمان] قطعاً انجام شدنی است.* و گریه‌کنان به رو در می‌افتند و [شنیدن قرآن] بر فروتنی و خشوعشان می‌افزاید.

و نیز پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود:

ای ابوذر! کسی که می‌تواند گریه کند، پس گریه کند، اگر نمی‌تواند قلباً محزون

(1) - الخصال: 39 / 1، حدیث 25؛ بحار الأنوار: 431 / 22، باب 12، حدیث 40.

(2) - اسراء (17): 107 - 109.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 137

شود و به صورت گریه کن درآید که قلب سخت و قاسی، از خدا دور است ... «1».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

علامت بدبختی، خشکی چشم، سنگ دلی، شدت حرص در طلب رزق و اصرار بر گناه است «2».

در روایات آمده:

چیزی از عمل خیر برابر با گریه از خوف خدا نیست «3».

و نیز در حدیث آمده:

چشمی که از خوف خدا گریست، در قیامت گریان نیست و قطره‌ای از اشک چشم برای خدا، دریایی از آتش را خاموش می‌کند و اگر گریه کننده‌ای در امتی بگرید به همه رحم خواهد شد و خوشا به حال بنده‌ای که خداوند او را در گریه ببیند و گریه کنندگان در قیامت در رفیق اعلا هستند و نزدیک ترین مرحله عبد به رب گریه در سجده است «4».

آری، گریه در سجده چه گریه پرارزش و با قیمتی است و راستی کاری هم چون او در میان برنامه‌های عبادتی نمی‌توان یافت.

انسان توفیق پیدا کند در کنج خلوتی به وقت سحر با توجه به عظمت دوست و حقارت خود و با توجه به پرونده سیاه و پر از وزر و وبال، عصیان و خطایی که نسبت به حضرت یار داشته، سر به سجده گذارد و با توجه کامل و دل شکسته

(1) - الأملی، شیخ طوسی: 529، حدیث 1162؛ بحار الأنوار: 80 / 74، باب 4، حدیث 3.

(2) - الکافی: 290 / 2، باب فی اصول الکفر، حدیث 6.

(3) - سفینة البحار: 353 / 1، باب الباء بعده الکاف.

(4) - سفینة البحار: 353 / 1، باب الباء بعده الکاف.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 138

و اشک ریزان بخواند و با خواندن و گریه تمام وجود خود را شستشو دهد.

خوش آن گل که گلستانش تو باشی

خوش آن سروی که بستانش تو باشی

بود خرم چو دهقانش تو باشی

چمن گاه دل و بستان جانم

که در هر صبح دستانش تو باشی

خوشا آن بلبل سرمست عاشق

خوشا آن جان که جانانش تو باشی

خوشا آن دل که دلبر در بر اوست

خوشا گویی که چوگانش تو باشی

دل چون گوی در چوگانت افتاد

خوشا انسان که در عینش تو باشی
خوشا عینی که انسانش تو باشی

خوش آن مسلم که اسلامش تو دادی
خوش آن محسن که احسانش تو باشی

سر و سامان من جز عشق تو نیست
خوشا آن سر که سامانش تو باشی

خشوع

بسیاری از سالکان راه و عارفان بیدار و عاشقان وصال عقیده دارند که خشوع امری است قلبی و یکی از عالی ترین حالات دل انسانی است و راه تحصیلش معرفت بالله است.

تفسیر شریف «المیزان» در توضیح آیه شریفه:

[أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ] «1»؛

آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟

می فرماید:

خشوع، اثر برداشتن قلب از عظمت و جلال وجود مقدس حضرت اوست. انسانی که به درك صفات او توفیق پیدا کند، بدون شك قلب خاشعی نصیب او خواهد شد.

(1) - حدید (57): 16.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 139

صاحب «قاموس قرآن» می گوید «1»:

آنچه مسلم است این است که خشوع به معنی تذلل و تواضع است و آن با سکوت و آرامی و اطاعت و سر به زیر انداختن قابل جمع و تطبیق است.

و این حقیقت هم درباره قلب به کار رفته هم درباره سایر اعضا و به عبارت دیگر دارای معنای وسیعی است، هم شامل حال درون است و هم شامل وضع بیرون آدمی است. در آیه فوق درباره قلب به کار رفته و در آیه ذیل برای صدا:

[و حَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا] «2».

و صداها در برابر [خدای] رحمان فرو می‌نشینند و جز صدایی آهسته [چیزی] نمی‌شنوی.

در هر صورت بیش‌ترین استعمال خشوع در مسئله قلب است، چنانچه آیات و روایات نشان می‌دهد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

خداوند عزّ و جل به موسی خطاب کرد: می‌دانی چرا از میان این همه افراد خلقم تو را به صحبت خود انتخاب کردم؟ عرضه داشت: یا رب! برای چه؟ پاسخ شنید: ای موسی! بندگام را زیر و رو کردم، کسی را در مقام نفس متذلل‌تر از تو نسبت به خودم نیافتم، ای موسی! هرگاه نماز می‌خواندی صورتت را بر خاک می‌گذاشتی.

خشوع نمی‌گذارد، انسان از عبادت و بیداری شب و گریه در گوشه خلوت راحت باشد، دل خاشع پرقیمت‌ترین دل در بارگاه قدس حضرت دوست است.

(1) - قاموس قرآن: 249 / 2.

(2) - طه (20): 108.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 140

قلب، مهم‌ترین و حساس‌ترین و پرازش‌ترین عضو است، در صورتی که به صفت خشوع، اخلاص، یقین، محبت ... آراسته باشد.

عین القضاة در بیان عظمت قلب می‌فرماید:

دریغا هرگز ندانسته‌ای که قلب، لطیفه است و از عالم علوی است و قالب، کثیف است و از عالم سفلی است.

خود هیچ الفت و مناسبت میان ایشان نبود و نباشد، واسطه و رابطه میان دل و قالب بر گماشتند که:

«أَنَّ اللَّهَ يُحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» [1].

خدا میان آدمی و دلش حایل و مانع می‌شود [تا حق را باطل و باطل را حق مپندارد].

تا ترجمان قلب و قالب باشد، تا آنچه نصیب دل باشد دل با آن لطیفه بگوید و آن لطیفه با قالب بگوید.

دریغا از [أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ] [2] چه فهم کرده‌ای، اگر قلب را مجرد در قالب تعبیه کردندی، قلب با قالب قرار و انس نگرفتی و قالب به احوال قلب طاقت نداشتی و گداخته شدی.

این لطیفه، حقیقت آدمی را واسطه و حایل کردند میان قلب و قالب، دریغا این قدردانی که قلب ملکوتیست و قالب ملکی، در ملک کسی زبان ملکوت نداند، اگر زبان جبروتی نباشد اگر خواهی مثالش بشنو.

عجمی زبان عربی فهم نکند الا به واسطه ترجمانی که هم عربیت داند و هم

(1) - انفال (8): 24.

(2) - انشراح (94): 1.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 141

عجمیت، آخر معلوم باشد که جز این پنج حواس صورتی، پنج حواس معنوی و باطنی هست، اکنون این همه در نهاد تو تعبیه است.

دریغا ای عزیز! که قلب نداری که اگر داشتی آن گاه با تو بگفتی که قلب چیست؟ کار دل دارد، دل را طلب کن و با دست آر، دانی که دل کجاست؟ دل را بین «اصبعین من اصابع الرحمن» طلب می‌کن. دریغا اگر جمال اصبعین من اصابع الرحمن حجاب کبریا برداشتی، همه دل ها شفا یافتندی، دل داند که دل چیست و دل کیست. منظور الهی دل آمد و خود دل لایق بود که:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ «1»؛

مسلماً خداوند متعال به هیئت و هیکل و اموال شما نگاه نمی کند بلکه به دلهای شما و اعمالتان نگاه می کند.

ای دوست! دل نظرگاه خداست، چون قالب رنگ دل گیرد و هم رنگ دل شود قالب نیز منظور باشد.

دریغا، [بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ* فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ] «2» ابن عباس گفت: این لوح محفوظ دل مؤمنانست مگر که مصطفی صلی الله علیه و آله از اینجا گفت که:

إِنَّ الْعَرْشَ يَبَالُ جَمِيعَ مَا خَلَقَ اللَّهُ؛

یعنی عرش مجید، محیط جمله مخلوقات و موجودات آمده است، باش تا بدانی که:

(1) - مستدرک الوسائل: 11 / 264، باب وجوب تقوی الله، حدیث 6.

(2) - بروج (85): 21 - 22.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 142

مَا وَسَعَنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ وَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ «1»؛

زمین مرا بر نتابد و آسمان طاقت ما ندارد، عرش در خور ما نیامد و دل مؤمن ما را قبول کرد، نخست ما او را قبول کرده بودیم.

روزی یکی از مصطفی پرسید که: این الله؟ کجاست خداوند؟

گفت: فی قُلُوبِ عِبَادِهِ.

در دل بندگان، خود باید جست.

[وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ] «2».

و او با شماسست هرجا که باشید.

این معنا باشد، چون دل تو را حاصل آمد و دل را باز یافتی روح خود جمال عزت با تو نماید؛ در هر صورت خشوع یکی از مهم‌ترین عوامل تطهیر دل و ارتقای قلب به مدارج کمال است.

به قول عارف شوریده دل و حکیم سالک، صفای اصفهانی:

ساقی جان به جام من ریخت می مدام دل	گشت زیبای تا سرم مست مدام جام دل
ملك دل است رام من، سکه دل به نام من	دل همگی به کام من، من همگی به کام دل
صدر جلال پادشه شاه بر اوست متکی	کوه و زمین و آسمان صف زده در سلام دل

(1) - عوالی الآلی: 7 / 4، حدیث 7؛ فیض القدر: 629 / 2.

(2) - حدید (57): 4.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 143

عقل ستاده پشت در عشق به گاه مستقر	نوبت سلطنت زند بر طبقات بام دل
عرش بدان معظمی گشت به پای دل زمی	دولت عرش اعظمی یافت زفیض عام دل
گفتم من گدای تو خاك در سرای تو	می‌دهم ندای تو فیض علی الدوام دل

این که دهی جماد را سرعت سیر گام دل

کعبه تویی مراد را، راه تویی معاد را

سرّ تمام حق منم از سر اهتمام دل

مست مدام حق منم باده جام حق منم

شب زنده‌داری

نعمت با عظمت شب

شب از اعظم نعمت‌های الهی است که با تمام منافعش به بندگان عنایت شده است.

خلوت شب برای عارفان و عاشقان و عابدان و ساجدان از بهترین ساعات روزگار است.

بسیاری از اولیا و عاشقان با مرکب شب به مقام قرب و میدان وصال حضرت دوست رسیدند.

معراج بزرگ انسان روزگار، عقل کل، هادی سُبُل، حضرت محمد صلی الله علیه و آله در شب بود.

مهمانی خاص حضرت موسی در کوه طور، در پیشگاه حضرت دوست در چهل شب بود.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 144

نزول قرآن مجید در شب قدر بود و بسیاری از اتفاقات الهیه و ریزش فیوضات ربانیه در شب بود.

به قول عارف واله، حافظ شیراز در معنویت شب:

وندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

باده از جام تجلی صفا تم دادند

بی خود از شعشعه پرتو ذاتم کردند

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شی

اجر صبر پست کز آن شاخ نباتم دادند

این همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد

همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود

که زبند غم ایام نجاتم دادند

قرآن مجید برای شب بیداران ارزشی بس بلند قائل است و بیداری شب را برای عبادت از علائم عاشقان و الهان و عابدان و متصفان به محبت محبوب حقیقی عالم می‌داند.

[أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحَدِّرُ الْأَحْرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ] «1».

[آیا چنین انسان کفران‌کننده‌ای بهتر است] یا کسی که در ساعات شب به

(1) - زمر (39): 9.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 145

سجده و قیام و عبادتی خالصانه مشغول است، از آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امید دارد؟ بگو: آیا کسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی‌بهره از معرفت و دانش‌اند، یکسانند؟ فقط خردمندان متذکر می‌شوند.

بسیاری از مفسران عقیده دارند، این آیت در شأن آنان که شب را به عبادت دوست مشغولند، نازل شده است.

[إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ * آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ * كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ]
«1».

بی‌تردید پرهیزکاران در بهشت‌ها و چشمه سارهایند. * آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده دریافت می‌کنند؛ زیرا که آنان پیش از این همواره نیکوکار بودند. * آنان اندکی از شب را می‌خوابیدند [و بیشتر آن را به عبادت و بندگی می‌گذراندند].

شب زنده داری ائمه اطهار علیهم السلام

انبیای الهی و ائمه طاهریں علیهم السلام و بیداران راه و عاشقان جمال و عارفان به حضرت مولا قسمت عمده‌ای از ساعات شب خود را به قیام و سجود و رکوع و قنوت و گریه می‌گذرانند و بالاترین لذت را از این برنامه عظمی و مسئله والا می‌بردند.

بیداری شب و عبادت و مناجات رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله داستانی است که هر انسانی از شنیدن آن تعجب می‌کند و گاهی انسان، طاقت استماع عبادات رسول مکرم الهی صلی الله علیه و آله را ندارد.

(1) - ذاریات (51): 15 - 17.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 146

علی علیه السلام ابد مردم و سید عابدین و مصباح متعجبین بود، نمازش از همه کس بیشتر و روزه‌اش فزون‌تر بود، تمام بندگان الهی از آن جناب نماز شب و ملازمت در اقامت نوافل را آموختند و شمع یقین را در راه دین از مشعل او افروختند. پیشانی نورانی‌اش از کثرت سجود پینه کرده بود و محافظت آن بزرگوار بر ادای نوافل به حدی بود که نوشته‌اند:

در لیلۃ الهیر در جنگ صفین در بین دو لشکر نطعی برایش گسترده بودند و بر آن نماز می‌کرد و تیر از راست و چپ او می‌گذشت و بر زمین می‌آمد و ابداً آن حضرت را تزلزلی نبود و وحشتی در ساحت وجود مقدسش راه نداشت؛ به هنگام شب آن چنان در عبادت و گریه غرق بود که گاهی غش می‌کرد و مهم‌تر از همه این که حضرت علی بن الحسین علیه السلام با آن کثرت عبادت و نماز می‌فرمود:

وَمَنْ يَتَّقِي عَلَى عِبَادَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «1»؟!

چه انسانی را توانایی عبادت علی بن ابیطالب علیه السلام است؟!

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

امام حسن علیه السلام در زمان خود از همه اهل زمان عبادت و زهدش بیشتر بود.

هرگاه یاد مرگ و قبر و بعث و نشور و گذشتن بر صراط می‌کرد، گریه می‌کرد و چون عرض اعمال را بر حضرت حق توجه می‌نمود، نعره می‌کشید و مدهوش می‌گشت و چون به نماز می‌ایستاد، بندهای بدنش می‌لرزید؛ برای این که خود را

در برابر حضرت ذوالجلال می‌دید و چون یاد بهشت و دوزخ می‌کرد، مضطرب می‌شد، مانند اضطراب کسی که دچار گزش مار و عقرب شده، در آن حال از خداوند طلب بهشت می‌کرد و به حضرت او از عذاب جهنم پناه می‌برد.

(1) - وسائل الشیعة: 92 / 1، باب 20، حدیث 215.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 147

ابن بابویه به سند معتبر از امام مجتبی علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود:

در شب جمعه مادرم فاطمه علیها السلام در محراب خود ایستاده و مشغول بندگی حق تعالی گردید و پیوسته در رکوع و سجود و قیام و دعا بود تا صبح طالع شد «1».

ابن عبد ربه - / که از علمای بزرگ اهل سنت است - / در کتاب «عقد الفرید» روایت کرده که:

خدمت حضرت علی بن الحسین عرض شد: چرا اولاد پدر شما کم است؟

فرمود: تعجب است که چگونه مثل من اولادی از برای او باشد؟ چه آن که پدرم در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می‌گذارد، پس چه زمان فرصت رفتن پهلوی زن داشت «2»؟

امام چهارم علیه السلام عابدترین مردم اهل روزگار بود و کسی از مردم عالم طاقت عبادت او را نداشت!!

آن حضرت در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند و به وقت نماز بر بدنش لرزه می‌افتاد و رنگش زرد می‌شد و چون به نماز می‌ایستاد، مانند ساق درخت بی‌حرکت بود و چون به [مالک یوم الدین] می‌رسید چندان آن را تکرار می‌کرد که نزدیک بود قالب تهی کند و وقتی که به سجده می‌رفت، سر بر نمی‌داشت تا عرق از جبین مبارکش جاری شود و شب‌ها را به عبادت به روز می‌آورد.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که پدرم امام باقر علیه السلام فرمود:

روزی که بر پدرم علی بن الحسین علیه السلام وارد شدم، دیدم که عبادت در آن حضرت بسیار تأثیر کرده و رنگ مبارکش از بیداری زرد گردیده و دیده‌اش از بسیاری گریه مجروح گشته و پیشانی نورانش از کثرت سجود پینه کرده و قدم شریفش از

(1) - علل الشرایع: 1/ 182، باب 145، حدیث 1.

(2) - وسائل الشیعة: 4/ 100، باب 30، حدیث 4620.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 148

زیادی قیام در نماز ورم کرده، چون او را بر این حال مشاهده کردم، خودم را نتوانستم از گریه حفظ کنم، بسیار گریستم، آن حضرت متوجه تفکر بودند، بعد از زمانی به من نظر انداختند و فرمودند که بعضی از کتاب ها که عبادت علی علیه السلام در آنجا نوشته شده به من ده، چون بیاوردم و پاره‌ای بخواندند، بر زمین گذاشتند و فرمودند: چه کسی یارای آن را دارد که مانند علی بن ابیطالب عبادت کند «1».

برای هر یک از ائمه علیهم السلام به همین گونه عباداتی به خصوص به وقت شب نوشته‌اند که انسان از خواندن یک سطر آن، از عبادات تمام عمرش خجالت می‌کشد!

حالاتی که برای شب عاشقان نوشته‌اند، آدمی را به حیرت انداخته و گاهی تصورش برای انسان مشکل است، چه رسد به تصدیقش!

درباره ابو اسحاق سبعی از اصحاب حضرت زین العابدین علیه السلام و اوثق ثقات و خواهر زاده بریر که یکی از شهدای کربلا بود، نوشته‌اند:

در زمان وی عابدتر و صادق‌تر از او نبود و چهل سال تمام با وضوی شام نماز صبح را خواند «2»!!

عظمت نماز شب

عارف بزرگ، مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی در «اسرار الصلاة» خود درباره تجمد و بیدرایی شب می‌فرماید:

از جمله نوافلی که خیلی بر انجام آن تأکید شده نماز شب است و تو از بزرگی و عظمت این حقیقت بی‌خبری؛ این واقعیت نوری است در برابر تاریکی و انسی

(1) - وسائل الشیعة: 1 / 91 - 92، باب 20، حدیث 215.

(2) - بحار الأنوار: 46 / 117، باب 8، حدیث 4.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 149

است از وحشت و خلوتی است از کثرت.

از امام صادق علیه السلام رسیده:

نماز شب علت خشنودی حق و عشق ملائکه و سنت انبیا و نور معرفت و ریشه ایمان و راحت بدن و موجب تنفر شیطان و سلاح علیه دشمنان و موجب قبولی دعا و پذیرش اعمال و برکت در روزی و واسطه و شفیع بین انسان و ملک الموت و چراغ قبر و فرش گور و جواب منکر و نکیر و مونس آدمی در قبر تا قیامت است و به وقت قیامت سایه بالا سر و تاج سر و لباس بدن و نوری است که پیشاپیش انسان در حرکت است.

و نماز شب، پوششی بین انسان و آتش و حجتی بین آدمی و خداوند و مایه سنگینی میزان و گذرنامه عبور از صراط و کلید بهشت است «1».

و نیز در روایت آمده:

خانه‌هایی که در آن نماز شب خوانده می‌شود و قرآن تلاوت می‌گردد، به همان گونه که ستارگان بر اهل زمین می‌درخشند، این بیوت هم بر اهل آسمان می‌درخشند «2».

رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار علی علیه السلام را در يك مجلس سفارش به نماز شب کردند و فرمودند:

آیا به آنان که نماز شب می‌گزارند نمی‌نگرید؟ اینان زیباترین مردم هستند؛ زیرا که آنها در شب برای پروردگار نمازگزارند و خداوند هم از نور خود بر آنها پوشاند «3».

(1) - بحار الأنوار: 84 / 161، باب 6، حدیث 52؛ ارشاد القلوب: 316.

(2) - الکافی: 499 / 2، باب ذکر الله عزوجل، حدیث 1.

(3) - وسائل الشیعة: 181 / 15، باب 4، حدیث.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 150

غیر آیات قرآن، روایاتی که در فضیلت نماز شب رسیده در حد تواتر است.

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

[وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا] «1».

و پاسی از شب را برای عبادت و بندگی بیدار باش که این افزون [بر واجب] ویژه توست، امید است پروردگارت تو را [به سبب این عبادت ویژه] به جایگاهی ستوده برانگیزد.

عبد برای آماده کردن خود جهت تهجد باید مراقب وضع خود باشد و از وظایف و آداب آنچه را مناسب حال خود می نگرد و تشخیص می دهد عمل کند؛ گذشتگان ما از اهل الله سعی و کوششان در تحصیل رقت و نرم ساختن دل بود و برای دست یافتن به آن و سایر حالات عالی به بعضی از حالات، مثل پوشیدن لباس های زیر و خشن و ... و در خاک غلتیدن و اعضای بدن را نزدیک آتش بردن و پاشیدن خاک بر سر و روی خود و دخول در گورها و ندای مردگان و ملامت خویش و خطاب به خود به عقاب های قرآنی و اختیار دعاها و مناجات هایی که به دل آتش می زند، متوسل می شدند.

نماز شب، آبروی عبد نزد مولا و مرکب حرکت به سوی مقام قرب و وصال حضرت دوست است؛ شب را از خوراک و خواب کم کن تا بتوانی بر خیزی و چون برخاستی با کمال خضوع و خشوع به پیشگاه مولایت بشتاب و از حضرت او آنچه می خواهی بخواه که اگر شرایط استجاب دعا در تو جمع باشد بدون شك دعایت مستجاب و به تمام خواسته های دنیوی و اخروی خود خواهی رسید، علاوه بر این همان طور که حضرت صادق علیه السلام در متن روایت فرموده اند: نماز شب علت پاکی و طهارت درون تو است.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 151

استغفار در سحر

مسئله استغفار در سحر که حضرت صادق علیه السلام در متن روایت مطرح کرده‌اند از مسائل بسیار مهم الهی است. استغفار همیشه مطلوب است، ولی در هنگام سحر مطلوب‌تر و قدر و اعتبارش بیشتر است.

[الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالسَّحَرِ] «1».

آنان که صبر کنندگان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرهایند.

[وَ بِالسَّحَرِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ] «2».

و سحرگهان از خدا درخواست آمرزش می‌کردند.

در آیات نود و هفت و نود و هشت سوره یوسف، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

تأخیر استغفار برای رسیدن سحر شب جمعه بود «3».

[قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ] «4».

گفتند: ای پدر! آمرزش گناهانمان را بخواه، بی‌تردید ما خطاکار بوده‌ایم.*

گفت: برای شما از پروردگارم درخواست آمرزش خواهم کرد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

(1) - آل عمران (3): 17.

(2) - ذاریات (51): 18.

(3) -

(4) - یوسف (12): 97-98.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 152

در روایت و حدیثی که «منهج الصادقین» نقل می کند آمده:

یعقوب بیش از بیست سال در هر شب جمعه برای فرزندان استغفار می کرد تا حق تعالی از گناهان آنان گذشت «1».

بعضی از علمای تفسیر می گویند:

چون یعقوب به مصر آمد و از عفو یوسف نسبت به برادران آگاه شد، شب به نماز برخاست و بعد از تہجد رو به قبله ایستاد و یوسف را در پشت سر خود و برادران را پشت سر یوسف قرار داد و دعا کرد و آنان آمین گفتند و خداوند، دعای آنان را مستجاب کرد.

یکی از اصحاب می گوید:

سحرگاہی به در حجره عبداللہ بن مسعود می گذشتم، شنیدم می گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ دَعَوْتَنِي فَأَجَبْتَنِي وَأَمَرْتَنِي فَأَطَعْتُ وَهَذَا سِحْرٌ فَأَعْفِرْ لِي «2»؛

پروردگارا! مرا دعوت کردی به پیشگاہت بیایم، آمدم و امر به اطاعت کردی اطاعت کردم، هم اکنون هنگام سحر است مرا بیامر.

دعای ابوحمزہ ثمالی که از حضرت سجاد نقل شده، بهترین مناجات و استغفار در وقت سحر است؛ سحر وقتی توأم با بیداری و اشک استغفار شود عالی ترین عامل برای زوال ناپاکی ها از روح و نفس و عقل و جان و اخلاق و عمل است.

(1) - منهج الصادقین: 77 / 5، ذیل آیه 98 سوره یوسف.

(2) - مجمع الزوائد: 155 / 10.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 153

[وَطَهَّرَ ظَاهِرَكَ وَبَاطِنَكَ مِنْ كُدُورَاتِ الْمُخَالَفَاتِ وَرُكُوبِ الْمَنَاهِي كُلِّهَا لِلَّهِ تَعَالَى]

در ادامه بحث امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

ظاهر و باطن خود را از کدورتی که به وسیله ارتکاب معاصی به هم رسیده از روی اخلاص و محض تقرب الی الله پاک کن و از این که مناهی حق مرکب زندگیت باشد بپرهیز.

به طور حتم از نتایج شوم گناه، پدید آمدن تاریکی و کدورت بر صفحه قلب و جان است و ادامه گناه این سیاهی و تاریکی را وسعت داده تا جایی که نعوذ بالله همه صفحه هستی انسان را بگیرد و از توبه محروم شود.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ ائْتَمَحَتْ وَإِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا «1».

ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: وقتی مرد، گناهی مرتکب می‌شود در قلبش نقطه سیاهی پیدا می‌شود، اگر توبه کند از بین می‌رود و اگر بر گناه افزوده شود، آن نقطه سیاه اضافه می‌شود تا بر قلب غلبه کند

(1) - الکافی: 271 / 2، باب الذنوب، حدیث 13؛ بحار الأنوار: 327 / 70، باب 137، حدیث 10.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 154

و همه دل را بگیرد، آن گاه انسان بعد از فرو رفتن قلب در تاریکی، روی رستگاری را هرگز نخواهد دید.

این بنده ضعیف و فقیر دل شکسته، در درد دوری از مقام دوست گفته‌ام:

که من مریض فراقم به من دوا بدهید

خبر ز درد و غم دل به آشنا بدهید

شما به کلبه احزان من صفا بدهید

فروغ خانه من یار دلنواز برفت

دل گرفته عزیزان به من شفا بدهید

نگاه بر من افسرده حال زار کنید

به این فقیر از آن جرعه از وفا بدهید

چومن کسی نبود مستحق جرعه وصل

گره فتاده به کارم کجاست راه نجات
 نشان زکوی حبیب گره گشا بدهید

خموش گشته زهجران نوای نای دلم
 چه می شود که به این نای من نوا بدهید

هرآنچه این دل مسکین طلب زیار کند
 کسی به یار بگوید که آن را به ما بدهید

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 155

[فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرَادَ بِاسْتِعْمَالِهَا مَثَلًا لِأَهْلِ الْيَقِظَةِ]

این همه پافشاری پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله در مسئله مسواک و طهارت دهان و دندان، مثل و راهنمایی است برای بیداران که وقتی برای يك فضای کوچکی مثل دهان و چند عدد دندان این همه سفارش برای طهارت دارم، پس سفارش من چقدر زیاد و فوق العاده است برای طهارت باطن که عالمی گسترده و جهانی وسیع است.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 156

[وَهُوَ أَنَّ السَّوَاكَ نَبَاتٌ لَطِيفٌ نَظِيفٌ وَعُصْنُ شَجَرٍ عَذْبٍ مُبَارَكٍ وَالْأَسْنَانُ خَلْقٌ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْخُلُقِ آلَةً وَادَاءَهُ لِلْمَضْعِ وَسَبَبًا لِإِشْتِهَاءِ الطَّعَامِ وَإِصْلَاحِ الْمِعْدَةِ وَهِيَ جَوْهَرَةٌ صَافِيَةٌ تَتَلَوَّثُ بِصُحْبَةِ تَمْضِيعِ الطَّعَامِ وَتَتَغَيَّرُ بِهَا رَائِحَةُ الْفَمِ وَيَتَوَلَّدُ مِنْهَا الْفَسَادُ فِي الدِّمَاغِ]

حرکت از ظاهر به باطن

این جمله اشارتیست به راه انتقال از ظاهر به باطن و از صورت به معنی و از محسوس به معقول، همان که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله از این همه تأکید نسبت به ظاهر، اراده حرکت از ظاهر به باطن نسبت به همه را داشته‌اند و تأکید آن حضرت بر طهارت باطن قابل مقایسه با ظاهر نیست؛ در هر صورت حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند:

چوب مسواك، چوبی است لطیف و پاکیزه و از شاخه درخت مبارکی است و دندان، خلقی از مخلوقات حضرت اوست که به حکمت بالغه پدید آورده تا وسیله و عاملی برای جویدن و آسان شدن هضم غذا باشد و معده در پرتو آن به راه صلاح باشد.

و دندان در اصل خلقت جوهریست در نهایت صفا و جلا که با هم نشینی با مواد غذایی چرك و کثیف می شود و به سبب ماندن کثافت در دندان و دهان عفونت به

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 157

هم می رسد و عفونت دهان موجب فساد دماغ می گردد.

وقتی طعام مانده در بن دندان ها و در فضای دهان، این همه خسارت به بار آورد، پس چه خسارتی گناهان مانده در دل و عقل و روح و اعضا و جوارح به جای خواهد گذاشت؟!

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 158

[فَإِذَا اسْتَأْتَمَّ الْمُؤْمِنُ الْفَطْنُ بِالنَّبَاتِ اللَّطِيفِ وَمَسَحَهَا عَلَى الْجَوْهَرَةِ الصَّافِيَةِ أزال عنها الفساد والتغير وعادت إلى أصلها]

مؤمن زیرک هرگاه به چوب لطیف مسواك بر دندان کشید، از دندان چرك و کثافت پاک شده به صفت اصلی خود که صفا و جلاست بر می گردد.

هم چنین دل مؤمن در اصل خلقت و پیش از ارتکاب معاصی در غایت صفا و جلاست و از کدورت جسمانی و تعلقات شهوانی و غواشی هیولانی، عاری و مجرد است و به سبب مجاورت با بدن ظلمانی و اشتغال به تعلیقات جسمانی ظلمت و تیرگی به هم رسانده و مثل دندان آلوده به غذا چرکین شده و از غذای اصلی و قوت روحانی که ذکر خدا و عبادت و حال است، دور مانده و بر تو است که آن را با توبه و زاری و خشوع و تضرع و استغفار در سحر و ذکر خدا جلا داده به حال اول برگردانی، چنانچه حضرت صادق علیه السلام در بخش دیگر روایت بدین گونه هشدار می دهد:

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 159

[كَذَلِكَ خَلَقَ اللَّهُ الْقَلْبَ طَاهِرًا صَافِيًا وَجَعَلَ غَدَاءَهُ الذِّكْرَ وَالْفِكْرَ وَالْهَيْبَةَ وَالْتَعْظِيمَ وَإِذَا شِيبَ الْقَلْبَ الصَّافِي فِي تَعْدِيَتِهِ بِالْغَفْلَةِ وَالْكَدْرِ صِقْلًا بِمِصْقَلَةِ التَّوْبَةِ وَنُظْفَ بِمَاءِ الْإِنَابَةِ لِيَعُودَ عَلَى حَالَتِهِ الْأُولَى وَجَوْهَرِيَّةِ الْأَصْلِيَّةِ الصَّافِيَةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى [إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ]]

هم چنین خداوند، دل آدمی را مانند دندان، در اصل خلقت پاک و صاف و منزه از تیرگی و ظلمت آفریده و غذای واقعی آن را ذکر و فکر جناب خودش قرار داده و هرگاه آلوده شود با خوردن غفلت و کدورت به کثافت و ظلمت دچار می‌گردد.

در این حال باید با صیقل توبه و آب انابه، قلب را از ظلمات گناه و کدورات معاصی پاک کرد و به حال اول و جوهر اصلی و صافی خودش برگرداند، تا با برگرداندن قلب، عبد مورد محبت دوست گردد، چنانچه حضرت حق می‌فرماید: به حق که خداوند، توابین و متطهرین را دوست دارد.

[وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: عَلَيْكُمْ بِالسَّوَاكِ ظَاهِرِ الْإِنْسَانِ وَأَرَادَ هَذَا الْمَعْنَى]

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد به مسواک ظاهر دندان، مرادش تطهیر ظاهر است با تطهیر باطن و تشبیه معقولست به محسوس.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 160

[وَمَنْ أَنَاخَ تَفَكُّرُهُ عَلَى بَابِ عَتَبَةِ الْعَبْرَةِ فِي اسْتِخْرَاجِ مِثْلِ هَذِهِ الْأَمْثَالِ فِي الْأَصْلِ وَالْفَرْعِ فَتَحَّ اللَّهُ لَهُ عُيُونَ الْحِكْمَةِ وَالْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ]

و هرکس مرغ بلند پرواز فکرت را بر آستانه در عبرت بنشانند و به حقایق و مخلوقات نظر کند و بخواهد از اصل و فرع مسائل، این رموزات را استخراج نماید، خداوند چشمه‌های حکمت و معرفت را به روی دل او می‌گشاید و عنایات و الطاف بیرون از حد گفتگو به او کرامت می‌فرماید و به یقین و تحقیق که خداوند مزد نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

و راستی کدام کار نیک بهتر از این که آدمی دنبال یافتن حقایق برود و با کشف رموز و اسرار مسائل الهی بر شخصیت الهی خود افزوده و شوق و عشق بیشتری برای عبادت و اطاعت از حضرت مولا پیدا کند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 163

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا سُمِّيَ الْمُسْتَرَاخُ مُسْتَرَاخًا لِاسْتِرَاحَةِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَثْقَالِ النَّجَاسَاتِ وَاسْتِفْرَاحِ الْكَثِيفَاتِ وَالْقَدَرِ فِيهَا وَالْمُؤْمِنُ يَعْتَبِرُ بِهَا عِنْدَهَا أَنَّ الْخَالِصَ مِنْ حُطَامِ الدُّنْيَا كَذَلِكَ يَصِيرُ عَاقِبَتُهَا فَيَسْتَرِيخُ بِالْعُدُولِ عَنْهَا وَتَرْكِهَا وَيُفَرِّغُ نَفْسَهُ وَقَلْبَهُ عَنْ شُغْلِهَا وَيَسْتَنْكِفُ عَنْ جَمْعِهَا وَأَخْذِهَا اسْتِنْكَافَهُ عَنِ النَّجَاسَةِ وَالْغَائِطِ وَالْقَدَرِ.

وَيَتَفَكَّرُ فِي نَفْسِهِ الْمُكْرَمَةِ فِي حَالِ كَيْفَ يَصِيرُ دَلِيلُهُ فِي حَالٍ وَيَعْلَمُ أَنَّ التَّمَسُّكَ بِالْفَنَاءِ وَالتَّقْوَى يُورِثُ لَهُ رَاحَةَ الدَّارَيْنِ.

وَأَنَّ الرَّاحَةَ فِي هَوَانِ الدُّنْيَا وَالْفِرَاقِ مِنَ التَّمَتُّعِ بِهَا وَفِي إِزَالَةِ النَّجَاسَةِ مِنَ الْحَرَامِ وَالثُّبُوتِ فِيهِ عَنِ نَفْسِهِ بَابِ الْكِبْرِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِيَّاهَا وَيَفْرُغُ مِنَ الدُّنُوبِ وَيَفْتَحُ بَابَ التَّوَضُّعِ وَالتَّوَضُّعِ وَالنَّدَمِ وَالْحَيَاءِ.

وَيَجْتَهِدُ فِي آدَاءِ أَوْامِرِهِ وَاجْتِنَابِ نَوَاهِيهِ طَلَبًا لِحُسْنِ الْمَآبِ وَطِيبِ الرُّؤْفِ وَيَسْجُنُ نَفْسَهُ فِي سِجْنِ الْخَوْفِ وَالصَّبْرِ وَالْكَفِّ عَنِ الشَّهَوَاتِ إِلَى أَنْ يَتَّصِلَ بِإِمَانِ اللَّهِ فِي دَارِ الْقَرَارِ وَيَذُوقُ طَعْمَ رِضَاةِ فَإِنَّ الْمُعْوَلَ عَلَى ذَلِكَ وَمَا عَدَاهُ لِأَشْيَاءٍ.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 164

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا سُمِّيَ الْمُسْتَرَاخُ مُسْتَرَاخًا لِاسْتِرَاحَةِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَثْقَالِ النَّجَاسَاتِ وَاسْتِفْرَاحِ الْكَثِيفَاتِ وَالْقَدَرِ فِيهَا]

استراحت نفوس از نجاسات

امام صادق علیه السلام می فرماید:

به محل تخلیه کثافات شکم به این خاطر مستراح می گویند که نفوس مردم از سنگینی نجاسات پس مانده از غذای خورده شده و کثافات و آلودگی ها راحت می شوند.

خوراکی هایی که انسان می خورد، بدن به آن اندازه‌ای که برای قدرت و قوت و ادامه حیات لازم دارد بر می‌دارد و مازاد آن را تبدیل به نجاست و کثافت کرده و به انسان فشار می‌آورد که به مستراح رفته و آن را از بدن بیرون براند و اگر انسان به ندای شکم در این زمینه پاسخ نگوید، آبروی آدمی را می‌برد!!

خوراکی‌ها هرچه سنگین‌تر و رنگین‌تر و خوشمزه‌تر باشد، کثافت و نجاسات و تعفن و بوی آن بیشتر و ضربه و خسارتش به بدن سنگین‌تر است.

به اندازه خوردن یا کمتر از حد خوردن و ساده خوردن، کم خرج‌تر و حملش آسان‌تر و کثافتش کمتر و پس دادنش راحت‌تر است.

آه! خوراکی که بیشترش در شکم می‌خواهد تبدیل به نجاست شود، نجاستی که هر موجود زنده‌ای از آن فراری است و حملش باعث زحمت آدم است، بر چه

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 165

حسابی انسان برای به دست آوردنش این همه ظلم و جور، غل و غش، خدعه و حيله نسبت به دیگران بورزد؟!

چرا انسان راه حلال را طی نکند؟ چرا برای خدا به محل کسب نرود؟ چرا در خرید و فروش رعایت احکام حق را نکند؟ چرا برای بیشتر به دست آوردن دزدی کند، احتکار جنس نماید، ظلم بورزد و تا جایی پیش برود که برای لقمه نانی دست به خون مظلوم یا مظلومانی بیالاید؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردمی که از تربیت الهی دورند و همتی جز شکم و شهوت ندارند و از هر راهی که قدرتشان اقتضا می‌کند، پیدا می‌کنند و می‌خورند می‌فرماید:

قیمت اینان با آنچه از شکمشان می‌ریزد، مساوی است!!

آری، اینان بیش از این قیمت و ارزش ندارند و هم اینانند که خداوند آنان را در قرآن به عنوان بدتر از حیوانات و درندگان وصف فرموده است.

مواد خوراکی قبل از این که به انسان برسند، طیب و طاهر و پاکیزه است، طعم عالی و رنگ‌های چشمگیر دارند، چون به شکم برسند، قسمتی از آن‌ها تبدیل به انرژی برای جسم و بقیه تبدیل به کثافات و فضولات می‌شوند؛ اگر انسان در

به دست آوردن مواد و خوردن آن عبد حضرت حق باشد، خوشا به حالش و اگر بنده شیطان و برده شکم باشد، در حقیقت باید گفت که وجود او با تمام شوونش کارخانه کود سازی است.

ابوسعید و مسئله پند و عبرت

ابوسعید ابوالخیر با جمعی از اصحاب از کنار دهی در نیشابور به طرف مقصدی می گذشتند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 166

مردی کتاس مشغول خالی کردن چاه مستراح بود، اصحاب از بوی تعفن کثافات دماغ خود را گرفتند و به سرعت از آن محل گذشتند، ولی مشاهده کردند شیخ نیامد.

چون نظر کردند دیدند شیخ با حالت تفکر کنار کثافات ایستاده. فریاد زدند:

استاد! بیا. فرمود: می آیم، پس از مدتی تأمل در کنار کثافات به سوی اصحاب روان شد، چون به آنان رسید، عرضه داشتند: ای راهنما! برای چه کنار کثافات ایستادی؟

فرمود: چون شما دماغ خود گرفتید و به سرعت حرکت خود افزودید، آوازی از کثافات و فضولات برخاست که هان ای روندگان! دیروز ما با حالتی طیب و طاهر و پاکیزه و رنگ و بویی بسیار عالی بر سر بازار به صورت سبزیجات و میوهجات و حبوبات قرار داشتیم و شما بنی آدم به خاطر به دست آوردن ما، بر سر و بار یکدیگر می زدید و به انواع حيله‌ها و خدعه‌ها متوسل می گشتید و از هیچ گونه تقلب و زوری خودداری نمی کردید، چون ما را به دست آوردید خوردید، ما بر اثر چند ساعت همنشینی با شما تبدیل به این حال گشته و به این سیه روزی افتادیم، به جای این که ما از شما فرار کنیم، شما پی که باعث این تیره بختی برای ما شدید، شما از ما فرار می کنید؟! ای اف بر شما!!

من کنار کثافات ایستاده و به پند و نصیحت آنان گوش فرا داده تا شاید عبرتی از آنان بگیرم!

ناصر خسرو به راهی می گذشت

مست و لایعقل نه چون میخوارگان

دید قبرستان و میرز روبرو

بانگ بر زد گفت کای نظارگان

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 167

اینش نعمت، اینش نعمت خوارگان» 1

نعمت دنیا و نعمت خواره بین

قدسیان کردند بحر او سجود

جدّ تو آدم بهشتش جای بود

مُذنبی مُذنب برو بیرون حرام

یک گنه چون کرد گفتندش تمام

داخل جنت شوی ای رو سیاه» 2

تو طمع داری که با چندین گناه

*** در هر صورت نباید با توجه به شکم و مواد غذایی دچار غفلت از حقایق بلند آسمانی و انسانی شد، خوردن را باید وسیله بدست آوردن قدرت برای عبادت و تفکر قرار داد؛ همت اگر شکم باشد، انسان بدون شك از آدمیت و انسانیت خارج خواهد شد.

انسان در برخورد با هر برنامه‌ای باید به عاقبت آن بیندیشد و با کمال دقت نتیجه و محصول هر کاری را توجه کند و بداند عاقبت مرگ است و پس از مرگ بازپرسی از عمل و مزد عمل.

غزالی در «کیمیای سعادت» در رکن اول می گوید:

اما آنچه مهم است در هر روز آن است که در مرگ و نزدیکی اجل تفکر کند و با خود گوید که ممکن است که از اجل یک روز بیش نمانده است که فایده این فکر

(2) - نان و حلوا، شیخ بهایی.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 168

عظیم است که این خلق که روی به دنیا آورده‌اند از درازی امل است و اگر به یقین دانندی که تا یک ماه یا یک سال بخواهند مرد، از هرچه بدان مشغولند دور باشندی و باشد که تا یک روز بخواهند مرد و ایشان به تدبیر کاری مشغولند که تا ده سال به کار خواهد آمد و برای این گفت حق تعالی:

[أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنَّ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ افْتَرَبَ أَجْلُهُمْ] «1».

آیا در [فرمانروایی و] مالکیت [و ربوبیت] بر آسمان‌ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده و این که شاید پایان عمرشان نزدیک شده باشد با تأمل ننگریسته‌اند؟

و چون دل صافی کند و این تأمل کند رغبت ساختن زاد آخرت در دل حرکت کند و باید تفکر کند تا درین روز چند خیر میسر تواند بود وی را و از هرچه معصیت است، حذر می‌باید کرد و در گذشته چه تقصیر کرده است که می‌تدارک باید کرد و این همه را به تدبیر و تفکر حاجت بود.

پس اگر کسی را راه گشاده بود، تا در ملوک آسمان و زمین نگرد و در عجایب صنع نگرد، بلکه در جمال و جلال حضرت الهیت نگرد، این تفکر از همه عبادات و از همه تفکرها فاضل‌تر که تعظیم حق تعالی بر دل غالب شود و تا تعظیم غالب نشود محبت غالب نشود و کمال سعادت در کمال محبت است، لیکن این هرکسی را میسر نباشد.

لیکن در بدل این باید که در نعمت‌های حق تعالی که بر وی است تفکر کند و در محنت‌ها که در عالم است از بیماری و درویشی و انواع عقوبات که ورا از آن خلاص

(1) - اعراف (7): 185.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 169

داده‌اند، تا بدانند که شکر بر وی واجب است و شکر بدان بود که فرمان‌ها به جای آرد و از معصیت‌ها دور باشد و در جمله ساعتی در آن‌ها تفکر کند «1».

بهاء الدین ولد فرزند مولوی می گوید:

گفت احمد هرکه دو روزش یکی است	هست مغبون و گرفتار شکی است
بی یقینی می زند در ابلهی	پر ز بادی هم چو انبان تھی
هر دمی پس می رود از پیش صف	می شود صافیش دردی هم چو کف
رنج او هر لحظه بدتر می شود	هر دمی او زشت و ابتر می شود
سوی دوزخ می رود آن ردّ باب	بی عذاب بحر در بحر عذاب
پیش از آن که کار تو آنجا رسد	هر دمی غفلت تو را واپس برد
رو به سوی اصل خود هم چون خلیل	بگذر از استاره و چرخ نبیل
پای همت بر خور و بر ماه نه	سر بر آن ایوان و آن درگاه نه
این خودی را خرج کن اندر خدا	تا نمانی هم چو ابلیسی جدا
آب جان را ریز اندر بحر جان	تا شوی دریای بی حد و کران

شهوة شکم یا تنور جهنم

جاذبه شکم و جاذبه مواد چرب و شیرین و خوش طعم غذایی بسیار قوی است، در حدی که بسیاری از اهل عالم با قوت و قدرت این دو جاذبه با سرعتی فوق العاده به هلاکت و فنا، به شقاوت و بدبختی، به تیره روزی و عاقب سوزی افتادند.

گرسنگی در تمام ایام عمر و خوش مزه بودن مواد غذایی، دو علت قوی برای

(1) - کیمیای سعادت: 218-219، رکن اول.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 170

حرکت انسان به سوی به دست آوردن مواد و خوردن و سیر شدن است و پس از سیر شدن ...

راستی اگر انسان مقید به تربیت الهی نباشد و دست به دامان اولیای خدا نداشته باشد در مقابل شکم و مواد غذایی چه خواهد کرد.

فیض کاشانی در کتاب «محجة البیضاء» می نویسد «1»:

از بزرگ ترین عوامل هلاکت برای فرزند آدم شهوت شکم است، به خاطر همین مسئله آدم و حوا از خانه قرار به خانه مذلت و بیچارگی در افتادند.

اینان را خداوند مهربان از خوردن آن درخت نمی کرد، اما شهوت شکم بر هر دو غلبه کرد و از آن درخت خوردند و پس از آن عریان از لباس بهشتی شده و بیرون رانده شدند.

شکم بدون شك چشمه شهوات و مرکز آلام و بیماری ها و همه گونه آفات است.

شهوت جنسی و شدت میل به زن از آثار شکم و شهوت خوراك می باشد.

میل شدید به خوراکی ها و میل فوق العاده به شهوت جنسی و شدت رغبت به مال و جاه، وسیله هایی هستند که آدمی را در توسعه دادن به زمینه برای به دست آوردن خوراك و عامل شهوت به حرکت شدید وا می دارند!

به دنبال شکم است که انسان به جمع مال و به دست آوردن جاه خودکشی کرده و دچار سستی در مسائل الهی گشته و به چاه فخر فروشی و حسد ورزی خواهد افتاد و از همین زمینه های شیطانی است که آفت ریا و غائله تفاخر و تکاثر و خود بزرگ بینی به انسان هجوم می آورد.

(1) - محجة البیضاء: 145/5، کتاب کسر الشهوتین.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 171

حسد، حقد، عداوت، کینه و دشمنی از آثار بندگی شکم است و تمام این موارد انسان را به غرق شدن در دریای تجاوز و فحشا و منکرات کمک می نماید.

اگر عبد، نفسش را رام جوع کند و مجاری شیطان را ببندد، در اطاعت خدا خواهد افتاد و راه طغیان و سرکشی بر او بسته خواهد شد.

شکم پرست مجبور است آخرت را به دنیا، معنی را به ظاهر، انسانیت را به حیوانیت، خدا را به شیطان بفروشد!

روایات طعام و شکم

روایات در زمینه شکم، مسائل بسیار بلند و قابل توجهی دارند که لازم است به پاره‌ای از آنها اشاره شود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ بِالْجُوعِ وَالْعَطَشِ فَإِنَّ الْأَجْرَ فِي ذَلِكَ كَأَجْرِ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَمَلٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ جُوعٍ وَعَطَشٍ «1».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: با گرسنگی و تشنگی به مبارزه با نفس برخیزید، اجر این مبارزه مانند اجر رزمنده در راه خداست، به تحقیق عملی در پیشگاه خدا محبوب تر از گرسنگی و تشنگی نیست.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا يَدْخُلُ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ قَلْبٌ مِنْ مَلَأَ بَطْنَهُ «2».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قلب کسی که شکمش پر است، وارد ملکوت آسمان ها نمی شود.

(1) - محجة البيضاء: 146/5، کتاب کسر الشهوتین.

(2) - محجة البيضاء: 146/5، کتاب کسر الشهوتین.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 172

قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: مَنْ قَلَّ طَعْمُهُ وَضَحِكُهُ وَرَضِيَ بِمَا يَسْتُرُ بِهِ عَوْرَتَهُ «1».

گفتند: یا رسول الله! از مردم کدامیک برترند؟ فرمود: کسی که غذا و خنده او کم باشد و به آنچه عیوب او را می پوشاند، خشنود باشد، (شاید کنایه از آراسته بودن انسان به حسنات اخلاقی باشد).

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْفِكْرُ نِصْفُ الْعِبَادَةِ وَقِلَّةُ الطَّعَامِ هِيَ الْعِبَادَةُ «2».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اندیشه نصف عبادت است و کمی طعام خود عبادت.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ يُبَاهِي الْمَلَائِكَةَ بِمَنْ قَلَّ طَعْمُهُ فِي الدُّنْيَا يَقُولُ: أَنْظُرُوا إِلَى عَبْدِي ابْتَلَيْتُهُ بِالطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فِي الدُّنْيَا فَتَرَكْتُهُمَا لِأَجْلِ أَشْهَدُوا يَا مَلَائِكَتِي مَا مِنْ أَكَلَةٍ تَرَكَهَا لِأَجْلِ إِلَّا أَبَدَلْتُهُ بِمَا دَرَجَاتٍ فِي الْجَنَّةِ «3».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به کسی که غذایش در دنیا مختصر است به ملائکه مباحات می کند و می فرماید: به بندهام بنگرید، او را به طعام و آشامیدنی آزمایش کردم، هر دو را به خاطر من رها کرد. ای ملائکه! شاهد باشید غذایی را برای خاطر من ترک نمی کند مگر این که به جای آن درجاتی در بهشت به او عطا می کنم.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تُمَيِّتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فَإِنَّ الْقَلْبَ كَالزَّرْعِ يَمُوتُ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ «4».

(1) - محجة البيضاء: 146 / 5، کتاب کسر الشهوتین.

(2) - محجة البيضاء: 146 / 5، کتاب کسر الشهوتین.

(3) - محجة البيضاء: 147 / 5، کتاب کسر الشهوتین.

(4) - محجة البيضاء: 147 / 5، کتاب کسر الشهوتین.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 173

و نیز آن حضرت فرمود: دل ها را با طعام و آشامیدن زیاد به مرگ و نابودی نکشید، حقیقتاً قلب مانند زراعت است، وقتی آب فراوان به او برسد از بین می رود.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: بِمَسِّ الْعَوْنِ عَلَى الدِّينِ قَلْبٌ نَحِيبٌ، وَبَطْنٌ رَغِيبٌ وَنَعْظٌ شَدِيدٌ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه عامل بدی است برای از بین بردن دین، ترسویی، پرخوری و کثرت شهوت رانی.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ «2».

امام باقر علیه السلام فرمود: چیزی از شکم پر، در پیشگاه حق مبعوض تر نیست.

وَقَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَرَكُ لُقْمَةً مَعَ الضَّرْوَرَةِ إِلَيْهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ قِيَامِ عَشْرِينَ لَيْلَةً «3».

داود علیه السلام فرمود: ترك يك لقمه در کمال احتیاج به آن برای من از بیداری و عبادت بیست شب محبوب تر است.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَيْلٌ لِلنَّاسِ مِنَ الْقَبَبَيْنِ فَقِيلَ: وَمَا هُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ

(1) - الكافي: 269 / 6، باب كراهية كثرة الأكل، حديث 3؛ محجة البيضاء: 150 / 5، كتاب كسر الشهوتين.

(2) - الكافي: 270 / 6، باب كراهية كثرة الأكل، حديث 11؛ محجة البيضاء: 150 / 5، كتاب كسر الشهوتين.

(3) - مستدرک الوسائل: 211 / 16، باب 1، حديث 19627؛ محجة البيضاء: 151 / 5، كتاب كسر الشهوتين.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 174

الْبَطْنُ وَالْفَرْجُ «1».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر مردم از قبقین! گفتند: آن دو چیست؟

فرمود: شکم و شهوت.

لقمان به فرزندش فرمود:

يَا بُنَيَّ إِذَا افْتَلَقَتِ الْمِعْدَةُ نَامَتِ الْفِكْرَةُ وَخَرَسَتِ الْحِكْمَةُ وَقَعَدَتِ الْأَعْضَاءُ عَنِ الْعِبَادَةِ «2».

پسر! هنگامی که معده پر شود، فکر می خوابد، زبان حکمت لال می شود و اعضا از عبادت باز می مانند.

آثار و فواید کم خوری

بزرگان فرموده‌اند:

جوع و گرسنگی در نزد خدا در خزینه اوست و آن را تنها به کسی می‌دهد که به او علاقه داشته باشد.

کم خوری و گرسنگی دارای فوائد بسیاری است از جمله:

1- صفا و روشنی قلب.

2- رقت و دل رحمی.

3- انکسار و ذل در پیشگاه حضرت حق.

(1) - مستدرک الوسائل: 212 / 16، باب 1، حدیث 19627؛ محجة البیضاء: 151 / 5، کتاب کسر الشهوتین.

(2) - مجموعه ورام: 102 / 1، باب تهذیب الأخلاق؛ محجة البیضاء: 151 / 5، کتاب کسر الشهوتین.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 175

4- توجه به آزمایش‌های الهی و عذاب آخرت.

5- شکستن شهواتی که علت گناهان است.

6- کم خوابی و دوام بیداری به خصوص بیداری شب.

7- آسان شدن مواظبت بر عبادت.

8- صحت بدن و سلامت اعضا و جوارح.

9- راحت بودن در کسب و کار و عدم خدعه و حيله و گناهان مربوط به مال.

10- تمکن از ایشار اضافه مال و خوراکي به مستحق شرعی.

فیض کاشانی و غزالی در ذیل این ده فائده بیاناتی بس مهم دارند، عاشقان حقایق بیشتر می‌توانند به جلد پنجم «محجة البیضاء» مراجعه کنند.

مولوی در فضیلت جوع می‌فرماید:

خاصه در جوع است صد فضل و هنر

رنج جوع از رنج‌ها پاکیزه‌تر

هم به لطف و هم به خفت هم عمل

رنج جوع اولی بود خود زان علل

جوع بر جان نه چنین خوارش مبین

جوع خود سلطان داروهاست هین

جوع باشد قابلیت در نظر

جوع نور چشم باشد در بصر

جمله خوش‌ها از مجاعت‌هاست رد

جمله ناخوش از مجاعت خوش شود

در پایان ترجمه جمله اول حدیث باید گفت:

اولاً به هر قیمتی که تمام می‌شود، خوراك خود را از حلال تهیه کنید و به هنگام خوردن یا به اندازه یا اگر بتوانید کم بخورید؛ زیرا عاقبت خوراکی‌ها به خصوص اگر بیش از اندازه خورده شود مریضی و هم چنین فضولات و کثافات است و چیزی که عاقبتش چنین است، ارزش این را ندارد که انسان برای به دست آوردنش از صراط مستقیم دور مانده و دست به گناه و عصیان بی‌آید.

برای خدا تهیه کنید و برای خدا بخورید و برای خدا عبادت کنید و برای خدا عمر گرانمایه را صرف کنید و برای خدا قسمتی از انرژی گرفته شده از غذا را صرف

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 176

خدمت به خلق خدا کنید.

حَمَالِ كَثَافَتٍ وَ فَضُولَاتٍ نَبَاشِيدٍ وَ بِه نَحْوِي زَنَدَگِي نَكْنِيد كِه دِر بَارِه شِمَا بَگُويند كِه اَوَّلِ اَوْ نَطْفِه وَ حَالِ اَوْ حَمَالِ فَضُولَاتِ
وَ آخِرِ اَوْ جِيفِه مَتَعَنِّ وَ بَدْبُوسْت!! وَ اَه كِه از آدَمِيَّتِ وَ اِنْسَانِيَّتِ دَر وَجُودِ اَوْ خَبَرِي وَ اَثَرِي نَيْسْت!

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 177

[وَالْمُؤْمِنُ يَعْتَبِرُ بِهَا عِنْدَهَا أَنَّ الْخَالِصَ مِنْ حُطَامِ الدُّنْيَا كَذَلِكَ يَصِيرُ عَاقِبَتُهَا فَيَسْتَرِيحُ بِالْعُدُولِ عَنْهَا وَتَرْكِهَا وَيُفَرِّغُ نَفْسَهُ وَقَلْبَهُ
عَنْ شُغْلِهَا وَيَسْتَنْكِفُ عَنْ جَمْعِهَا وَأَخْذِهَا اسْتِنْكَافَهُ عَنِ النَّجَاسَةِ وَالْغَائِطِ وَالْقَدْرِ]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مؤمن را سزاوار و لایق است که در میرز در وقت دفع شدن کثافات، به چشم عبرت نظر کند و به نفس خود خطاب نماید که ای نفس! زنده و خلاصه لذت های دنیا عاقبتش این است که تا از تو دفع نمی شود در آزار و زحمتی و اکنون که دفع شده به این عفونت و بدبویی است و هرگاه خلاصه لذات دنیا نتیجه اش این باشد، کجا دنیا برای اضافه به دست آوردنش، قابلیت این همه زحمت را دارد که، عزیزترین سرمایه خود را که عمر است برای آن تلف کنی؟!!

مؤمن، وقتی در این گونه اوقات به خود فکر کند، رفته رفته دوستی دنیا و جمع مال دنیا و علاقه به آن در نظر او کم و بی اعتبار می شود و همت و محبت خود را از آن قطع می کند و دیگر متوجه آن نمی شود، مگر برای ضرورت و ننگش می آید که پیرامون آن بگردد، مثل این که از جمع کردن نجاست ننگ دارد.

در روایت است که:

انسان وقتی به مستراح می رود، فرشته ای سر او را به پایین متمایل می کند تا به

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 178

محصول شکم خود نظر کند و ببیند و بداند که چه بوده و چه شده و از این منظره عبرت بگیرد «1»!!

خوشا به حال آن انسان هایی که در تمام امور حیات به حساب خود رسیدند، خود را در این جهان و کنار این سفره مسافر و مهمان دیدند و وطن اصلی خویش را مقام قرب و آخرت دانستند، انبیا را شناخته و ائمه بزرگوار علیهم السلام را هادی راه حساب کرده و بر اساس این واقعیت های عالی حیات و زندگی را استوار کردند.

به قول يك اهل دل:

باشد گره ز کار فرو بسته وا کنیم	برخیز تا که رو به در آشنا کنیم
بر دیده خاک مقدمشان توتیا کنیم	آنجا که کاروان محبت کند گذر
ما پیروی ز مذهب اهل صفا کنیم	هرکس در این جهان به کسی اقتدا کند
شرط طریق نیست که چون و چرا کنیم	در قسمت زمانه اگر زهر یا که شهد
این عقده‌های زلف ببوییم و وا کنیم	تا نشکنیم رونق بازار مشک ناب
ما طی راه عشق به ترک هوا کنیم	گر دیگران نهند سر اندر هوای یار

(1) - بحار الأنوار: 164 / 77، باب 1، حدیث 3 با کمی اختلاف.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 179

[وَيَتَفَكَّرُ فِي نَفْسِهِ الْمُكْرَمَةِ فِي حَالٍ كَيْفَ يَصِيرُ دَلِيلُهُ فِي حَالٍ وَيَعْلَمُ أَنَّ التَّمَسُّكَ بِالْقَنَاعَةِ وَالتَّقْوَى يُورِثُ لَهُ رَاحَةَ الدَّارَيْنِ]

نفسی که فی الجمله صفا و جلا دارد نفس مکرم است و چنین نفسی دارای قدرت تفکر است و می‌تواند در حالی که در آن است اندیشه کند تا از برکت اندیشه از آن حال به حالت عالی‌تر راه برد و به همین خاطر امام صادق علیه السلام در این جمله می‌فرماید: اندیشه و تعقل کند در نفس مکرمه در حالتی که فعلاً دارد، چگونه راهنمای او نسبت به حال شریف‌تر و عالی‌تر می‌گردد، در این صورت می‌فهمد و می‌داند که وقتی حاصل مواد غذایی با همه ارزشش فضولات و کثافات است، باید به قناعت و تقوا تکیه کرد که این دو حقیقت، بهترین علت راحت دو دنیاست.

آری، اهل قناعت و تقوا سبک بار و سبک بالند؛ زیرا در برنامه ظاهر به خاطر قناعتشان و تقواشان کم خوراک و کم مؤونه و در برنامه باطنشان از گناه معصیت سبک بار و راحتند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 180

[وَأَنَّ الرَّاحَةَ فِي هَوَانِ الدُّنْيَا وَالْفِرَاقِ مِنَ التَّمَتُّعِ بِهَا وَفِي إِزَالَةِ النَّجَاسَةِ مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبْهَةِ فَيُعْلِقُ عَنْ نَفْسِهِ بَابَ الْكِبْرِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِيَّاهَا وَيَقْبُرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَيَفْتَحُ بَابَ التَّوَضُّعِ وَالنَّدَمِ وَالْحَيَاءِ]

و به این نتیجه خواهد رسید که راحت انسان و توشه قیامت در سبک گرفتن امور مادی است و جدایی از تمتعات غلط دنیا و هم چنین تمتعات غیر ضروری و هم چنین راحت دنیا در ازاله نجاست حرام و شبهه از زندگی است و چون کم اعتباری دنیا و پستی آن ظاهر شد هرگز عجب و تکبر به خود راه نمی دهد و ملازم عجز و شکستگی و ذلت و افتقار در پیشگاه محبوب خواهد شد.

آری، پس از شناخت مهالك و آفات دنیا برای عجب و کبر و سایر صفات رذیله جایی نمی ماند، در این حال از معاصی مانند گوسپندی که از گرگ فرار می کند، می گریزد و در تواضع و پشیمانی و حیا به روی خود باز می کند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 181

[وَيَجْتَهِدُ فِي آدَاءِ أَوْامِرِهِ وَاجْتِنَابِ نَوَاهِيهِ طَلْبًا لِحُسْنِ الْمَاِبِ وَطَيْبِ الرَّؤْفِ وَيَسْجُنُ فِي سِجْنِ الْخَوْفِ وَالصَّبْرِ وَالْكَفِّ عَنِ الشَّهَوَاتِ إِلَى أَنْ يَتَّصِلَ بِأَمَانِ اللَّهِ فِي دَارِ الْقَرَارِ وَيَذُوقَ طَعْمَ رِضَاةِ فَإِنَّ الْمُعْوَلَ عَلَى ذَلِكَ وَمَا عَدَاهُ لِأَشْيَاءِ]

پس از شناخت دنیا و صورت و سیرت و محصول آن، برای ادای واجبات حق و دوری از نواهی آن جناب، جهت عاقبت بخیری و رسیدن به درجات عالی به کوششی سخت برخواهد آمد و نفس سرکش و طاغی را در زندان ترس از مقام حق و پایداری در اعمال صالح و اخلاق حسنه و خودداری از شهوات حبس خواهد کرد، تا اتصال به امان حق در دارالقرار آرام گیرد و طعم خشنودی دوست را بچشد که تنها ماندنی از انسان همین عبادت و اطاعت است و غیر آن چیزی نیست.

مگر ادای واجبات و به خصوص ترك محرمات کار ساده ای است، ادای فرائض و کناره گیری از معاصی مهم ترین کاری است که در دوره تاریخ بشر انجام داده و تمام انبیای خدا و ائمه طاهرين عليهم السلام به همین خاطر به سوی انسان فرستاده شدند که انسان حیات و زندگی خویش را منطبق بر فرمان های حضرت حق قرار دهد.

اگر همه به دستورهای انبیا و ائمه عليهم السلام آگاه شوند و همه پس از آگاهی در مقام عمل برآیند، به قسمت اعظمی از مشکلات مادی، خانوادگی، اجتماعی و معنوی جامعه خاتمه داده خواهد شد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 182

اگر زندگی و شؤونش را در این ناحیه قرار دهید، از لذتی برخوردار خواهید شد که مافوق آن تصور نیست، علاوه حرکت مثبت شما ابدی خواهد شد و از لحظه به لحظه این حرکت عشقی به شما دست می‌دهد که حتی ملائکه از درك آن عاجزند؛ این راه، راه خداست و این منزل، منزل عشق است و آن را پایانی نیست.

از سید برهان الدین محقق، شیخ مولانا پرسیدند: راه خدا را حدّی و آخری هست؟ فرمود: راه را آخر هست، اما منزل را پایانی و کرانی نیست؛ زیرا راه خدا تویی و تو را واجب است که از خود و هستی بگذری، لابد که این را آخری هست الا چون به حق رسیدی طلب و سیر حقیقی آن است که بعد از یافت، راه وصال را پایان نیست، اولین را که از خودی گذشتن است «سیر الی الله» گویند و آخرین که بعد از وصل است «سیر فی الله» خوانند.

اولیا را راه اندر عین اوست

پس یقین دان راه بعد وصل هوست

سیر فی الله را نه حد باشد نه عد

سیر الی الله را بود پایان و حد

کاو زخود مرده است و از حق زنده است

این چنین سیری فن آن بنده است

او ندارد زآن خبر جو می‌برد

مرده را کش سیل هر سو می‌برد

می‌رود بر روی آب ای نامور

سیر سیل است آن و مرده بی‌خبر

او نماند و گشت فانی در احد

هم چنین چون بنده مرد از هست خود

یار حق حقست و حق را یار نیست

غیر حق بعد از فنا در کار نیست

اوست تنها کز مخوان اینجا ورق

پس بود در راه وصلت سیر حق

زو بین آن طاعت و آن خیر را

غیر سیر حق مدان آن سیر را

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 185

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَرَدْتَ الطَّهَارَةَ وَالْوُضُوءَ فَتَقَدَّمْ إِلَى الْمَاءِ تَقَدُّمَكَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ الْمَاءَ مِفْتَاحَ قُرْبِهِ وَمُنَاجَاتِهِ وَدَلِيلًا إِلَى بَسَاطِ حِدْمَتِهِ.

فَكَمَا أَنَّ رَحْمَتَهُ تُطَهِّرُ ذُنُوبَ الْعِبَادِ كَذَلِكَ نَجَاسَاتُ الظَّاهِرِ يُطَهِّرُهَا الْمَاءُ لَا غَيْرُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا] «1» وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا] «2».

فَكَمَا أَحْيَا بِهِ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ نَعِيمِ الدُّنْيَا كَذَلِكَ بِرَحْمَتِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَهُ حَيَاةَ الثُّلُوبِ.

وَتَفَكَّرْ فِي صَفَاءِ الْمَاءِ وَرِقَّتِهِ وَطَهُورَتِهِ وَبَرَكَتِهِ وَلَطِيفِ امْتِزَاجِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَفِي كُلِّ شَيْءٍ.

وَاسْتَعْمَلْهُ فِي تَطْهِيرِ الْأَعْضَاءِ الَّتِي أَمَرَكَ اللَّهُ بِتَطْهِيرِهَا، وَأَنْتِ بِأَدَائِهَا فَرَائِضَهُ وَسُنَنَهُ فَإِنَّ تَحْتَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا فَوَائِدَ كَثِيرَةً إِذَا اسْتَعْمَلْتَهَا بِالْحَرَمَةِ انْفَجَرَتْ لَكَ عَيْنُ فَوَائِدِهِ عَنْ قَرِيبٍ.

(1) - اعراف (7): 57.

(2) - انبياء (21): 30.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 186

ثُمَّ عَاشِرُ خَلَقَ اللَّهُ كَامِتِزَاجِ الْمَاءِ بِالْأَشْيَاءِ يُؤَدِّي كُلَّ شَيْءٍ حَقَّهُ وَلَا يَتَعَيَّرُ عَنْ مَعْنَاهُ مُعْتَبِرًا لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْخَالِصِ كَمَثَلِ الْمَاءِ.

وَلْتَكُنْ صَفْوَتُكَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ طَاعَاتِكَ كَصَفْوَةِ الْمَاءِ حِينَ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّمَاءِ.

وَطَهَّرْ قَلْبَكَ بِالتَّقْوَى وَالبَقِيَّةِ عِنْدَ طَهَارَةِ جَوَارِحِكَ بِالْمَاءِ.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 187

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَرَدْتَ الطَّهَارَةَ وَالْوُضُوءَ فَتَقَدَّمْ إِلَى الْمَاءِ تَقَدُّمَكَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ الْمَاءَ مِفْتَاحَ قُرْبِهِ وَمُنَاجَاتِهِ وَدَلِيلًا إِلَى بَسَاطِ خِدْمَتِهِ]

طهارت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

هرگاه اراده طهارت و وضو کردی - چه مستحب، چه واجب - پس توجه کن به طرف آب، مثل توجه کردن به سوی رحمت الهی.

به تحقیق که خداوند مهربان آب را در جهت طهارت و وضو، کلید قرب و مناجات خود قرار داده و دلیل و راهنما به سوی بساط خدمتش.

چنانچه قرب به بزرگان دنیا و نزدیکی به بساط ایشان موقوف است به طهارت ظاهر از اوساخ و کثافات، قرب الهی و قرب به بساط حضرت او موقوف است به طهارت ظاهر از لوث نجاسات و طهارت باطن از کثافات گناه و نجاسات تعلقات غیر حق.

کلمه وضو در متن روایت بعد از کلمه طهارت، ظاهراً ذکر خاص بعد از عام است به این معنی که کلمه طهارت شامل تیمم، وضو و غسل است و با این که این کلمه دارای معنی عام است در عین حال به خاطر این که اکثراً در عبادات احتیاج مردم به وضو بیش از تیمم و غسل است و تیمم و غسل جز در موارد خاصی اتفاق

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 188

نمی‌افتد؛ امام صادق علیه السلام بعد از لغت طهارت به مسئله وضو اشاره می‌نماید و در اینجا لازم است به هر سه مسئله از نظر فقهی و عرفانی در حدی که این نوشته اقتضا دارد اشاره شود.

وضو، تیمم و غسل در قرآن مجید

وضو، تیمم و غسل سه مورد از موارد طهارت هستند که خداوند مجید در قرآن کریم نسبت به آنها دستور دارد و این هر سه طهارت، مقدمه برای ورود به مهم‌ترین عبادت و برترین کار یعنی نماز است و مقدمه برای بسیاری از عبادات واجب و امور مستحبیه.

[يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَليُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ] «1».

ای اهل ایمان! هنگامی که به [قصد] نماز برخیزید، صورت و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید و بخشی از سرتان و روی پاهایتان را تا برآمدگی پشت پا مسح کنید و اگر جُنب بودید، غسل کنید و اگر بیمار هستید یا در سفر می‌باشید یا یکی از شما از قضای حاجت [دستشویی] آمده، یا با زنان آمیزش کرده‌اید و آبی [برای وضو یا غسل] نیافتید، به خاکی پاک، تیمم کنید و از آن بخشی از

(1) - مائده (5): 6.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 189

صورت و دست‌هایتان را مسح نمایید. خدا نمی‌خواهد [با احکامش] بر شما تنگی و مشقت قرار دهد، بلکه می‌خواهد شما را [از آلودگی‌ها] پاک کند و نعمتش را بر شما تمام نماید، تا سپاس گزارید.

آب و خاک نعمت‌های گران‌بها

آب و خاک، دو نعمت بسیار با عظمت هستند که اکثر مردم به ارزش و قدر و قیمت آن بی‌توجهند.

يك لحظه در دنیای ذهن خود، زندگی را از آب و خاک خالی و جدا ملاحظه کنید، تا به قیمت و ارزش این دو نعمت بزرگ بیشتر توجه کنید.

مراکزی که بعضی از سال‌ها به کم‌آبی و خشک‌سالی دچار می‌شوند، با چه بلاها و خطرهای سنگین و گاهی غیر قابل جبران روبرو می‌شوند؟!

آب مساوق با حیات و حیات مساوق با آب است، آنجا که حیات هست، آب هست و آنجا که آب هست، حیات هست.

قسمت عمده‌ای از زندگی شاید نزدیک به نود درصدش بستگی به آب دارد و اگر موجودات زنده به کم آبی یا بی‌آبی دچار شوند، با مرگ و نیستی روبرو خواهند شد.

آب و خاک در قرآن

قرآن در آیات کریمه‌اش کراراً به نعمت آب و خاک اشاره کرده و هر دو را منبع انواع برکات برای بشر معرفی می‌کند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 190

[وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ] «1».

و اوست که از آسمان آبی فرستاد، و به وسیله آن گیاهان گوناگون را [از زمین] رویاندم.

[إِذْ يُعَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُم بِهِ وَ يُدْهَبَ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ] «2».

و [یاد کنید] هنگامی را که به سبب امنیت و آرامشی که ازسوی خدا یافتید، خواب سبکی را به همه شما مسلط کرد و برایتان آبی از آسمان نازل کرد تا شما را به وسیله آن [از آلودگی‌ها] پاک کند، و وسوسه شیطان را [که از بدترین کثافات است] از شما برطرف نماید، و دل‌هایتان را استحکام دهد، و گام‌هایتان را به آن استوار و پا برجا کند.

آیه شریفه در ارتباط با جنگ بدر است، به آن هنگامی که مسلمانان دچار کم آبی بودند و قدرت و قوت و تدارکات آنان در برابر مشرکان قابل توجه نبود که در آن هنگامه عظیم با عنایت خدا باران سختی بارید و همان باران از عوامل بسیار مهم پیروزی آنان شد.

[وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِيَلْدَ مِمِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ] «3».

و اوست که بادهای را پیشاپیش [باران] رحمتش به عنوان مژده دهنده

(2) - انفال (8): 11.

(3) - اعراف (7): 57.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 191

می‌فرستد تا هنگامی که ابرهای سنگین بار را بردارند، آن را به سوی سرزمینی مرده می‌رانیم، پس به وسیله آن باران نازل می‌کنیم و به وسیله باران از هر نوع میوه [از زمین] بیرون می‌آوریم [و] مردگان را نیز [در روز قیامت] این گونه [از لابه لای گورها] بیرون می‌آوریم، [باد، ابر، باران، زمین، رویدن گیاهان و انواع میوه‌ها را مثل زدم] تا متذکر و یادآور [اراده و قدرت بی‌نهایت خدا] شوید.

[اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ] «1».

خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و از آسمان آبی نازل کرد، و برای شما به وسیله آن از محصولات و میوه‌های گوناگون روزی بیرون آورد، و کشتی‌ها را مسخر شما قرار داد تا به فرمان او در دریا روان شوند، و نیز نهرها را مسخر شما کرد.

آب، نعمت بسیار مهمی است که به مناسبت‌های گوناگون در قرآن و روایات از آن یاد شده و از خاک هم که از اعظم نعمت‌ها است به همان گونه یاد شده و از ترکیب این دو حقیقت است که به اراده حضرت حق انواع برکات و نعمت‌ها به انسان می‌رسد.

آب در طهارت و بهداشت زندگی از اعظم وسایل و انفع عوامل است و آنچه را آب در زندگی موجودات و در عالم هستی به عهده دارد، نعمت دیگر به عهده ندارد.

(1) - ابراهیم (14): 32.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 192

نقش آب، نقش به سزایی است و يك قطره آن گاهی به اندازه قيمت حیات يك موجود است.

زمین و کوه و هوا و دریا و بیابان و هامون و کویر و نبات و حیوان و انسان و همه و همه زنده به آب هستند!!

طهارت و بهداشت جسم و جان

لفظ طهارت در حدیث حضرت صادق علیه السلام لفظ عامی است و همان طور که از اصل روایت استفاده می شود و خود حضرت صادق علیه السلام توضیح می دهند، منظور از طهارت در آیات قرآن و روایات هر دو نوع از طهارت است: طهارت ظاهری و طهارت باطنی، طهارت و بهداشت جسم و طهارت و بهداشت روح و روان و به نظر می رسد که در این زمینه گفتار بیشتری لازم است، تا مطالعه کنندگان به این واقعیت آگاه شوند که اسلام به بهداشت جسم و جان چقدر اهمیت داده است.

طهارتی که در جسم و جان اسلام منظور دارد، گاهی با آب، زمانی با غسل، وقتی با تیمم و در مرحله ای با تقوا و در جایی با پرهیز غذایی و در موردی با ترك گناه و در مرتبه ای با توجه به دستورهای طبی نسبت به آب و هوا و غذا و در قسمتی با روزه و در جانی با اجرای فرائض برای انسان حاصل می شود و نیز مراعات حسنات اخلاقی و دوری از رذایل دو عامل بسیار مهم برای بهداشت روح و تزکیه نفس است.

یکی از نویسندگان گذشته، در جزوه ای که فعلاً در گوشه بعضی از کتابخانه ها است و از دسترس مردم خارج است، ده اصل در بهداشت جسم و تن و ده اصل در بهداشت نفس و روح ذکر می کند که خلاصه هر يك از ده اصل از نظر شما می گذرد، تا دورنمایی از دو بهداشت بر اساس قرآن و روایات و مسائل علمی در

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 193

اختیار شما قرار بگیرد و در ضمن مطالب آن جزوه از زوایای فراموشی خارج گشته و با خواندن و عمل به آن ثوابی به روح نویسنده آن برسد.

1- بهداشت غذا

اکثر مردم از رموز و کیفیت و کمیت و اسرار غذا بی خبرند، گمان می کنند سفره های رنگین و لقمه های چرب و نرم بهترین غذاست و حال آن که سفره های رنگارنگ بیش از میدان جنگ موجب اتلاف نفوس است.

غذاهای بد و فاسد و مانده و آن غذاهایی که در معرض حشرات کثیف بوده نیز موجب مرض و هلاکت است.

تا گرسنه نشوید غذا نخورید و هنوز که اشتها باقی است دست از غذا بردارید، غذا را کاملاً بجوید، سحق و صلایه کنید، تا توده خمیری شکل حاصل شود، آن گاه بلع کنید.

از تمام جهاز هاضمه فقط دهان در اختیار شماست، پس آهسته بخورید و از پرخوری اجتناب جوید؛ از قدم گفته‌اند: پرخورها با دندان، گور خود را می‌کنند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ چیز نزد خدا منفورتر از معده انباشته نیست «1».

غذای خوب آن است که از حیث وزن و حجم کم و از نظر دارا بودن ویتامین و سلولز و چیزهایی که باید بدل ما يتحلل قرار گیرد زیاد باشد و الا پر کردن شکم از غذاهای پر حجم ولی کم انرژی جز خسران و ضرر چیزی عاید انسان نمی‌کند.

بیش از سه وعده غذا نخورید، به هنگام غذا دارای حالت شاد باشید، چون حالات مثبت روحی در هضم غذا مؤثر است، سعی کنید در هنگام خوردن از افکار

(1) - مستدرک الوسائل: 212 / 16، حدیث 19629.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 194

حزن آور دور باشید و از غصه و عوامل هیجان‌انگیز بر حذر بمانید.

اگر سن شما از چهل افزون است، شب‌ها از خوردن گوشت و تخم مرغ خودداری کنید، حتی المقدور از کنسروها اجتناب نمایید، سعی کنید غذای تازه بخورید.

بهترین سفره‌ها آن است که در آن کلم، کاهو، پیاز، میوه، سالاد روغن زیتون، سبزی، هویج، پنیر کهنه و سرکه دیده شود.

نان در صورتی بسیار خوب است که آرد آن را نییخته باشند؛ زیرا سبوس نان دارای سلولز و انواع ویتامین ب است.

در هوای گرم، مواد گوشتی و چربی و قندی کمتر استعمال نمایید. کالری غذا باید متناسب با سن و شغل و مقدار کار و آب و هوا باشد، یعنی اگر کم کار هستید کمتر بخورید. ظروف غذا باید تمیز باشد، اگر مسی است باید ماهی يك بار به سپیدگری برود، معده بنا به گفته رسول اسلام صلی الله علیه و آله جایگاه تمام امراض است «1» که در نتیجه پرخوری و

شکم پرستی حاصل می‌شود، اغلب بیماری‌های کبدی، کلیوی، فشار خون و امراض معده‌ای در اثر عدم بهداشت غذایی است، بیهوده و ناهنگام نخورید، از محرکات پرهیزید، گاه گاهی روزه بگیرید و امساک کنید تا اعضای گوارشی استراحت کنند.

2- بهداشت هوا

هوای جو، غذای حیات است، بزرگ‌ترین عامل مهم بهداشت انسان هوا است، هوا باید پاک و بی‌آلایش نگاه داشته شود.

(1) - مستدرک الوسائل: 453/16، باب 109، باب الحمیه للمریض.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 195

هوا در زندگی موجودات آن قدر ضروری است که آفریدگار مهربان آن را رایگان در اختیار گذاشت.

عده‌ای از مردم از روی جهل و ناآگاهی، هوا را آلوده می‌کنند و اهمیتی به پاک‌ی و طهارت آن نمی‌دهند، در نتیجه خود و دیگران را به ضعف مزاج مبتلا می‌کنند و خویش را در پیشگاه حضرت حق مسؤول می‌نمایند.

وقتی هوای تمیز تنفس نشد و بخار سمی از بدن خارج نگشت، اشتها از بین می‌رود و بر اثر از بین رفتن اشتها سوء تغذیه پیش می‌آید و سوء تغذیه باعث از بین رفتن تاب و توان می‌گردد و جسم میدان بروز امراض می‌شود.

بخاری‌های نفتی و دود چراغ برای تنفس مضر است؛ زیرا هر دو باعث آلودگی هوا هستند، در صورتی که سه دقیقه به انسان هوا نرسد، مرگ آدمی حتمی است.

هوا در بدن اثر فیزیکی و شیمیایی دارد و از دو طریق مختلف نفوذ می‌کند و آن عبارت است از ریتین و جلد، چون آدمی هر دقیقه شانزده مرتبه شهیق و شانزده مرتبه زفیر می‌آورد، پس در هر شبانه روزی بیست هزار مرتبه تنفس و در هر تنفس نیم لیتر هوا اخذ می‌کند که مجموعاً در شبانه روز معادل ده متر مکعب هوا داخل ریتین می‌گردد و در شبانه روز معادل ده هزار لیتر خون با این ده هزار لیتر مجاورت پیدا می‌کند.

از این ارقام به سهولت روشن می شود که هوا به نسبت بسیار عظیمی، عمل تصفیه خون را به عهده دارد، بنابراین اندک تغییر شیمیایی این غذای حیاتی موجب سستی و فتور بدن می شود.

اسلام، آلوده کردن هوا را حرام دانسته و هر مسلمان موظف است در حفظ سلامت هوا بکوشد و از آلوده کردن هوا که نتیجه آن آلوده شدن بدن به خصوص اطفال و مخصوصاً بیماران است بپرهیزد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 196

حفظ محیط حیات و رعایت بهداشت آن از اهم تکالیفی است که اسلام عزیز بر عهده مردم مؤمن گذاشته است.

3- بهداشت آب

آب، نعمت با عظمتی است که ارزان و مفت در اختیار موجودات زنده قرار گرفته و رعایت پاکی و پاکیزگی آن بر تمام مردم واجب و لازم است.

آب خوراکی باید شفاف، خنک، بی بو، بی طعم و هشت تا پانزده درجه حرارت داشته باشد و اکسیژن در آن محلول باشد، پس آب جوشیده وقتی قابل شرب است که مثل دوغ آن را تکان دهند.

آب هایی که در کنار آن شاهی آبی می روید، یا ماهی قزل آلا در آن وجود دارد برای شرب دارای کمال صلاحیت است.

آب چشمه ها و رودخانه ها و آبی که در آن ماهی و حلزون یافت شود بسیار نیکو است.

آب دریا و رودخانه هایی که کمتر از یک متر عمق و هشت متر عرض باشد برای آشامیدن خوب نیست.

آب سرد اگر کم کم آشامیده شود اعمال هضم را تحریک نموده، حرارت بدن را تنزل می دهد، اما اگر استعمال آب سرد متمادی و به افراط صورت گیرد، موجب اسهال و عوارض معدی می شود.

آب های معدنی به علت زیادی املاح چندان قابل شرب نیست، اما استحمام آنها و شرب موقت آن برای بعضی از امراض خوب است.

آلوده کردن آب آشامیدنی مردم، گناهی بس بزرگ و در پیشگاه حضرت حق مسؤولیت بسیار سنگینی دارد، سعی کنید از آلوده کردن آب آشامیدنی مردم بپرهیزید.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 197

4- بهداشت خواب

یکی از ضروریات زندگی خواب است؛ قرآن مجید، خواب را یکی از نعمت‌های الهی بر بشر معرفی می‌کند. يك لحظه فکر کنید، اگر خواب از شما گرفته شود، یا جایی گرفتار شوید که نگذارند بخوابید، چه بر سر شما می‌آید. البته استراحت و خواب باید به اندازه باشد، زیاده روی در خواب و در هر چیزی برای جسم و جان مضر است. اسلام، خواب زیاد را هم چون پرخوری مضر دانسته و مردم مؤمن را از افراط در خواب منع می‌کند، مزاحمت فراهم کردن برای کسانی که در استراحت‌اند خلاف شرع و دور از انسانیت است. مردم بالغ در بیست و چهار ساعت اگر هشت ساعت بخوابند رعایت اعتدال در خواب را کرده‌اند. از این که تمام شب را بیدار بمانید پرهیز کنید؛ زیرا قرآن مجید از بیدار ماندن در تمام شب منع فرموده، بی‌خوابی بر اعصاب و قلب فشار می‌آورد؛ بهترین وقت بیداری در شب هنگام سحر است آن هم برای مناجات و استغفار. اتاق خواب باید از سر و صدا و مزاحمت دیگران دور باشد و حداقل لازم است حدود دو ساعت در روز در اطاق باز باشد تا از نور آفتاب بهره بگیرد. می‌گویند: تمام علم بهداشت را می‌توان در سه جمله خلاصه کرد: غذای منظم، کار منظم، خواب منظم؛ این سه دستور، شما را با صحت و سلامت هم آغوش می‌کند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 198

5- بهداشت غریزه

ازدواج، در سلامت انسان‌ها نقش بسیار مهمی دارد؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: نکاح، سنت من است و هرکس از این سنت روی گردان شود از من نیست «1».

لازم است به هنگام ازدواج، زن و مرد از سلامت کامل برخوردار باشند و امروز بهترین راه تشخیص سلامت، گرفتن تصدیق صحت مزاج از طبیبان حاذق و متعهد است.

در اعمال مسائل جنسی حتماً به مقررات الهی - که در قرآن و روایات منعکس است - مراجعه کنید.

در انجام مسائل جنسی از افراط بپرهیزید که نیروی انسان را به خاک می‌ریزد و منبع بدبختی و پریشان حالی است.

جسم و جان خود را در آستان افراط در شهوت قرار ندهید و عصاره حیات را با زیاده روی در برنامه جنسی به آتش شهوت مسوزانید.

اعتدال در این امر شما را از خطرات دور می‌کند؛ گفته‌اند: افراط در هر نوع لذت، نوعی خودکشی است.

ازدواج پیش از بلوغ برای زن و مرد خطرناک است، برای سالم ماندن از خطرات غریزه جنسی به همسر خود قناعت کنید و از چشم چرانی و شرکت در مجالس گناه و مجالسی که محرك شهوات حیوانی است، بپرهیزید؛ چشم، مقدمه بسیاری از گناهان است و گناهان مقدمه سقوط جسم و جان و دروازه ورود به محیط خشم

(1) - جامع الأخبار: 101، الفصل الثامن والخمسون، فی التزویج؛ بحار الأنوار: 220/100، باب 1، حدیث 23.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 199

و غضب خداست و عاقبت گناهان آتش جهنم و عذاب دردناک دوزخ و خلاصه دور ماندن از سعادت دنیا و آخرت است.

خوشا به حال آن انسانی که لذت واقعی خود را در ارتباط با حضرت دوست قرار داده و از سایر لذات مشروع به اندازه ضرورت استفاده می‌کند.

به خدا قسم ساعتی برای انسان، خوش تر از ساعت ارتباط با دوست نیست، آن ساعتی که قلب با حضرت مولا در ارتباط قرار گرفته و صدای پرسوز انسان در گوشه خلوت برای مناجات از نای جان بیرون آمده و اشک دیده بر رخسار آدمی جاری گشته و به قول الهی قمشه‌ای این عارف وارسته، عجب ساعت خوشی است:

مرا يك شب به وصل خود كنى شادان چه
خواهد شد

دمى جانم رهانى از غم هجران چه خواهد شد

به ياد خود دلم از غيرپردازى چه مى گردد

روانم را ننگه دارى بر اين پيمان چه خواهد شد

نكاهد حسن بي پايانت اى ماه از نگاه من

رخت بي پرده بنمايى به چشم جان چه خواهد
شد

به شكر آن كه در ملك نكويى شاه يكتايى

گذارى يك قدم در كوى مسكينان چه خواهد
شد

گرفتار بلاى دشمنى چون نفس خونخوارم

نگهدارى گرم زين خصم بي ايمان چه خواهد شد

به زهتگاه انسم گر دهى ماوا چها گردد

به خلوتخانه وصلم كنى مهمان چه خواهد شد

عرفان اسلامى، ج 4، ص: 200

رقيبان را به حكم عشق با ما مهربان سازى

نكويان را رهانى از غم دوران چه خواهد شد

هزاران يوسف مصرى تو اى مه مشترى دارى

مرا هم گر شمارى از خريداران چه خواهد شد

در انتخاب و تعیین مسکن محل زندگی باید توجه کامل داشت؛ زیرا خانه و محل سکونت از عوامل بسیار مهم بهداشت جسم و جان است.

منزل باید از مجاورت مرداب‌ها، مزبله‌ها، کارخانجات و مراکز شلوغ و پرجمعیت دور باشد، اگر نزدیک باغستان‌ها و بیشه‌ها و در محیطی که از سرسبزی و خرمی برخوردار است باشد، در سلامت انسان بسیار مؤثر است.

در سردترین شب‌های زمستان درجه حرارت اتاق خواب باید بین دوازده و شانزده درجه باشد.

ساختمان منزل نباید از سه طبقه بیشتر باشد و خانه انسان نباید مزاحم آب و هوا و آفتاب خانه دیگران باشد.

خانه‌ای که محل زندگی است باید خشک و بدون رطوبت باشد، بهترین روشی‌ها برای منزل برق است؛ زیرا چراغ نفتی هر قدر هم تمیز نگاهداشته شود بوی نفت می‌دهد و برای تنفس مضر است، روزی سه چهار مرتبه درها باید باز شود تا هوای ساختمان به کلی عوض شود.

در موقع نظافت ساختمان کاری کنید که گرد و غبار، کم بریزد؛ زیرا بیم آن می‌رود که میکروب سل و سایر میکروب‌ها به شما آزار برساند، جلوی بینی خود را به هنگام تمیز کردن منزل بگیرید، با کفشی که در معابر رفت و آمد می‌کنید به اتاق‌ها

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 201

نروید، اخلاط سینه و آب بینی را روی زمین و به خصوص روی زمین منزل نیندازید.

دستورهای عالی اسلام را در پاکیزه نگاه داشتن خانه و محل سکونت کاملاً مراعات کنید، خداوند مهربان انسان را برای عبادت و تکامل آفریده، با جسم مریض و روح کسل نمی‌توان هدف حضرت دوست را تأمین کرد.

رعایت بهداشت در تمام زمینه‌ها در اسلام واجب شرعی و اخلاقی است، پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله در جمله معروف پر قدر و قیمتش نظافت را از ایمان دانسته و فرموده‌اند:

النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ «1».

انسان‌های آلوده، افراد کثیف و مردمی که به بهداشت خود در تمام امور و زمینه‌ها توجهی ندارند، چگونه می‌توانند ادعای مسلمانی کنند، مسلمان کسی است که از دستورهای حق و فرمان‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و خواسته‌های

سعادت بخش ائمه طاهرين عليهم السلام پیروی کند و در هیچ برنامه‌ای جدای از مقررات الهی و حلال و حرام خداوندی زیست نکند.

7- نور آفتاب

زندگی و سکونت باید در اتاق‌های آفتاب‌گیر باشد؛ آفتاب، منبع مهم‌ترین انرژی‌ها و میدان مهم‌ترین منافع برای موجودات زنده است.

آفتاب، هم چون آب و هوا در زندگی موجودات امری ضروری است، موجودات زنده‌ای که در تاریکی نشو و نما می‌نمایند، نحیف، پژمرده و غمناک

(1) - طب النبوی: 21؛ مستدرک الوسائل: 319/16، باب 92، حدیث 20016.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 202

و خونشان رقیق و گیجی و کسالت رفیق آنهاست.

اثر نور، اول روی جلد و سپس روی سلسله اعصاب است، خانه‌ای که آفتاب ندارد نیازمند طبیب است!

در و پنجره باید عریض و مرتفع ساخته شود، تا آفتاب از طریق آنها به تمام اطاق بتابد و نقطه تاریکی بجا نماند.

روزی چند دقیقه در آفتاب قدم بزنید که بهترین قدرت برای از بین رفتن میکروب‌ها در آفتاب است.

8- بهداشت عمومی بدن

پوست بدن دارای سه عمل است:

اول: اعتدال و سلامتی سلسله اعصاب و کلیه کار دستگاه‌های حیاتی در ارتباط با سلامت پوست بدن است، همین که در پوست اخلاقی پیدا شود به روی تمام آن دستگاه‌ها اثر منفی می‌گذارد.

دوم: تنفس از مهم‌ترین برنامه‌های پوست است، کثیف بودن پوست عمل تنفس را کند و برای درون بدن ضرر و خسارت دارد.

سوم: تعدیل و تنظیم حرارت بدن و حفظ دائمی آن، بر سبیل استمرار رطوبت خود را که قریب يك لیتر می شود به سطح بدن آورده بخار می نماید و موجب خنکی بدن می گردد.

پوست باید همیشه نفوذپذیر باشد، چون که محصولات جامد عرق با محصولات ترشح غدد پیوسته در سطح بشره با غبارهای خارج و كرك لباس مخلوط شده و اندود مستحکمی که چرك بدن باشد تولید می نماید.

سلولهای مرده بدن دائماً از بشره جدا شده و تولید يك قشر می کنند و محصول

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 203

این قشر متمادی با محصول غدد مختلفه مخلوط شده لعابی می سازد و بر ضخامتش افزوده می گردد، آن گاه به عمل پوست زیان سخت وارد می سازد و از اینجا علت تأکید در وضو و اغسال مستحبه از طرف اسلام روشن می شود.

پاکیزگی بدن اولین شرط سلامتی است؛ زیرا آمارها نشان می دهد که مرگ و میر در نزد طائفه های تمیز کمتر و پیش توده های کثیف بیشتر است.

بدن را با آفتاب و هوای تمیز و آب آشنا کنید، عادت کنید از بینی تنفس کنید، قبل از غذا دست و ناخن ها را با صابون بشویید. بعد از قضای حاجت دست خود را با مواد صابونی شستشو دهید، ناخن ها را کوتاه کنید که ناخن بلند خانه میکروب و آلودگی ها است.

انسان بر اثر عمل نکردن به قواعد بهداشتی در حقیقت خودکشی می کند، اگر بهداشت را مراعات کنید پیری و مرگ را به عقب انداخته اید.

بهداشت ورزش

ورزش، سبب حسن جریان خون در اعضا و عضلات شده، سلول های بدن بهتر تغذیه می شوند.

ورزش کسالت و تنبلی را از بین می برد، ورزش باید در هوای آزاد و تمیز انجام گیرد، بهترین ورزش تنفس عمیق است که دهان بسته باشد.

در هنگام ورزش باید لباس تنگ نباشد، تا حرکات ورزشی به خوبی انجام گیرد و نیز از بهترین ورزش‌ها راه رفتن و به فرموده اسلام اسب سواری، تیراندازی، شنا و شکار و نیکوتر از این‌ها باغبانی و کشاورزی و خلاصه فعالیت و کار و به خصوص کار منزل برای کمک به اهل خانه است.

روزهای تعطیل را در صحاری و دامن کوه‌ها به سر برده و روح و جسم را از

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 204

مشاهده آثار دلکش طبیعت و آنچه لطف و کرم و عنایت حضرت حق اقتضا کرده نیرو ببخشید.

پیاده‌روی در آفتاب به اندازه متوسط نیز ورزش خوبی است، افراط در ورزش‌های مختلفه صحیح نیست، تمام این برنامه‌ها برای این است که جسم و روح نیرومند و با نشاط شوند، تا تکالیف الهیه با نشاط و با حال انجام گیرد، تمام امور ظاهر مقدمه امور باطن است. حرکت انسان با توجه به احکام حضرت حق همیشه باید حرکت از ظاهر به باطن باشد، اکتفا کردن به دنیای محض یا آخرت محض کار غلطی است. تغذیه جسم و جان لازم است و در این زمینه باید عدالت را رعایت کرد و با توجه به خواسته‌های حضرت مولا در هر دو زمینه حرکت نمود.

ورزش را به این هدف انجام دهید که جسم برای اجرای مقررات الهی نیرومند شود، اگر این هدف در کار نباشد، در حقیقت ورزش عامل پروراندن ناحیه حیوانی وجود است!

بهداشت روان

به اندازه‌ای که به سلامت جسم اهمیت می‌دهیم، بیش از آن باید به سلامت روح و روان اهمیت دهیم.

جسم و جان به هم پیوسته است و در یکدیگر مؤثرند، آن که درد روحی دارد بالطبع این درد در جسمش اثر خواهد گذاشت.

بعضی از دانشمندان، بروز بسیاری از امراض را علت روحی می‌دانند و این مسئله به تجربه ثابت شده است.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 205

غم و غصه و بدبینی و نارضایتی از زندگی، خیالات واهی و مالیخولیایی «1»، زیان خیز و موجب بیماری است، مخصوصاً اگر سن غصه دار از چهل سال بیشتر باشد، همان‌طور که آیات و روایات می‌گویند در زندگی صابر و ثابت

قدم و با حوصله و با حلم باشید و در هیچ برنامه‌ای بردباری را از دست ندهید، نگذارید اندوه و غم و تندخویی بر شما حاکم شود.

در مجالس لهو و لعب و شهوت‌انگیز وارد نشوید، از معاشرت با مردمی که شما را به گناه آلوده می‌کنند، بپرهیزید. از خدا غافل نمانید، قرآن و روایات و سرگذشت انبیا و امامان علیهم السلام و چهره‌های پاک تاریخ را زیاد مطالعه کنید. اتصال روح را با حضرت دوست حفظ کنید و از یاد جناب او غافل نمانید، غفلت از حق موجب پریشانی و اضطراب روح و دل است و این اضطراب مایه بسیاری از امراض است.

اصول بهداشت روان

اصول بهداشت روان، نیز مانند جسم بر ده اصل استوار است که توضیح آن ده اصل در شرح روایات کتاب شریف «مصباح الشریعة» مندرج است و هریک در این فصل به طور جداگانه شرح لازم ندارد، اصول ده‌گانه بهداشت روان عبارت است از:

(1) - مالیخولیا: گونه‌ای مرض عصبی است که با اختلال قوای عضلانی و دماغی همراه است و معمولاً در دنباله فلج عمومی یا تحت شکنجه شدید روحی و جسمی و یا بر اثر مرض صرع یا به طور مادرزادی پدید می‌آید.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 206

1- ایمان به حق و روز قیامت.

2- صبر و شکیبایی در برابر حوادث.

3- دوری از ترس و خوف.

4- حذر از تمام رذایل اخلاقی.

5- خو کردن به خوشبینی.

6- محبت ورزیدن و کمک به خلق خدا.

7- پرورش اراده و عزم.

8- به طور دائم فعالیت سودمند کردن.

9- خویشن شناسی و مراقبه و محاسبه.

10- پیوسته به یاد مرگ بودن.

مردان حق، همیشه از سلامت روح و جان برخوردار بودند و از پرتو سلامت روح دارای توانایی جسمی بودند و از برکت این دو سلامت در تمام شؤون حیات به بهترین صورت به بندگی حضرت حق مشغول بوده و وجودشان برای دیگران شمع هدایت و چراغ راه بود.

به قول فروغی بسطامی:

مردان خدا پرده پندار دریدند	یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند
هر دست که دادند همان دست گرفتند	هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند
یک فرقه به عشرت در کاشانه گشودند	یک زمره به حسرت سر انگشت گزیدند
فریاد که در رهگذر آدم خاکی	پس دانه فشاندند و بسی دام تنیدند
همت طلب از باطن مردان سحرخیز	زیرا که یکی راز دو عالم طلبیدند
زهار مزین دست به دامان گروهی	کز حق بیریدند و به باطل گرویدند
چون خلق درآیند به بازار حقیقت	ترسم نفروشد متاعی که خریدند

طهارت در اسلام شرح بسیار مفصلی دارد که فقیهان بزرگ اسلامی کتاب های پرارزشی در این زمینه نوشته اند؛ مراجعه به آن کتب انسان را به این نتیجه می‌رساند که در تمام ادوار تاریخی، مکتبی به اندازه اسلام بر طهارت و بهداشت در دو ناحیه جسم و جان اصرار نورزیده؛ در این نوشتار، از توضیح مفصل مسئله طهارت، چشم پوشیده و جنبه معنویت آن بیان می‌شود.

تیمم معنوی

چون آب برای غسل و وضو یافت نشد و یا آب برای بدن ضرر داشت به حکم قرآن برای تحقق طهارت جهت عبادت باید روی به خاک آورد.

ابتدا باید به خاک به دیده عبرت نظر کرد؛ خاک، منبع انواع برکات برای موجودات زنده است؛ تو هم از خاک درس بگیر، برای تمام مردم منبع خیر و برکت باش، خاک بستر شکفته شدن گل ها و صحنه به وجود آمدن مرغزارها و مراکز با صفا و با طراوت است، تو نیز میدان شکفته شدن دیگران باش، بگذار خلق خدا در جنب تو از غصه درآیند، از رنج راحت شوند، از بلا نجات پیدا کنند و گره از کار بسته آنان باز شود و چهره آنان چون گل در جنب تو بشکفتد.

خاک با این همه قدر و قیمت خیلی سهل و آسان در اختیار مردم است، تو هم مانند خاک سهل و آسان در اختیار مردم باش.

خاک با همه ارزشی که دارد زیر پای تمام موجودات قرار گرفته و این از کمال تواضع اوست که تکویناً دارا است، تو نیز مانند خاک، خاکی باش و با داشتن انواع شؤونات مادی و معنوی در کمال تواضع و فروتنی با مردم زندگی کن.

به قول سعدی:

به طاعت بنه چهره بر آستان

که این است سجاده راستان

کلاه خداوندی از سر بنه	اگر بنده‌ای سر بر این در بنه
چو درویش پیش توانگر بنال	به درگاه فرمانده ذوالجلال
چو درویش مخلص برآور خروش	چو طاعت کنی لبس شاهی مپوش
توانا و درویش پرور تویی	که پروردگارا توانگر تویی
یکی از گدایان این درگهم	نه کشور گشایم نه فرمان دهم
و گر می کنی پادشاهی به روز	دعا کن به شب چون گدایان به سوز

چون به دیده عبرت و پندگیری بر خاک نظر کردی، نیت کن و پس از نیت پاک و خالص دو دست خود بر خاک بزن سپس تمام پیشانی را با خاک مسح کن، آن گاه روی دو دستت را، در این حال است که به طهارت ظاهر آراسته شده‌ای ولی هنوز لیاقت حضرت او را نداری؛ زیرا عمده برنامه در طهارت باطن است.

فیلسوف بزرگ، مرحوم حاج ملا هادی سبزواری در جلد دوم «اسرار الحکم» در باب وضو و غسل و تیمم می‌فرماید: چنان که با احداث ظاهر نتوان داخل در نماز شد، هم چنین با آرایش باطنه نتوان ادعای محبت، بلکه طالبیت حق کرد.

غسل در اشک زدم که اهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز «1»

مراتب طهارت

بالجمله طهارت را چهار مرتبه است:

اول: تطهیر ظاهر از احداث و اخبثات.

(1) - حافظ.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 209

دوم: تطهیر جوارح و اندامها از جرائم و ذنوب چون دست اندازی های بیجا و کج روشی اندام ها به خلاف شرع مطهر.

سوم: تطهیر قلب از اخلاق رذیله و خوی های بد.

چهارم: تطهیر لطیفه سریه از تعلق به ماسوی الله تعالی.

و این طهارت انبیا و صدیقین از اولیا است و به هر مرتبه عالییه از این مراتب رسیده نمی شود مگر به طی مرتبه سافله پیش از آن.

پس نمی رسد به طهارت لطیفه سریه از ما سوی الله و تنویر آن به معرفه الله مادامی که فارغ نشود مطهر از تطهیر قلب از اخلاق رذیله و تزئین آن به اخلاق حمیده.

و هم چنین نمی رسد به طهارت قلبیه مادامی که فارغ نشود از طهارت جوارح از مثالب و تبعات و تنظیف آنها به مناقب و طاعات پس امر تطهیر خطیر است نه همین به تطهیر ظاهر تیسیر است.

اسرار تیمم

عارف کم نظیر، مرحوم سید حیدر آملی که از اعظام علمای شیعه و از مفاخر عالم انسانیت است و دارای کتب عرفانی مهمی است، تمام مسائل عالی الهی را به سه درجه تقسیم کرده است:

عمل به مسائل بر وفق ظاهر احکام تحت عنوان عمل اهل شریعت.

عمل به مسائل بر وفق باطن احکام تحت عنوان عمل اهل طریقت «راه یافتگان به باطن».

عمل به مسائل بر وفق باطن احکام، تحت عنوان عمل اهل حقیقت که در اینجا به ترجمه مختصری از مقالات او اکتفا می شود.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 210

در باب تیمم در کتاب «اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه» می‌فرماید «1»:

تیمم، نزد اهل شریعت عبارت از طهارت ترابیه است و آن عملی است به جای وضو و غسل، به هنگامی که انسان از آب معذور باشد.

عذر هم در سه صورت حاصل است: اول پیدا نکردن آب بعد از گشتن دنبال آن به مقدار لازم، دوم نداشتن وسیله جهت تمیّه آب مانند پول، یا دلو و طناب و امثال آن، سوم ترس بر جان و مال در صورت استعمال آب.

چون شرایط تیمم جمع شود، تیمم صحیح نیست مگر بر زمین یا آنچه به اسم زمین است مانند خاک، یا گل یا سنگ؛ زیرا گل و سنگ هم در حقیقت همان خاک است که بر اثر عوامل طبیعی محکم شده است.

و شکل و کیفیت تیمم هم بر همه معلوم است، اگر بدل از وضو است، یک بار دست بر خاک بزند و دو دست را پس از به خاک زدن بتکاند، آن گاه به پیشانی بکشد سپس با باطن دست چپ به پشت دست راست و با باطن دست راست به پشت دست چپ بکشد و اگر بدل از غسل است یک بار دیگر دست به خاک زده و پشت دو دست را مسح کند «2» و از مباح بودن آنچه در وضو گفته شده در تیمم هم هست.

اما تیمم اهل طریقت، فهم این گونه تیمم محتاج به دو مقدمه است: مقدمه تحقیق در آب حقیقی، مقدمه دوم تحقیق در خاک حقیقی.

آب حقیقی به حکم عقل و نقل عبارت از علوم و معارف الهیه است که از آن

(1) - اسرار الشریعه: 146.

(2) - مراجع عظام تقلید «دام ظلهم» می‌فرمایند: تیمم بدل از غسل و بدل از وضو با هم فرقی ندارد، که برای توضیح بیشتر می‌توانید به رساله توضیح المسائل مراجعه کنید.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 211

تحت عنوان حیات حقیقی اسم می‌برند.

هم چنان که آب ها از نظر شیرینی و تلخی با هم متفاوت اند، علوم هم از نظر شرافت و خست با هم تفاوت دارند، همه علوم با هم یکی نیستند، معارف الهیه کجا و علوم ظاهری و رسمی کجا، به همین خاطر عقل و نقل از معارف الهیه تعبیر به حیات حقیقی می کنند.

و هیچ موجودی در این عالم به حسب استعداد و استحقاق و قابلیت از این علم که در حقیقت حیات اوست خالی نیست و نمی تواند خالی باشد، چون در صورت خلو، عدم خواهد بود، موجودیت موجود در هر شأنی که از وجود قرار دارد بسته به این علم است و حیات هر ذی حیاتی در گرو این علم است چنانچه در آیه شریفه:

[وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ] «1».

و هیچ چیزی نیست مگر این که همراه با ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید.

توضیح دادم و گفتم برای شیء تسبیحی نیست مگر بعد از معرفت و اقرار به وجود مقدس حضرت مولا و این معرفت و اقرار قابل صدور نیست مگر از موجودی که زنده باشد به حیات صوری یا حیات معنوی پس صحیح است که بگویم: برای هر شیئی در وجود سه چیز است: علم، معرفت، حیات.

و گفتار حضرت پروردگار در آیه شریفه:

[أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا] «2».

(1) - اسراء (17): 44.

(2) - رعد (13): 17.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 212

خدا از آسمان آبی نازل کرد که در هر درّه و رودی به اندازه گنجایش و وسعتش [سیلابی] جاری شد.

به اتفاق اکثر مفسرین، «آب» به معنی علم، «اودیه» به معنی قلوب، «بقدرها» به معنی استعداد و قابلیت هر موجود است.

و گفتار پروردگار:

[وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ] «1».

و او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، در حالی که تخت فرمانروایی‌اش بر آب [که زیربنای حیات است] قرار داشت.

دلالت بر همین معنای حقیقی دارد؛ زیرا بین عرش صوری و آب صوری نه بر طریق شرع و نه بر ترتیب موجودات و نه بر طریق عقل و تحقیق مخلوقات هیچ مناسبتی وجود ندارد، منظور از آب در این آیه علم و حیات حقیقی و معرفت است. در هر صورت آب در این گونه آیات به معنای آن حقیقت ساریه در کل شیء به اندازه ظرفیت هر شیء است.

[ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ] * «2».

این است اندازه‌گیری توانای شکست‌ناپذیر و دانا.

این تعبیر در حقیقت بهترین تعبیر است؛ زیرا عرش و غیر عرش قیامی جز به حقیقت ندارد و حیات حقیقی چیزی جز علم نیست، پس حیات واقعی هر شیئی

(1) - هود (11): 7.

(2) - انعام (6): 96، یس (36): 38، فصلت (41): 12.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 213

به علم است و معنای آیه معنای مطابقی است و ذکر عرش به خصوص در آیه شریفه به خاطر این است که اعظم اجسام و اقرب اشیا به مقامات بالای مجزده است.

وقتی اعظم اشیا مخصوص به شیئی از اوصاف مشترك بین کل شد، به ناچار احقر اشیا هم از این وصف برخوردار است.

در گفتار حضرت حق:

[الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى] «1».

[خدای] رحمان بر تخت فرمانروایی و تدبیر امور آفرینش چیره و مسلط است.

نیز همین معانی را باید گفت؛ زیرا «استوی» به معنای استیلا است و ذکر خصوص عرش برای این است که اعظم اشیا و اعظم اجسام است و استیلا بر اعظم اشیا مستلزم استیلا بر احقر اشیا است به طریق اولی و در اینجا مباحثی از معقول وجود دارد که جایش نیست، این مسئله آب حقیقی.

اما مسئله خاك حقیقی که به حکم عقل در ازای آب حقیقی است و خاك حقیقی عبارت از علوم ظاهری است که به منزله خاك صوری در برابر آب صوری است و به منزله پوست در برابر مغز است.

هم چنان که مراد از آب حقیقی علوم روحانی و معارف قدسی است، مراد از خاك حقیقی علوم حسی کسبی و معارف فکری حدسی است.

همه جا خاك به معنای خاك صوری نیست، آنجا که خداوند در قرآن می‌فرماید: مثل عیسی مثل آدم است، از خاك آفریده شده، آیا تمام هستی عیسی

(1) - طه (20): 5.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 214

از خاك آفریده شده یا از خاك و عناصر دیگر، در حدی که خاك هم جزئی از اجزای جسم اوست؟ البته از خاك و غیر خاك آفریده شده ولی بنابر اغلبیت به خاك اشاره شده، پس در این آیه خاك به معنای واقعیت‌های دیگر هم آمده است.

پس از بیان این مطلب باید گفت: هر دانشی که منبع و منشأش حواس ظاهره و باطنه باشد مانند علوم کسبی که قبلاً ذکر شد نسبت دادن این علوم به خاك اولی و انساب است.

و هر علمی که منبع و منشأش کشف و فیض است که عبارت از علوم الهیه و معارف ربانیه، آن علمی که به آن وحی و الهام و علم لدنی اطلاق می‌شود نسبتش به آب اولی و انساب است.

و به این دو مرحله خداوند بزرگ در قرآن مجید اشاره فرموده، آنجا که می‌گوید:

[وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ] «1».

و اگر آنان تورات و انجیل [واقعی] و آنچه را که از سوی پروردگارشان به آنان نازل شده برپا می داشتند، بی تردید از برکات آسمان و زمین بهره مند می شدند.

که مراد از این فوق، عالم روحانی و علوم نازله از اوست و مراد از تحت، عالم جسمانی و علوم حاصله از اوست.

و قول مفسرین که می گویند: مراد از فوق، باران و مراد از تحت، نبات است بر اصل صحیحی استوار نیست.

زیرا باران و نبات به کسی که قائم به تورات و انجیل و قرآن است می رسد و به کسی که قائم نیست از انسان های بی دین و هم چنین حیوانات نیز می رسد، پس این

(1) - مائده (5): 66.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 215

معنی که معنای معمولی است، ظاهراً درست به نظر نمی رسد؛ آیه شریفه حصول این دو نوع خوراک را موقوف به قیام به تورات و انجیل و قرآن می داند، البته وجود مشروط بدون شرط محال است و این معنی بر دانای زیرک پنهان نیست.

اما نتیجه بحث و تحقیق در آب و خاک حقیقی: اهل طریقت هرگاه با آب حقیقی یعنی علوم الهیه و فیوضات ربانیه امکان طهارت باطن را به خاطر موانعی نداشتند، باید به خاک حقیقی که قواعد ظاهری برای تصفیه باطن و صفای آن به اندازه استعداد است، مراجعه کنند. چون قواعد و مسائل ظاهری شریعت و علوم باطنی طریقت و آنچه برتر از این دو معنا است، حقیقت است.

مراجعه به خاک حقیقی، برای پاکی و طهارت مقدمه ای است برای رسیدن به طهارت باطن، چون از آب حقیقی برای تصفیه باطن ذات محروم و معذور بودی به قواعد و علوم مراجعه کن.

خداوند، بنده اش را امر فرموده با کمک بدن که خاک پاک است به طهارت جان رجوع کن، کمک گیری از بدن به این است که جسم را به وظائف شرعیه در تمام شؤون و ادار کنی آنجا که قدرت طهارت جان را با آب حقیقی نداری که طهارت ظاهر اگر ادامه پیدا کند کم کم زمینه طهارت باطن را برای تو فراهم می کند، فعلاً وظیفه تو تیمم بر خاک حقیقی

است، یعنی لمس و مس علوم ظاهری و قواعد شرعی و به کارگیری آن علوم و قواعد، چون ظاهر را با خاک حقیقی آراستی، باطن لیاقت رسیدن به آب حقیقی پیدا می‌کند، آنجاست که به انوار حق و فیوضات الهی منور شده و به عالم دیگری قدم می‌گذاری و لایق قرار گرفتن در بساط قرب می‌شوی.

سالک، وقتی تمکن از استعمال آب حقیقی ندارد و نمی‌تواند به تحصیل طهارت باطن برخیزد به خلقت خاکیش بنگرد، خاکی که از دل اشیا و احس

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 216

آن‌هاست، تا با توجه به خاک وجود به مقام شکستن بت خودی و ذلت تامی که خصیصه وجود او است برسد و به مقام فقر و انکسار که دو علت مهم برای ورود به حضرت عزت است دست یابد آن مقامی که از آن تعبیر به جنت ذات شده که حضرت حق فرموده: **أَنَا عِنْدَ الْمُتَكَبِّرَةِ قُلُوبُهُمْ لِأَجْلِ «1»**.

در هر صورت تیمم به این شکل به هنگام فقدان آب حقیقی بر سالک واجب است تا زمانی که به آب حقیقی برسد و با آن طهارت برقرار کند.

و ترتیب این تیمم چنین است که سر و حقیقتش را از آلودگی هر تعلق و پلیدی هر محبوبی جز حق پاک کند و ظاهرش را به اعمال شرعی و قوانین نبوی بیاراید، سپس طرف راست واقعی وجودش یعنی قلب را از علقه به آخرت و نعیم آن و حور و قصورش برد، سپس طرف چپ حقیقی وجودش یعنی نفس را از تعلق به دنیا و مال و جاهش و تعریف و تمجید مردم جدا سازد که طهارت قلب و نفس جز به این‌گونه میسر نیست؛ چون به این نحو تیمم کرد به صف آزادگان می‌پیوندد و عبادتش در حدی قیمت پیدا می‌کند!! این است تیمم بر مسلک اهل طریقت.

اما تیمم اهل حقیقت: تیمم نزد ایشان عبارت از فنای محض از تمام عالم ظاهر است؛ زیرا این فنا است که آنان را از انیت و غیریت که لازمه تعلق به دنیا و مافیها است پاک می‌نماید.

به عبارت دیگر عالم ظاهر که همه جا از آن تعبیر به ملک شده به منزله خاک است و عالم باطن که از آن تعبیر به ملکوت شده به منزله آب است.

حق تعالی از عالم ملک تعبیر به ارض و از ملکوت تعبیر به سماء فرموده و ارض است که با خاک تناسب دارد برای سنگینی و کثافتش، بلکه زمین در حقیقت همان

(1) - من نزد آن‌ام که دلشان برای خاطر من شکست، منیة المرید: 123، فصل فی فضل العلم؛ بحار الأنوار: 70 / 157، باب 125.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 217

خاک است و سماء تناسب با آب دارد برای لطافت و سبک بودنش و بلکه آب در حقیقت همان سماء است و اهل حقیقت از ملک به تمام معنی گذشته و در ملکوت آن چنان غرقند که از آن هم انصراف داشته، جز محبوب چیزی توجه آن‌ها را معطوف نمی‌دارد.

اینان وقتی با فنای روحانیات باطن که مانند نیت است در طهارت و مانند استعمال آب در پاکی از طهارت باطن فارغ شدند، با فنای جسمانیات که مانند فعل است در طهارت و مانند خاک است در تیمم شروع به طهارت می‌کنند و این همان است که در زبان اهل الله تعبیر به فناء الفنا شده؛ در حقیقت تیمم اهل حقیقت فنای از جان و جسم است، فنای از جان به منزله نیت و استعمال آب در طهارت و فنای از جسم به منزله عمل در طهارت برای ایشان است.

و فرق بین اهل طریقت و اهل حقیقت در این زمینه این است که اهل طریقت در دو طهارت جسم و جان، خود را از اخلاق ذمیمه و ملکات پست نجات داده به اخلاق حمیده و ملکات حسنه می‌آریند و اهل حقیقت در طهارت جسم و جان از انانیت و بقاء و بودن که به دوئیت و غیریت می‌رسد خود را پاک می‌کنند.

در هر صورت طهارت مائیه و طهارت ترابیه که از آن‌ها تعبیر به افناء عالم ملکوت و افناء عالم ملک می‌کنند و تکاندن دو دست که اشاره به جدا شدن از دو عالم و اتصال صرف به مولا است، کیفیت تیمم اهل حقیقت است.

و ترتیب این طهارت چنین است: زدن دو دست که عبارت از عقل و نفس است به خاک عالم ظاهر و عالم باطن و نفی هر دو از نظر به تمامه، سپس تکاندن دو دست یعنی عقل و نفس از دیدن این نفی و فنا، آن‌گاه با عقل و نفس مسح وجه حقیقی که عبارت است از سر و روح، تا جایی که بفهمد از محبت دو عالم برایش چیزی باقی نمانده سپس مسح عقل با باطن نفس و مسح نفس با باطن عقل تا

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 218

برایش روشن شود که برایش ذره‌ای تعلق نسبت به همه عالم نمانده که تعلق به غیر کم یا زیاد از طهارت حقیقی منع می‌کند، چه طهارت مائیه باشد چه ترابیه!!

بر سالک به حقیقت واجب است که بعد از افنای ظاهر و باطن باز در مقام جستجو باشد که آیا علقه‌ای نسبت به دو عالم برایش مانده یا نه که رهبر بزرگوار اسلام فرمودند:

الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ، وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَهُمَا حَرَامَانِ عَلَى أَهْلِ اللَّهِ «1».

دنیا بر اهل آخرت حرام است و آخرت بر اهل دنیا و هر دو بر اهل الله.

برای اهل حقیقت، محبت دنیا و آخرت حجاب و شرک است و با حجاب و شرک حصول طهارت محال است و به فرموده قرآن، شرک نجس است و طهارت و نجاست دو ضدند و هیچ کجا قابل جمع نیستند؛ واجب است اول رفع نجاست کرد، سپس به میدان طهارت قدم گذاشت و از آنجا به بساط قرب دوست راه یافت و توفیق این‌گونه طهارت را فقط باید از او خواست.

غسل معنوی

غسل از مسائل مهم الهی و شرعی است، در غسل باید تمام بدن شسته شود؛ زیرا تمام بدن در امر شهوت دخالت دارد.

غسل معمولاً در حمام انجام می‌گیرد و لازم است انسان به هنگام ورود به حمام، نظر عبرت بین خود را باز کرده از حمام و وضع آن برای بیداری و توجه خود عبرت بگیرد.

(1) - عوالی الآلی: 119 / 4، حدیث 190.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 219

فیض در «الحقایق» می‌فرماید:

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده: حمام، خوب خانه‌ای است؛ زیرا حرارت آن آتش جهنم را به یاد می‌آورد و چرک بدن را می‌برد «1».

این فرموده اشاره به این مطلب است که انسان خردمند هیچ گاه آخرت را فراموش نمی کند و همیشه به فکر آن دنیا و ورود به آن می باشد، بنابراین با دیدن هر آب و آتش و تاریکی، برای خود آینه عبرت می سازد و بالاتر از آن هرچه می بیند از آن درس و پند می گیرد؛ اگر تاریکی ببیند به یاد تاریکی گور می افتد، اگر مار ببیند به یاد افعی جهنم می افتد، اگر صدای خوفناک بشنود به یاد نفخه صور می افتد، اگر زیبایی ببیند به یاد نعمت بهشت می افتد، اگر کلمه رد و قبول استماع کند متذکر رد و قبول حساب آخرت می شود.

حمام، شبیه ترین اماکن به جهنم است، چون زیر آن آتش فروزان است، بنابراین سزاوار است کسی که وارد حمام می شود به یاد حرارت آتش دوزخ افتد و حال خود را در ظرف ساعتی که به اختیار خودش در خانه گرمی محبوس است با حبس در آتش دوزخ که بدون اختیار است، مقایسه کند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

چون وارد صحن حمام شدی، بگو:

تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ وَتَسْأَلُهُ الْجَنَّةَ «2».

خدایا! از آتش جهنم پناه به تو می برم و از تو می خواهم که مرا لایق بهشت گردانی.

(1) - الکافی: 496 / 6، باب الحمام، حدیث 1.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 112 / 1، باب غسل یوم الجمعة، حدیث 232؛ الأملی، شیخ صدوق: 363، المجلس الثامن والخمسون، حدیث 4.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 220

اسرار غسل

حاج ملا هادی سبزواری در اسرار غسل می فرماید:

غسل ترتیبی سلوک را ماند و ارتماسی جذبه را که جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَارِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ.

فیض کاشانی می‌فرماید:

در غسل باید تمام بدن شسته شود؛ زیرا نزدیک‌ترین حالات انسانی و استوارترین آن‌ها به ملکات شهوانی، حال نزدیکی با زنان و فراهم کردن اسباب غسل است و شکی نیست که تمام اعضای بدن در این عمل مداخله می‌کنند؛ به همین جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: زیر هر مویی موجبات جنابت موجود است و چون در حال هم‌خوابی با زنان، تمام بدن از مرتبه روحانی خود دور افتاده و به لذت ناچیز دنیوی متوجه گردیده بایستی تمام بدن را غسل داد و این مهم شرعی را عملی ساخت تا بتواند متوجه حضرت حق گشته به عبادت پردازد.

و نظر به این‌که قلب آدمی بیش از اعضای دیگر از نعمت عبادت بهره‌ور می‌گردد، بایستی آن را شستشوی کامل داد و آن را به تمام معنی از رذایل و اموری که مانع از وصول به حقیقت است پاکیزه نگاه داشت و اگر نتوانستیم او را از خوی‌های ناپسند باز داریم، آن را در مقام سرزنش و استهزا در آوریم و به عتاب و تحقیر تأدیش کنیم؛ زیرا ممکن است هنگامی مولای رحیم و سید کریم بدان التفاتی کند و او با کمال انکسار و فروتنی باشد و بدین مناسبت افاضه‌ای از نور درخشان او به وی تابش کند، چون فیض او به طوری که در خبری آمده در دل‌های شکسته است.

با توجه به این بیانات مدارج ترقی و کمال را طی کن و موجبات خوشبختی خود

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 221

را تحصیل و اعمال گذشته را جبران کن.

عارف بالله، مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی در «اسرار الصلاة» در باب غسل می‌گوید:

انسان از شستشوی تمام بدن در غسل به این حقیقت باید برسد که تطهیر به قدر نجاست و کثافت است و از این امر تکلیفش را در تطهیر قلب و روح و باطن خود از آنچه که باعث پلیدی است در می‌یابد.

در غسل، مستحب است که ابتدا بسم الله گفته شود و در اثنای آن این دعا را متذکر گردد.

اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَأَجِرْ عَلَيَّ لِسَانِي مَدْحَتَكَ وَالنَّيِّءَ عَلَيْكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي طَهُورًا وَشِفَاءً وَنُورًا إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «1».

خداوندا! قلبم را پاک کن، شرح صدرم عطا کن، مدح و ثنایت را بر زبانم جاری ساز، غسلم را پاکی و شفا و نور قرار بده، تو بر هر چیز توانایی.

در همین دعا دقت کنید، فلسفه و حکمت غسل از متن دعا پیدا است، این مکلف است که با توجه کامل به عمل غسل و حقیقت غسل باید خود را به واقعیت برنامه‌ها برساند، از غسل به طهارت قلب، شرح صدر، مدح و ثنای حق، طهارت نفس، شفای امراض روحی و منور شدن به نور الهی.

و پس از فراغت از غسل بگوید:

اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَزَكِّ عَمَلِي وَتَقَبَّلْ سَعْيِي وَاجْعَلْ مَا عِنْدَكَ خَيْرًا لِي اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ «2».

(1) - مستدرک الوسائل: 1 / 478، باب 28، حدیث 1208.

(2) - مستدرک الوسائل: 1 / 478، باب 28، حدیث 1208.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 222

پروردگارا! دلم را پاک کن، عملم را خالص کن، سعی و کوششم را قبول کن، خیر را برای من قرار بده، مرا جزء توبه کنندگان و پاکیزگان مقرر فرما.

و دعاهای دیگری هم در این زمینه رسیده که این دعاها نشان دهنده حقیقت طهارت قلب و شرح صدر است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده، نوری است که در دل افکنده می‌شود و شرح صدر ثمره و میوه آن است و علامت آن نور کناره‌گیری از دار غرور و آماده شدن برای بازگشت به سرای جاودانی است.

بعضی از اهل معرفت فرموده‌اند: مراد از آن نور همانا نور معرفت نفس است و آن عبارت از این است که آدمی حقیقت نفس خود را که مجرد از صورت و ماده است و نوری که دارای زندگی و علم است ببیند و همین نور است که در آخر مناجات شعبانیه به آن اشاره فرموده:

وَأَلْحِقْنِي بِنُورِ عِرْكَ الْأَبْهَجِ فَأَكُونُ لَكَ عَارِفًا «1».

و مرا به نور عزت که فروزنده‌تر است، ملحق کن تا عارف به تو گردم.

بعضی از مشایخ فرموده‌اند:

هرگاه به عبد نور معرفت نفس که به توسط آن امکان وصول به معرفت ذات اقدس حق برای انسان حاصل می‌شود عطا شد، با این نور ملکوت همه این عواملی که برای مردم محسوس است خواهد دید و انسانی ملکوتی خواهد شد و به خاطر غلبه روحانیت بر او در دار خلود وارد خواهد گشت و مراد از انابه و بازگشت به سرای جاوید همین است.

و همان‌گونه که طهارت اعضا و جوارح موانعی را که بر سر راه انسان برای دخول در مساجد و نماز است بر می‌دارد، هم چنین طهارت سر و درون هم از آنچه که این

(1) - الاقبال: 687.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 223

عالم محسوس که عالم طبیعت و عالم ظلمانی است آن را اقتضا می‌کند که موانع بازگشت انسان به دار الخلود که دارالسلام و سرای زندگی و جوار حضرت حق تعالی است از میان برمی‌دارد و با دخول عبد در آن سرای، عبد به خدا نزدیک شده و از طریق کشف و شهود معرفت برایش حاصل می‌شود و آن زمان است که آنچه را که نزد خدا است، بهتر از آنچه نزد خود او و دیگران است می‌بیند و در می‌یابد که این عالم و این سرایی که در او زندگی می‌کند و به آن دل بسته دار غرور است.

به قول فیض کاشانی:

بیدار در این منزل خونخوار بمیرم

خوش آن که به عشق تو گرفتار بمیرم

واقف ز سراپرده اسرار بمیرم

زین خوابگه بی‌خبران زنده برآیم

ساقی مددی کن که درین کار بمیرم

کاری چو به از خدمت معشوقه و می‌نیست

مپسند که در میکده هشیار بمیرم

بشتاب و بده یک دو سه ساغر ز بی هم

خونین جگر و خسته دل از محنت هجران
جانا تو پسندی که چنین زار بمیرم

آن یار به کس رخ ننماید چه توان کرد
بگذار که در حسرت دیدار بمیرم

گفتار خود ای فیض به کردار بیارا
مگذار که در زخرف گفتار بمیرم

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 224

اقسام غسل از دیدگاه عارفان

عارف بیدار دل، مرحوم سید حیدر آملی، غسل را به سه کیفیت ترسیم کرده، غسل بر طریق آنان که جز به ظاهر قواعد نمی‌نگرند، غسل بر طریق آگاهان، غسل بر طریق حقیقت بینان.

اما غسل اهل شریعت: غسل نزد آنان مشتمل بر واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات است که شرح هر یک مفصل است.

مقصود اصلی از غسل، غسلی است که بر انسان ایجاد طهارت جهت اعمال واجب می‌کند. در چنین غسلی باید نیت کرد. سپس ترتیب فقهی غسل که سر و گردن و طرف راست و طرف چپ بدن است در شستشو مراعات نمود.

و اما غسل آگاهان و اهل طریقت: یعنی آنان که به معنویت مسائل نظر دارند؛ طهارت آنان پس از غسلی که شستشوی سر و گردن و راست و چپ بدن است، طهارت از جنابت حقیقی است.

و آن جنابت محصول عشق غلط به دنیا است، دنیایی که در حقیقت مانند زنی است که هر ساعت در آغوش شوهری است، آن دنیایی که برای علی علیه السلام به مانند يك زن عشوه گر ممثل شد و حضرت به او خطاب کرد:

قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا «1».

من تو را سه طلاقه کرده‌ام و رجوعی در کار نیست.

و اگر دنیا مانند زن یا در حکم زن نبود، شخصیتی چون حضرت مولی‌الموحدين این چنین به آن خطاب نمی‌کرد!

(1) - نهج البلاغة: حکمت 77؛ غرر الحکم: 144، فی ذم الدنيا، حدیث 2587.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 225

بر اساس این حقیقت هرکس به کمک نفس یا روح یا قلب با چنین دنیایی جمع شود، جنب حقیقی است که همان دوری از حضرت اوست.

آری، عاشق دنیا بعید از خدا است که به محبت و قرب دنیا با محبت و قرب خدا دو ضدی هستند که قابل جمع نیستند، چنانچه در قرآن آمده:

[مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ] «1».

کسی که زراعت آخرت را بخواهد، بر زراعتش می افزاییم و کسی که زراعت دنیا را بخواهد، اندکی از آن را به او می دهیم، ولی او را در آخرت هیچ بهره و نصیبی نیست.

و امام عارفان و سرحلقه عاشقان این چنین می فرماید:

إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدَوَانِ مُتَفَاوِتَانِ وَسَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ، فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَتَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَعَادَاهَا وَهِيَ بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا شِ بَيْنَهُمَا كَلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخِرِ وَهِيَ بَعْدُ ضَرَّتَانِ «2».

دنیا و آخرت، دو دشمن متفاوت و دو راه مختلفند؛ کسی که عاشق دنیاست، دشمن آخرت است، دنیا و آخرت به مانند مشرق و مغربند، رونده بین این دو به هریک نزدیک شود از دیگری دور می گردد، این دو مانند دو هوو هستند.

غسل و طهارت از این جنابت به ترك دنیا و مافیها است، به طوری که به اندازه يك مو تعلقی در انسان نسبت به دنیا نماند.

مگر نمی دانید که در غسل ظاهری اگر بر بدن يك موی باشد که مانع از رسیدن

(1) - شوری (42): 20.

(2) - سج البلاغة: حکمت 103؛ بحار الأنوار: 129/70، باب 122، حدیث 134.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 226

آب به پوست گردد آن غسل صحیح نیست و صاحبش از جنابت بیرون نمی آید، برای تعلق به دنیا هم همین حکم جاری است، اگر ذره‌ای علقه غلط با انسان باشد بعید از خداست، تعلق در هر صورت تعلق است چه کم چه زیاد، چنان که گفته‌اند:

محبوب بالاخره محبوب است، می‌خواهد بین او و محبوب يك حجاب باشد یا هزار حجاب.

ترتیب غسل معنوی

اما ترتیب این غسل: سالک اول باید قلبش را به آب حقیقی که از دریای قدس نازل می‌شود از آلودگی های اهوای مختلفه و آرای متشسته متعلقه به دنیا و محبت دنیا بشوید، آن محبتی که موجب ورود به هاویه است.

هوا وقتی بر دل غالب شد، صاحبش را به بندگی بتان داخلی و خارجی می‌کشد، خارجی مانند عبادت و بندگی نسبت به ستمگران، مال، جاه و بتان داخلی مانند عبادت غرائز و امیال و شهوات چنانچه حق فرموده:

[أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ] «1».

آیا کسی که هوای [نفسش] را معبود خود گرفته دیدی؟

آری، عاقبت هواپرست دخول در آتش است، چنانچه حضرت حق می‌فرماید:

[وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ* فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ] «2».

و اما هرکس اعمال وزن شده‌اش سبک و بی‌ارزش است* پس جایگاه و پناهگاهش هاویه است.

(1) - فرقان (25): 43.

(2) - قارعه (101): 8-9.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 227

اهل الله که اهل علم حقیقی و عمل صالح‌اند و از عقل سالم الهی برخوردارند دائماً موصوف به سکینه و وقار و طمأنینه واجبات و امثال این حقایق‌اند، چنانچه قرآن می‌فرماید:

[فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ* فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ] «1».

اما هرکس اعمال وزن شده‌اش سنگین و بارزش است* پس او در يك زندگی خوش و پسندیده‌ای است.

اما اهل هوا و بدعت موسوم به خفت و کم عقلی و عدم سکینه و وقارند و همین حالات در انسان از اجبث خبائث و از پلیدترین پلیدی‌هاست و آلوده به این رذایل از هر جنبی جنب‌تر و از هر آلوده‌ای آلوده‌تر است.

قرآن مجید راه مستقیم الهی را به عباد نشان می‌دهد و راه عمل صالح را به آنان می‌آموزد و طریق بهشت رفتن را به آنان تعلیم می‌دهد:

[وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى] «2».

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است؛* پس بی‌تردید جایگاهش بهشت است.

خداوند مهربان به مصلحت انسان، در این آیه تشویق به منع نفس از هوا می‌کند و راه دخول در بهشت را به آدمی ارائه می‌دهد، بهشتی که ماورای اصلی و وطن حقیقی انسان است، بهشتی که جای سبکباران و پاکان است، چنانچه علی علیه السلام تَحَقَّقُوا تَلَحُّفُوا «2».

می‌فرماید:

(1) - قارعه (101): 6 - 7.

(2) - نازعات (79): 40 - 41.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 228

از سنگینی هوای نفس، خویشتن را سبک سازید تا به کاروان بهشتیان ملحق شوید.

سپس طرف راست وجود را غسل بدهد، یعنی روحی که از جانب یمین به اودمیده شده، یمینی که در روایات از آن تعبیر به روحانیات یا تعبیر به آخرت یا تعبیر به جنت شده است.

سپس چپ را غسل دهد، آن جانبی که از آن تعبیر به جسمانیات و سفلیات و نفسانیات یا تعبیر به دنیا شده است.

در این دو شستشو آب ترك و تجرید لازم است که از علقه به دنیا و آخرت پاك شده و فقط اتصال به مولا پیدا کنی، چرا که دنیا مخصوص اهل شمال و آخرت مخصوص اهل یمین است، اما خدا مخصوص به سابقون و مقربون است.

اما غسل اهل حقیقت: آن طهارت از جنابت حقیقی است که عبارت از مشاهده غیر است مطلقاً.

در قسمت قبل گذشت که جنابت به معنای بعد و دوری از حق است و کدام دوری بدتر از مشاهده غیر حق است، امکان ازاله این دوری جز با قرب نیست، آن هم قرب به توحید حقیقی که مشاهده حق است با چشم دل من حیث هو هو، در قرآن نخوانده‌ای:

[شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] «1».

خدا در حالی که برپا دارنده عدل است [با منطق وحی، با نظام متقن آفرینش و با زبان همه موجودات] گواهی می دهد که هیچ معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش نیز گواهی می دهند که هیچ معبودی جز او نیست؛ معبودی که توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

ترتیب این غسل چنین است: شستن رأس و سر حقیقی که روح مجرد است به آب توحید ذاتی از آلودگی مشاهده غیر.

زیرا عشق به حق وظیفه باطن است که از آن تعبیر به نفس مطمئنه شده و معرفت این عشق و محبت و توحید وظیفه قلب و مشاهده اش وظیفه روح است چنانچه وصول وظیفه سر است که باطن روح می باشد.

و به همین ترتیب امام صادق علیه السلام در یکی از دعاهایش اشاره فرموده:

اللَّهُمَّ نَوِّرْ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ وَ بَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ وَ قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ وَ رُوحِي بِمُشَاهَدَتِكَ وَ سِرِّي بِاسْتِقْلَالِ إِتِّصَالِ حَضْرَتِكَ.

خداوندا! نورانی کن ظاهرم را به اطاعتت و باطنم را به محبتت و قلبم را به معرفتت و روحم را به مشاهدهات.

(1) - نَحْجُ الْبَلَاغَةَ: خطبه 166؛ غرر الحکم: 145، حدیث 2633؛ بحار الأنوار: 135 / 1، باب 4، حدیث 36.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 229

و این غسل تحقق نمی‌یابد مگر به فنای عارف در معروف و شاهد در مشهود که از آن تعبیر به فنای در توحید شده و آن مشاهده حق است من حیث هو هو، یعنی مشاهدی به نحوی که غیر دیده نشود، یعنی در وجود جز وجود واحد و ذات واحده که مجرد از جمیع اعتبارات و تعینات است نبیند و به همین معنا قرآن اشاره دارد:

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 230

[كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] «1».

هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است، فرمانروایی [بر همه جهان هستی] ویژه اوست، و فقط به سوی او بازگردانده می‌شوید.

و در آیه دیگر:

[كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ] «2».

همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می‌شوند* و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می‌ماند.

توحید، در حقیقت همان صراط مستقیمی است که شخصیتی مانند پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله مأمور به ایستادگی و استقامت در راه آن بود و آن حدّ وسطی است که قرآن مجید مردم را به آن دعوت می‌کند.

توحید اجمالی طرف تفریط و تفصیلی طرف افراط است؛ طهارت در اینجا دوری از دو جانب افراط و تفریط است که افراط جانب ایمن و تفریط جانب ایسر است و هر دو را باید از افراط و تفریط خلاص کرد و در حدّ وسطی قرار گرفت و آراسته به طهارت کبری شد.

وضوی معنوی

وضو از اعظم مسائل شرعی و اهم مسائل الهی است؛ وضو موجب طهارت و ایجاد کننده نورانیت و مقدمه‌ای برای ورود در عبادات و عاملی معنوی برای لایق شدن انسان، در بساط قرب الهی است.

(1) - قصص (28): 88.

(2) - الرحمن (55): 26 - 27.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 231

از میان سه نوع طهارت، انسان با وضو بیش از دو نوع دیگر سر و کار دارد و چه بختی که مکلف همیشه با وضو باشد.

به هنگام انجام وضو پس از مفروض بودن اباحت آب و داشتن نیت خالص، باید مسائلی را توجه کرد، تا به فرموده رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله انسان موفق به وضوی اسبغی شود «1».

(آداب وضو)

در رساله‌های عملیه آمده:

کسی که وضو می‌گیرد، مستحب است هنگام نگاه به آب بخواند:

بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَ لَمْ يَجْعَلْهُ نَجْسًا.

به نام خدا و به خدا و شکر خدای که آب را پاک کننده قرار داد نه نجس.

و پیش از وضو که دست را می‌شوید، بگوید:

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ.

پروردگارا! مرا از توبه‌کنندگان و پاکان قرار ده.

و به هنگام گرداندن آب در دهان بخواند:

اللَّهُمَّ لَفَنِي حُجَّتِي يَوْمَ الْفَاكِّ وَأَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ.

پروردگارا! روز ملاقات حجتم را بر من تلقین کن و زبانم را با ذکر ت آزاد بگذار.

و زمان استنشاق آب در بینی بگوید:

(1) - اسباغ: کامل کردن، وضوی کامل و جامع.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 232

اللَّهُمَّ لَا تُحَرِّمْ عَلَيَّ رِيحَ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشْتُمُّ رِيحَهَا وَرَوْحَهَا وَطِيبَهَا.

خداوند! بوی بهشت را بر من حرام مکن و مرا از آنان قرار داده که بو و نسیم بهشت را استشمام کنم.

و در وقت شستن صورت بگوید:

اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُ فِيهِ الْوُجُوهُ وَلَا تُسْوَدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُ فِيهِ الْوُجُوهُ.

پروردگارا! روزی که چهرهها سیاه می شود، رویم را سپید گردان و روز سپیدی چهرهها رویم را سیاه مکن.

و در وقت شستن دست راست بخواند:

اللَّهُمَّ اعْطِنِي كِتَابِي يَمِينِي وَالْخُلْدَ فِي الْجِنَانِ بَيْسَارِي وَحَاسِبِي حِسَاباً يَسِيراً.

خداوند! کتابم را به دست راستم ده و خلد در جنان را در دست چپم قرار ده و به آسانی از من حساب بگیر.

و در موقع شستن دست چپ بخواند:

اللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي وَلَا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي وَلَا تَجْعَلْهَا مَعْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النَّيرانِ.

پروردگارا! پروندهام را به دست چپم مگذار و کتابم را از پشت سر به من مده و دستم را به گردنم غل مکن و از قطعات آتش جهنم به تو پناه می برم.

و به وقت مسح سر بگویند:

اللَّهُمَّ عَشَّنِي بِرَحْمَتِكَ وَبِرَكَاتِكَ وَعَفْوِكَ.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 233

پروردگارا! مرا در پرده رحمت و برکات و عفو تو بپوشان.

و به وقت مسح پا بگویند:

اللَّهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ «1».

خداونداندا! مرا بر صراط ثابت قدم بدار، در آن روزی که قدم‌ها می‌لغزد و کوشش مرا در راه خشنودی خود قرار ده ای صاحب جلال و اکرام.

اسرار وضو

حاجی سبزواری در «اسرار الحکم» در باب اسرار وضو می‌گوید:

از آلودگی دنیا و الوات اخلاق رذیله دست قلب را بشوی.

خود را یله کن پس آنگهی ما را جوی

ما را خواهی ز خوبستن دست بشوی

و آبرویی نزد حبیب پیدا کن و متفطن شو به این که هرگاه تطهیر جوارح که مانند خوادمند برای قلب به جهت حضور در نزد سلطان لازم باشد، پس تطهیر سپهدار الزم خواهد بود که اقبیح چیزی است که بزرگی به خدمت سلطان عظیمی مشرف شود و خدم و حشم او منظم و مطهر باشند، ولی خود او ملوث باشد!!

و نیز ملتفت شو که هرگاه قشر اقرب که بدن باشد و قشر ابعده که جامه باشد واجب التطهیر باشد، لب که قلب باشد تطهیرش از هواجس و وساوس اوجب خواهد بود.

علی علیه السلام می فرماید: چگونه است که دینت را به هر رجسی نجس می پسندی، اما لباس بی ارزش دنیایت را همیشه پاک نگاه می داری؟!

(1) - من لا یحضره الفقیه: 41 / 1، باب صفة وضوء، حدیث 84؛ ثواب الاعمال: 16.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 234

و معلوم است که محل ایمان و ایقان قلب و فؤاد است، فی الحدیث:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا أَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَيَأْتِكُمْ «1».

مسلماً خداوند به هیئت و هیکل و اموال شما نگاه نمی کند بلکه به دلها و نیت های شما نظر می کند.

سرّ مضمضه و استنشاق

و مضمضه، اذقه حلاوت ذکر است و استنشاق، استشمام روایح نسیم حدیقه اوست، فی الحدیث:

إِنَّ لِلَّهِ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ أَلَا فَتَرَصَّدُوا لَهَا «2».

همانا برای پروردگار در ایام زندگانی شما وزشهای روحانی است. آگاه باشید و انتظار آن را بکشید.

بینی آن باشد که آن بویی برد بوی او را جانب کویی برد «3»

چنان که اخشم «4» صوری می باشد، اخشم معنوی نیز می باشد.

بدان که: چنان که قالب را رویی است ظاهر و صورت همه مشاعر پنجگانه در آن آشکار است و باید اینها را در نزد اراده حضور، به محضر نور النور تعالی شست که توجه به غیر کرده اند، هم چنین قلب را رویی است که مقاطع باشد، چه حروف

(1) - جامع الأخبار: 100، الفصل السادس والخمسون في الإخلاص؛ بحار الأنوار: 248 / 67، باب 54، حديث 21.

(2) - عوالم الآلی: 296 / 1، الفصل العاشر، حديث 195؛ بحار الأنوار: 168 / 74، باب 7، حديث 2.

(3) - مولوی.

(4) - اخشم: گرفتگی بینی.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 235

و کلماتی که معرب عما فی الضمیرند به مقاطع و مخارج انجام پذیرند و حروف روی معانی قلبند و زینت و آرایش مقاطع اند و مقاطع منابع آب حیات جاریتند که حروف و کلماتند و به وجهی منازل بیست و هشت گانه قمر دم و نفس مکرم آدمند که ماده حروف است: [و الْقَمَرَ قَدَّرْنَا مَنْزِلًا] «1».

و کلمه از کلم به معنی جرح و تأثیر است و مظهر قدرت است که امور سیاست و افادت و استفادت در کشف ضمائر به این بیست و هشت حرف و ترکیب از اینها است، بلکه در فرس مستحدث به سی و دو حرف چنان که بیاید.

پس باید به مضمضه، مقاطع را که روی قلبند و مؤدی حروفند از یاد غیر شستشو داد.

هرچه نه یاد تو فراموش به

هرکه نه گویا به تو خاموش به

به خاطری که تویی دیگران فراموشند

مقیدان تو از یاد غیر خاموشند

و بینی را نیز به استنشاق، چه بینی چون دهان مجرای هوا است که ماده نفس است که نفس حامل حروف لفظیه است، چون وجود منبسط که نفس رحمانی است و حامل حروف تکوینی است که عقول کلیه اند که غیر مستقل بالانیه اند و

حامل کلمات اسمیه است که نفوسند و حامل کلمات فعلیه است که موجودات متجدده زمانیه‌اند و بعد دست راست و چپ را بشوید از تصرف در دنیا ... بلکه اهل الله و طالبان قربت محضه هر دو دست را بشویند از مطلوبات اصحاب یمین و اصحاب شمال.

(1) - و برای ماه منزهایی قرار دادیم، یس (36): 39.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 236

سرّ مسح سر

مسح سر، اشارت است به این که سر و دماغ را تر و تازه می‌کنیم در طلب دوست و مسح پا به این که پای استقامت می‌خواهم در پیمودن راه دوست که تلوین مردود است و استقامت و تمکین مقبول که در هر مقامی خطرها است و حال و ملکه و استقامت این است که در مسح پا گویی: اللَّهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَيَّ عَلَى الصِّرَاطِ «1».

و تر کردن پا به مسح اشارت است به آن که لینت و سرعت می‌خواهم در پیمودن راه دوست که لینت در اعضا موجب سهولت حرکت و ارسال و انعطاف آنهاست که: الْمُؤْمِنُونَ هَيِّنُونَ لَيِّنُونَ «2» وَالْمُؤْمِنُ لَيِّنُ الْعَرِيكَه «3».

و این که باید دست راست را تا میان شست که مرفق باشد که آلت رفق و مدارا است، اشارت است به میانه روی در امور دنیا که بالمره دست از امور دنیا کشیدن که متضرر شود خوب نیست.

اسراری دیگر از وضو

عارف بزرگ، سید حیدر آملی پس از بیان وضو بر طبق مسائل شرعی و فقهی می‌گوید:

وضو در نزد اهل راه پس از وضوی فقهی عبارت است از پاک کردن نفس از

(1) - خداوندا! دو قدمم را بر پل صراط استوار بدار.

(2) - مؤمنان، مردمی ملایم و قابل انعطاف هستند، الکافی: 234 / 2، باب المؤمن وعلاماته، حدیث 14؛ بحار الأنوار: 355 / 64، باب 14، حدیث 58.

(3) - مؤمن سست مهار و سر به راه است، غرر الحکم: 89، الفصل السابع فی المؤمن صفاته، حدیث 1516.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 237

ردایل اخلاقی و برنامه‌های پست و فرومایه و پاک کردن عقل از افکار هلاک کننده و آنچه باعث گمراهی و گمراه کردن است و نیز عبارت است از پاک کردن سر درون از نظر به اغیار و پاک کردن تمام اعضا از کارهایی که عقلا و شرعاً ناپسند است.

اما افعال این وضو:

در مرحله اول باید مکلف به قلب و سرش نیت کند که کاری مخالف رضای دوست انجام ندهد و تمام عباداتش برای حضرت یار خالص باشد، چنانچه در قرآن مجید آمده:

[قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ] «1».

بگو: مسلماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای خدا پروردگار جهانیان است* او را شریکی نیست، و به این [یگانه پرستی] مأمورم، و نخستین کسی هستم که [در این آیین] تسلیم [فرمان‌ها و احکام] اویم.

سر شستن روی

سپس روی قلب را از آلودگی تعلق به دنیا و آنچه در اوست بشوید که دنیا جیفه است و خواهنده او سگ و خواهان و خواسته شده هر دو نجس‌اند، به همین خاطر حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ «2».

دوستی با دنیا ریشه هر خطایی است.

(1) - انعام (6): 162 - 163.

(2) - وسائل الشیعة: 9/16، باب 61، حدیث 4.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 238

و علی علیه السلام فرمود:

یا دُنیا... عَرَى غَیْرِی لَا حَاجَةَ لِی فِیکَ قَدْ طَلَّقْتُکَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِیْهَا «1».

ای دنیا!.. غیر مرا فریب بده. که مرا به تو نیازی نیست، تو را سه طلاقه کرده‌ام که آن را بازگشتی نیست.

سَرِّ شِسْتَن دُو دَسْت

و شستن دو دست به این است که دست از نقود دنیا و جنس مربوط به دنیا و آخرت بشوید که دو دست جز به این نحو پاک نخواهد شد.

معنای شستن دست از دنیا و جنس و نقد آن جدایی محض از حرام دنیا و اکتفا به ضرورت و معنای شستن دست از آخرت، بریدن طمع از نعمت‌های اوست که عبد واقعی کسی است که جز به خشنودی حضرت دوست به چیزی فکر نکند.

به قول نظام وفا:

به فرّ عشق فروزان کنیم محفل را

به نام دوست گشاییم دفتر دل را

خوش آب و رنگ توان داشت غنچه دل را

زاشک چشم و ز خون جگر به هر فصلی

بسوخت خرمن و بر باد داد حاصل را

امان ز برق نگاهش که هر کجا که گذشت

که زان زدوده‌ام اندیشه‌های باطل را

به جز هوای تو نقشی دگر نمانده به دل

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 239

که عشق باز کند عقده‌های مشکل را

به عشق کوش گرت عقده‌ای بود مشکل

که زیر پای نهد موج‌های حایل را

نظام می‌رسد آن کس به ساحل مقصود

سرّ مسح سر

مسح سر در حقیقت مسح سر حقیقی است که از آن تعبیر به عقل یا نفس می‌کنند و وقتی مسح واقعی انجام می‌گیرد که از محبت دنیا و مال و جاهش چیزی در بساط وجود نماند.

سرّ مسح پا

مسح دو پا به این است که هر دو از حرکت در راه غیر خدا ظاهراً و باطناً منع شوند، البته مراد از دو پای ظاهر معلوم است و مراد از دو پای باطن به نظر عده‌ای عبارت از دو قوه نظریه و عملیه است و به نظر عده‌ای دیگر عبارت از دو قوه شهوت و غضب است.

آری، وقتی وضوی فقهی را گرفتی و این وضو را نیز به آن ضمیمه کردی، مصداق آن روایت می‌شوی که پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

الْوُضُوءُ عَلَى الْوُضُوءِ نُورٌ عَلَى نُورٍ «1».

وضو گرفتن بر وضو نورانی بر نور است.

(1) - من لا یحضره الفقیه: 41 / 1، باب صفة وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله، حدیث 82؛ وسائل الشیعة: 1 / 377، باب 8، حدیث 997.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 240

یعنی وقتی صفای ظاهر با باطن جمع شود، نور علی نور است و به عبارت دیگر وقتی نور شرع که از وضوی فقهی حاصل می‌شود و نور بصیرت که از توحید و توجه و عمل خالص به دست می‌آید، نور علی نور و سبب ثبات و استقامت سالک در طریق مستقیم دنیا و آخرت است، چنان که در قرآن کریم آمده:

[يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ] «1».

خدا مؤمنان را به سبب اعتقاد و ایمانشان در زندگی دنیا و آخرت ثابت قدم و پابرجا می‌دارد.

بیان اسراری دیگر

اما وضو نزد اهل حقیقت که از آن به طور مطلق تعبیر به طهارت شده، عبارت است از طهارت سر از مشاهده غیر مطلقاً.

نیت در آن به این است که سالک در سرش نیت کند، برای ابد غیر او نبیند و به غیر او توجه نکند؛ زیرا هرکس در باطن به غیر او توجه کند مشرک به شرک خفی است و مشرک چنان که در قرآن آمده نجس است و طهارت جز به این نیت و عمل به آن که عبارت از تحقق توحید حقیقی است میسر نیست، توحیدی که با تمام قدرت شرک را از همه نواحی وجود دفع و رفع می‌کند.

اما شستن صورت در حقیقت شستن صورت حقیقی وجود یعنی سر باطن از آلودگی توجه به غیر است، همان‌طوری که غیر وجه کریم حضرت او مشاهده نشود که در قرآن آمده:

(1) - ابراهیم (14): 27.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 241

[فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ] «1».

پس به هر کجا رو کنید آنجا روی خداست.

و غیر ذات محیط او را نشناسد، ذاتی که قرآن می‌فرماید:

«أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ» [2].

آگاه باش! که یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی‌نهایتش] احاطه دارد.

از چنین توحیدی است که قرآن از زبان ابراهیم علیه السلام خبر می‌دهد:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» [3].

من به دور از انحراف و با قلبی حق‌گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.

و غسل و شستن دو دست عبارت است از بی‌تفاتی نسبت به متاع دنیا و آخرت؛ متاع دنیا مانند مال و جاه و اهل و ولد و متاع آخرت مثل علم و زهد و طاعت، البته آن التفاتی که عبد را از مولا دور کند.

زیرا التفات به طاعت و خود را به خاطر آن مستحق تعظیم شمردن نزد اهل الله معصیت است که در روایات آمده، گناهی که تو را ناراحت کند از عبادتی که عجب‌آور باشد بهتر است و تو اگر پس از گناه دارای توبه شوی، دارای بهترین عمل شدی و دنیا بر اهل آخرت حرام و آخرت بر اهل دنیا حرام و هر دو بر اهل الله حرام است [4].

(1) - بقره (2): 115.

(2) - فصلت (41): 54.

(3) - انعام (6): 79.

(4) - عوالی الآلی: 119 / 4، الجملة الثانية في الاحاديث المتعلقة، حديث 190.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 242

و مسح سر، عبارت از تنزیه سر و تقدیس باطن از انانیت و حدث غیریت است، غیریتی که حاجز بین انسان و محبوب است، چنانچه بعضی از عارفان فرموده‌اند: بَيْنِي وَبَيْنَكَ إِنِّي يُنَازِعُنِي فَارْفَعْ بِلُطْفِكَ إِلَيَّ مِنَ الْبَيْنِ «1» بین من و تو انیت من فاصله است، به فضل و لطف این انیت را از میان من و خود بردار. گفته‌اند: وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ «2».

با این آلودگی ها، به خصوص آلودگی انیت راهی برای ورود به حریم عالم قدس نیست.

و مسح دو پا عبارت از تنزیه قوه علمیه و عملیه از سیر در غیر الی الله و بالله و فی الله است که انسان با این دو قوه سعی در طلب حق می کند و با آن دو قوه به مقام وصل محبوب می رسد، اگر دچار آلودگی باشد، چگونه به طلب برخیزد و چگونه به مقام وصل برسد؟

و با دیده تحقیق باید گفت: [فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ] «3».

اشاره به این دو قوه است، به این معنا که وقتی به واسطه این دو قوه به ما رسیدی از هر دو خالی شو؛ زیرا با رسیدن به مقام وصل احتیاج به توجه به غیر نیست و در صورت عدم احتیاج توجه به غیر اگر توجه شود عین شرك است!!
و نزد بعضی مراد از نعلین دنیا و آخرت است و نزد بعضی عالم ظاهر و باطن است و نزد بعضی نفس و بدن است و تمام این نظریات به طور مسلم صحیح است و نسبت به چنین حالتی است که در حدیث قدسی آمده:

(1) - شرح الاسماء الحسنی: 3 / 1؛ 14 / 2، شعر از محی الدین.

(2) - شرح الاسماء الحسنی: 3 / 1؛ 14 / 2 و 59.

(3) - طه (20): 12.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 243

لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَى النَّوَافِلِ وَالْعِبَادَاتِ حَتَّى أُحِبُّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا «1»؛

عبد، همیشه با اجرای مستحبات و عبادات به من نزدیک می گردد، تا حدی که من به او علاقه پیدا کنم، چون محبوب من شد، گوش او می شوم، گوشه که به آن می شنود؛ چشم او می شوم، چشمی که با آن می بیند؛ دست او می شوم، دستی که با آن کار انجام می دهد و پای او می شوم، پایی که با آن راه می رود.

به قول عارف مؤمن، علاء الدوله سمنانی:

هر آن جان کز غمش بر وی رقم نیست	ندیمش در دو عالم جز ندم نیست
دلی کز درد او درمان نسازد	وجود او به معنا جز عدم نیست
سری کز سر معنی با خبر شد	در آن گنجایش شادی و غم نیست
جهان از عکس رویش گشته روشن	اگر ابله نبیند هیچ غم نیست
تو محرم نیستی محروم از آبی	ره نامحرمان اندر حرم نیست
حجاب توست این هستی موهوم	که هرگز نور با ظلمت به هم نیست

(1) - عوالی الآلی: 4 / 103.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 244

[فَكَمَا أَنَّ رَحْمَتَهُ تُطَهِّرُ ذُنُوبَ الْعِبَادِ كَذَلِكَ نَجَاسَاتُ الظَّاهِرِ يُطَهِّرُهَا الْمَاءُ لَا غَيْرُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا] «1» [وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ] «2». فَكَمَا أَحْيَا بِهِ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا كَذَلِكَ بِرَحْمَتِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَهُ حَيَاةَ الْقُلُوبِ]

همچنان که رحمت آن جناب گناهان بندگان را از پرونده آنان پاک می کند، به همان صورت نجاسات ظاهر را آب پاک می کند و لاغیر. حصر لاغیر به احتمال زیاد حصر اضافی است.

خداوند متعال فرموده:

و اوست که بادهای را پیشاپیش [باران] رحمتش به عنوان مژده دهنده باران فرستاد و از آسمان آبی پاك و پاك كننده نازل کردیم و هر چیز زنده‌ای را از آب آفریدیم.

و به تناسب این که هر موجود زنده‌ای از آب است، پس برای ادامه حیات و زندگی، نیاز ضروری به آب دارد، در حقیقت می‌توان گفت حیات موجودات مساوق با آب است.

(1) - فرقان (25): 48.

(2) - انبیاء (21): 30.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 245

و همان طوری که به وسیله آب هر نعمتی از نعیم دنیا را زنده کرد هم چنان به فضل و رحمتش آب را که مقدمه بسیاری از عبادات است و بدون آن نمی‌توان راه به بساطت قرب پیدا کرد، حیات قلوب قرار داده.

اوصاف آب

حکیم بزرگوار، ملا عبدالرزاق لاهیجی در تشریح این جمله می‌گوید:

و اندیشه کن در خلقت آب که حکیم علی الاطلاق به حکمت کامله خود آن را خلق کرده و به چند صفت آن را موصوف کرده که هر کدام از آن صفات برای ترتب فواید آب دخل عظیم دارد:

اول: صفای آب است که اگر چرکین و کثیف خلق می‌شود، باعث تنفر طبع می‌بود و صلاحیت وساطت حیات قلب که جوهر لطیف است نمی‌داشت، چه تناسب میان سبب و مسبب شرط است.

دوم: رقت و تُنکی است که اگر غلیظ القوام می‌بود مثل عمل، تطهیر چیزها به خصوص چیزهای لزج به او نمی‌شد و آب هم محتاج به آب دیگر می‌شد و نیز غلظت مانع می‌شد از نفوذ کردن در عمق اجسام شخیه «1» با وجود احتیاج به نفوذ و نیز بردن آن به جاهای دور نیز متعسر بلکه متعذر می‌شد!!

سوم: وفور و بسیاری اوست که اگر عیاداً بالله با عموم احتیاج خلاق به او کم می‌بود و به زحمت به دست می‌آمد، فقرا و ارباب حاجت در تحصیل آن به زحمت می‌افتاد و رنج می‌کشیدند.

چهارم: پاك بودن كه اگر در اصل خلقت طهارت نمی داشت، تطهیر نجاسات به او نمی شد و بر وجودش فایده تمام مترتب نمی بود.

(1) - شخیه: اجسام زیر و خشك.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 246

[وَتَفَكَّرَ فِي صَفَاءِ الْمَاءِ وَرَقَّتِهِ وَطَهُورَتِهِ وَبَرَكَتِهِ وَلَطِيفِ امْتِزَاجِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَفِي كُلِّ شَيْءٍ]

اندیشه کن در صفا و رقت و تُنکی آب و در پاکی و پاك کنندگی آن و نفوذ کردن و مزوج شدن آن به هر چیزی و در هر چیزی.

و این همه گفتار لطیف و مسائل عالی در جنب آب برای این است که به انسان توجه داده شود که در صفای باطن و رقت قلب و آمیزش با مردم مؤمن هم چون آب باش و از همه مهم تر هم چنان که آب اصل مطهرات و بهترین عامل برای پاکی و پاکیزگی است، تو نیز در جامعه پاك و پاك کننده باش؛ به این معنی که در تمام شؤون زندگی سعی کن پاك باشی و با عمل و اخلاق و امر به معروف و نهی از منکر دیگران را نیز از آلودگی ها پاك نمایی.

مولوی چنین می گوید:

گفت آلوده که دارم شرم از آب

آب گفت آلوده را در من شتاب

بی من این آلوده زایل کی شود

گفت آب این شرم بی من کی رود

الحیاء یمنع الایمان بود

ز آب هر آلوده گر پنهان شود

تن ز آب حوض دل ها پاك شد

دل ز پایه حوض تن گلناك شد

هان ز پایه حوض تن می کن حذر

گرد پایه حوض دل گرد ای پسر

در میانشان برزخ لا یغیان

بجر تن بر بحر دل بر هم زنان

[وَأَسْتَعْمَلُهُ فِي تَطْهِيرِ الْأَعْضَاءِ الَّتِي أَمَرَكَ اللَّهُ بِتَطْهِيرِهَا وَأَتِ بِأَدَائِهَا فَرَائِضَهُ وَسُنَنَهُ فَإِنَّ تَحْتَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا فَوَائِدٌ كَثِيرَةٌ إِذَا اسْتَعْمَلْتَهَا بِالْحُرْمَةِ انْفَجَرَتْ لَكَ عَيْنٌ فَوَائِدِهِ عَنْ قَرِيبٍ]

و به جای آور فرائض و واجبات و مستحبات تطهیر را، مثل ازاله نجاست از بدن و لباس و مواضع وضو از برای نماز و طواف.

در کنار هر يك از صفات و آثاری که برای آب گفته شد، فوائد بسیاری است که به شرط فکر و تأمل و عدم قساوت قلب فایده هر کدام از این صفات برای متأمل منفجر و ظاهر می گردد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 248

[يَوْمَ عَاشِرِ خَلْقِ اللَّهِ كَامِتْرَاجِ الْمَاءِ بِالأَشْيَاءِ يُؤَدَّى كُلُّ شَيْءٍ حَقَّهُ وَلَا يَتَعَيَّرُ عَنْ مَعْنَاهُ مُعْتَبِرًا لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْخَالِصِ كَمَثَلِ الْمَاءِ]

فوائد آب برای اهل بصیرت

این جمله اشاره به فوایدی دارد برای اهل بصیرت از جوهر آب ظاهر می شود، امام صادق علیه السلام می فرماید:

لطف امتزاج آب به همه چیز اشارت است به طریق سلوک هر شخص انسان با بنی نوع خود، یعنی اختلاط و معاشرت هر شخص با مردم باید مثل امتزاج آب باشد به اشیا، یعنی معاشرت باید در نهایت همواری و آسانی باشد و چنان که ملاقات آب به هر چیزی مناسب آن چیز است و از حقیقت خود به در نمی رود مثلاً با اجسام متخلخله که ملاقات می کند مثل دوشاب و گل و غیر اینها به ظاهر و باطن ملاقات می کند و اثر خود را به هر جزء آن می رساند و به اجسام صلبه که ملاقات می کند مثل سنگ و مانند آن به ظاهر آن ملاقات می کند و بس؛ پس آدمی نیز باید چنین باشد و اختلاطش با هرکس مناسب حال آن کس باشد، اگر اختلاطش با مؤمنان خُلص و صحیح الاعتقاد و یا با دوستان صادق العقیده باشد، مجارات ظاهری و باطنی مجوز است، یعنی به ظاهر و باطن با او می توان آشنایی و رفاقت و ملاقات داشت و با غیر اینان ملاقات ظاهری کافی است تا وقتی که بر اثر این

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 249

ملاقات ظاهری آنان هم مانند انسان اهل باطن و عقیده و دین شوند.

خلاصه انسان باید مانند آب نسبت به خودش طاهر و نسبت به فرزندان و خانواده و اجتماعش مطهر باشد، تا روی سعادت بیند و به خیر دنیا و آخرت برسد.

خداوند بزرگ، انسان را در اصل خلقت برابر با آیه فطرت پاک خلق فرموده و انسان وظیفه و مسؤولیت دارد که این پاکی را در سایه توحید و عمل به دستورهای الهی حفظ کرده و در مقام پاک کردن دیگران نیز فعالیت کند.

وای به حال کسی که در قیامت در محضر حضرت دوست حاضر شود، در حالی که باگناه و عصیان، خود و دیگران را نیز نجس کرده باشد!!

نجس و منجس زندگی کردن از شأن انسان به دور است که انسان در زمین جانشین خدا است و باید در گردونه طهارت بگردد و این طهارت را با دو بال امر به معروف و نهی از منکر به دیگران هم سرایت دهد و با تربیت و تزکیه مردم، اثر نیکی از خود در عالم بگذارد.

به قول شاعر خوش بیان، عباس شهری:

قصه شنیدم که یکی نیک مرد	منزل، در خانه سقراط کرد
گفت به سقراط که ای هوشیار	از چه بود خانه تو تنگ و تار
از چه بود خانه تو ای حکیم	تنگ تر از کاسه چشم لئیم
گفت به سقراط نگر، خانه چیست	خانه اگر تنگ بود عیب نیست
تیره اگر خانه تنگ من است	شکر خدا را که دلم روشن است
نیست در این خانه چو ما را درنگ	غم نخورم گر که بود خانه تنگ
با همه این خانه که مشتی است خاک	پر نتوان کرد ز یاران پاک
در پی آن باش که در روزگار	از تو بماند اثری یادگار

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 250

نیست هنر نقره و زر داشتن

خانه بنا کردن و بگذاشتن

قدرت شاهان بلند اقتدار

چند صباحی است درین روزگار

لیک بود تا فلک چیره دست

سلطنت و حکمت سقراط هست

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 251

[وَلْتَكُنْ صَفْوَتُكَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ طَاعَاتِكَ كَصَفْوَةِ الْمَاءِ حِينَ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّمَاءِ. وَطَهَّرَ قَلْبَكَ بِالتَّقْوَى وَالْيَقِينِ عِنْدَ طَهَارَةِ جَوَارِحِكَ بِالْمَاءِ]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

باید طاعت و بندگی تو برای خدا، در صفا و خلوص و پاکی و عدم غش به اغراض مزیفه مضیعه مثل صفای آب باشد در وقت فرود آمدن از آسمان، چرا که عمل مغشوش مقبول درگاه حضرت او نیست، چنان که در حدیث آمده روز قیامت به ریاکار می گویند: مزد عملت را از کسی که به خاطر او این عمل را انجام دادی بگیر و پاک کن دل خود را از آرایش کدورات و اوساخ ذنوب و معاصی و محلی و مزین ساز آن را به تقوا و یقین؛ خلاصه در وقت تطهیر اعضا از کثافات ظاهری غافل از تطهیر کثافات باطنی نباش، چنان که آلودگی های ظاهر را به خاطر نظر خلاق پاک می کنی، آلودگی های باطن را به خاطر نظر حق پاک کن که پاکی باطن اهم از ظاهر و قابل مقایسه با آن نیست.

از خداوند بزرگ بخواهیم که بعد از فراگیری این روایات پر قیمت - که از دریای مواج علم حضرت صادق علیه السلام به ما رسیده - به آن عمل کنیم که اثر در عمل است نه در علم تنها.

گروهی فرا می گیرند و می آموزند، برای این که به دیگران بیاموزند، اینان

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 252

تیره‌بخت و بیچاره‌اند، حامی علم کار مهمی نیست، فراگرفتن و عمل کردن و یاد دادن ارزش دارد.

قَالَ الْحُضْرُ لِمُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا مُوسَى تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِتَعْمَلَ بِهِ وَلَا تُعَلِّمَهُ لِتَعْلَمَهُ فَيَكُونُ عَلَيْكَ بُورُهُ وَلِعَيْرِكَ نُورُهُ ثُمَّ نُورِي الْحُضْرُ وَبَقِيَ مُوسَى يَبْكِي «1».

خضر به موسی فرمود: علم را برای عمل بیاموز نه برای یاد دادن تنها که در یاد دادن تنها برای تو هلاکت و برای دانش‌آموز تو نور است، آن‌گاه خضر موسی را رها کرد و رفت و موسی در تنهایی گریه کرد.

(1) - محلا: 5.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 255

باب 11

در آداب خروج از منزل

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَنْزِلِكَ فَاخْرُجْ خُرُوجَ مَنْ لَا يَعُودُ، وَلَا يَكُنْ خُرُوجُكَ إِلَّا بِطَاعَةٍ أَوْ فِي سَبَبٍ مِنْ أَسْبَابِ الدِّينِ.

وَأَلْزِمِ السَّكِينَةَ وَالْوَقَارَ وَادْكُرِ اللَّهَ سِرًّا وَجَهْرًا، سَلِّ بَعْضُ أَصْحَابِ أَبِي الدَّرْدَاءِ أَهْلَ دَارِهِ عَنْهُ فَقَالَتْ: خَرَجَ، فَقَالَ: مَتَى يَعُودُ؟ قَالَتْ مَتَى يَرْجِعُ مِنْ رُوحِهِ بِيَدِ غَيْرِهِ؟! وَلَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا.

واعتبر بخلق الله تعالى برهم وفاجرهم أينما مضيت واسئل الله تعالى أن يجعلك من خاص عباده وأن يلحقك بالماضين منهم ويحشرك في زمريهم واحمدته واشكره على ما عصمك عن الشهوات وحبك عن فبئح أفعال المحرمين. وعض بصرك عن الشهوات ومواضع النهي [واقصد في مشيك] «1» وراقب الله في كل خطوة كأنك على الصراط جائز ولا تكن لفاتاً وأفس السلام لأهله مبتدئاً ومجيباً وأعن من استعان بك في حق وأرشد الضال وأعرض عن الجاهلين.

وَإِذَا رَجَعْتَ وَدَخَلْتَ مَنْزِلَكَ فَادْخُلْ دُخُولَ الْمَيِّتِ فِي الْقَبْرِ حَيْثُ لَيْسَ لَهُ هَمَّةٌ إِلَّا رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى وَعَقُوهُ.

(1) - این جمله در نسخه عبدالرزاق لاهیجی نمی باشد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 256

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَنْزِلِكَ فَاخْرُجْ خُرُوجَ مَنْ لَا يُعُودُ]

خروج از منزل بی امید به بازگشت

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هنگامی که از خانه‌ات بیرون رفتی، تصور کن که دیگر به خانه بر نمی‌گردی.

مسئله بیرون رفتن از خانه و برنگشتن تاکنون برای میلیون‌ها نفر اتفاق افتاده و باید هر انسانی از این اتفاق عبرت گرفته و پند بیاموزد.

چه تاجرانی که با هزاران نقشه تجارتي از خانه بیرون رفتند و برنگشتند! چه امیرانی که با هزاران نقشه سیاسی از منزل خارج شدند و برنگشتند! چه آرزودارانی که با هزاران آرزو از خانه رفتند و به خانه نیامدند! چه دامادها و نوعروس‌هایی که با صدها آمال و خواسته از خانه به در آمدند و به خانه بازنگشتند! چه عالمان و دانشمندانی که از منزل برای هدفتی والا بیرون رفتند و به خانه نیامدند! شاید تو هم یکی از این قافله باشی که از خانه خارج شوی به امید این که پس از رسیدن به آرزوهایت به خانه برگردی، ولی برای ابد برنگردی!!

چه می‌دانی ساعت مرگت چه وقت است؟ مگر به تو ضمانت داده‌اند که چون از خانه بیرون روی به خانه برگردی؟

عمرو لیث صفاری با چند صد هزار نیروی رزمی و هزاران آمال و آرزو برای جنگ با امیر اسماعیل سامانی از خانه بیرون رفت.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 257

هنوز آتش جنگ شعله‌ور نشده بود که اسب عمرو سرکشی کرده او را نزدیک اردوی امیر اسماعیل آورد و به چنگ سربازان امیر اسماعیل سپرد!!

به دستور امیر اسماعیل، عمرو را در خیمه‌ای در کنار لشکر زندانی کردند، چون شب شد، از امیر اسماعیل دستور غذا برای عمرو خواستند، بنا شد غذایی گرم در يك سطل معمولی برای عمرو ببرند، سطلی از غذای داغ در حالی که بخار از آن برمی‌خاست برابر عمرو گذاشتند، در این حال سگی گرسنه سر رسید، سر به سطل برد، از داغی غذا پوزه‌اش بسوخت، با عجله سر از سطل بیرون کرد، دسته سطل به گردن سگ افتاد، سطل را با خود برداشته و با شتاب به بیابان روان شد عمرو خنده بلند و تلخی کرد، زندانبان از او سبب خنده پرسید، پاسخ گفت: شب قبل رئیس آشپزخانه‌ام از کمبود مرکب جهت حمل آشپزخانه ناله داشت، دستور دادم صد شتر برای حمل وسایل به شترانش اضافه کنند، شب گذشته دویست شتر از حمل آشپزخانه‌ام عاجز بودند، امشب سگی ظرف غذا را به راحتی برد، از این جهت خنده‌ام گرفت، عمرو مدت کمی اسیر امیر بود تا کشته شد و دیگر به خانه برنگشت.

به قول فروغ الدین اصفهانی:

گردن منه به بازی گردونش	بنگر به چرخ و گردش وارونش
غافل ممان ز جنگ شیبخونش	غره مشو به صلح سحرگاهش
بشکن به سنگ ساغر گلگونش	بگسل به قهر رشته طنبورش
درد است در خمیره معجونش	زهر است در عصاره تریاقش
نتوان همی سترد به صابونش	رنگی که او به حيله پیامیزد
تف بر چنین متاع و به مفتونش	دنیا متاع بازی طفلانست

اگر انسان خروج از منزل را هم چون سفر قابل بازگشت به حساب آورد، آنچه

لازمه سفر غیر قابل برگشت است از وصیت و تحصیل براءت ذمه از حقوق الله و حقوق الناس به جا آورد، چون در هر نفسی احتمال موت می رود و انسانی که در تمام امور زندگی خود نسبت به حق و خلق پاك و پاکیزه است، اگر پس از بیرون رفتن از منزل به کام مرگ افتد برای او پشیمانی و حسرت و اندوه و غبن نخواهد بود.

ملکیت خانه ملکیت اعتباری است، اولاً به خاطر به دست آوردن ملك اعتباری خود را آلوده به حرام مکن، ثانیاً به ملکیت که قبل از تو صدها نفر در آن زندگی کردند و مردند و عن قریب از دست تو هم خواهد رفت دل میند!!

خانه را نعمتی از نعم حق و وسیله‌ای از وسایل الهی بدان که برای عبادت و راحت در اختیار تو گذاشته‌اند و این وسیله مانند همه وسایل از دست رفتنی است.

در حد لازم و ضرورت، عمر و مال را خرج خانه کن، از اسراف در این زمینه پرهیز که در دادگاه الهی جواب از خطا و عصیان کار مشکل بلکه محال است.

خوشا به حال مردمی که خانه و کوچه و بازار و خیابان و در هر کجا هستند، برای آنان مسجد و محل ذکر و مرکز عبادت است و خلاصه از هر قطعه و نقطه زمین به عنوان مرکز کار برای دنیا و آخرت استفاده می کنند و در هر کجا که قرار می گیرند یاد خدا نموده و آن را وسیله‌ای برای رسیدن به محبوب واقعی قرار می دهند.

و چه بدبخت و تیره روز آن مردمی که در خانه و کوچه و خیابان و مغازه و در هر نقطه از زمین که هستند، آن را محل فساد و افساد و معصیت و عصیان و گناه و خطا قرار می دهند، اینان تا زمانی که از قطعات زمین، این چنین خائنانه استفاده می کنند، منفور و مبغوض حقند و جز ضرر و زیان و خسارت مادی و معنوی چیزی نصیب آنان نمی گردد!!

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 259

انسان بنا به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام در «نُحج البلاغه» نسبت به قطعات زمینی که در اختیار دارد مسؤول خداست.

خانه را برای خود و زن و فرزند محل تربیت، فضیلت، کرامت، همت، درستی، عبرت آموزی و عبادت قرار دهید.

سعی کنید از خانه شما، افرادی پاك، خوش اخلاق، درستکار، بصیر، بابینش بیرون بیایند.

خانه را مرکز توجه حضرت معبود قرار دهید، خانه باید خانه اسلام و خانه قرآن و خانه انبیا و خانه اهل بیت وحی باشد.

سعی کنید فضای خانه شما از غیبت، دروغ، خطا، گناه، مهمانی های خلاف شرع و وسایل معصیت خالی باشد.

اهل خانه باید اهل الله بوده و چون بیرون می روند، فضایل و حسنات را با خود به بیرون برده و به دیگران منتقل کنند.

خانه از آن خانه هایی نباشد که هر ساعت و هر لحظه و هر روز و هر شب از دست ساکنانش به حضرت دوست بنالد و بگوید: خداوندا! من از اعظم نعمت های تو هستم که در دست این مردم، ولی شاهد باش که اهل من از من در راه مخالفت و جنگ با تو بهره برداری می کنند!!

سعی کنید به فرموده رسول اسلام صلی الله علیه و آله، خانه شما برای اهل سماوات هم چون درخشانده ترین ستاره برای اهل زمین بدرخشند.

در خانه خود ساعتی در هر شب، در آن وقتی که همه خواباند و مشغول استراحت، با حضرت دوست خلوت کنید و بر عمر گذشته اندوه خورده و اشکی بریزید که آن قطعه از زمین در قیامت به نفع شما شهادت دهد.

وقتی به خانه و بیرون خانه و تمام دنیا و مافیها به نظر وسیله بنگری و توجه

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 260

داشته باشی که آنچه در دست توست از دستت می رود، از تعلق قلبی و محبت خارج از حد نسبت به آنها آزاد می شوی و به جای افتادن در موج خطرناک گناه، پروانه وار به دور معشوق حقیقی به گردش آمده و دائم نسبت به حضرت او احساس فقر و نیاز و احتیاج کرده از ضربه و زیان و خسارت استغنا که بدترین مرض و مهلك ترین آفت است، دور خواهی ماند و با قدرت احساس فقر نسبت به حضرت حق به آن جایی خواهی رسید که دست ملك مقرب از آن کوتاه است.

به قول عارف نیشابوری:

ترك دنیا ترك عقبا ترك ترك

در کلاه فقر می باید سه ترك

از خود و هر دو جهان يك سر ببر	گر كلاه فقر خواهی سر ببر
کی دهندت تا تو می نازی به سر	این كلاه بی سران است ای پسر
این دو عالم زین سه حرف آراستند	شعر و شرع و عرش از هم خاستند
ورنه گر چرخى تو سرگردان شوی	ترك دنیاگیر تا سلطان شوی
گر بخندی ور بگری فرق نیست	باچنین عمری که بیش از برق نیست
چند جنبانم سر زنجیر تو	کار بیرون است از تصویر تو
علم و حکمت تا شود گویا کسی	کاملی گفت است می باید بسی
تا شود خاموش يك حکمت شناس	یا که باید عقل بی حد و قیاس

آری، دنیا و آنچه در اوست به هنگام مرگ از دست تو گرفته می شود، عاقلانه نیست که خود را برای از دست رفتن به رنج حرام و ظلم و جور افکنی، آنچه برای تو می ماند همان است که برای حضرت دوست خالصانه به جای آورده ای که فرموده اند:

الدُّنْيَا كُلُّهَا جَهْلٌ إِلَّا الْعِلْمُ وَالْعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ إِلَّا مَوْضِعُ الْعَمَلِ، وَالْعَمَلُ كُلُّهُ

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 261

هَبَاءٌ إِلَّا مَوْضِعُ الْإِخْلَاصِ «1».

دنیا تاریکی ها است مگر جای علم و تمام علم بر باد است مگر جای عمل و تمام عمل بر باد است الا عمل خالص.
و در خبر است:

لَمَّا مَاتَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: لَمَّا مَاتَ مُوسَى كَلِمَةُ اللَّهِ فَأَيُّ الْخُلُقِ لَا يَمُوتُ؟

إِخْوَانِي لَا بُدَّ مِنَ الْمَوْتِ وَإِنْ طَالَ الْعُمُرُ لِأَنَّ حَيَاتَنَا عَارِيَّةٌ فَلَا بُدَّ أَنْ تُؤْخَذَ مِنَّا الْعَارِيَّةُ كَمَا قَالَتِ الْحُكَمَاءُ الْعَيْشُ عَارِيَّةٌ وَالرُّوحُ عَارِيَّةٌ وَالْدُّنْيَا عَارِيَّةٌ وَالْمَالُ عَارِيَّةٌ وَسَتُؤْخَذُ الْعَارِيَّةُ «2».

زمانی که موسی از دنیا رفت، ملائکه گفتند: وقتی موسی کلیم خدا بمیرد، پس چه کسی نمی میرد؟ برادران! از مرگ چاره‌ای نیست گرچه عمر طولانی شود، برای این که حیات ما عاریتی است و به ناچار این حیات عاریت از ما گرفته می شود، چنان که حکما گفته‌اند: زندگی و روح و دنیا و مال همه عاریت است و به همین زودی این عاریت از دست گرفته خواهد شد!!

آری، به فرموده حضرت صادق علیه السلام: إِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَنْزِلِكَ فَاخْرُجْ خُرُوجَ مَنْ لَا يَعُودُ.

پایه دنیا و اساس زندگی بر يك نَفْس است، اگر اجازه آمدن آن نفس را ندادند به ناگاه رابطات با تمام برنامه‌ها قطع می شود و به عالم دیگر برده می شوی، برای این که به تمام لحظات عمرت رسیدگی شود، چه بهتر که به طور دائم آماده خروج از دنیا باشی، خروجی که برگشتی برایش نیست!!

(1) - مَخَلَاة: 5.

(2) - مَخَلَاة: 20.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 262

خانه از نظر اسلام

اسلام نسبت به تمام شؤون حیات و زندگی انسان دارای نظریات مهم و قابل توجهی است.

اسلام برای سعادت انسان در تمام جوانب زندگی قانون وضع کرده است.

برای انسان چیزی نیست، یا چیزی پیش نمی آید، مگر این که اسلام برای آن برنامه‌ای سازنده و نقشه‌ای الهی دارد.

شاید مسئله خانه و منزل و مسکن و سکنی از نظر مردم چیزی نباشد، ولی اسلام برای خانه و محیط خانه و اهل خانه و مسؤلیت انسان نسبت به خانه مسائل بسیار مهمی دارد.

اسلام، علاقه دارد مرد با زن و فرزندش دارای خانه باشد و داشتن خانه وسیع یا به قدر حاجت و ضرورت را از سعادت و خوشبختی مرد می‌داند.

اسلام برای خانه و ساختن آن و ورود به آن و خروج از آن شرایط بسیار مهم و قابل توجهی دارد که لازم است به بخشی از شرایط اسلام نسبت به خانه و ورود و خروج آن اشاره شود ...

فیما أوصى به النبي صلى الله عليه و آله عَلِيًّا عليه السلام: يا عَلِيُّ العيشُ في ثَلَاثَةٍ: دارٍ قَوْرَاءٍ، وَجَارِيَةٍ حَسَنَاءٍ وَفَرَسٍ قَبَائٍ «1».

در سفارش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام است: یا علی! زندگی در سه چیز است:

خانه وسیع، زن زیبا، اسب شکم لاغر. (اسب نژاد تازی، مرکب خوب)

(1) - من لا یحضره الفقیه: 358 / 4، باب النوادر، حدیث 5762؛ بحار الأنوار: 148 / 73، باب 26، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 263

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ثَلَاثَةٌ لِلْمُؤْمِنِ فِيهِنَّ رَاحَةٌ: دَارٌ وَاسِعَةٌ تُؤَارِي عَوْرَتَهُ وَسُوءَ حَالِهِ مِنَ النَّاسِ، وَامْرَأَةٌ صَالِحَةٌ تُعِينُهُ عَلَى أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَابْنَةٌ أَوْ أُخْتُ يَخْرُجُهَا مِنْ مَنْزِلِهِ بِمَوْتِ أَوْ بِتَزْوِيجِ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: در سه چیز برای مؤمن راحت است: خانه وسیعی که عیب و بدحالی او را از مردم بپوشاند، همسر شایسته‌ای که او را بر برنامه‌های دنیا و آخرت کمک کند، دختر یا خواهری که به مرگ یا به ازدواج از خانه او بیرون رود (کنایه از این که به فساد اخلاقی کشیده نشود).

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ بَنَى بُنْيَانًا رِيَاءً وَسُمِعَتْ حَمَلُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ وَهُوَ نَارٌ تَشْتَعِلُ، ثُمَّ يُطَوَّقُ فِي عُنُقِهِ وَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَلَا يُخْبِسُهُ شَيْءٌ مِنْهَا دُونَ قَعْرِهَا إِلَّا أَنْ يُتُوبَ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ بَنَى رِيَاءً وَسُمِعَتْ؟ قَالَ:

بَنَى فَضْلًا عَلَى مَا يَكْفِيهِ اسْتِطَالَةٌ مِنْهُ عَلَى جِيرَانِهِ وَمُبَاهَاةٌ لِإِخْوَانِهِ «2».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که برای خودنمایی و شهرت خانه‌ای بسازد، آن خانه را تا طبقه هفتم زمینش در قیامت به دوش خواهد گرفت و آن آتش شعله‌وری است که طوق کردن اوست و به همان صورت به جهنم خواهد رفت،

چیزی در این زمینه از او فروگذار نمی شود مگر این که توبه کند. گفتند: ای رسول خدا! چگونه برای ریا و شهرت بنا کند؟ فرمود: اضافه از اندازه بنا کند تا نسبت به همسایگانش سرفرازی کرده و با آن خانه به برادرانش فخرفروشی کند.

(1) - الکافی: 525 / 6، باب سبعة المنزل، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 148 / 73، باب 26، حدیث 2.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 11 / 4، باب ذکر جمل من مناهی النبی صلی الله علیه و آله، حدیث 4968؛ الأمالی، شیخ صدوق: 426، المجلس السادس والستون، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 149 / 73، باب 26، حدیث 4.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 264

در روایت آمده:

در پیشگاه حضرت صادق علیه السلام درباره شومی، سخن گفته شد، حضرت فرمود:

شومی در سه چیز است: زن، مرکب، خانه. اما بدی زن در مهر زیاد و عاق بودن نسبت به شوهر است، اما بدی مرکب، در چموشی و سواری ندادن است، اما بدی خانه در تنگی و کوچکی محیط آن و بدی همسایه و زیادی عیب و نقص آن است «1».

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مِنَ السَّعَادَةِ سَعَةُ الْمَنْزِلِ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: وسعت خانه از سعادت است.

إِنَّ أَبَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُئِلَ عَنْ أَفْضَلِ عَيْشِ الدُّنْيَا فَقَالَ: سَعَةُ الْمَنْزِلِ وَكَثْرَةُ الْمُحِبِّينَ «3».

از ابا الحسن علیه السلام پرسیدند: بهترین لذت دنیا چیست؟ فرمود: خانه وسیع و دوستان زیاد.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمَرْءُ الصَّالِحُ، وَالْمَسْكَنُ الْوَاسِعُ، وَالْمَرْكَبُ الْبَهِيُّ، وَالْوَلَدُ الصَّالِحُ «4».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از سعادت مرد زن شایسته، خانه وسیع، مرکب زیبا و فرزند صالح است.

(1) - بحار الأنوار: 149 / 73، باب 26، حدیث 6؛ الخصال: 100 / 1؛ معانی الأخبار: 152.

- (2) - الکافی: 525 / 6، باب سعة المنزل، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 299 / 5، باب 1، حدیث 6592.
- (3) - المحاسن: 611 / 2، باب سعة المنزل، حدیث 24؛ بحار الأنوار: 152 / 73، باب 26، حدیث 27.
- (4) - مکارم الأخلاق: 125، فی مسکن الواسع؛ بحار الأنوار: 153 / 73، باب 26، حدیث 34.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 265

علی علیه السلام در بصره برای عیادت علاء بن زیاد آمد، چون خانه وسیع او را دید، فرمود:

چنین خانه وسیعی را در دنیا برای چه می خواهی؟ تو در آخرت به خانه وسیع محتاج تری.

آری، اگر به وسیله این خانه وسعت خانه آخرت بخواهی، در آن از مهمان پذیرایی کن و صله رحم بجای آر و حقوق شرعی را از آن آشکار کن، چون چنین عمل کنی به خانه وسیع آخرت رسیده ای «1».

مسمع که یکی از یاران حضرت صادق علیه السلام است می گوید:

امام صادق علیه السلام نامه ای به من نوشت که دوست دارم در بعضی از اتاق های در منزل جایی را به عنوان مسجد انتخاب و اتخاذ کنی، آن گاه دو جامه کهنه زیر پوشی سپس آزادی از آتش جهنم و ورود به بهشت را از خداوند بخواهی و در آنجا کلمه باطل و سخن خارج از حدود شرعی از تو صادر نشود «2».

آداب ورود به منزل و خروج

اسلام برای ورود به منزل و خروج از آن آداب مهمی دارد که رعایت آن آداب بر هر فرد مسلمانی لازم است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

هرگاه یکی از شما داخل در خانه خود شد، بر اهل خانه سلام کند، اگر نبودند، بگوید: سلام بر ما از جانب پروردگار و نیز سوره اخلاص را بخواند که زُداینده فقر است «3».

(1) - بحار الأنوار: 155 / 73، باب 26، حدیث 36.

(2) - بحار الأنوار: 162 / 73، باب 31، حدیث 3.

(3) - بحار الأنوار: 170 / 73، باب 34، حدیث 15.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 266

در روایت مهمی آمده:

وقتی قصد خروج از منزل کردی بگو:

بِسْمِ اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ «1».

به نام خداوند هیچ قدرت و قوتی نیست مگر با کمک خداوند، و آگذار می‌کنم کارهایم را بر خدا.

چون گفتی: «بِسْمِ اللَّهِ»، ملکی می‌گوید: راهنمایی شدی، چون گفتی: «لا حول و لا قوة الا بالله»، می‌گوید: از هر شری حفظ شدی، چون گفتی: «توكلت على الله»، می‌گوید: خداوند تو را کفایت کرد؛ در این حال است که شیطان می‌گوید: چه کنم با بنده‌ای که راهنمایی شده و حفظ گردیده و او را کفایت کرده‌اند.

سپس «قل هو الله» را از جانب راست و چپ و روبرو و پشت سر و بالای سر و زیر پا بخوان که در تمام روز در امان خدا باشی.

و وقتی وارد منزل شدی، بر اهل بیت خود سلام کن، اگر نبودند بگو:

بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ «2».

به نام خداوند و سلام و درود بر فرستاده خداوند، و سلام و درود بر ما و بر بندگان صالح خدا.

در جمیع برنامه‌های تقوا پیشه کن، خلقت را نیکو گردان، در معاشرت با بزرگ و کوچک جانب اعتدال را رعایت کن، با اهل علم و دین متواضع باش، با آن کسی که در ید قدرت توست مدارا کن، با برادران ایمانی هم پیمان باش، در قضای

(1) - مستدرک الوسائل: 460 / 3، باب 13، حدیث 3994.

(2) - مستدرک الوسائل: 377 / 8، باب 44، حدیث 9720.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 267

حاجت و حل مشکل آنان سرعت به خرج بده. از غیبت و سخن چینی و سوء خلق با زن و فرزندان پرهیز، با همسایه نیکی کن که خداوند از تو نسبت به همسایه می پرسد!

از پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله آمده:

خدا مرا به همسایه سفارش کرد، در حدی که گمان بردم از من ارث می برد «1»!

امام صادق علیه السلام فرمود:

کسی که وقت خروج از منزل، ده بار «قل هو الله» را بخواند در حفظ و مراقبت خداست تا برگردد «2».

امام رضا علیه السلام می فرماید:

پدرم هرگاه از منزل خارج می شد، می گفت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَرَجْتُ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ لَا بِحَوْلِ مَنِّي وَلَا قُوَّتِي بَلْ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ يَا رَبِّ مُتَعَرِّضاً لِرِزْقِكَ فَأُتِنِي بِهِ فِي عَافِيَةٍ «3».

به نام خدا که رحمتش بسیار و مهربانی اش همیشگی است، خارج شدم به قوت و نیروی خداوند نه به قدرت و نیروی خویش بلکه به قدرت و نیروی تو ای پروردگارم روزی ات را خواستارم، آن را در همین عافیت به من عنایت کن.

امام رضا علیه السلام از پدرش از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند:

هرگاه از منزلت بیرون رفتی بگو:

(1) - بحار الأنوار: 167 / 73، باب 34، حدیث 6.

(2) - عدة الداعی: 300، حدیث 16؛ بحار الأنوار: 168 / 73، باب 34، حدیث 9.

(3) - الكافي: 542 / 2، باب الدعاء اذا خرج الانسان من منزله، حديث 7؛ بحار الأنوار: 169 / 73، باب 34، حديث 13.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 268

بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا خَرَجْتُ لَهُ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا خَرَجْتُ إِلَيْهِ، اللَّهُمَّ وَسِّعْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَأَتِمَّ عَلَيَّ نِعْمَتَكَ وَاسْتَعْمِلْنِي فِي طَاعَتِكَ وَاجْعَلْنِي رَاغِبًا فِيمَا عِنْدَكَ وَتَوَفَّنِي فِي سَبِيلِكَ وَعَلَى مِلَّتِكَ وَمِلَّةِ رَسُولِكَ «1».

به نام خدا، توکل کردم بر خداوند، آنچه خدا خواهد، جنبش و نیروی نیست مگر به خداوند، خداوندا! خیر آنچه به خاطرش از خانه بیرون شدم از تو می خواهم و از شر آنچه به خاطرش بیرون آمدم به تو پناه می آورم. خداوندا! از فضلت بر من وسعت بخش و نعمت را بر من کامل کن و مرا در طاعتت به کار گیر و اشتیاقم را در آنچه نزد توست قرار ده و مرا بر آیینت و آیین رسالت بمیران.

امام باقر علیه السلام فرمود:

کسی که این دعا را هنگام خروج از منزل بخواند:

أَعُوذُ بِمَا عَادَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ مِنْ شَرِّ هَذَا الْيَوْمِ الْجَدِيدِ الَّذِي إِذَا غَابَتْ شَمْسُهُ لَمْ تَعُدْ، مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَمِنْ شَرِّ غَيْرِي وَمِنْ شَرِّ الشَّيَاطِينِ وَمِنْ شَرِّ مَنْ نَصَبَ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَمِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَمِنْ شَرِّ السَّبَاعِ وَالْهُوَامِ وَمِنْ شَرِّ رُكُوبِ الْمَحَارِمِ كُلِّهَا، أُحِيرُ نَفْسِي مِنَ اللَّهِ مِنْ كُلِّ سُوءٍ.

پناه می برم به آنچه ملائکه خدا و رسولش به آن پناه بردند از شر این روزی که چون خورشید غروب کند بر نمی گردد و از شر نفس خودم و دیگران و شیاطین و دشمنان اولیای الهی و جن و انس و حیوانات وحشی و حشرات و محرمات الهی! پناه می برم به خداوند از تمام بدی ها.

(1) - الأمالی، شیخ طوسی: 371، المجلس الثالث عشر، حديث 799؛ بحار الأنوار: 170 / 73، باب 34، حديث 16.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 269

خدا او را می‌آمرزد و به او توجه می‌کند و مهم او را کفایت کرده و از بدی و شر او را نگهداری می‌کند «1».

همسایه در اسلام

اسلام برای همسایه منزل ارزش فوق العاده قائل شده و دوست‌دار آنان که با هم همسایه هستند. مقررات اسلام را نسبت به همسایه رعایت کرده و باب عواطف و محبت را به روی خویش باز گذارده و غم خوار و دوست‌دار و معین یکدیگر باشند.

در این زمینه روایات مهمی نقل شده که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که يك وجب از زمین به همسایه خیانت کند، خداوند آن يك وجب را تا هفتم مرحله زمین در قیامت به گردن او آویزد مگر این که توبه کند و از خیانتش دست بردارد.

و فرمود: هرکس همسایه را بیازارد بوی بهشت بر او حرام می‌شود و جایش در جهنم است و بد جایی است و هرکس حق همسایه‌اش را ضایع کند از ما نیست؛ جبرئیل، مرتب سفارش همسایه را به من می‌کرد تا جایی که گمان بردم از او ارث می‌برم «2».

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ كَفَّ أَذَاهُ عَنْ جَارِهِ أَقَالَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ عَفَّ بَطْنَهُ وَفَرَّجَهُ كَانَ فِي الْجَنَّةِ مَلِكًا مَحْبُورًا

(1) - المحاسن: 350 / 2، باب 9، حدیث 34؛ بحار الأنوار: 170 / 73، باب 34، حدیث 17.

(2) - الأمالی، شیخ صدوق: 427، المجلس السادس والستون، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 150 / 71، باب 9، حدیث 2.

ابی بصیر می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: کسی که از آزار همسایه اش خودداری کند، در قیامت خداوند از لغزش هایش می گذرد و هرکس شکم و شهوتش دارای عفت باشد، در بهشت ملك مسروری خواهد بود و هرکس انسان مؤمنی را در راه خدا آزاد کند، خداوند در بهشت خانه ای برای او بنا می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود:

چهار چیز کمرشکن است: پیشوایی که معصیت خدا کند و ملت از او فرمان ببرند، زنی که شوهرش از هر جهت او را مراعات کند، ولی او به شوهر خیانت کند، فقری که دواپی برای آن نباشد، همسایه بد در خانه ای که اقامتگاه انسان است. «2».

علی علیه السلام فرمود:

حریم مسجد چهل ذرع است و همسایه چهل خانه از چهار طرف «3».

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَأْمَنْ جَارَهُ بَوَائِقَهُ «4».

امام رضا علیه السلام فرمود: از ما نیست کسی که همسایه اش از شرش در امان نباشد.

به پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله گفتند: غیر زکات در مال حقی هست؟ فرمود: آری،

(1) - الأملی، شیخ صدوق: 552، المجلس الثاني والثمانون، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 150 / 71، باب 9، حدیث 3.

(2) - الخصال: 206 / 1، حدیث 24؛ بحار الأنوار: 150 / 71، باب 9، حدیث 5.

(3) - الخصال: 544 / 2، حدیث 20؛ وسائل الشیعة: 202 / 5، باب 6، حدیث 6331.

(4) - عیون اخبار الرضا: 24 / 2، باب 31، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 151 / 71، باب 9، حدیث 7.

نیکی با مال با رحمی که به انسان پشت کرده، صله نسبت به همسایه مسلمان، به من ایمان ندارد کسی که شب را سیر بخوابد و همسایه‌اش آن هم همسایه مسلمانش گرسنه باشد. سپس فرمود: جبرئیل آن قدر سفارش همسایه را کرد در حدی که گمان کردم از او ارث می‌برم «1».

راوی می‌گوید: مردی از انصار خدمت رسول اسلام صلی الله علیه و آله آمد، عرض کرد:

خانه‌ای در بنی فلان خریده‌ام نزدیک ترین همسایه‌ام کسی است که امیدی به خیر او نیست و از شرش در امان نیستم، حضرت به سلمان و اباذر و مقداد امر فرمود که در مسجد فریاد بزنند که هرکس همسایگان از شرش در امان نباشد، ایمان ندارد و این مسئله را سه مرتبه فریاد کردند. آن‌گاه فریاد زدند که از هر طرف خانه تا چهل خانه همسایه است «2».

قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصِيَّتِهِ عِنْدَ وَفَاتِهِ اللَّهُ اللَّهُ فِي جِبْرَانِكُمْ فَإِنَّهُ وَصِيَّتُهُ نَبِيَّكُمْ مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورَثُهُمْ «3».

امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام ساعت وفاتش فرمود: خدا را خدا را نسبت به همسایگان که سفارش پیامبر شناسست، به طوری وصیت نسبت به آنان کرد که گمان بردیم از آنان ارث می‌بریم.

این بود قسمتی از مسائل مهمی که درباره اصل خانه و ورود به آن و خروج از آن و حقوق همسایه آن در اسلام آمده که به مناسبت لفظ «دار» در اصل روایت به آن اشاره شد.

(1) - الأملی، شیخ طوسی: 520، المجلس الثامن عشر، حدیث 1165، بحار الأنوار: 151 / 71، باب 9، حدیث 8.

(2) - الكافي: 666 / 2، باب حق الجوار، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 152 / 71، باب 9، حدیث 12.

(3) - نهج البلاغة: نامه 47؛ تحف العقول: 197؛ بحار الأنوار: 153 / 71، باب 9، حدیث 16.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 272

امید است خانه همه ما خانه عبادت، تربیت، فضیلت، کرامت، اجرای حقوق الهی باشد و خروج ما از منزل همراه با عبرت و به نیت خدمت به تمام مسلمانان و گره‌گشایی از گرفتاران عالم باشد و همان طور که حضرت صادق علیه السلام فرمودند، به گونه‌ای از خانه خارج شو که گویی دیگر به آن بر نمی‌گردی!!

جداً آنان که به این خانه‌های از دست رفتنی و به این خشت و گل ناقابل دل بسته‌اند و برای به دست آوردن و حفظ آن خود را به هر آب و آتشی می‌زنند و مراعات حلال و حرام خدا را نمی‌کنند، از نور عقل محجوب و از بارگاه قدس دور و از فیوضات ربانی آینه دل آنان مستور است.

درون خانه‌ها دیوانه‌ای چند	بیابانست و کوه و خانه‌ای چند
سراسر کودک و افسانه‌ای چند	نه مردی بینی اینجا نه حقیقت
کهن رندی که زد پیمان‌های چند	همه پیر خراباتش بنامند
پری جویان زهم دیوانه‌ای چند	ز روی سالکانش چشم بد دور
برای خاطر پروانه‌ای چند	بسوزد شمع اینجا خویشتن را
همه در کاوش ویرانه‌ای چند	نه گنجی هست و نه جویای گنجی
شدی خلوتگه فرزانه‌ای چند	چه خوش بودی گر این دارالجمانین

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 273

[وَلَا يَكُنْ خُرُوجُكَ إِلَّا بِطَاعَةِ أَوْ فِي سَبَبٍ مِنْ أَسْبَابِ الدِّينِ]

خروج از خانه

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

بیرون رفتن از خانه یا برای طاعت از حق و انبیا و امامان علیهم السلام باشد، یا علت خروج مسئله‌ای از مسائل دین الهی.

آنچه در اسلام خیر و نیکی شناخته شده، انجام آن اطاعت از امر حق و به جای آوردن آن عبادت و بندگی خداست. خروج از منزل اگر به نیت کار خیر و انجام یک برنامه نیک و گره‌گشایی از کار مسلمانان باشد، در حقیقت گردش و حرکت در مدار طاعت خداست.

نیت خروج در روایات

در زمینه نیت هر کار خیر و عمل نیکی که انسان به هنگام خروج از خانه داشته باشد، روایات مهمی در کتب اسلامی وارد شده است که به بعضی از آن روایات اشاره می‌شود.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ «1».

(1) - الكافي: 2/ 163، باب الإهتمام بأمر المسلمين، حديث 1؛ بحار الأنوار: 337/ 71، باب 20، حديث 116.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 274

نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس صبح کند و تصمیم به قیام جهت امور مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نیست.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ «1».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداپرست‌ترین مردم آن کس است که نسبت به مردم خیرخواه‌تر و دل پاک‌تر برای تمام مسلمانان باشد.

قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: عَلَيْكَ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ «2».

راوی می‌گوید شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: بر تو باد که خیرخواه خلق باشی و اندرزگوی آنان که به کاری بهتر از آن با حضرت حق برخورد نکنی.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْخَلْقُ عِيَالٌ اللَّهُ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَأَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُوراً «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خلق روزی خور و عیال خداوند و محبوبترین مردم نزد خدا کسی است که به عیال خدا سود دهد و برای خانواده‌ای سرور و شادی فراهم کند.

(1) - الکافی: 2 / 163، باب الإهتمام بأمر المسلمین، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 338 / 71، باب 20، حدیث 117.

(2) - الکافی: 2 / 164، باب الإهتمام بأمر المسلمین، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 338 / 71، باب 20، حدیث 118.

(3) - الکافی: 2 / 164، باب الإهتمام بأمر المسلمین، حدیث 6؛ بحار الأنوار: 339 / 71، باب 20، حدیث 121.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 275

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ اللَّهُ؟ قَالَ أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ «1».

از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: محبوب ترین مردم نزد خدا کیست؟ فرمود:

سودمندترین مردم برای مردم.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَةً مَاءٍ أَوْ نَارٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از مسلمانان ضرر هجوم آبی یا آتشی را بگرداند، بهشت بر او واجب می شود.

آری، با نیت این برنامه‌ها هرکس از خانه خارج شود، خروج او خروج در طاعت و عبادت خداست؛ اگر تمام مرد و زن مسلمان در بیرون رفتن از خانه با چنین قصد و نیتی خارج گردند بسیاری از مشکلات مردم حل خواهد شد و زندگی بر همگان آسان خواهد گشت.

در روایات مهم اسلامی آمده کسی که از خانه خود برای صلح و رحمت و رسیدگی به مشکلات اقوام و خویشان خود قدم بردارد، ثواب آن قدم در پیشگاه حضرت دوست ثوابی عظیم و فوق العاده است.

فِي مَنَاهِي النَّبِيِّ قَالَ: مَنْ مَشَى إِلَى ذِي قَرَابَةِ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ لِيَصِلَ رَحْمَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَجْرَ مِائَةِ شَهِيدٍ وَلَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ أَرْبَعُونَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَيَمْحَى عَنْهُ أَرْبَعُونَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَيَرْفَعُ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مِثْلُ ذَلِكَ وَكَأَنَّمَا عَبَدَ اللَّهَ مِائَةَ سَنَةٍ صَابِرًا مُحْتَسِبًا
«2».

(1) - الكافي: 164 / 2، باب الإهتمام بأمر المسلمين، حديث 7؛ بحار الأنوار: 339 / 71، باب 20، حديث 122.

(2) - من لا يحضره الفقيه: 15 / 4، باب ذكر جهل من مناهي النبي، حديث 4968؛ الأملی، شيخ صدوق: 431، المجلس السادس والستون، حديث 1؛ بحار الأنوار: 89 / 71، باب 3، حديث 6.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 276

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که با جان و مال برای صله رحم حرکت کند، ثواب صد شهید در نامه عملش نوشته می شود و برای او به هر قدمی چهل هزار حسنه و پاک شدن چهل هزار گناه است و به همین صورت دارای درجات است و گویی خدا را صد سال صابر و محتسب عبادت کرده است.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

هیچ قدمی نزد خداوند محبوب تر از این دو قدم نیست: قدمی که مؤمنی بر می دارد و با آن صف جهاد را محکم می کند و قدمی را که برای صله رحم برمی دارد «1».

امام صادق علیه السلام فرمود:

صله رحم و نیکی به مردم حساب قیامت را آسان و آدمی را از گناه حفظ می کند، به رحم خود برسید و با برادران نیکی کنید، گرچه به خوبی سلام کردن و جواب سلام باشد «2».

امام باقر علیه السلام فرمود:

علی علیه السلام می فرمود: ما اهل بیتی هستیم که دستور داریم اطعام طعام کرده و به داد مصیبت زده رسیده و به هنگامی که مردم در خوابند نماز بخوانیم «3».

- (1) - الأملی، شیخ مفید: 11، المجلس الأول، حدیث 8؛ مستدرک الوسائل: 15 / 252، باب 12، حدیث 18148.
- (2) - الکافی: 2 / 157، باب صلة الرحم، حدیث 31؛ بحار الأنوار: 71 / 131، باب 3، حدیث 98.
- (3) - الکافی: 4 / 50، باب فضل اطعام الطعام، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 71 / 360، باب 23، حدیث 6.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 277

امام صادق علیه السلام فرمود:

برای نماز از خانه درآمده و به مسجد حاضر شوید، برای مردم همسایه نیکی باشید، اقامه شهادت کنید و در تشییع جنازه حاضر گردید، شما را جز زندگی با مردم چاره‌ای نیست که حیات کسی بی نیاز از مردم نمی باشد؛ ما آن قدر با مردم خون گرمیم که حتی در کنار جنازه آنان حاضر می شویم، بر شماست که با مردم به مانند ما ائمه رفتار کنید، تا مردم اهل اسلام و ایمانند؛ اگر بخواهید از مردم جدا گردید، از هواپرستان جدا شوید. سپس حضرت فرمود: نماز را نیکو به جا آورید و برای آخرت و به نفع خویش عمل کنید که مردی نسبت به امر دنیا زرنگ است، می گویند: فلانی زرنگ است ولی زرنگ واقعی فقط زرنگ نسبت به آخرت است «1».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر کسی شما را دعوت کرد اجابت کنید، به عیادت مریض بروید، هدیه را بپذیرید و به احدی از مسلمانان ظلم نکنید «2».

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: سَأَلُوا الْعُلَمَاءَ، وَخَالَطُوا الْحُكَمَاءَ، وَجَالَسُوا الْفُقَرَاءَ «3».

پیامبر عزیز خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از علما بپرسید، با حکما همنشین شوید و با فقرا مجالست کنید.

- (1) - مستدرک الوسائل: 8 / 313، باب 1، حدیث 9529؛ بحار الأنوار: 71 / 162، باب 10، حدیث 24.
- (2) - الأملی، شیخ طوسی: 638، حدیث 1317؛ بحار الأنوار: 71 / 163، باب 10، حدیث 27.

(3) - تحف العقول: 41؛ مشکاة الأنوار: 134، الفصل الثامن فی العلم؛ بحار الأنوار: 188 / 71، باب 13، حدیث 14.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 278

حقوق مؤمن بر مؤمن

معلى بن خنيس به حضرت صادق عليه السلام عرضه داشت:

حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ حضرت فرمود: هفت حق واجب است که مخالفت با هريك، خروج از ولایت خدا و طاعت اوست!! عرضه داشتیم: آنها چیستند؟

فرمود: ای معلى! دوست توام و بر تو می‌ترسم که این حقوق را بگویم و تو ضایع کنی و در مقام حفظش بر نیایی و بدانی و عمل ننمایی.

عرضه داشتیم: «لا قوة الا بالله».

فرمود: آسان ترین حق این است که دوست بداری برای او آنچه را برای خود دوست داری و نخواهی برای او آنچه را برای خود نمی‌خواهی.

حق دوم: در برآوردن حاجتش حرکت کرده و کوشش کنی و خشنودی و رضای او را بجویی و با گفتارش مخالفت ننمایی.

حق سوم: با نفس و مال نسبت به او توجه کنی و با دست و قدم و زبان به او یاری دهی.

حق چهارم: دیدبان و دلیل و آینه و پوشش او باشی.

حق پنجم: تو سیر نباشی او گرسنه، تو پوشیده نباشی او برهنه، تو سیراب نباشی او تشنه.

حق ششم: اگر برای تو زن و خدمتکار هست، ولی او بدون زن و خدمتکار است، خدمتکار خود را به خانه او فرستی که لباسش را بشوید و طعامش را آماده کند و رختخوابش را بپن نماید که اینها حقوق بین تو و اوست.

حق هفتم: قسمش را تصدیق کنی، دعوتش را اجابت نمایی، به تشییع

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 279

جنازه اش حاضر شوی و در مرضش از او عیادت نمایی، بدنت را برای حل مشکلتش آماده کنی، کاری کنی که حاجتش را مجبور نشود از تو بخواهد، بلکه به محض فهمیدن حاجت او به قضای حاجتش اقدام کنی، چون این حقوق را به جای آوردی ولایت و دوستی را به او متصل و از آن جانب به ولایت حق متصل شده است «1»!!

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحْسِنْ يَا إِسْحَاقَ إِلَى أَوْلِيَائِي مَا اسْتَطَعْتَ فَمَا أَحْسَنَ مُؤْمِنٌ إِلَى مُؤْمِنٍ وَلَا أَعَانَهُ إِلَّا حَمْسَ وَجْهِ إِبْلِيسَ وَقَرَّحَ قَلْبُهُ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: ای اسحاق! به دوستانم تا جایی که می توانی نیکی کن که مؤمن به مؤمن نیکی نمی کند مگر این که صورت ابلیس لطمه خورده و قلبش پر از هم و غم می گردد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مؤمن، برادر مؤمن و چشم او و راهنمای اوست، به او خیانت نمی کند و خذلان او را نمی خواهد، مؤمن برای مؤمن برکت است، دو مؤمن وقتی وارد منزل مؤمنی می شوند و آن مؤمن گرسنگی آنها را برطرف می نماید بهتر از آزاد کردن يك بنده است؛ وقتی مؤمنی به مؤمنی قرض بدهد به خاطر خدا، اجرش همانند صدقه است و وقتی مؤمن برای حل مشکل مؤمن قدم بردارد، به هر قدمی حسنه ای به او عنایت می شود و سیئه ای از او محو می گردد و درجه ای از او بالا می رود و پس از آن به ده حسنه رسیده و ده حاجتش برآورده می گردد و مؤمنی که پشت سر مؤمن دعا

(1) - الکافی: 2 / 169، باب حق المؤمن علی اخیه، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 71 / 238، باب 15، حدیث 40.

(2) - الکافی: 2 / 207، باب فی الطاف المؤمن واکرامه، حدیث 9؛ وسائل الشیعة: 16 / 377، باب 32، حدیث 21807.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 280

کند، ملکی می گوید همانند این برای خود تو است و مؤمنی که غمی از دل مؤمن بر دارد خدا غمی از غم‌های آخرت او برمی دارد و مؤمنی که مظلومی را کمک دهد برایش از روزه يك ماه و اعتكاف در مسجد الحرام بالاتر است و هرگاه مؤمنی مؤمن را یاری دهد، خدا در دنیا و آخرت او را یاری دهد «1».

در این زمینه‌ها روایات بسیاری وجود دارد؛ که وظیفه انسان را به هنگام خروج از خانه معین کرده و می‌خواهد انسان مسلمان به هنگام خروج از خانه فقط برای طاعت و امور دین خارج گردد، چون به این نیت خارج شود و نیت خود را در تمام زمینه‌ها عملی سازد خروجش طاعت و موقعیتش در پیشگاه حضرت ربوبی بختین موقعیت خواهد گشت.

راستی چه پر ارزشند آن بزرگوارانی که به قصد خدمت به اسلام و مسلمانان از خانه خارج می‌شوند.

در راه خدمت به خلق

یکی از بزرگان داستان مهمی برایم نقل کرد از اوایل جنگ جهانی اول در تهران که در آن درس و عبرت و پند برای همگان است.

مردی بود متقی، با فضیلت، بزرگوار و آراسته به تربیت الهی و دارای روح ملکوتی که در بازار تهران دارای يك مغازه بود.

درآمد مالی خود را دو تقسیم کرده بود، قسمتی را برای مخارج خانه خود گذاشته بود و سهم دیگر را برای رفع نیاز نیازمندان.

بدون انجام کار خیر راحت نبود، دلش ملامت از غم برای مسلمانان بود، کار

(1) - الاختصاص: 27، حدیث الغار؛ بحار الأنوار: 311 / 71، باب 20، حدیث 67.

نیکی نبود مگر آن که در آن سهم داشته باشد. از خانه جز برای کار خیر و طاعت حق و امری از امور اسلام خارج نمی‌گشت.

روزی از خانه مطابق با نیت همیشگی خود خارج شد، ولی آن روز به کار خیری برنخورد، با کمال اندوه و تأسف به خانه برگشت، به همین سبب میلی به غذا نداشت، خوابش نمی برد، ناراحت و رنجیده بود.

ساعت‌ها از شب می گذشت، شهر به خواب رفته بود، اما دیده او بیدار بود، لباس پوشید و به همسرش گفت: من به قصد حل مشکل مسلمانی یا انجام کار خیری از خانه خارج می شوم.

خانه را ترک کرد و از این کوچه به آن کوچه، از این محل به آن محل، از این خیابان به آن خیابان در حرکت بود، از خدای مهربان توقع داشت در آن وقت شب کار خیری نصیبش شود!!

ناگهان صدای ناله‌ای توجه او را جلب کرد، به سوی صاحب ناله رفت، جوانی را دید سر به دیوار گذاشته، آه می کشد و اشک می ریزد.

به جوان سلام کرد، دردش را پرسید، از گفتن درد و رنجش ابا داشت، به او گفت: جز برای رفع حاجت و برطرف کردن درد دردمند از خانه بیرون نیامده‌ام، دردت را بگو.

جوان در پاسخ گفت: اینجا نزدیک محله بدکاران است، مرا قدرت ازدواج نیست، به تازگی دختر جوان زیبارویی را به این خانه که خانه بدکاران است آورده‌اند، من مایل به آن دخترم، به خاطر پول کم من، رئیس این خانه که خانم نسبتاً مسنی است از ورود من به خانه و دیدار دختر جلوگیری می کند!

آن مرد بافضیلت به جوان گفت: اکنون که دختر در معرض فساد مفسدین قرار نگرفته، اگر به او علاقه شدید داری و حاضر به ازدواج با او هستی، من وسائلتش را فراهم کنم.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 282

جوان باور نمی کرد، بهت زده شده بود، در پاسخ آن مرد گفت: اگر این خدمت را نسبت به من انجام دهی، کار بزرگی کرده‌ای.

آن مرد با کرامت در خانه را زد، خانم رئیس در را باز کرد، چشمش به قیافه‌ای الهی و چهره‌ای ملکوتی افتاد، سخت تعجب کرد، فریاد زد: ای مؤمن! می دانی اینجا کجاست؟ اینجا محله بدکاران است، شما را چه شده به این ناحیه گذر کرده‌ای؟

جواب داد: دختری را که جدیداً به خانه شما آورده‌اند، برای این پسر می‌خواهم، چنانچه میسر است این خدمت را انجام داده و دلی را از اندوه و رنج به در آر.

جواب داد: این دختر جهت ماندن در این خانه نزدیک به پنجاه تومان ضمانت سپرده، شما حضری آن پنجاه تومان را بپرداز؟

گفت: آری، با آن که پنجاه تومان در آن زمان پول زیادی بود و با آن می‌توانستند کار عمده‌ای انجام دهند، ولی آن مرد بزرگوار در راه رضای محبوب حاضر به پرداخت آن پول بود.

آری، عاشق الله جان و مال را فقط برای حضرت او می‌خواهد، مال و جان اگر در راه او نباشد، مال و جان نیست و بال و بار شیطانی است.

عاشق جز به معشوق و محب جز به محبوب فکر نمی‌کند، جان و مال عنایت خداست و باید خرج خدا شود.

در صورتی که مال در راه دوست مصرف شود، برای انسان سودمند است ورنه در برزخ و قیامت جز بار سنگین و عذاب مهلك چیز دیگری برای انسان نیست.

اهل حال و اهل خدا جز خدا نمی‌شناسند و سراپایی جز دلبر نمی‌دانند، آنان هرچه می‌خواهند برای او می‌خواهند و هرچه انجام می‌دهند برای او انجام می‌دهند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 283

عمر و وقت و زمان را فقط برای او می‌خواهند، فدا کردن مال و جان در راه او برای آنان سهل است. عشق برای آنان چیزی جز خدا باقی نگذاشته، آنچه مربوط به محبوب آنان نیست از آن روی گردانند و هرچه در ارتباط با محبوب آنان است، به جان و دل به طرف آن می‌دوند.

به قول یکی از شعرای معاصر:

دهند من ندهم نقد دولت غم دوست

به جان دوست که گر عالم و هر آنچه در اوست

که پشت پا زده بر روزگار و آنچه در اوست

نهاده پا به ره پیشگاه عشق کسی

تفاوتی نکند خواه درد، خواه دوا	ز دوست هرچه رسد در مذاق جان نیکوست
وجود دلبر و من حکم جان و تن دارد	تمام قدرت من در کف اراده اوست
به روی دوست گر افتد نگاه عاشق مست	عجیب نیست نگنجدگر از شعف در پوست
چه غم که دود غم عشق را دواپی نیست	که دردمند تو را درد بی دوا داروست
تو دوست باش چه پروا زیک جهان دشمن	تو یار باش چه اندیشه از ملامت گوشت

آن مرد کریم و بافضیلت پنجاه تومان را داد و آن دختر را گرفت و همراه پسر به خانه خود برد، از پسر درخواست کرد جهت کار نزد خودم باش و از همسرش

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 284

درخواست نمود به دختر تعالیم اسلامی بیاموزد.

پس از مدت کمی که دختر آراسته به فضایل شد و پسر رموز کار را یاد گرفت، عروسی مفصلی جهت آنان برگزار کرد.

مدت‌ها گذشت، روزی پسر به نزد آن مرد باکرامت آمد، عرضه داشت: تو مانند یک پدر جهت من حق پدری به جای آوردی و بالاترین خدمت را نسبت به من انجام دادی، هم اکنون از تو می‌خواهم به من اجازه دهی همراه همسرم از تهران کوچ کرده و به محل اصلی خود شهر منجیل بروم.

آن مرد بزرگوار به او رخصت سفر داد، پسر همراه با همسرش به شهر اصلی خود آمد، در آنجا ماندگار شد، رابطه او با آن مرد بزرگ توسط نامه بود.

سالها گذشت، برای آن مرد باکرامت سفری به سوی رشت و بندر انزلی اتفاق افتاد، هنگام غروب به شهر منجیل رسید، جمعیت کثیری را کنار نانوایی دید که همه جهت نان گرفتن گرد آمده ولی نان کم و مقداری گران بود.

سؤال کرد: چه خبر است؟ گفتند: ایام جنگ جهانی اول است، آذوقه خیلی کم شده، به علاوه مهاجرین زیادی در مساجد و حسینیه‌های شهر مقیم شده و از کمبود نان رنج می‌برند!!

پرسید: گندم و آرد این ناحیه در اختیار کیست؟ گفتند: فلان شخص، به محض شنیدن نامش معلوم شد، همان جوانی است که سال‌ها پیش آن خدمت بزرگ را در حق او کرده، نشانه خانه او را پرسید، به خانه او رفت، در زد، خدمتکار گفت:

کیست؟ گفت: صاحب خانه را می‌خواهم. صاحب خانه در را باز کرد، تا چشمش به آن مرد باکرامت افتاد از شوق فریادی کشید و او را در آغوش گرفت و زن و فرزندش را به دیدار او دعوت کرد. به آن مرد خوش آمد گفت و از او دعوت کرد به درون خانه بیاید، ولی او گفت: من قدم به این خانه نمی‌گذارم مگر این‌که مشکل

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 285

نان در این منطقه حل شود!!

آن پسر به انباردار خبر داد در انبارها را باز کن و نثار قدم این عزیز، گندم و آرد را به نازل‌ترین قیمت ممکن همین امشب در اختیار نانوایان شهر قرار بده و به نانوایان از قول من بگو امشب تا نیمه شب یا سحر پخت کنند، اگر مخارج اضافی در برداشت به عهده من، شب به نیمه نرسیده بود که بر تخت نانوایان منجیل نان فراوانی قرار داده شد، ولی مشتری برای بردن نداشت.

راستی بعضی از انسان‌ها چه وجود با برکت و پرمفعتی هستند، چون در خانه قرار می‌گیرند شمع خانه‌اند، چون قدم از خانه به بیرون می‌گذارند برای خلق خدا منبع خیرند.

اندیشه پیش از عمل

بیایید در تمام برنامه‌ها چنانچه قرآن مجید در بسیاری از آیات دستور می‌دهد فکر کنیم، نور فکر نمی‌گذارد عمر را به بطالت بگذرانی، نور فکر نمی‌گذارد، کار خیر و عمل نیکی از ما فوت شود، نور فکر نمی‌گذارد که فقط به فکر خود بوده و هر چیزی را برای خود بخواهیم، فکر آفتاب زندگی و منبع بسیاری از امور الهی در حیات انسان است، فکر ریشه عمل و بلکه بالاتر از عمل است، چون هر عمل نیکی محصول فکر پاک است.

سلطان ولد در کتاب «ریاب نامه» می‌گوید «1»:

فکر، بالای عمل است؛ زیرا عمل فعل جوارح است و فکر عمل باطن، عمل در دست آدمی است، اما فکر مقدر آدمی نیست مگر آن را حق تعالی بخشد.

(1) - رباب نامه: 32.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 286

و غرض از فعل جوارح جوشش فکر است که:

تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً «1».

لحظه‌ای فکر کردن از هفتاد سال عبادت بهتر است.

عمل، هم چون درخت است و فکر، هم چون میوه درخت؛ زیرا می‌فرماید:

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَ تَبَائِغُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ «2».

چون بنده‌ای چهل روز تمام امورش را برای حق خالص کند چشمه‌های حکمت از دلش بر زبانش ظاهر می‌گردد.

پس معلوم شد که حکمت ثمره عمل است، اگر عمل باشد و ثمره نباشد معلوم شود که آن عمل می‌نمود اما در حقیقت عمل نبود چنان که در صورت درم قلب به صورت درم می‌نماید و در حقیقت درم نیست.

آری، فکر علت عمل و عمل علت حکمت و حکمت علت حل تمام مشکلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، مادی و معنوی است.

خداوند حکیم، قرآن کریم را برای ساخته شدن فرد و جامعه حکیم نازل کرده و آن کس که از فکر و عمل و حکمت بهره ندارد، ارتباطی با خداوند و فیوضات حضرت او ندارد و چنین کسی نباید توقع خیر دنیا و آخرت داشته باشد که سعادت دنیا و آخرت نصیب آن کسی است که دارای فکر الهی و عمل اسلامی و حکمت ربانی باشد.

بی‌فکر، دچار دنیای غلط می‌شود، دنیایی که او را از تمام حقایق و معارف غافل کرده و به بدبختی و شقاوت می‌کشد.

(1) - جامع الأخبار: 94، الفصل الثاني والخمسون في اللسان.

(2) - جامع الأخبار: 94، الفصل الثاني والخمسون في اللسان.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 287

زندگی و حیات و دنیایی که عامل رشد و کمال و بالا رفتن شخصیت انسان نباشد و آدمی در گرفتار بودن به آن دنیا از یاد حق و ذکر دوست غافل بماند پیشیزی ارزش ندارد.

سلمة الاحمر می گوید: بر هارون الرشید وارد شدم، او را در کنار کاخ ها و قصرها دیدم، این شعر را خواندم:

فلیت قبرك بعد الموت يتسع

اما بيوتك في الدنيا فواسعة

خانه هایت در دنیا وسیع است، ای کاش بعد از مرگت نیز خانه قبرت وسیع باشد.

هارون گریه کرد و گفت: ای سلمه! به نحو مختصر مرا موعظه کن. گفتم: ای هارون! اگر در بیابانی خشک و بی آب و علف قرار بگیری و تشنگی تو را تا سرحد مرگ ببرد، با چه قیمتی حاضری آب بخری آن هم به اندازه يك شربت؟ گفت: با نصف آنچه در اختیار دارم!

گفتم: اگر آب را به این قیمت خریدی و خوردی، ولی از تو دفع نشد و دچار مرض حبس البول شدی، چه قیمت حاضری پردازی که از این رنج راحت شوی؟

گفت: نصف دیگر ثروتم را، گفتم: خدا لعنت کند دنیایی را که به شربت آب و بولی از دست می رود!!

بیایید آنچه در دست داریم همه را در راه خشنودی حضرت حق قرار دهیم، بیایید برای خدا باشیم و برای خدا بمیریم، بیایید برای خدا به خانه خود برویم و برای خدا از خانه خارج شویم و کاری کنیم که از ما نسبت به حضرت حق جز طاعت و نسبت به خلق خدا جز خدمت کاری صادر نشود، بیایید به حضرت حق عرض کنیم:

جز هوای تو ندارم سر سودای دگر
 نیست غیر توام ای دوست تمنای دگر
 بندم از پا بگشا زان که اسیر تو دمی
 از سر کوی تو هرگز نرود جای دگر

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 288

رفتن آن روز میسر شود از کوی توام
 که جز آنم دل دیگر بود و پای دگر
 هر ششم مزده فردا دهی از وصل و کنی
 باز فردا چو شود وعده به فردای دگر
 در بی سلسله موی تو ای مونس جان
 هر طرف می نگرم واله و شیدای دگر
 من نه آنم که به غیر از سر آن کوی صبور
 باشدم چون دگران منزل و مأوای دگر

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 289

[وَأَلْزِمِ السَّكِينَةَ وَالْوَقَارَ وَادْكُرِ اللَّهَ سِرًّا وَجَهْرًا]

آداب خروج از منزل

چون از خانه خارج شدی ادب در راه رفتن را مراعات کن و ادب در این است که با آرامش دل و آرامش بدن حرکت کنی، از افراط و تفریط در راه رفتن اجتناب کن، از حرکت‌های لغو و بیهوده و اعمال ضد حق بر حذر باش و در درون و برون خود متذکر حضرت حق باش که با متذکر بودن نسبت به حق و شؤون حضرت او که انبیا و ائمه و اولیا و حلال و حرام و قبر و برزخ و قیامت و حساب و کتاب است از تمام خطرات بیرون از منزل که عبارت از نگاه به نامحرم، رابطه نامشروع، ظلم به زبردست، مال حرام، احتکار جنس، تقلب و خدعه و حيله و مکر با مردم و ...

مصون خواهی بود.

در روایات آمده که روزگاری بر مردم بیاید که مؤمن از خانه خارج شوند، ولی کافر و بی‌دین به منزل برگردند!!

چون سراً و جَهراً یاد حضرت او باشی، شیطان و شیاطین از حمله به تو و ضربه زدن به شؤون معنوی تو عاجز خواهند بود.

و اگر بخواهی مسئله ذکر و یاد خدا سراً و جَهراً به وقت بیرون بودن از خانه در تو قوی و با شدت باشد، لازم است هر روز در هنگام خروج از خانه یا هرچند روز يك بار خدمت یکی از مردان الهی و عالمان ربانی رسیده و از نفس پاك او همت

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 290

گرفته روح و جان و قلب و سر خود را قوت بخشی و بدان که بدون توسل به ذیل عنایت انبیا و ائمه، یا جانشینان آن بزرگواران به پایان راه نخواهی رسید و همای سعادت بر سرت به پرواز نخواهد آمد.

گفته‌اند: اصل عبادت و مسلمانی، روی آوردن است به مردان حق، اگر به هزاران نوع طاعت آراسته باشی و به علوم و اخلاق پیراسته، چون منکر ایشان شوی، مردود حق گردی، دلیل بر آن در زمان مصطفی صلی الله علیه و آله هرکه به او رو نیورد و منکر حال او گشت حق تعالی طاعت‌ها و عبادت‌های آن کس را از سلك معصیت شمرد، بلکه از کافران و مردودان گشت و در آخر علف دوزخ شد «1».

هست ناخوش تر ز فسق و معصیت

بی‌وجود مصطفی آن طاعتت

بعد توبه می‌رسد او را صلات

زان که عاصی دارد امید نجات

آدمی از کرد آن کافر شود

لیک آن طاعت که بی‌احمد بود

زانکه باشد کفر را دوزخ جزا

نیست کافر را امیدی از خدا

پس بگیر آن مرد را و دم مزین

تا کشد از چاه کفرت بی‌رسن

تو هر روز و هر ساعت محتاج به تذکری، چون هر لحظه در معرض بزرگ‌ترین خطرهایی، چه بهتر که برایت خضر راهی باشد و تو به وقت خروج از خانه در ابتدای روز او را ببینی و به وقت برگشتن به منزل هم او را ملاقات کنی که همت و نفس و نصیحت و حکمت او تو را از افتادن در قیود سخت و خطرناک شیطان حفظ کند و حداقل در کسب و کار و رابطه با مال و پول که سخت‌ترین جاذبه‌ها و کشش را دارد، تو را از حرام خدا حفظ نماید که روزی انسان با توجه به سعی و کوشش و کار و فعالیتی که دارد از حلال و رزق طیب و طاهر مقرر شده و آدمی

(1) - ریاب نامه: 430.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 291

باید به حلال خدا که از راه کسب مشروع به دست می‌آورد قانع باشد.

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

ای مردم! می‌دانید خدای شما چه می‌گوید؟ گفتند: خدا و رسول او بهتر می‌داند. فرمود: در استوای بر عرش و نظر بر خلق می‌فرماید: بندگان من! شما مخلوق من و من خالق شمایم و روزی شما به دست من است، در آنچه من برای شما تکفل کرده‌ام خود را به رنج و مشقت و به خصوص بلای حرام دچار نکنید، روزی را از من بخواهید و خود را برای من قرار دهید، حوائج خود را به من اظهار نمایید، من روزی شما را بدون افتادن در رنج و مشقت حرام و رنج اضافی می‌رسانم.

ای مردم! می‌دانید خدای شما چه گفته؟ گفتند: خدا و رسول بهتر می‌داند.

فرمود: خداوند می‌فرماید: انفاق کنید تا بر شما انفاق کنم و وسعت به اهل و عیال و مردم بدهید تا بر شما وسعت بدهم، تنگ نگیرید که بر شما تنگ خواهم گرفت، ابواب رزق به عرش من در شب و روز باز است، من رزق را به بندهام بر اساس نیت و بخشش و صدقه و انفاقش نازل می‌کنم، هرکس دست باز داشته باشد، من هم نسبت به او دست باز خواهم داشت و هرکس سخت بگیرد و کم خرج کند نسبت به او سخت خواهم گرفت «1»!!

چه نیکوست که انسان وقتی با مال حرام روبرو شد، هرچند زیاد باشد برای خاطر خدا صبر کند و استقامت ورزد که به حرام آلوده نشود.

محاسبی می گوید:

لِكُلِّ شَيْءٍ جَوْهَرٌ وَجَوْهَرُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَجَوْهَرُ الْعَقْلِ الصَّبْرُ «2».

(1) - مَخَلَاة: 31.

(2) - شرح نَجْمِ الْبَلَاغَةِ، ابن ابی الحدید: 322 / 1، فصل فی مدح الصبر وانتظار الفرج.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 292

برای هر چیز حقیقتی است و حقیقت انسان عقل است و حقیقت عقل صبر و پایداری و استقامت است.

کسی که در حرام خدا صبر پیشه کند، دلش به انوار معرفت روشن گشته و جانش ظرف تجلی صفات خواهد شد و کششی در قلب او نسبت به حضرت یار پیدا خواهد شد که از طرفی نسبت به تمام امور به آرامش خواهد رسید و از طرفی نسبت به محبوب تا رسیدن به مقام وصل واله و حیران و بی قرار خواهد گشت.

این دل شکسته خطاب به محبوب واقعی چنین سروده‌ام:

رویت بنما که جان فشانم

ای نور دل و فروغ جانم

سوزد همه مغز استخوانم

در آتش هجرت ای دل آرام

رحمی بنما که در فغانم

بردی دل من به یک اشارت

بنشسته به خاک آستانم

تا روی تو بینم ای مه حسن

برگو که چگونه زنده مانم

درمان نشود اگر غم هجر

تا دل زغم تو وارهام	باز آی و به من عنایتی کن
آنسان که تو خواهم من آنم	احوال مرا چگونه خواهی
مسکینم و زار و ناتوانم	با قوت عشق گیر دستم

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 293

[سَقَلَ بَعْضُ أَصْحَابِ أَبِي الدرداءِ أَهْلَ دارِهِ عَنْهُ فَقَالَتْ:

خَرَجَ، فَقَالَ: مَتَى يَعُودُ؟ قَالَتْ: مَتَى يَرْجِعُ مِنْ رُوحِهِ بِيَدِ عَيْزِهِ؟! وَلَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَلَا ضَرّاً] «1» بعضی از یاران ابوالدرداء به درب خانه اش آمدند و از همسر او پرسیدند که او کجاست؟ گفت: بیرون رفته است. گفتند: کی می آید؟ گفت: چه سؤالی است؟

کسی که روحش و جانش به دست دیگری است، کی بر می گردد؟ کسی که مالک خود نسبت به نفع و ضرری نیست؟! بعضی از زنان تربیت شده معارف الهی، راستی از چه معرفتی برخوردار بودند گاهی زنان با معرفت و آنان که در مدرسه انبیا و امامان علیهم السلام تربیت شدند برای همه انسان ها در تمام زمینه ها درس و عبرت اند. فیض کاشانی آن عارف بزرگ و عالم سترک می گوید:

بعضی از زنان، اول صبح تا کنار درب خروجی منزل به بدرقه شوهر می آمدند و به وقت خداحافظی می گفتند: ای مرد خانه! مطمئن باش که من و فرزندانم به توفیق الهی به گونه ای تربیت شده ایم که حاضریم به حداقل غذا و لباس و مسکن قناعت کنیم، مبادا به وقت کسب ما را در نظر گرفته و بگویی باید به زندگی گشایش بدهم تا زن و فرزندم راحت باشند، آن گاه حدود و مقررات الهی را شکسته دست

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 294

به حرام آلوده کنی؛ من و فرزندانم در قیامت مسؤولیت خطا و اشتباه و به حرام افتادن تو را قبول نخواهیم کرد و چنانچه به عنوان ما دست به حرام بیالایی ما در محضر حضرت حق عرضه خواهیم داشت: بار خدایا! ما در دنیا قناعت کردن خود را به این مرد اعلام کردیم و او بدون اطلاع ما دست تجاوز به قانون تو دراز کرد و ما امروز مشارکت در خطای او را قبول نداریم!!

چه بسیار زنان بیدار دل و با معرفی بودند که علت سعادت شوهران و فرزندان گشتند.

چه بسیار زنانی بودند که در کنار همسرانشان با سختی‌ها و مشکلات زندگی ساختند و شوهران خود را تشویق به استقامت کرده، از انحراف آنان از صراط مستقیم الهی جلوگیری کردند.

درس این زن يك جهان معرفت و يك دنيا علم است.

آری، هیچ کس مالك نفع و ضرر نسبت به نفس خود نیست و زمام حیات و زندگی فقط و فقط به دست خداست.

خوشا به حال آن انسان‌هایی که در تمام شؤون حیات متذکر حق و متوجه حضرت محبوبند و حضرت محبوب متوجه آنان؛ به قول عارف عالم، شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی:

فبِروز روز آن که تو بر وی گذر کنی

خرم صباح آن که تو بر وی نظر کنی

خرم ولایتی که تو زان جا سفر کنی

آزاد بنده‌ای که بود در رکاب تو

يك بار اگر تبسم هم چون شکر کنی

دیگر نبات را نخرد مشتری به هیچ

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 295

ای آفتاب روشن و ای سایه هما	ما را نگاهی از تو تماشاست گر کنی
من با تو دوستی و وفا کم نمی کنم	چندان که دشمنی و جفا بیشتر کنی
مقدور من سری است که در پایت افکنم	گر زان که التفات بدین محتضر کنی
دانی که رویم از همه عالم به سوی توست	ز نهار اگر تو روی به روی دگر کنی

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 296

[وَاعْتَبِرْ بِخَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى بَرِّهِمْ وَفَاجِرِهِمْ أَتَيْنَا مَضُوءًا وَاسْتَلِ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَكَ مِنْ خَاصِّ عِبَادِهِ وَأَنْ يُلْحِقَكَ بِالْمَاضِيَيْنِ مِنْهُمْ وَيَحْشُرَكَ فِي زُمْرِهِمْ]

نگاه به دید عبرت

امام صادق علیه السلام می فرماید:

به نیکان و بدان خلق خدا به نظر پند و عبرت بنگر و فکر کن که کجا رفتند و چه شدند، عاقبت نیکان به کجا رسید و عاقبت بدان و بدکاران به کجا کشید؟

بر تو هم که یکی از مخلوقات خدایی، همان خواهد رفت که بر آنان رفت، اگر نیکی بر تو عاقبت نیک خواهد آمد و اگر زشتی و بدخو و بی ایمانی بر تو همان خواهد شد که بر بدان و آلودگان روزگار رفت!

کوشش کن از وضع زندگی گذشتگان، چه نیکان چه بدان پند گرفته و عبرت آموزی، تا پس از مرگ هم چون خوبان عالم خوشحال باشی و چون بدان و بدکاران دچار اندوه و تأسف و حسرت نباشی.

اصولاً خداوند بزرگ، قصدی از بیان سرگذشت خوبان و بدان در قرآن مجید جز پند دادن به آنان که در دنیا زندگی می کنند ندارد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 297

[لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ] «1».

براستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است.

آری، در دو چهره نیکان روزگار و بدان تاریخ برای اهل خرد درس‌ها و عبرت‌ها است، یوسف برای حکمرانی که بخواهد اهل عدل باشد درس و عبرت است و فرعون برای کسی که بخواهد از مسیر حق منحرف باشد و به ملتی که زیر دست اویند ستم کند پند و درس است و این دو نمونه‌ای از نیکان و بدان تاریخ قرآنند که خداوند هر دو را برای همگان عبرت قرار داده است.

به قول «جمال انسانیت» که یکی از بهترین تفاسیر سوره یوسف است:

یوسف صدیق در تاریخ بشریت یکی از شخصیت‌های ممتاز و کم نظیری است که عملاً مکتب تربیت و ارشاد و هدایت را باز کرده است و داستان زندگی آموزنده وی برای عموم طبقات درس سعادت و موفقیت است؛ یعنی برای جوانان نارس که در معرض طغیان غرائز حیوانی و شهوات سرکش قرار دارند، نیکوترین راهنمای ایمان و تقواست که بر تمایلات حیوانی غلبه کنند و دامن عفت و طهارت خود را از هرگونه آلودگی پاک نگه دارند.

و برای بانوان و دوشیزگان که ممکن است در مسیر آلودگی‌های رسواکننده واقع شوند کامل‌ترین وسیله پند و اندرز است که از عاقبت شرم‌آور عیاشی و هوس‌رانی پرهیزند و همواره در پناه ایمان و پرهیزکاری، طهارت نفس و پاک دامنی خویش را حفظ کنند.

و برای زمامداران دلسوز و خیرخواه، بهترین برنامه عملی است که تمام نیروها و امکانات خود را در راه خیر و سعادت مردم به کار ببرند و با کمال اخلاص

(1) - یوسف (12): 111.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 298

و خضوع، جامعه را به سوی کمال و خوشبختی رهبری نمایند.

قرآن مجید در سوره یوسف آیه 109 و روم آیه 9 و فاطر آیه 44 و مؤمن آیه 21 و 82 و محمد آیه 10 به مردم می‌فرماید: در زمین بگردید و به عاقبت افراد، ملت‌ها، دولت‌ها، ثروتمندان که از شما گاهی دارای جمعیت بیشتر و قدرت برتر و ثروت افزون‌تر بودند فکر کنید که با همه قوت و قدرت چه شدند و کجا رفتند و عاقبت مخالفت آنان با حق به کجا کشید! آیا در زندگی برنده شدند؟ یا با کمال وقاحت و رسوایی و شرمساری بازنده گشتند و در پایان کار به عذاب الهی دچار گشته و نفرت و غضب و لعنت خدا و انبیا و ملائکه و نیکان را برای خود خریدند؟!!

آری، به فرمان امام به حق ناطق حضرت جعفر بن محمد الصادق، در اوضاع و احوال گذشتگان چه نیکان و چه بدکرداران به دیده عبرت و پند گرفتن بنگر و از هر دو طایفه برای رسیدن به کمال و رشد، جهت خود درس و پند بساز.

سپس از خداوند مهربان درخواست کن والتماس نما که ای مهربان مولای من! ای کریم و رحیم! ای دادرس و فریادرس! ای رؤوف به عباد! ای یاور مستمندان و امید دردمندان! مرا از بندگان شایسته و خالصت قرار بده و به من توفیق ملحق شدن به آن بزرگواران را عنایت کن و چون بمیرم مرا در زمره ایشان محشور کن که تو ارحم الراحمین و گدای بی‌نوا را از درگاه لطف و کرمیت دست خالی و ناامید بر نمی‌گردانی.

نگار من تویی و یار غمگسار تویی

وگر بهار نباشد مرا بهار تویی

چگونه یابم با درد فرقت تو قرار

که جان و دل را آرامش و قرار تویی

شکار کردی جانان دل مرا و مرا

زدام عشق به دست آمده شکار تویی

چو جوویار است از اشک دیده من زآنک

به قد بر شده چون سرو جوویار تویی

مباد عمر من و روزگار من بی‌تو

که شادی و طرب و عمر و روزگار تویی

مرا نه جان هست امروز و نه جهان بی تو از آن که جان و جهان من ای نگار تویی «1»

به فرموده امام عاشقان، تاج عارفان، امید بیداران، روح زنده دلان، جان جهان و جهان جان، امیرمؤمنان علیه السلام در دعای کمیل:

لَأَيِّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَشْكُو، وَ لِمَا مِنْهَا أَضِجُّ وَأَبْكِي، لِأَلِيمِ الْعَذَابِ وَشِدَّتِهِ، أَمْ لَطُولِ الْبَلَاءِ وَوُدَّتِهِ. فَلَيْتَ صَبْرَتِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ، وَجَمَعَتِ بَيْنِي وَبَيْنَ أَهْلِ بَلَائِكَ، وَفَرَّقَتِ بَيْنِي وَبَيْنَ أَحِبَّائِكَ وَأَوْلِيَائِكَ، فَهَنْبِي يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَبِّي، صَبْرَتْ عَلَيَّ عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَيَّ فِرَاقِكَ «2»!؟

برای کدامیک از برنامه هایم به سوی تو شکوه برم و برای کدامیک از مسائل و مراحل زندگیم به تو ناله کنم، برای عذاب دردناکی که جریمه گناهان است، یا برای بلای دائمی که در قیامت ممکن است گریبانم را بگیرد.

ای مولای من! اگر مرا در عذاب فردا با دشمنانت قرار دهی و مرا با صاحبان بلا همنشین کنی و بین من و عاشقان و دوستان جدایی بیندازی، من بر تمام این عذابها و دردها و رنجها صبر می‌ورزم، ولی در فراق تو مرا صبری نیست.

چون شمع نیمه جان به هوای تو سوختیم	با گریه ساختیم و به پای تو سوختیم
اشکی که ریختیم به یاد تو ریختیم	عمری که سوختیم برای تو سوختیم
پروانه سوخت یکشب و آسود جان او	ما عمرها زداغ جفای تو سوختیم
دیشب که یار انجمن افروز غیر بود	ای شمع تا سپیده به جای تو سوختیم
کوتاه کن حکایت شب های غم رهی	کز برق آه و سوز نوای تو سوختیم «3»

چه نعمتی از این بالاتر که خداوند بزرگ به انسان ایمانی محکم، عمل صالح، اخلاق حسنه، فکر دوراندیش عنایت کند و این نعمت‌های بزرگ و پرازش را بر انسان تداوم بخشد، آن گاه در لحظه مرگ آدمی را در زمره انبیا و اولیا و نیکان محشور فرماید.

(1) - مسعود سعد سلمان.

(2) - مفاتیح الجنان: دعای کمیل.

(3) - رهی معیری.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 301

[وَأَحْمَدُهُ وَأَشْكُرُهُ عَلَى مَا عَصَمَكَ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَجَنَّبَكَ عَنْ فُجْحِ أَعْمَالِ الْمُجْرِمِينَ وَغَضَّ بَصْرَكَ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَمَوَاضِعِ النَّهْيِ]

از این که خداوند بزرگ بنا بر لطف و عنایت و مهرش تو را از شهوات شکم، غریزه جنسی، شهوت مال، قدرت و خیال حفظ کرده و نگذاشته در این امور به لغزش و عثرت دچار شوی و سعادت دنیا و آخرت پایمال شود، آن وجود مقدس و عطا کننده فیض اقدس را شکر و حمد کن، گرچه از عهده کوچک ترین و کمترین نعمت او بر نخواهی آمد.

به وقت بیرون بودن از خانه حتماً دیده‌ات را از مورد شهوت و آنچه خدای بزرگ به مصلحت تو نھی فرموده فرو پوش که فرو پوشیدن دیده، مقدمه کرامت و بزرگواری و عامل حفظ انسان از خواهش‌های بی‌جای نفس و افتادن در انواع گناهان و معاصی و کبائر است.

به ناخرمان نگاه مکن، به صورت هرکس چه مرد چه زن که تو را به شهوات حیوانی بکشد، نظر مینداز.

در کوچه و خیابان از نگاه کردن به خانه‌های مردم به هر شکلی که هست بپرهیز، در حدیث است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از جایی می‌گذشت و شخصی در آنجا از شکاف درب خانه کسی نگاه می‌کرد، چون حضرت را دید گریخت، حضرت فرمود: اگر به تو دست می‌یافتم، چشم هایت را از حدقه بیرون می‌کشیدم.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 302

[وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ «1» وَرَاقِبِ اللَّهَ فِي كُلِّ خُطْوَةٍ كَأَنَّكَ عَلَى الصَّرَاطِ جَائِزٌ وَلَا تَكُنْ لَفَاتًا وَأَفْشِ السَّلَامَ لِأَهْلِيهِ مُبْتَدِئًا
وَمُجْبِئًا]

در راه رفتن میانه روی را رعایت کن، نه تند برو نه کند قدم بردار و در هر قدمی و گامی که بر می داری متوجه مراقبت و حکم خدا باش، فکر کن که به قدم دیگر نمی رسی، خدای نخواستگه اگر در قدم معصیت باشی و به قدم بعد برای توبه نرسی، چه می کنی؟

در حرکت نسبت به امور الهی محتاط باش، مانند کسی که از پل صراط می گذرد، چنان که او آنآ فأنآ گویا در شرف افتادن است و به جناب احدیت در کمال جزع و استغائه، تو نیز آن چنان باش، در هیچ حال از یاد حضرت حق غفلت مکن که مبادا اجل برسد و تو از او غافل باشی.

در مسیر راه به هریک از برادران مسلمان که بر می خوری سلام کن و اگر سلام کنند جواب بده که پاسخ سلام واجب و ابتدا کردن آن مستحب است.

در اسلام از جمله عمل های مستحب که ثوابش از واجب بیشتر است، سلام است و مقصود شارع در هر صورت افشای سلام می باشد که در حدیث آمده:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ: إِفْشَاءُ السَّلَامِ وَإِطْعَامُ الطَّعَامِ وَالصَّلَاةُ بِاللَّيْلِ

(1) - این جمله در نسخه عبدالرزاق لاهیجی نمی باشد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 303

وَالنَّاسُ نِيَامٌ «1».

امام باقر علیه السلام می فرماید: از جمله خصائص مؤمن سه مقام است: افشاء سلام است خواه به بزرگ یا کوچک، عبد یا آزاد و خوراندن به مردم و نماز خواندن در دل شب آن گاه که همه در خوابند.

راستی کدام لذت از این برنامه بالاتر است، به وقتی که تمام مردم در رختخواب عافیت در خوابند و عبد در پیشگاه حضرت مولا سر ذلت به خاک عبودیت گذاشته و به یاد گناهانش در حال اشک ریختن و مناجات است که:

سر نهادیم به سودای کسی کاین سر از اوست	نه همین سر که تن و جان و جهان یکسر از اوست
گر گل افشانند و گر سنگ زند چه توان کرد	بجلس و ساقی و مینا و می و ساغر از اوست
گر به توفان شکند یا که به ساحل فکند	ناخدایی است که هم کشتی و هم صرصر از اوست
من به دل دارم و شاهد به رخ و شمع به سر	آنچه پروانه دلسوخته را در پر از اوست
هوسی خام بود شادی دل جز به غمش	خنک آن سوخته کش سود و غمی بر سر از اوست
چه نویسم که سزاوار سپاسش باشد	معنی و لفظ و مداد و قلم و دفتر از اوست «2»

در هر صورت در سلام کردن نسبت به کسی تکبر و بخل مکن که در حدیث آمده:
بخیل ترین مردم کسی است که در سلام به مردم بخل داشته باشد «3».

(1) - وسائل الشیعة: 27 / 7، باب 2، حدیث 8616.

(2) - بحار الأنوار: 382 / 71، باب 23، حدیث 91.

(3) - نشاط اصفهانی.

[وَأَعِنَ مَنْ اسْتَعَانَ بِكَ فِي حَقِّ وَارْتِدِّ الضَّالَّ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ]

و به هرکس در مسیر حق و امور زندگی از تو کمک و یاری خواست یاری بده و کسی که راه را گم کرده او را به راهی که نسبت به آن قصد دارد، هدایت و ارشاد کن و از اهل جهل و لُهو و لعب بپرهیز.

در این جمله سه موضوع اساسی تذکر داده شده:

1- یاری آن کس که یاری می طلبد.

2- راهنمایی گمگشتگان.

3- اعراض از جاهل.

برآوردن حاجت مؤمن

برآوردن حاجت مؤمن، امر بسیار مهمی است، به طوری که ائمه بزرگوار علیهم السلام گاهی برای ادای حاجت يك نیازمند حاضر به قطع طواف بودند.

امام صادق علیه السلام برای قضای حاجت يك مؤمن، به ابان بن تغلب دستور قطع طواف داد و فرمود:

ثواب قضای حاجت مؤمن از ثواب هفتاد طواف برتر است «1».

راوی می گوید:

(1) - وسائل الشیعة: 13/380-381، باب 41، حدیث 7.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 306

سالی برای حج آماده شدم، خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم. فرمود: قصد کجا داری؟ گفتم: حج. فرمود:

می دانی برای حاجی چه اندازه از ثواب است؟

عرضه داشتیم: نمی دانم برایم بگو. فرمود: هرگاه عبد هفت مرتبه خانه را طواف کند و دو رکعت نماز به جای آورد و صفا و مروه را سعی کند، خداوند بزرگ شش هزار حسنه به او عنایت می کند و شش هزار سیئه از او محو می نماید و شش هزار درجه به او می افزاید و شش هزار حاجت از او روا می کند، آن هم حاجت دنیا و آخرت. عرض کردم: فدایت شوم، خیلی ثواب است. فرمود: به ثواب بیشتر از این تو را خبر دهم؟ عرض کردم: آری. فرمود: قضای حاجت انسان مؤمنی بالاتر از حج و حج و خلاصه تا ده برابر حج است!! «1» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا سَرَّيْنِي وَمَنْ سَرَّيْنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ «2».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس مؤمنی را خوشحال کند، مرا خوشحال کرده و هرکه مرا خوشحال کند، خدا را خوشحال کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هرکس بر مؤمنی سرور وارد کند (کنایه از این که او را از گرفتاری نجات دهد، قرضش را ادا کند، به عیادتش برود، حاجتش را روا نماید)، خداوند، عمل او را مجسم کند تا وقت مرگش به او بگوید: ای دوست خدا! بشارت باد تو را به کرامت و رضوان الهی. این عمل مجسم با او هست تا داخل قبر شود، باز همان بشارت را بدهد چون به محشر درآید، باز هم همان بشارت را بدهد و در هر هولی با او هست

(1) - الأملی، صدوق: 493، مجلس فی ذکر فضائل الحج، حدیث 11؛ بحار الأنوار: 3/96، باب 2، حدیث 1.

(2) - الکافی: 188/2، باب ادخال السرور علی المؤمنین، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 287/71، باب 20، حدیث 14.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 307

و همان بشارت را می دهد؛ مؤمن از این چهره بشارت دهنده می پرسد: کیستی؟

پاسخ می دهد: سروری هستم که برای فلان کس آوردمی «1».

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مِنْ أَحَبِّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ: إِشْبَاعُ جُوعَتِهِ أَوْ تَنْفِيسُ كُرْبَتِهِ أَوْ قَضَاءُ دَيْنِهِ «2».

از امام صادق علیه السلام است: محبوب ترین عمل نزد حضرت حق وارد کردن خوشحالی به مؤمنی است، سیر کردن گرسنگیش، رفع غصه و رنجش، قضای دین و قرضش.

انبیا و اولیا شامخ الهی و خلاصه تربیت شدگان مکتب الهی جهت حل مشکل مردم و قضای حاجت مؤمنان و رفع سختی و رنج از زندگی دیگران سر از پانمی شناختند.

برکت يك گردن بند

حدیثی در این زمینه درباره دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب معتبر حدیث رسیده که شرح آن این چنین است:

گرسنگی بر دودمان پیغمبر اسلام حکومت می کرد، روزها می گذشت و گرده نانی که خود را به آن سیر کنند، یافت نمی شد.

دیر زمانی بود که نان گندم از میان ایشان سفر کرده بود، اخیراً هم نان جو در پی برادر ارجمندش روان شده بود!! فشار گرسنگی روز به روز افزوده می گشت

(1) - الکافی: 2 / 191، باب ادخال السرور علی المؤمنین، حدیث 12؛ وسائل الشیعة: 16 / 351، باب 24، حدیث 21741.

(2) - الکافی: 2 / 192، باب ادخال السرور علی المؤمنین، حدیث 16؛ بحار الأنوار: 71 / 297، باب 20، حدیث 29.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 308

و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هم چنان استقامت می ورزیدند و خم به ابرو نمی آوردند.

لبخند شیرین هم چنان بر لب های مقدس پیغمبر رحمت باقی بود، چهره مبارك هنوز می درخشید، کسانی که از نزدیک با حضرتش سر و کار نداشتند گمان نمی کردند خود و خاندانش در جوع به سر می برند.

نادانانی که صورت ظاهر را ملاک تشخیص قرار می دهند، احتمال نمی دادند که پیغمبر بزرگ چنین وضعیتی دارد.

چیزی که کار را بر حضرتش بسیار دشوار و سخت می کرد، این بود که دست های امید نیازمندان به سویش دراز بود، درماندگان امیدوار بودند که حضرتش به آنها نظر مرحمتی کند. بیچارگان به کویش سفر می کردند و از راه دور و نزدیک به خدمتش می رسیدند، تا از خرمن احسانش خوشه ای برگیرند.

گاه گرسنگی بر وجود مقدسش آن قدر فشار می آورد که شکمش به پشت می چسبید که بر آن سنگ می بست، ولی ابداً به آن توجهی نداشت. چیزی که روان نازینش را می آزد، گرسنگی خاندان بود، گرسنگی یاران بود و تقاضای امیدواران. با این حال کسی از در خانه اش ناامید بر نمی گشت، بزرگواریش اجازه نمی داد که نیازمندی از کویش دست خالی برگردد و بیچاره ای و بماند.

حضرتش نماز عصر را به جای آورده بود و در مسجد نشسته بود، مسجدی که دیوارهایش از خشت و گل بالا رفته بود و بیش از یک قامت انسان ارتفاع نداشت، سقف مسجد از پوشال خرما و شاخه های آن پوشیده بود و کمتر گل در آن به کار رفته بود.

سقف فقط نمازگزاران را از آفتاب محفوظ می داشت، ولی از ریزش باران نمی توانست جلوگیری باشد، ستون های مسجد را الوارهای درخت خرما تشکیل می داد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 309

حضرتش هر چند روی زمین می نشست و میز نداشت، ولی نشستن آن حضرت با یاران به طور میزگرد بود و شخصیتش در موقع نشستن از دگران ممتاز نبود، ناشناسی که وارد می شد می پرسید که کدامیک از شماها محمد می باشید؟

پیرمردی ژولیده مو، گردآلود، رنگ پریده، وارد مسجد شد، جامه ای کهنه بر تن داشت، ضعف و ناتوانی چنان بر وی چیره شده بود که خویشتن داری نمی توانست، حالش حکایت می کرد که راه دوری را پیموده است.

پیامبر مهربان صلی الله علیه و آله با لبخند مهر، پرسش حالش کرد، پیرمرد بی نوا نفس زنان با سه جمله کوتاه، حقیقت حال خود را بیان داشت: گرسنه ام، برهنه ام، بی نوایم!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چیزی در دست ندارم، ولی نشان دادن خیر مانند انجام دادن آن است. برو به سراغ دخترم فاطمه.

آن گاه به بلال روی کرده فرمود: او را به در خانه فاطمه برسان. خانه فاطمه کنار مسجد قرار داشت و درش به مسجد باز می شد، برای پیرمرد بینوا زحمت راه پیمایی نداشت، ولی فاطمه سه روز بود که با شوهرش علی و فرزندان نانی به دست نیاورده بود و به گرسنگی به سر برده بودند.

مرد بی نوا که با استراحتی توانسته بود، اندک قدرتی به دست آورد، همراه بلال به در خانه فاطمه رسید، سلام داد و گفت: ای دودمان پیغمبر! شما مردمی هستید که فرشتگان نزد شما رفت و آمد می کنند، جبرئیل کتاب خدا را در خانه شما فرود آورده است.

جواب آمد: و عليك السلام ای مرد! که هستی و از کجایی؟ گفت: از عرب هستم واز تنگی و سختی گریخته ام، به کوی پدرت پناه آورده ام، شکمی گرسنه دارم، بدنی برهنه دارم به من رحم کن خدای به تو رحم کند.

دختر پیغمبر، گلوبندی در گردن داشت که دختر عمویش حمزه برایش هدیه

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 310

آورده بود، به زودی از گردن باز کرد به او داد و گفت:

این را بگیر و بفروش، امید است که خدای به تو بخت از این بدهد. مرد بی نوا از در خانه فاطمه بازگشت، چشمانش می درخشید، چهره اش خندان بود و قیافه پژمرده اش عوض شده بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز در مسجد بود و یاران در حضورش بودند، همه می دانستند که زن و فرزند علی در گرسنگی به سر می برند، حس کنجکاوی در آنها تحریک شده و می خواستند بدانند که این مرد چگونه بازگشته و چه آورده است! چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را به خانه علی هدایت کرد؟ فاطمه چگونه با وی رفتار کرد؟ چرا به این زودی بازگشت؟ پرسش هایی بود که به خاطر همه می رسید.

زود بازگشتن نشانه نومییدی است، لبخندی که آن مرد بر لب داشت نشانه موفقیت بود.

تجیری فوق العاده به همه دست داده بود، تا خطاب مرد بی نوا به رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برطرف کرد:

یا رسول الله! دختری گردن بندش را داده که بفروشم ...

آیا منظور از این سخن، استجازه فروش گردن بند بود، یا منظور عرضه کردن آن برای فروش بود؟ روشن نشد؛ زیرا پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فوری جواب داد: بفروش. آیا ممکن است خدای بدین وسیله برای تو خیری فراهم نسازد؟ در صورتی که دخترم فاطمه آن را به تو بخشیده و او پیشوای همه دختران آدم می باشد.

به زودی مردی از میان حلقه یاران برخاست، مردی که دارای قامتی کشیده، چهره‌ای گندم گون، چشمانی شهلا بود، قامت رسا و شانه‌های پهن او توجه بینوا را جلب کرد و به او نگرست دید موهای سرش ریخته و فقط چند دانه مو در پیش سر و چند دانه در پشت سر دارد و حکایت می کند که رنج بسیار دیده است.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 311

مرد بینوا او را نشناخت و ندانست که برای چه از جای برخاسته، ولی یاران همگی او را می شناختند و به خوبی از سوابق درخشانش آگاه بودند.

آن‌ها می دانستند که در میان خودشان، کسی به اندازه او در راه حق رنج نبرده و استقامت به خرج نداده است.

هنوز آثار شکنجه‌هایی که دست تبه‌کاران بر او وارد کرده در پیکرش باقی است، بدن او از بی‌رحمی بشر داستان‌ها دارد.

آن‌ها می دانستند که خاندان این مرد از نخستین کسانی هستند که به اسلام گرویده‌اند وقتی که اسلام ناتوان بود و همه از آن روی گردان بودند.

در آن موقع کسی که اسلام می آورد در خطر قرار می گرفت، نخستین مردمی که اسلام را پذیرفتند، ناتوانان و ستم‌کشان بودند، قدرتمندان قریش آنچه نیرو داشتند در شکنجه و آزار آنان به کار می بردند!!

اصحاب پیغمبر می دانستند که این خانواده، چه رنج‌ها دیده و چه شکنجه‌ها چشیده‌اند و چه قربانی‌ها داده‌اند.

پدر و مادر عمار نخستین مرد و زنی بودند که در راه خدا شهید شدند، ابوجهل این خانواده ضعیف و بینوا را در آفتاب سوزان حجاز، لخت و عریان به روی سنگریزه‌هایی که از حرارت آفتاب گداخته شده بود می خوابانید و بر سینه‌های آن‌ها سنگ‌های بسیار بزرگی می نهاد، تا از ایمان به خدا و رسول دست بردارند!!

گاه بر پیکر برهنه آن‌ها آنقدر تازیانه می نواخت که گوشت بدنشان به این سو و آن سو می پرید.

وقتی آتش خشمش شعله‌ور گردید، زویینی به دست گرفت و در پیش مادر عمار فرود کرد و آن زن با ایمان را شهید ساخت!! آن گاه یاسر پدر عمار را به شهادت رساند و عبدالله برادر عمار را از بام خانه بر زمین پرتاب کرد، پیکر جوان

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 312

خورد شد و از دنیا رفت.

خود عمار که در آفتاب سوزان در زیر شکنجه قرار داشت، همه این جنایات را به چشم می‌دید و ناظر بود که با پدر و مادر و برادرش چه کردند، او منتظر بود که نوبت وی کی رسد؟

در این موقع ظرف بزرگی را آوردند که از پوست بود، آن را پر از آب کردند و عمار را با پیکر مجروح در میان آن انداختند و سپس از این سو به آن سویش می‌کشیدند و هل می‌دادند، گاه عمار را در میان آب فرو می‌کردند، ولی عمار استقامت می‌کرد.

اکنون سال‌ها از آن روزهای سیاه می‌گذرد و هنوز آثار آن شکنجه‌ها که بزرگ‌ترین نشان افتخار است، در تن عمار باقی می‌باشد.

عمار بسیار مورد لطف و عنایت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در میان مسلمانان موقعیتی به سزا داشت و همه با دیده تقدیس و احترام به او می‌نگریستند.

وقتی که از جای برخاست چشم‌ها به او دوخته شد تا بدانند چه می‌خواهد بکند و چه می‌خواهد بگوید.

عمار عرض کرد: یا رسول الله! اجازه می‌فرمایید که من این گردن بند را بخرم؟

پیغمبر فرمود: بخر و هرکس با تو در خرید آن شرکت کند، خدای در آتش دوزخ عذابش نخواهد کرد.

عمار به مرد بینوا رو کرد و پرسید: گردن بند را چند می‌فروشی؟

بینوا گفت: به غذایی که از نان و گوشت باشد و سیرم کند و پارچه‌ای که تنم را بپوشاند و دیناری که به منم برساند.

عمار گفت: هشت دینار زر و دویست درهم سیم، بُردی از یمن، چارپایی که تو را به خانه برساند می‌دهم و تو را از نان و گوشت سیر خواهم کرد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 313

مرد بینوا از این نیکوکاری عمار در تعجب شده گفت: ای مرد! تو چقدر جوانمرد هستی!!

عمار و مرد بینوا از مسجد خارج شدند ...

این بار سومی بود که بینوا، حضور پیغمبر مهربان شرفیاب می شد، در هر بار حالش از گذشته بهتر بود، اکنون شکمش سیر است، جامه‌ای از بُرد یمانی به تن کرده، زر و سیم بسیاری همراه دارد و زیانش به ثنای رسول خدا صلی الله علیه و آله گویاست.

عرض می کند:

یا رسول الله! گرسنه بودم سیرم کردی، برهنه بودم پوشیده‌ام کرده‌ای، پیاده بودم سواره‌ام نمودی، بینوا بودم توانگرم کردی. پدر و مادرم به قربانت. آن گاه دست به دعا برداشت و چنین گفت:

پروردگارا! جز تو کسی را نمی پرستم، تویی که روزی رسانی؛ پروردگارا! به فاطمه پاداشی بده که چشمش ندیده باشد و گوشش نشنیده باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آمین.

آن گاه به یاران روی کرده فرمود:

خدای به فاطمه چنین چیزی داده است؛ من پدر فاطمه هستم و پدری مانند پدر فاطمه نمی باشد، علی شوهر فاطمه می باشد و اگر علی نبود، فاطمه را شوهری نبود، خدای حسن و حسین را به فاطمه داده که سرور اهل بهشتند و مانند آنها کسی یافت نمی شود.

جبرئیل به من خبر داد:

وقتی که فاطمه از دنیا می رود و به خاک سپرده می شود، دو فرشته به قبرش می آیند و از او می پرسند: خدای تو کیست؟ فاطمه می گوید: الله خدای من است.

می پرسند: پیغمبرت کیست؟ می گوید: پدرم. می پرسند: امام تو کیست؟

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 314

می گوید: این کسی که سر قبر من ایستاده علی بن ابی طالب.

عمار گردن بند مقدس را به مشك آلود و در بردی از یمن پیچید و به غلامش داده گفت:

برو حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله، این را و تو را نثار مقدمش کردم ...

غلام، شرفیاب شد و پیام خواجه خود را حضور خواجه کاینات رسانید، حضرتش فرمود:

برو نزد دخترم تو را و گردن بند را به وی بخشیدم.

غلام به سوی دخت رسول رفته و سخن پدر را به دختر ابلاغ کرد. فاطمه گلوبند را بگرفت و به غلام گفت: برو تو را در راه خدا آزاد کردم.

غلام می خندید و می رفت، از وی سبب پرسیدند، گفت: خنده ام از این گردن بند است که چقدر بابرکت بود ...

گرسنه ای را سیر کرد، برهنه ای را پوشانید، پیاده ای را سوار کرد، بینوایی را به نوا رسانید، بنده ای را آزاد کرد و خود به جای خویش بازگشت «1».

عارف واصل، آیت الله غروی اصفهانی در مدح بانوی دوسرا چنین سروده است:

فهم که نعت بانوی خلوت کبریا کند

وهم به اوج قدس ناموس اله کی رسد

بلکه گهی تجلی از نقطه تحت با کند

بسمله صحیفه فضل و کمال و معرفت

زان که مس وجود را فضّه او طلا کند

مفتقرا متاب روی از در او به هیچ سوی

(1) - بشارة المصطفی: 137؛ بحار الأنوار: 56 / 43، باب 3، حدیث 50. متن این روایت برگرفته شده از کتاب زیر

درختان صدر تالیف آیه الله صدر می باشد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 315

راهنمایی گمگشتگان

ارشاد ضال، یعنی کسی که جاده و طریق را گم کرده، از عبادات و کارهای پربهره در اسلام است تا جایی که پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله ارشاد ضال را از نظر ثواب مساوی با صدقه دانسته است؛ این ثواب مربوط به کسی است که راه ظاهری را گم کرده باشد، اما کسی که راه باطن را گم کرده، اگر انسان با امر به معروف و نهی از منکر و موعظه حسنه و اخلاق اسلامی، او را به طریق هدایت دلالت کند به فرموده حضرت صادق علیه السلام همانند این است که تمام بشریت را از گمراهی نجات داده است.

تمام انسانها استعداد قبول تربیت و هدایت الهی را دارند؛ زیرا درون و سرّ همه با مسئله فطرت عجین شده و مایه‌های الهی در خلقت و آفرینش انسان به کار رفته است.

ناامید از هدایت بنی آدم نباید بود، با توجه به آیات و روایات به نظر می‌رسد که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین و پرسودترین عبادت، هدایت گمراه است.

اگر انسان مردم را در گمراهی ببیند و اقدام به نجات آنان ننماید، بدترین گناه را در تمام دوره عمرش مرتکب شده است. ریشه و منشأ تحولات جسمی و نفسی و روحی انسان بی‌اندازه محکم است و حیات انسان با تولد از مادر شروع نمی‌شود، بلکه مقدمات طولانی دارد و حتی از روز انعقاد نطفه هم آغاز نمی‌کند، بلکه پیش‌تر از آن است؛ زیرا که نفس یا روحی که به وسیله یک جسم، تجلی در این عالم می‌کند یک حیات و سرنوشت خاصی با خود همراه می‌آورد که تار و پود آن در اعماق زمان و ابدیت تنیده شده است، ولی

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 316

اسرار آن برای مردمان امروزی هنوز پوشیده می‌باشد «1».

ولی وظیفه بزرگ و مهم ماست که با حس مسؤولیت وجدانی و الهی و شفقت و مهربانی به هدایت وی در صراط مستقیم بکوشیم.

اعراض از جاهل

عده‌ای هستند، با این‌که از گوش شنوا و چشم بینا و عقل و قلب مدرك برخوردارند، ولی به خاطر کشش‌ها و جذبه‌های سخت مادی، متأسفانه با حق و حقیقت و حدود و مقررات و معارف الهی برخورد نامناسب و ناشایسته‌ای دارند. اینان در میان مردم و در کوچه و بازار و خیابان و در جمع دوستان و اقوام، فراوان هستند، درگیری با این جهال در مسائل و معارف، برای آبرو و شخصیت خود انسان ضرر دارد.

امام صادق علیه السلام براساس یکی از آیات قرآن به ما نصیحت می‌کنند که چون از خانه خارج شدی، سعی کن از جاهل پرهیز و مواظبت کن که این‌گونه افراد به آبرو و حیثیت تو لطمه زنند، مدارای جاهل با اخلاق حسنه و روش الهی برای هر فرد عاقل لازم است، مقابله کردن با جاهل به مانند عمل خودش، در شرع مطهر پسندیده نیست.

(1) - اصول اساسی فن تربیت.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 317

[وَإِذَا رَجَعْتَ وَدَخَلْتَ مَنْزِلَكَ فَادْخُلْ دُخُولَ الْمَيِّتِ فِي الْقَبْرِ حَيْثُ لَيْسَ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى وَعَفْوُهُ]

هرگاه به خانه بازگشتی و داخل آسایشگاه خود شدی، دخولت در خانه به مانند دخول میت در قبر باشد، میتی که در قبر آرزویی به جز رحمت و عفو حضرت دوست ندارد.

خانه را همانند آنجا بدان و فوت و موت را در خانه نصب العین قرار داده و تصور کن دیگر راه خروج از منزل برای تو نیست، چون این‌گونه فکر کردی خانه برای تو همانند مسجد، جایگاه عبادت و بندگی می‌شود.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 318

باب

12

در آداب وارد شدن به مسجد

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 321

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا بَلَغْتَ بَابَ الْمَسْجِدِ فَأَعْلَمْ أَنَّكَ قَصَدْتَ بَابَ بَيْتِ مَلِكٍ عَظِيمٍ لَا يَطَأُ بَسَاطَهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ
وَلَا يُودُنُ لِمُجَالَسَتِهِ إِلَّا الصَّادِقُونَ.

وَهَبِ الْقُدُومَ إِلَى بَسَاطِ خِدْمَةِ الْمَلِكِ هَيِّئَةَ الْمَلِكِ فَإِنَّكَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ إِنْ غَفَلْتَ، وَعَلِمَ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنَ الْعَدْلِ
وَالْفَضْلِ مَعَكَ وَبِكَ.

فَإِنْ عَطَفَ عَلَيْكَ بِرَحْمَتِهِ وَفَضَلِهِ قَبْلَ مِنْكَ يَسِيرَ الطَّاعَةِ وَأَجَزَلَ لَكَ عَلَيْهَا ثَوَابًا كَثِيرًا.

وَإِنْ طَالَبَكَ بِاسْتِحْقَاقِهِ الصَّدَقَ وَالْإِخْلَاصَ عَدْلًا بِكَ حَاجِبَكَ وَرَدَّ طَاعَتَكَ وَإِنْ كَثُرَتْ وَهُوَ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ.

وَأَعْتَرَفَ بِعَجْرِكَ وَفُصُورِكَ وَتَفْصِيرِكَ وَفَقْرِكَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَإِنَّكَ قَدْ تَوَجَّهْتَ لِلْعِبَادَةِ لَهُ وَالْمُؤَانَسَةِ بِهِ.

وَأَعْرِضْ أَسْرَارَكَ عَلَيْهِ وَليَعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَسْرَارُ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَعَلَانِيَتُهُمْ.

وَكُنْ كَأَفْقَرِ عِبَادِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَحِلْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَحْجُبُكَ عَنْ رَبِّكَ فَإِنَّهُ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْأَطْهَرَ وَالْأَخْلَصَ.

وَانظُرْ مِنْ أَيِّ دِيْوَانٍ يُخْرِجُ إِسْمَكَ فَإِنْ دُفَّتْ مِنْ حَلَاوَةِ مُنَاجَاتِهِ وَلَذِيذِ مُخَاطَبَاتِهِ وَشَرِيَتْ بِكَأْسِ رَحْمَتِهِ وَكَرَامَاتِهِ مِنْ حُسْنِ إِقْبَالِهِ
وَإِحَابَتِهِ فَقَدْ صَلَحَتْ لِحْدَمَتِهِ فَادْخُلْ فَلَكَ الْإِذْنُ وَالْأَمَانُ.

وَالْأَفْقَفُ وَثُوفٌ مُضْطَرٌّ قَدْ انْقَطَعَ عَنْهُ الْحَيْلُ وَقَصُرَ عَنْهُ الْأَمَلُ وَفُضِيَ

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 322

الْأَجْلُ، فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَلْبِكَ صِدْقَ الْإِلتِجَاءِ إِلَيْهِ نَظَرَ إِلَيْكَ بِعَيْنِ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَاللُّطْفِ وَوَقَّفَكَ لِمَا يُحِبُّ.

ويرضى؛ فإنه كريمٌ يحبُّ الكرامةَ لعباده المُفْطَرِّينَ اليه، المُحْتَرِّقِينَ على بابِهِ بِطَلَبِ مَرْضَاتِهِ قال اللهُ تعالى:

[أَمَّنْ يُحِبُّ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ] «1».

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 323

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا بَلَغْتَ بَابَ الْمَسْجِدِ فَأَعْلَمْ أَنَّكَ قَصَدْتَ بَابَ بَيْتِ مَلِكٍ عَظِيمٍ لَا يَطَأُ بَسَاطَهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ وَلَا يُودُنُ لِمُجَالَسَتِهِ إِلَّا الصَّادِقُونَ]

مسجد

مسجد خانه خدا و محل عبادت و برترین و شریف‌ترین مکان روی زمین است؛ مسجد مرکز اتصال قلب و روح به محبوب حقیقی و جای شنیدن دعوت حضرت دوست به سوی خیر و کمال است.

مسجد، آباد کننده دل، تصفیه کننده جان و مرکز تجلی انوار ربوبی بر قلب مؤمنان است.

مسجد، خانه هدایت و مرکز تربیت و جایگاه اهل معرفت و محل سوز و گداز عاشقان الهی است.

مسجد جای خردمندان، خانه برکت برای مستمندان و جای مناجات دردمندان و سرزمین برآورده شدن نیاز حاجت‌مندان است.

مسجد خانه قرآن، مدرسه عشق، مکتب دانش، مرز بینش و محل گرفتن فیوضات ربانی از عالم قدس است.

مسجد جایگاه نزول برکات، مرکز تدارك مافات و صحنه پیکار با عوامل شیطان و جای نجات از درکات است.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 324

مسجد، پلی به سوی بهشت و راهی به سوی فضیلت و طریقی به طرف هدایت و دلیلی به سوی نقطه وصال برای فراق زدگان است.

مسجد، جایی است که عبادت و بندگی در آن، افضل و برتر از سایر مکان‌ها است و آباد نگاه داشتن آن از اعظم عبادات و قربات است.

مسجد، جایگاه بسیج عباد خدا برای عبادت و خدمت به خلق، امر به معروف و نهي از منکر، حل مشکلات مسلمانان و آمادگی جهت جهاد و مبارزه با دشمنان خدا و انسانیت است.

مسجد، مرکزی است که امروز قدرش مجهول و فردای قیامت برای آنان که حَقّش را ادا نکردند، بزرگ‌ترین اندوه و حسرت و واسطه شرمساری و خجالت در پیشگاه حضرت دوست است!

مسجد در قرآن

کتاب خدا برای مسجد فضیلتی بس بلند و مقامی بس ارجمند قائل است که توجه به عمق آن آیات، انسان را به معنویت و روحانیت و ارزش مسجد آگاه می‌نماید.

آنان که با مسجد دشمنی ورزند و دست به خرابی ظاهر و باطن مسجد بیالایند و سعی در تعطیل بنای مسجد یا متوقف شدن مسائل الهی در آن کنند، بنا به فرموده قرآن از ستمکارترین مردم روی زمینند.

[وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا حَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 325

عَظِيمٌ] «1».

و چه کسانی ستمکارتر از کسانی می‌باشند که از بردن نام خدا در مساجد خدا جلوگیری کردند، و در خرابی آنها کوشیدند؟ آنان را شایسته نیست که در آن [مراکز عبادت] درآیند، جز در حال ترس [از عدالت و انتقام خدا]. برای آنان در دنیا خواری و زبونی است و در آخرت عذابی بزرگ است.

تفسیر «پرتوی از قرآن» با استفاده از آیات و روایات و مسائل تاریخی و طبیعی و غریزی، در ذیل این آیه چنین می‌گوید:

«2»:

مگر جز این است که غرائز و قوای حیوانی در آدمی منشأ هر ستم و تجاوز است؟ تنها محیطی که این غرائز را محدود و وجدان حق جویی و عدالت خواهی را بیدار و فعال می‌گرداند، همان محیطهایی است که به نام خدا و حق و عدل بر پا گشته و به نام مسجد که محل سجده برای خدا و اخضاع سرکشی‌هاست، نامیده شده است.

اگر خودبینی و امتیازجویی آدمی و صورت‌ها و اندیشه‌های ناشی از آن در حریم مساجد راه یافت، صورت و معنای خدایی مسجد را ویران می‌کند و ظاهر آن را از رونق می‌اندازد.

چون مساجد ویران گردید، بند و حدی برای سرکشی غرائز نمی ماند و جلو هر ستمی باز می گردد، پس آنان که دیگران را از مساجد ممنوع و به خود محدود می سازند و نور فطرت خدایی را خاموش و نام غیر خدا را بلند می کنند از هر ظالمی

(1) - بقره (2): 114.

(2) - تفسیر پرتویی از قرآن: 273 / 1، ذیل آیه 114 سوره بقره.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 326

ظالم ترند!!

بعضی از مفسران، این آیه را نازل در پیش آمد حدیبیه و منع مشرکین عرب، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابش را از ورود به مکه دانسته اند، گرچه اول آیه با این داستان تطبیق می کند، ولی آخر آیه [و سَعَىٰ فِي خِرَابِهَا] «1» با این شأن نزول درست نمی آید، چون مشرکین عرب هیچ گاه در خرابی کعبه نکوشیدند، بلکه همیشه به پا نگهدارنده و آبادکننده آن بودند، مگر آن که مقصود، تنها خرابی معنوی و از جهت ذکر خدا باشد.

به هر حال ظاهر آیه را نمی توان ناظر به واقعه مخصوصی دانست و هیچ قرینه ای برای چنین تطبیقی در میان نیست، این آیه بیان حقیقی است کلی و شامل حوادث گذشته مانند خرابی های بیت المقدس و زمان نزول آیه مانند منع مشرکین در واقعه حدیبیه و آینده مانند خرابی های صلیبی ها و قرامطه از مساجد و هم چنین بی رونق شدن معابد و مساجد امروز که همه نتیجه و آثار شوم اختلاف و تضاد منتسبین به ادیان است که معابد و مساجد را سنگری برای انشا و ابراز اختلافات و تأمین هواها و منافع خود ساخته اند.

شایسته مقام مساجد و پاسداری پایه گذاران و طرفداران آن این است که با قلبی هراسناک از خوف خدا و مسؤولیت نسبت به مساجد در آن درآیند تا دیگران را به خشوع و سجده وادارند؛ نه آن که بر خدا و خلق سرکشی نمایند و مساجد را به صورت پایگاه تحمیل اندیشه ها و سنگر جنگ آرا و عقاید شخصی خود گردانند. یا چون مساجد را از صورت اصلی خود خارج کردند و نسبت به آن خائن گشته و چون وظیفه پاسداری آن ها را انجام ندادند، در حقیقت از آن بیگانه و رانده شدند و جز در حال ترس و نگرانی نبایستی در آن وارد شوند.

(1) - بقره (2): 114.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 327

یا آن که با اختلافات خود، چون مانع باطنی برای مردم در مساجد پیش آوردند و به خرابی آن کوشیدند و آن را از وضع اولی منحرف ساختند، یگانه پایگاه خود را سست و راه را برای غلبه دیگران باز کردند، تا آنجا که در مساجد که محل امن و آرامش است، خود جز با هراس و نگرانی نتوانند وارد شوند.

آن گروه‌هایی که رابطه و اجتماعاتشان بر اساس دین و پایگاه قدرتشان مسجد است، همین که اساس و مرکزیت پایگاهشان سست و بی‌پا گردید، قدرتشان به ضعف و عزتشان به ذلت بر می‌گردد و بیش از زبونی در دنیا عذاب‌های بزرگ تری در پیش دارند.

مسئولیت مسلمانان نسبت به مسجد خیلی مهم و سنگین است، مسلمان باید در حفظ ظاهر و باطن مسجد بکوشد و وجودش کانون جاذبه مردم به سوی مساجد باشد.

ائمه مساجد لازم است که آراسته به علم، تقوا و بینش سیاسی و اجتماعی و پیراسته از صفات مذموم و دارای حسنات اخلاقی باشند، تا در سایه کمالات آنان مردم به مساجد هجوم برده بر غرائز و سرکشی‌های آنان زمام و مهار الهی بزند.

[قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ] «1».

بگو: پروردگارم به میانه‌روی [در همه امور و به اجتناب از افراط و تفریط] فرمان داده، و [امر فرموده]: در هر مسجدی [به هنگام عبادت] روی [دل] خود را [آن گونه] متوجه خدا کنید [که از هر چیزی غیر او مُنقطع شود]، و او را در حالی که ایمان و عبادت را برای وی از هر گونه شرکی خالص می‌کنید

(1) - اعراف (7): 29.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 328

بخوانید؛ همان گونه که شما را آفرید، [پس از مرگ به او] بازمی‌گردید.

[إِنَّمَا يَعْزَّمُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَ لَمْ يَحْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ] «1».

آباد کردن مساجد خدا فقط در صلاحیت کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز را بر پا داشته و زکات پرداخته و جز از خدا نترسیده‌اند؛ پس امید است که اینان از راه یافتگان باشند.

[لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ، فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ] «2».

قطعاً مسجدی که از نخستین روز بر پایه تقوا بنا شده شایسته‌تر است که در آن [به نماز و عبادت] بایستی، در آن مردانی هستند که خواهان پاکیزگی [و طهارت جسم و جان] هستند و خدا پاکیزگان را دوست دارد.

از آیات شریفه‌ای که ذکر شد، روشن می‌شود که خداوند بزرگ به مساجدی که به دست مردم مؤمن بنیان‌گذاری شده و مسلمانان در آن مساجد خود را به تربیت و فضیلت می‌آریند و از این مراکز به تزکیه نفس و محدود کردن غرائز و آبادی دنیا و آخرت اقدام می‌کنند، سخت علاقه‌مند است و در مرحله بعد استفاده می‌شود که اگر مساجد از نظر هدایت آباد شد و آبادی هدایت آن هم بستگی به عمل مردم و علما به شرایط مسجد دارد، مسلمانان در تمام جبهه‌های حیات و زندگی بر دشمنان خود پیروز و دارای عزت دارین خواهند بود!!

(1) - توبه (9): 18.

(2) - توبه (9): 108.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 329

مسجد در روایات

روایات و احادیث اسلامی درباره مسجد، مسائل بسیار مهمی را طرح کرده‌اند که بر تمام مسلمانان لازم است آن‌ها را رعایت کرده و از این راه خشنودی حضرت حق و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را جلب کنند.

... سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: شَكَتِ الْمَسَاجِدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَهَا مِنْ جِيرَانِهَا، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهَا: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا قَبِلْتُ هُمْ صَلَاةً وَاحِدَةً وَلَا أَظْهَرْتُ هُمْ فِي النَّاسِ عَدَالَةً وَلَا نَالْتُهُمْ رَحْمَتِي وَلَا جَاوَزُونِي فِي حَتَّتِي «1».

راوی می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که مساجد به پروردگار عالم از همسایگانی که در آن شرکت نمی کنند، شکایت بردند. خطاب رسید که: به عزت و جلالم سوگند، در صورت استخفاف به مساجد يك نماز از آنان قبول نمی کنم و آنان را به عدالت در بین مردم آشکار نمی نمایم و به رحمت نمی رسند و در بهشت مجاور من نخواهد بود.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كُونُوا فِي الدُّنْيَا أَضْيَافًا، وَاتَّخِذُوا الْمَسَاجِدَ بُيُوتًا وَعُودُوا قُلُوبَكُمْ الرَّقَّةَ وَأَكْثِرُوا مِنَ التَّفَكُّرِ وَالْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَاجْعَلُوا الْمَوْتَ نَصَبَ أَعْيُنِكُمْ وَمَا بَعْدَهُ مِنْ أَهْوَالِ الْقِيَامَةِ تَبْنُونَ مَا لَا تَأْكُلُونَ فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ «2».

(1) - (الأمالي، شيخ طوسي: 696، حديث 1485؛ بحار الأنوار: 348 / 80، باب 8، حديث 1.

(2) - (اعلام الدين: 365، باب عدد اسماء الله تعالى، حديث 33؛ بحار الأنوار: 351 / 80، باب 8، حديث 3.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 330

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در دنیا مهمان باشید، این دلبستگی ها و آرزوها شایسته مهمان نیست، مساجد را به عنوان خانه اصلی خود بگیرید، دل ها را به رقت عادت دهید، زیاد اندیشه کنید و از خشیت حق گریه داشته باشید، موت و احوال قیامت را نصب العین قرار دهید، این چه زندگی غلطی است که ساختمانی کرده اید که در آن سکنی ندارید و آن قدر جمع کرده اید که برای شما قدرت خوردن نیست، از خدایی که به سوی او باز می گردید، پروا کنید!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

رفت و آمد به مسجد یکی از این منافع را دارد:

برادری که برادرش سود خدایی دارد.

تحصیل علم جدید و تازه.

دانستن آیه محکمه.

برخورد به رحمت منتظره.

یاد گرفتن کلمه هدایت که انسان را از گمراهی برهاند.

شنیدن کلامی که راهبر به سوی راه خداست.

ترك گناه از ترس حق یا حیا از حضرت باری «1».

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ صَلَاةٌ إِذَا لَمْ يَشْهَدْ الْمَكْتُوبَةَ فِي الْمَسْجِدِ إِذَا كَانَ فَارِغًا صَحِيحاً «2».

علی علیه السلام فرمود: همسایه مسجد اگر از هر جهت فراغت و صحت داشته باشد،

(1) - میزان الحکمة: 2396 / 5 به نقل از الأمالی، شیخ صدوق: 318.

(2) - وسائل الشیعة: 195 / 5، باب 2، حدیث 6314؛ بحار الأنوار: 354 / 80، باب 8، حدیث 3.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 331

باید برای نماز واجب به مسجد بیاید که با بودن فراغت و صحت، حق نماز در جای دیگر برای او نیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هرکس به مسجدی از مساجد خدا برای نماز جماعت برود، برای هر قدمی که برمی دارد هفتاد هزار حسنه منظور شود و به همان اندازه درجاتش بالا رود «1».

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ: الْمُصْحَفُ، وَالْمَسْجِدُ، وَالْعِتْرَةُ، يَقُولُ الْمُصْحَفُ: يَا رَبِّ حَرِّفُونِي «2» وَمَزَّفُونِي وَيَقُولُ الْمَسْجِدُ: يَا رَبِّ عَطِّلُونِي وَضَيِّعُونِي، وَتَقُولُ الْعِتْرَةُ: يَا رَبِّ قَتَلُونَا وَطَرَدُونَا وَشَرَّدُونَا، فَأَجِثُوا لِلرُّكْبَتَيْنِ فِي الْحُصُومَةِ فَيَقُولُ اللَّهُ لِي: أَنَا أَوْلَى بِذَلِكَ «3».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در قیامت، سه چیز به حضرت حق شکایت برزند:

قرآن، مسجد، عترت.

قرآن می گوید: پروردگارا! مرا از نظر معنی تغییر داده و پاره کردند. مسجد می گوید: پروردگارا! مرا بیکار گذاردند و ضایع نمودند. عترت می گوید: الهی! ما را کشتند و راندند و آواره کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: من برای احقاق حق اینها در پیشگاه حضرت حق زانو می زخم. خداوند می فرماید: من به محاکمه خائنان به این سه برنامه سزاوارترم.

در شرح این حدیث آمده:

مراد از مصداق کامل مسجد در این روایت مسجد پیغمبر است که در زمان آن

(1) - بحار الأنوار: 336 / 73، باب 67، حدیث 1 (در ضمن حدیث).

(2) - در بعضی نسخه‌ها «حرقونی» آمده است.

(3) - بحار الأنوار: 368 / 80، باب 8، حدیث 26.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 332

حضرت مرکز حکومت اسلامی بود و باید از آنجا عدالت و احکام حقیقی قرآن به همه جای جهان پراکنده شود.

و مصداق کامل طرف خصومت این سه چیز غاصبین خلافت اسلام اند که قرآن مجید را به رأی خود تفسیر کردند و احکام آن را که متضمن نظام عدالت عمومی بود پاره پاره کردند و استفاده از مزایای آن را به عرب و اشراف قریش و بنی امیه اختصاص دادند و دیگران را محروم کردند. با این که قرآن، برابری و برادری را برای همه بشر آورده و همه نژادها و تیره‌ها در پیشگاه او برابر و فضیلت وابسته به تقوا است.

پاره پاره شدن احکام الهی قرآن در حقیقت پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله به دست غاصبین شروع شد و خلیفه دوّم در طول خلافت خود جامعه اسلامی را طبقه طبقه کرد: عرب‌ها را طبقه اشراف قرار داد و بر سر مردم مسلط ساخت، قانون‌هایی وضع کرد که مسلمانان غیر عرب را از حقوق اجتماعی اسلامی محروم کرد و به هم دستی همکاران و احزاب هم فکر خود نظامات عمومی اسلامی را تکه تکه کرد و در دوران بنی‌امیه که با حکومت عثمان آغاز شد، نظریات خلیفه دوّم به اوج ترقی رسید و بنی‌امیه در دوران صد ساله حکومت خود آن نظریات را قانون اساسی خود قرار دادند!!

بنی‌امیه در آن نظریات به اندازه‌ای پافشاری کردند که قرآن و اسلام و مساجد و عترت به کلی تنهای از جامعه ماندند و جز سلطنت غاصبانه و دیکتاتوری به وسیله نژاد بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس برای مسلمانان چیزی نماند!! حتی ظاهر قرآن در زمان عثمان سوزانده شد و در زمان ولید، قرآن مجید تیرباران و تکه تکه گشت.

مسجد که رمز حکومت اسلامی و اساس پخش تعلیمات الهی بود، در زمان بعد از پیامبر، تعطیل و حکومت عادلانه تبدیل به حکومت عربی دیکتاتوری گردید و با

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 333

تعطیلی مسجد پیامبر، در حقیقت همه مساجد عالم از هویت اصلی و ذاتیش تعطیل شد و از مساجد جز يك سلسله برنامه‌های خشک و ظاهر چیزی نماند.

و اما عترت پیامبر، آن‌چنان دچار سختی و فشار زندگی شدند که عترت و اهل بیت هیچ پیامبری و هیچ مسلمانی به اندازه آنان رنج و زحمت ندید؛ داستان کربلا و واقعه طف و حره و ... نشانگر سختی‌های طاقت‌فرسای است که عترت نبی اکرم صلی الله علیه و آله از دست مردم به ظاهر مسلمان کشیدند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

در تورات نوشته شده: خانه‌های من در زمین مساجد است، خوشا به حال بنده‌ای که در خانه‌اش تطهیر کند و در مسجد به زیارت من آید، بر من است که کرامت نصیب زائر من کنم، آنان را که در تاریکی شب به مساجد می‌آیند، بشارت به نور درخشان در قیامت بده «1».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

برای مساجد مردمی است که از شدت علاقه و توجه به مسجد، گویی مانند میخ‌های کوبنده به مساجدند، ملائکه همنشین آنانند، چون غایب شوند، از آنان جستجو کنند و به هنگام بیماری از آنان عیادت نمایند و به وقت حاجت به آنان کمک دهند «2».

امام صادق علیه السلام از پدرانش از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند:

همسایه مسجد را نماز نیست مگر در مسجد، مگر این که برای او عذری یا علتی باشد. عرض کردند: همسایه مسجد کیست یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: کسی که اذان

(1) - من لا یحضره الفقیه: 239 / 1، باب فضل المساجد، حدیث 720؛ بحار الأنوار: 373 / 80، باب 8، حدیث 37.

(2) - بحار الأنوار: 373 / 80، باب 8، حدیث 38.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 334

را می شنود «1».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

نشستن در مسجد به انتظار نماز، عبادت است «2».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هرگاه خداوند اهل قریه ای را ببیند که در گناه اسراف می کنند، ولی سه نفر مؤمن در آنهاست، خطاب می کند: ای اهل گناه! اگر در میان شما مؤمنان متحاین به جلالم نبودند که به خاطر نماز آنان زمین و مساجدم آباد است و از ترس من در سحر در حال استغفارند، همانا آینه عذابم را بر شما نازل کرده و باکی نداشتم «3».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

نشستن در مسجد به انتظار نماز عبادت است، اگر حدثی در آن نباشد. گفتند:

حدث چیست؟ فرمود: غیبت «4».

راهیابی به بارگاه ربوبی

تا اینجا به مناسبت کلمه مسجد، شرحی که از نظر آیات و روایات لازم بود، دانستید؛ اکنون به خواست الهی به شرح روایت پرداخته می شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

- (1) - بحار الأنوار: 379 / 80، باب 8، حدیث 47؛ مستدرک الوسائل: 356 / 3، باب 2، حدیث 3767.
- (2) - الکافی: 356 / 2، باب الغیبة والبهت، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 380 / 80، باب 8، حدیث 47.
- (3) - الأمالی، صدوق: 199، المجلس السادس والثلاثون، حدیث 8؛ بحار الأنوار: 383 / 80، باب 8، حدیث 57.
- (4) - بحار الأنوار: 384 / 80، حدیث 60.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 335

چون به در مسجد رسیدی، به حقیقت بدان که قصد و نیت کرده‌ای که به در خانه سلطان بزرگ و عظیم الشانی بروی و به بساطی راه یابی که در آن بساط جز برای پاکان راهی نیست و برای غیر صدیقان برای احدی اذن جلوس در آن بساط و بارگاه وجود ندارد.

در کتاب «المناقب» ابن شهرآشوب و «روضه الواعظین» فتال نیشابوری می خوانیم:

وجود مقدس حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام چون وضو می ساخت، بند بند بدنش می لرزید و رنگ مبارکش زرد می شد؛ چون سبب این حالت را از حضرت می پرسیدند، می فرمود: سزاوار است کسی که می خواهد در پیشگاه حضرت ربّ العرش به بندگی بایستد، رنگش زرد شود و در مفاصلش رعشه افتد!

و چون به مسجد می رفت، وقتی کنار در مسجد قرار می گرفت، سر به جانب آسمان بر می داشت و می گفت:

إلهي ضيفك بيابك يا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ فَتَجَاوَزْ عَنْ قَبِيحِ مَا عِنْدِي بِجَمِيلِ مَا عِنْدَكَ يَا كَرِيمُ «1».

ای خدای من! این مهمان تو است که به درگاه لطف و کرم و مرحمت و محبت ایستاده. ای مولای نیکوکارم! بنده‌ای تبه کار به نزدت آمده از کردار زشتش به خوبی‌هایت درگذر ای بزرگوار.

خداوند بزرگ را از دیدگاه قرآن مجید در نظر بگیرید:

(1) - المناقب، ابن شهر آشوب: 14 / 4، فصل فی مکرم اخلاقه علیه السلام؛ بحار الأنوار: 339 / 43، باب 16، حدیث 13.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 336

[لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ] «1»، [اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ] «2»، [لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] «3»، [لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ] «4»، [فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ] «5»، [اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ] «6»، [لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَ الْآخِرَةِ] «7»، [وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ] «8»، [وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ] «9»، [وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ] «10»، [وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ] «11»، [وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] «12»، [وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ] «13»، [وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] «14»، [وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا] «15»، [وَ كَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا] «16».

جز او خدایی نیست، رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است* خدای یکتا که جز او هیچ معبودی نیست، زنده و قائم به ذات [و مدبر و برپا دارنده

(1) - بقره (2): 163.

(2) - بقره (2): 255.

(3) - آل عمران (3): 6.

(4) - اعراف (7): 158.

(5) - مؤمنون (23): 116.

(6) - نمل (27): 26.

(7) - قصص (28): 70.

(8) - ص (38): 65.

(9) - زحرف (43): 84.

(10) - بقره (2): 105.

(11) - بقره (2): 137.

(12) - بقره (2): 218.

(13) - بقره (2): 261.

(14) - بقره (2): 282.

(15) - نساء (4): 126.

(16) - نساء (4): 131.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 337

و نگه دارنده همه مخلوقات] است* جز او هیچ معبودی نیست؛ توانای شکست ناپذیر و حکیم است* جز او معبودی نیست، زنده می کند و می میراند* پس برتر است خدا آن فرمانروای حق [از آن که کارش بیهوده و عبث باشد]* خدای یکتا که معبودی جز او نیست، پروردگار عرش بزرگ است* همه ستایشها در دنیا و آخرت ویژه اوست* و هیچ معبودی جز خدای یگانه قهار نیست* و او حکیم و داناست* و خدا دارای فضل بزرگی است* و او شنوا و داناست* و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است* و خدا بسیار عطا کننده و داناست* و خدا به همه چیز داناست* و خدا همواره بر هر چیزی احاطه دارد* و خدا همواره بی نیاز و ستوده است*.

سایر اوصاف جمال و جلال و کمال او را نیز در قرآن ببینید، آن گاه به روایات در باب توحید و اوصاف حضرت حق بنگرید، سپس با حوصله ای کامل و دقتی وافر در صنع و آفرینش حضرت دوست نظر کنید: در آفرینش خود و آنچه به شما عنایت شده، در آفرینش موجودات ارضی، سمایی، بحری، بری، ذره بینی و خلاصه از عرش تا فرش، در کتبی که با استناد به قرآن و روایات، یا پیشرفت های علمی نوشته شده توجه بیشتری نمایید تا در حد ظرفیت عقلی و وجدانی خود به عظمت حضرت حق پی برده، آن گاه بفهمید که وقتی به مسجد می روید در خانه کدام ملک عظیم هستید و کدام قدم در پیشگاه مقدس او راه دارد؟!

آیا با بارگناه و دل سیاه و آلوده بودن به رذایل نفسی و دور بودن از نیت پاک و عمل صحیح و خلاصه بدون پاک بودن درون و برون و مستقیم بودن ظاهر و باطن امکان ورود به مقام حضرت دوست هست؟!

با این نحوی که اکثر مردم زندگی می کنند که آلوده به انواع گناهان و تخلفات

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 338

اعضا و جوارح اند و اکثراً حقوق حقه یکدیگر را رعایت نمی نمایند و به مسائل الهی و معارف حقه اهمیت نداده و در مقام کسب نور نیستند، امکان ورود به محضر یار نیست، مگر این که از تمام آلودگی های ظاهر و باطن دست بردارند، آن گاه به سوی حریم حضرت او حرکت کنند.

قرآن مجید، راه به سوی حریم قرب را به روی پاکان و دارندگان عمل صالح باز می داند، آنجا که می فرماید:

[مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبْوَرُ] «1».

کسی که عزت می خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] همه عزت ویژه خداست. حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد. و کسانی که حيله های زشت به کار می گیرند برای آنان عذابی سخت خواهد بود، و بی تردید حيله آنان نابود می شود.

حرکت عملی به سوی پاکی

در مقدمه رباب نامه سلطان ولد به هفت مسأله برمی خوریم که به عنوان حرکت عملی به سوی پاکی و صداقت از آیات قرآن و روایات گرفته شده که با تلخیص و کمی تصرف در بعضی از لغات و عبارات آن لازم است، بدانیم «2».

(1) - فاطر (35): 10.

(2) - رباب نامه.

1- اندیشیدن در هر کار

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله يك ساعت اندیشیدن را از يك سال و به استناد نقل دیگر از هفتاد سال عبادت، برتر دانسته است. اندیشه در صنع الهی، در عالم نفس، در عالم آفاق، در عالم شرع، در ظاهر و باطن عالم، در عمل و عاقبت آن، در آخرت و حساب و کتاب و بهشت و عقاب، راهبر به سوی پاکی و زندگی صحیح است.

2- پاکی نیت

بیداران راه حق از لحاظ آفرینش و با توجه به قرآن و احادیث، انسان را دارای دو جنبه جدا از هم می‌شناسند: یکی جسم تاریک و فانی و بی‌ارزش و دیگری روشنائی ایزدی یا روح خدایی که بخش ارزشمند وجود انسان است و چون جسم‌ها اصولاً یکسان است، ضابطه تعیین ارزش‌ها همان باطن و نیروهای غیر مادی است.

روی همین اصل ظاهر در نظر عارفان بهای خود را از دست می‌دهد؛ زیرا که با تظاهر می‌توانیم ظاهر خود را نیکو جلوه دهیم، یا کاری را برای جلب توجه دیگران انجام دهیم، بی‌آن‌که قلباً کوچک‌ترین اعتقادی به عمل خود داشته باشیم.

اتفاقاً حدیثی هم از پیغمبر باقی است، مبنی بر این‌که خداوند به نیت‌ها توجه دارد نه به ظاهر و اعمال ظاهر انسان‌ها؛ چه بسا ممکن است که کسی ما را به زبان ستایش کند، اما دلی لبریز از نفرت و کینه نسبت به ما داشته باشد.

پس دل‌های پاک و نیت صادقانه معیار ارزشیابی در کارها است و خداوند به دل‌های پاک توجه می‌کند.

گفت حق من ننگم اندر عمل

نی در این جسم کثیف پر دغل

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 340

لیک دارم دائماً در دل نظر

زان که جز دل نیست از من باخبر

دل بود چون آینه شاهد منم

جز در آینه نظر می‌نمکنم

غیر آینه نخواهد خوب رو

کی بود چیزی چنان مطلوب او

اهمیت و ارزش دل و آنچه در آن می‌گذرد تا بدان جاست که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرموده:

مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ مِنْهُمْ «1».

3- دعا همراه با حرکت و عمل

اصل قرار دادن نیت در خصوص کارها ممکن است این اشتباه را در پی آورد که گروهی بی‌هیچ کاری، دست روی دست بگذارند و به امید این که نیت فلان کار نیک را دارند، دل خوش سازند.

متأسفانه بسیاری از مردم برای کارها کلاه شرعی درست می‌کنند، مثلاً اگر دروغ مصلحت‌آمیز را جایز بدانیم، اما حدود «مصلحت» را تعیین نکنیم، آیا کدام دروغ است که در آن مصلحتی ملحوظ نباشد؟

پس باید توجه داشت که اصل قرار دادن نیت از آن روست که اگر کاری را با نیت درست شروع کنیم؛ اما امکانات و قدرت ما برای کمال آن کافی نباشد یا مثلاً به منظور اصلاح امری آن را خراب‌تر کنیم، از لحاظ شرعی و اخلاقی مسؤولیتی متوجه ما نیست، در صورتی که امکان اصلاح آن از دست ما برود و گرنه در يك جا نشستن و دست روی دست گذاشتن هیچ مشکلی را حل نمی‌کند، حتی اگر نیت انجام کاری را داشته باشیم، چرا که نیت راه رفتن به تنهایی کافی نیست که ما را از

(1) - تفسیر ابن کثیر: 343 / 2.

در مورد دعا نیز وضع همین طور است، درخواست چیزی از خداوند بی آن که در جهت کسب آن کوشش کنیم، کوچک ترین اثر مثبتی نخواهد داشت.

دعا در حقیقت یعنی اقدام و کوشش در جهت مطلوب و این همان مطلبی است که به صورت مثل می گویند:
«از تو حرکت از خدا برکت».

سلطان ولد برای روشن ساختن مطلب، تمثیلی زیبا آورده است:

ساده مردی بود در يك مدرسه	احمقی بی حاصلی پر وسوسه
روز و شب در حجره گفتی ای خدا	عالم گردان و بر من در گشا
دیگران در حجره‌ها پهلوی او	جمله در تکرار بودند و غلو
پر شده از بانگ هر يك صحن و بام	جمله در بحث اصولین و کلام
بحث ایشان را مدرس می شنید	بر در و بر بام هر يك می دوید
روز و شب تا بیند ایشان در جهاد	چون همی کوشند در علم و رشاد
حرصشان چونست در تحصیل‌ها	تا از ایشان کیست افزون در ذکا
او همی گفتی همه شب کای خدا	عالم ساز و بزرگ و مقتدا
پس مدرس گفتش از روزن که هان	روز و شب تکرار کن درست بخوان
او چنان پنداشت کان گفت از خداست	حرص تحصیلش ز جان چون موج‌هاست
گشت از آن پس روز و شب مشغول او	همچو یاران دیگر در جستجو
خواندن و تکرار او بسیار کرد	پند را بشنید و با آن کار کرد

بعد اندك مدت اندر علم دین

گشت او دانا و استاد گزین

باز می گوید: خواجه‌ای برای خریدن غلام به بازار رفت، یکی از غلامان، بسیار

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 342

از خود تعریف کرد و گفت: من محاسن زیادی دارم و یکی از آنها این است که نیازهای خواجه را بدون آن که بگویم درك می کنم.

خواجه او را خرید و به خانه برد. پس از چند روزی خواجه تشنه شد، اما هرچه منتظر نشست غلام آبی نیاورد. بر غلام بانگ زد که تشنه‌ام آبی بیاور، اما او پاسخ نداد و حرکتی نکرد، تا آن که خواجه از تشنگی برخاست و کوزه‌ای آب را به چنگ آورد و نوشید، آن گاه غلام گفت: ای خواجه! اکنون بر من معلوم شد که تشنه‌ای زیرا علامت نیاز به چیزی حرکت در رفع آن است.

4- کشتن هواهای نفس و دوری از شهوات

در وجود آدمی دو نیروی متضاد فرمانرواست. نخست نیرویی که اعمال نیک و شایسته را در نظر آدمی جلوه می دهد و عارفان بر اساس اصول الهی آن را عقل نام نهاده‌اند و دیگر نیرویی که از آن تعبیر به نفس و هواهای آن شده که در برابر آن نیروی ایزدی است و این نیرو راهبرنده به شهوات و بدی ها است و در حقیقت نیروی شیطانی و اهریمنی به شمار می رود.

نفس، تمایلات حیوانی را در وجود آدمی می آراید و آن گونه که کودکان را با شیرینی می فریبند، انسان را به راه نادرست می کشاند که پایان آن جز تلخی و رنج نخواهد بود!!

مهم ترین اصل در مبارزه با نفس شناختن نیروهای گوناگون آن است و گرنه هر لحظه این امکان وجود دارد که یکی از جنبه‌های اهریمنی نفس، خود را در چشم انسان بیاراید و نیکو جلوه دهد و آن وقت گمراهی انسان قطعی است.

سلطان ولد، نیروهای ظاهری و باطنی نفس را به دیو سیاه و سپید تشبیه کرده است.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 343

او می گوید: دیوان سپید و سیاه در نفوس مردمند، حال های بد مثل، زنا و قتل و حرام خوردن و غیر آن دیوان سیاهند و آن را همه کس می بینند و می دانند و حال های نیک مثل ترك دنیا کردن و به طاعت و عبادت و خیر مشغول شدن از روی ظاهر به غرض آن که خلق قبول کنند دیوان سپیدند، آن را هرکس نتواند دیدن و دانستن مگر که اولیا که ایشان را دائم نظر در باطن است و تمامت دیوان سیاه و سپید را در خود دیده اند و کشته اند و در همه هم می بینند و می دانند.

شهوآت لذایذ خارج از حدود و مقررات الهی است که در امروز گرچه ظاهر شیرین و خوش مزه ای دارد، ولی فردا که باطنش آشکار شد، به صورت رنج ابدی و عذاب همیشگی گریبان انسان را خواهد گرفت!

در حدیث نبوی آمده:

حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ «1».

بهشت، در گرو تحمل سختی هاست و جهنم با شهوات پر می شود.

در تقریر این حدیث در «ریاب نامه» آمده:

هرچه تو را آن رنج و تلخ و ناخوش می نماید هم چون خارستان، آن راه بهشت است و هرچه تو را شیرین و گوارنده و خوش می نماید، مثل خوردن و شهوت راندن و عیش و عشرت کردن، هم چون گلشن و سبزه زار، آن راه دوزخ است. پس هرکه راه رنج راگزید، به گنج جنت رسید و هرکه راحت را اختیار کرد در محنت ابد افتاد و به نار دوزخ پیوست!

(1) - روضة الواعظین: 421 / 2، مجلس فی الحث علی مخالفة النفس؛ بحار الأنوار: 72 / 68، باب 62، حدیث 42.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 344

5- مجاهده، رنج کشیدن، گرسنگی

گرفتار ماندن در دنیای مادی و فراموش کردن جوار حق موجب پرداختن به گمان ها و اندیشه های نفسانی است و هر یک از این نوع اندیشه ها در حقیقت نوعی بت به شمار می روند که برای رسیدن به کمال، باید آن ها را از میان برداشت.

سلطان ولد، این گونه بت‌های فکری را به پرده‌هایی تشبیه می‌کند که میان بنده و حق کشیده شده است و باید به نیروی ریاضت و مجاهده آنها را از میان برداشت.

6- عبادت

کشتن هوای نفس و ترك خود و ریاضت و مجاهدت هنگامی سودمند است که با عبادت و خدمت در راه حق همراه شود و گرنه به استناد آیه:

[وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ] «1».

و جن و انس را جز برای این که مرا پرستند نیافریدم.

چون مقصود حق از خلقت انسان عبادت بود، هر که اینجا نکند در دوزخ گرفتار خواهد آمد.

7- پیروی از ولی حق

اگر کسی شش مرحله گذشته را بدون ولی و راهنمای الهی طی کند بدون شك به جایی نمی‌رسد.

(1) - ذاریات (51): 56.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 345

اگر کسی فی المثل هزاران سال عبادت کند و در ریاضت و مجاهده باشد و دائم در حال اندیشه دیده شود و به مبارزه با نفس سخت کوشا باشد، ولی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نگرود، هم به جایی نمی‌رسد، هم عباداتش مقبول نخواهد بود.

تمام برنامه‌های انسان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله باید زیر نظر راهنمایی پیامبر صلی الله علیه و آله و در زمان امام باید زیر نظر امام معصوم و در زمان غیبت باید زیر نظر عالم ربانی باشد.

چون این هفت مرحله را گذر کنی، به مرز پاکی و صداقت می‌رسی و آن ارزش و اعتبار الهی را کسب کرده لایق ورود به بساط خدمت جانان و نشستن در مقام قرب او خواهی گشت که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: لَا يَطُأُ بَسَاطَهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ وَلَا يُؤَدُّنُ لِمُجَالَسَتِهِ إِلَّا الصَّادِقُونَ

علائم پاکان و صدیقان

پاکان و صدیقان را علائمی است که در قرآن مجید و روایات و آثار اسلامی آمده و این نوشتار گنجایش بیان تمام آن علائم را ندارد، ولی لازم است به برخی از آن علائم اشاره رود:

[الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْفَائِزِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ] «1».

آنان که صبر کنندگان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرهایند.

با طی این مراحل گروهی از فرزندان آدم، خود را به نقطه رضایت حق و بساط خدمت و مقام قرب رساندند و به جایی خود را متصل کردند که در تمام فیوضات ربانی به روی آنان گشوده شد و آنچه را باید ببینند دیدند و آنچه را باید بشنوند

(1) - آل عمران (3): 17.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 346

شنیدند و آنچه را باید بگیرند، گرفتند.

کوردلان و نادانان و احمقان و راه نرفتگان چه می‌دانند که در این بزم چه خبر است و چه می‌فهمند که این واقعیت‌های پرارزش یعنی چه؟

به قول عارف دل سوخته حاج میرزا حبیب الله خراسانی:

وی که گویی درد هجران را دواپی نیست هست

ای که گویی شاه خوبان را وفاپی نیست هست

در جهان سرچشمه آب بقای نیست هست

ای که گویی خضر و اسکندر همه افسانه بود

این همه رخشنده گوهر از کجا گردد پدید
 در جهان گویی اگر بحر صفایی نیست هست

بس گهر شد سنگ وزر شد خاک و تن شد جان
 شمس معنا را مگر نور و ضیایی نیست هست

پاك

بس فقیر آمد توانگر بس گدا شد پادشاه
 شاه جانها را مگو جود و عطایی نیست هست

[يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ]

«1».

[در سایه قرآن و نبوت پیامبر] به خدا و روز قیامت ایمان می آورند و به کار شایسته و پسندیده فرمان می دهند، و از کار ناپسند و زشت بازمی دارند و در کارهای خیر می شتابند و اینان از شایستگانند.

[وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَا وَ نَصَرُوا]

(1) - آل عمران (3): 114.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 347

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ] «1».

و کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند و آنان که مهاجران را پناه دادند و یاری کردند، مؤمنان حقیقی فقط آنانند، برای آنان آمرزش و رزق نیکو و فراوانی است.

[التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِنُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ]

«2».

[آن مؤمنان، همان] توبه‌کنندگان، عبادت‌کنندگان، سپاس‌گزاران، روزه‌داران، رکوع‌کنندگان، سجده‌کنندگان، فرمان‌دهندگان به معروف و بازدارندگان از منکر و پاسداران حدود و مقررات خدایند و مؤمنان را [به رحمت و رضوان خدا] مرزده ده.

[إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ] «3».

مؤمنان فقط کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، آن‌گاه [در حقیقت آنچه به آن ایمان آورده‌اند] شك ننموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی‌اند.

آیاتی که در آن آیات می‌توان علائم پاکان و صدیقین را دید زیاد است، کمتر صفحه‌ای از صفحات قرآن است که در آن علائم و نشانه‌های این دو طایفه ذکر نشده باشد.

(1) - انفال (8): 74.

(2) - توبه (9): 112.

(3) - حجرات (49): 15.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 348

روایات بسیاری هم در معرفی پاکان و صدیقین آمده است.

برای یافتن علائم این دو چهره پاک به روایات باب اخلاق مراجعه کنید که در آن باب دریایی بی‌کران از معارف الهی مشاهده خواهید کرد و در يك کلمه، اگر بخواهید بدانید صدیقین از چه خصائصی برخوردارند، به صفات پاک مولی‌الموحدين امیرالمؤمنین علیه السلام توجه کنید که در روایت آمده، منظور از صدیقین در قرآن مجید علی علیه السلام است «1».

و می‌دانید که وجود مقدس مولا حاوی و جامع تمام اصول و کمالات بود تا جایی که خلیل بن احمد پس از اندکی شناخت از علی علیه السلام می‌گوید:

«إِسْتَعْنَاءُهُ عَنِ الْكُلِّ وَاحْتِيَاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ إِمَامُ الْكُلِّ».

بی‌نیازی علی در همه امور از همه و احتیاج همه در تمام برنامه‌ها به او دلیل بر این است که آن حضرت پیشوای همه است!!

در روایت آمده منظور از صادق و مصدق و صدیق در قرآن مجید علی علیه السلام است «2».

روی این حساب برای شناخت پاکان و صدیقان بهترین و نزدیک‌ترین راه مطالعه حیات و شناخت اوصاف علی علیه السلام است.

علی علیه السلام منبع و سرچشمه علم، عدل، عفت، عصمت، عبادت، کرامت، شرف، غیرت، فضیلت، احسان، جود، سخا، عطا و تمام فضایل و کمالات است؛ این چنین انسان و هرکس که به اندازه استعداد و قدرتش از این اوصاف برخوردار است به حریم مقدس دوست و بساط جناب یار راه دارد و برای او اذن مجالست هست؛ زیرا از پاکان و صدیقان است.

(1) - تفسیر القمی: 142 / 1؛ سفینه البحار: 66 / 5، الصدق ومدحه.

(2) - سفینه البحار: 67 / 5، الصدق ومدحه.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 349

کمالات امام علی علیه السلام پاک مرد بزرگ و صدیق اکبر

«صدای عدالت انسانیت» به ترجمه آقای خسروشاهی در مقدمه جلد اول درباره کمالات امام علی علیه السلام در جهت ایمان، عصمت، محبت، وفا، حکومت به حق و عدل، امارت، عدالت، بزرگواری ... مطالبی دارد که خلاصه آن به این شرح است:

آیا در تاریخ بشر از ثبات عقیده‌ای سراغ گرفته‌ای که هیچ سستی در آن راه نیابد و از آتش‌فشانی‌ها و زلزله‌ها بر او لرزه نیفتد و کدام زلزله‌ای برای عقیده شدیدتر از اجتماع دشمنان بسیار و نیرومند برای تخطئه و تکفیر و هرگونه گناهی که از این دو دارند! می‌تواند وجود داشته باشد و کدام آتش‌فشانی برای عقیده سوزنده‌تر از تهدید به مرگ محتوم و در انتظار و یا

خود مرگ می‌تواند باشد؟ و علاوه آیا هیچ پرسیده‌ای که مبارزه فقط به خاطر ایمان و عقیده که سستی و انحراف در آن راه ندارد و در راه سود و نفع نیست و به دور ثروت و مال و جاه‌طلبی نمی‌چرخد چگونه می‌تواند بود؟

او یعنی پسر ابوطالب در تمام جوانب حیات فقط به خدا و شؤون حق عشق می‌ورزید و در تمام لحظات حیات جز به حضرت دوست اندیشه نکرد و سخت‌ترین حوادث و مصائب کمترین اثری در عقیده و ایمان او به جا نگذاشت و بلکه آن حضرت برای تمام بشریت تا قیامت اسوه ایمان و امیرمؤمنان گشت.

آیا، از دنیا خواسته‌ای برای تو از مهر و عاطفه‌ای سخن گوید که از قلبی سرچشمه می‌گیرد که ملامت از مهر و شفقت است و از زبانی بیرون می‌آید که جز صلح و سلامت بر آن جاری نگردد و از اینجا است که او قدرت پیروزمندی است که در پای آن فریندگی‌های زمین شکست می‌خورند و این در آن دورانی است که

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 350

سودپرستی و آزمندی، استثمار و احتکار منافع بر مردم حکومت می‌کند، و دشمنان علی علیه السلام به خاطر آن‌ها با هم می‌جنگند و سپس در برابر صاحب این قلب و زبان پرمهر و محبت و برای نبرد با آن یکی می‌شوند و متحد می‌گردند.

آیا در قاموس لغات و کلمات معنی عصمت و بی‌گناهی را دریافته‌ای، لغت و کلمه‌ای که مردم آن را به کار می‌برند، می‌نویسند و در زندگی خود کم یا زیاد با آن به سر می‌برند و هرکسی به حکم تکوین خود، چیزی از آن بهره می‌برد و همه هم‌زادان آن از قبیل: پاکی دل، صفای نیت، صفای محض به سوی آن می‌خوانند.

و اگر بخواهی که آن را در چیزی محسوس و مادی نشان دهی و به اشک‌های شب و شبنم صبح‌دم آن را تشبیه کنی، کار درستی نکرده‌ای؛ زیرا بی‌گناهی و عصمت پاکی انسان است نه مولود شب و صبح، بی‌گناهی محض و عدم آلودگی از قلب سلیم و دل پاک سرچشمه می‌گیرد، قلبی که چنان بر صاحب خود تکیه دارد که زمستان بر حرارت خورشید!! و چنان بر آن بستگی و پیوند دارد که زمین بر آب، تا آن را زنده و سرسبز و خرم سازد!

آیا بزرگ‌مردی را شناخته‌ای که از عوامل محبت و وفا بیش از آنچه دیگران فهمیده‌اند درک کرده بود و این محبت و این وفا در چهارچوب سرشت خالص او و آمیخته با جان و دل او بود، همه را دوست داشت و آن را به خود می‌بست.

و در وفا نیز بر خود تکلیف روا نمی داشت و از صمیم دل دریافته بود که آزادی قداستی دارد که هستی و جهان خواستار آن است و هیچ چیز را به جای آن نمی پذیرد و در محور آن هر عاطفه و هر فکری دور می زند و بر محور آن محبت و وفا آزاد و بی قید می گردند و از اینجا است که بدترین برادران آن کسی است که برای او تکلف باید کرد و طبعاً بهترین آنها کسی است که چنین نباشد.

آیا از فرمانروایی خبر داری که خود را از نان سیر خوردن دور نگهدارد، چه در

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 351

آنجا یعنی در مملکت او کسانی یافت می شوند که سیر نمی شوند و جامه نرم نپوشد در حالی که در میان افراد ملت هستند، کسانی که لباس خشن و درشت می پوشند و درهمی را اندوخته خود نسازد که در بین مردم نیاز و فقر وجود دارد و به فرزندان و یاران خود وصیت کند که غیر این راه و روش را نپیمایند و از برادر خود به خاطر يك دینار که بدون حق از بیت المال طلب می کرد بازخواست کند و یاوران و پیروان و فرمانداران خود را به خاطر يك گرده نان که به رشوت از ثروتمندی گرفته و خورده اند به محاکمه بکشد و تهدید کند و بیم دهد و به یکی از فرماندهانش پیغام دهد که:

سوگند صادقانه بر خداوند که اگر او به کوچک ترین چیزی از مال ملت خیانت ورزد، چنان بر او سخت گیرد که به اندک مال، گران بار و بی آبرو گردد و دیگری را بدین سخن کوتاه و زیبا و نغز مخاطب قرار دهد:

به من خبر رسید که زمین را درو کرده و هرچه زیر پایت بود برگرفته ای و آنچه را به دست رسیده خورده ای، بایست حساب دهی و وضع خود را به من گزارش کنی.

و بر سومی از کسانی که رشوه می گرفت و به نام بینوایان جیب و کیسه خود را پر می کرد و به عیاشی و خوشگذرانی می پرداخت، چنین وعده می دهد:

از خدا بترس، مال مردم را به خود آنان برگردان و تو اگر این کار را نکنی و خداوند تو را به دست من برساند، وظیفه ای که در پیشگاه خداوند دارم درباره تو انجام می دهم و با شمشیرم تو را می زنم، شمشیری که آن را بر کسی نزد من مگر آن که به دوزخ سرنگون شد!!

آیا از میان مردم، سردار و امیری را شناخته ای که در زمان و مکان ریاست، به دست خود آسیاب را بچرخاند و نانی خشک درست کند که آن را به زانو می شکند

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 352

و کفش خود را به دست خود وصله می‌زند و از مال دنیا کم یا زیاد چیزی را اندوخته و پس انداز خود نسازد؛ زیرا هدف وی در زندگی آن است که حق بینوایان و ستم‌دیدگان و بیچارگان را از استمارگران و احتکارچیان باز ستاند و زندگی سالم و خوشی را برای آنان فراهم آورد.

او در فکر سیر شدن و خوب پوشیدن و آرام خوابیدن نبود، در حالی که در قلمرو حکومت او، کسی است که امید قرص نانی ندارد، شکم‌های گرسنه و جگرهای تشنه وجود دارند و می‌گفت و چه سخن ارجح‌دار و نیکویی است:

آیا فقط به این اکتفا کنم که به من پیشوای مسلمانان بگویند، ولی در سختی‌های روزگار با توده شریک نباشم؟!

و البته با این منطق، کم‌ارزش‌ترین چیزهای دنیا در نزد او حکومت بر مردم است، اگر نتواند حقی را برپا داشته و ستم و باطلی را نابود سازد.

آیا در مهد عدالت، بزرگی را می‌شناسی که همیشه بر حق و حقیقت بود، ولو آن که همه مردم روی زمین بر ضد او متحد می‌شدند و دشمنان او اگرچه کوه و بیابان را هم پر می‌ساختند بر باطل و گمراهی بودند که عدالت در او یک مذهب و یک امر اکتسابی نیست؛ گو این که بعداً خود روش و مکتبی شد و برنامه‌ای نیست که سیاست دولت آن را تشریح کرده و به وجود آورده باشد، ولو این که این نقطه هم در مد نظر وی بود و راهی نیست که به طور عمد آن را بپیماید تا در نزد مردم به مقام صدارت برسد، ولو این که او این راه را رفت و در دل‌های پاکان برای همیشه جا گرفت.

بلکه عدالت در بنیاد و مبادی اخلاقی و ادبی او اصلی است که با اصول دیگری پیوند دارد و طبیعی است که ممکن نیست او خود را بر ضد آن وادارد، تا آنجا که گویی این عدالت ماده‌ای است که در ارکان جسمی و بنیان بدنی او مانند مواد دیگر

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 353

به کار رفته و وجود او را تشکیل داده‌اند و در واقع، عدالت، خوبی باشد در خورش و روحی باشد در روحش.

دلم زآتش این غصه گشته بود کباب

مسیح بر فلک و شاه اولیا به تراب

چو غنچه لب به تبسم گشود و داد جواب

سؤال کردم از این ماجرا زیر خرد

مقام و مرتبه این دو گوهر نایاب

به حکم عقل به میزان عدل سنجیدند

به آسمان چهارم مسیح شد پرتاب

نشست کپه میزان مرتضی به زمین

آیا در مرکز دشمنی‌ها بزرگی را شناخته‌ای که سودپرستان که در میان آن‌ها گروهی از نزدیکان و خویشان وی هم بودند، با وی جنگیدند و آن‌ها که بر وی غلبه یافتند شکست خوردند و او که شکست خورد پیروز گردید؟!!

زیرا مفاهیم انسانیت، پیروزمندان بر وی را منکوب و رسوا ساخت، چون که پیروزی آن‌ها با حیله و مکر و توطئه و به خاطر به دست آوردن دنیا با شمشیر ستمکارانه بود و او که شکست خورد مقام بلندی یافت؛ چون شکست او در روشنائی عقل و قلب، متضمن جوهر شهادت، در راه شرافت و فضیلت انسان و حقوق بشر و به خاطر وصول به عدالت و مساوات بود و از اینجا است که پیروزی آنان شکست بود و شکست او پیروزی بزرگی برای ارزش‌های انسانی انسان بود.

آیا از تاریخ، درباره جنگجوی دلاوری که فوق‌العاده شجاع است، پرسیده‌ای که رزم‌جویان بر ضد خود را به خاطر این که انسان هستند دوست بدارد و تا آنجا در این مهرورزی پیش برود که به یاران خود، آن‌ها را توصیه کند، در حالی که او مصلح بزرگ و لایق و صالحی است که مورد مکر و حیله و نیزنگ آنان واقع شده است و بگوید: تا آن‌ها شروع نکنند با آن‌ها نجنبید و اگر به یاری خدا شکست خوردند، آن‌ها را پشت کرد نکشید و آن‌ها را فرار می‌کند تعقیب ننمایید و زخمی شدگان را

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 354

زخم نزنید و کمک کنید و زنان را آزار نرسانید.

سپس ده‌ها هزار نفری که جمع شده‌اند و به ناحق به خون وی تشنه‌اند، آب را به روی او بیندند و به او پیغام دهند که آب را تا مرگ وی به روی او خواهند بست و او آن‌ها را از مرکز آب عقب براند و آن را اشغال کند و آن‌گاه همان

دشمنان را بر این آب بخواند تا از آن بخورند، هم چنان که خود و یارانش و مرغان هوا از آن می خوردند و کسی مانع نمی شد!!

و می فرمود: پاداش مجاهد شهید در راه خدا بزرگ تر از آن کسی نیست که قدرت یابد و عفو کند، شاید کسی که عفو می کند و می بخشد از فرشتگان باشد!!

و تا آنجا پیش می رود که بعد از آن که دست جنایتکاری او را مورد سوء قصد قرار داد که زندگی را به سبب آن بدرود گفت، به عزیزان خود درباره قاتل خود چنین می گوید: اگر ببخشید به تقوا نزدیک تر است.

جنگجوی شجاعی که عوامل شجاعت عجیب و مردانگی بی نظیر او با عوامل و محبت شگفت انگیزش ارتباط دارند.

او از کسانی که علیه او توطئه می چیدند، در حالی که قدرت داشت آنها را از بین ببرد، فقط انتقاد نمود و آنها را توبیخ کرد و هنگامی که برای توبیخ نزد آنها رفته بود، تنها و سر برهنه و بی سلاح بود، ولی آنها همه غرق در سلاح بودند، به طوری که صورت آنها از خلال اسلحه به سختی پیدا بود، پس با آنان از برادری و دوستی ها، سخن می گوید و بر حال آنها گریه می کند که چرا در این راه گام بر می دارد تا آن که آنان فقط خون وی را خواستار شدند، او که شمشیر بی نوایان و محرومان است صبر و شکیبایی به خرج داد تا آنان جنگ را شروع کنند، آن گاه آنان را از جایشان کند، تکان داد، درهم کوبید و مانند گردبادی سهمناک که ریگ های بیابان را بر هوا می برد، صفوفشان را از هم پاشید و پراکنده ساخت.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 355

او فقط کسانی را که یاغی و متجاوز و ستمگر بودند و قصدی جز فساد و بدی و دشمنی نداشتند به خاک افکنده و نابود ساخت، ولی در آن حال که پیروز شد، بر کشته های آنها گریه کرد، در صورتی که آنها کشتگان خودپرستی و هوسرانی بودند و همین زشتی و پستی بود که آنان را بدین راه کج و منحرف کشانده بود.

آیا هیچ رهبر جامعه ای را شناخته ای که همه وسایل قدرت و ثروت در نزد وی گرد آید به طوری که بر دیگران فراهم نباشد، آن گاه او از همه آنها در حسرت و دوری دائمی باشد و با این که حسب و نسب والایی دارد، بگوید: هیچ حسی چون تواضع نیست و دوستدارانش او را دوست بدانند و او بگوید: آن کس که مرا دوست دارد پوشاك فقر را آماده سازد، در دوستی او غلو کردند و او گفت: کسی که مرا به طور غلوآمیز دوست بدارد، اهل نجات نیست و این را وقتی گفت که نخست خود را مخاطب قرار داده بود: خدایا! بر من ببخشای آنچه را که مردم نمی دانند.

بر گروه دیگری که او را دوست نداشتند، همانند نصیحت گوی خوش اخلاقی نصیحت کرد، پند و اندرز داد، او را دشنام دادند؛ رفقا و یارانش ناراحت شدند و به ناسزاگویی متقابل پرداختند. به آن‌ها گفت: من دوست ندارم که شما ناسزا بگویید.

بر او بدی کرده و به دشمنی برخاستند و در غیاب او حق وی را ادا نکردند و بر ضد وی توطئه چیدند و او می‌گفت: برادر خود را با نیکی کردن عتاب و توبیخ کن و با نیکوکاری وی را باز گردان و برادر تو در دوری از تو، قوی‌تر از تو بر پیوند با او نباشد و در بدی نیرومندتر از تو بر نیکی نباشد.

به او گفتند که با بعضی از تبهکاران ولو برای مدتی کم کنار آید تا حکومتش محفوظ بماند و او گفت: دوست تو کسی است که تو را از زشتی باز دارد و دشمن تو آن باشد که تو را اغفال کند و سپس افزود: راستی را اگر هم بر ضرر تو باشد بر دروغ

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 356

اگر هم تو را سود رساند ترجیح بده.

به کسی که نیکی کرده بود به جنگش آمد و او خود را مخاطب ساخت: کسی که سپاس گزار نباشد تو را از نیکی و احسان باز ندارد. از نعمت‌های زمین بر او تعریف کردند به گوینده نظری افکند و گفت: حسن خلق چه نعمت خوبی است.

سپس خواستند او را به پیروزی به هر وسیله‌ای که مقدور باشد مایل سازند، چنان‌که دیگران می‌کنند و او فرمود: کسی که گناه و زشتی بر او غلبه داشته باشد پیروز نگشته و آن کس که با بدی و شر غالب گردد در واقع شکست خورده است.

از زشتی‌ها و بدی‌های دشمنانش چیزهایی می‌دانست که دیگران نمی‌دانستند و او از آن‌ها چشم پوشیده و گفت: بهترین اعمال مردان شریف، چشم‌پوشی از چیزهایی است که می‌دانند.

دشمنان و پیروان نادانش روزگار را بر او تنگ ساختند و چیزها می‌گفتند که در هر قلبی ایجاد بدبینی می‌کرد و او در عوض همیشه تکرار می‌کرد: در گفتاری اگر بتوانی احتمال نیک بدهی گمان بد میر!!

آیا آن پیشوای دینی و رهبر مذهبی را شناخته‌ای که به فرماندارانش درباره مردم چنین توصیه می‌کند: مردم، یا برادر دینی شما هستند یا انسانی نظیر شما می‌باشند؛ با آنان از گذشت و اغماض خود چنان روا دارید که دوست دارید خداوند از شما عفو و اغماض کند و آیا صاحب قدرتی را شناخته‌ای که به خاطر برقراری عدل و داد در میان توده، بر قدرت خود شورید!! و آیا صاحب ثروتی را می‌شناسی که از ثروت و مال دست بشوید و فقط به قرص نانی اکتفا کند که زندگی او را حفظ کند و زندگی در نزد وی فقط سود رساندن به برادران انسان اوست، اما دنیاها را باید کسی غیر او را بفریید.

این است آثار وجودی پاکان و صدیقان، آن هم مشتی از خروار و قطره‌ای از

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 357

اقیانوس و وجی از دو جهان! اینان به خاطر پاکی و صداقت در بساط حضرت حق راه داشته و مأذون در مجالست با حضرت اویند.

این فقیر شکسته بال و خسته احوال در مدح حضرت ساقی کوثر چنین سروده:

علی تنها ولی کردگار است	حریم کبریا را پرده‌دار است
علی بُد مقصد و مقصود عالم	هم او بُد افتخار بزم آدم
علی باشد قسیم جنت و نار	همان شیر شجاعت روز پیکار
علی یعنی جمیع ماسوی الله	که بر اسرار عالم هست آگاه
علی مردان حق را رهرو راه	که بُد بزمش مناجات سر چاه
علی نور چراغ آفرینش	علی حق و علی عقل است و بینش
علی مصدر برای هرچه مشتق	همه در قید او او مرد مطلق
علی صبح امید دردمندان	وجود او پناه مستمندان

علی قرآن ناطق بعد احمد	بلا فصل او وصی بعد محمد
علی روشنگر تاریخ عالم	گهر بر تاج فرق اول آدم
علی عنوان قلب مؤمن پاک	علی نوری به خاک و روح افلاک
علی برج هدایت را بود ماه	خدایش گفته در قرآن تویی راه
علی عدل و علی علم و علی داد	جهان هرگز ندارد همچو او یاد
علی اصلی بود ثابت به قرآن	میان حق و باطل اوست فرقان
علی حق را زهر سو ساعد آمد	نبی را در نبوت شاهد آمد
علی یعنی بهشت جاودانی	فروغ پر بهای زندگانی
علی بستان عالم را گل عشق	جهان را حضرت او بلبل عشق
علی بنیان اسلام است و آیین	به میزان قیامت اوست شاهین
علی باشد نشان وجه داور	همه پیغمبران را یار و یاور

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 358

علی مسکین گدای خاک کویت سیه رویی چو خال پاک رویت

تا بارگاه معبود

آری، پاکان و صدیقان را اوصافی دیگر و حیثیت و هویتی غیر آن است که دیگران را، پاکان و صدیقان را قلبی و روحی و نفسی و عملی غیر عموم است.

اینان از هنگام شروع بیداری و بینایی به تصفیه تمام وجود برخاستند و در خانه هستی خود غیری باقی نگذاشتند، کمال ذلت را یافتند تا عزیز شدند، کمال خضوع و خشوع را آوردند تا سرور و امیر گشتند، به مرگ اختیاری مردند، تا زنده شدند، حقیقت بهشت و جهنم را در اعمال یافتند، تا از جهنم برای ابد آزاد و مستعد ورود به بهشت الهی در قیامت شدند.

جلال و جمال و کمال و حقیقتی جز حضرت احدیت نیافتند و آنچه غیر او یافتند، از شؤون حضرت دوست یافتند و تا این گونه نمی شدند به بساط خدمت راه نمی یافتند و اذن مجالست برای جلوس در مقام قرب نمی یافتند.

سعید الدین سعید فرغانی در «شرح تائیه ابن فارض» در شرح این بیت که به عنوان مقول قول حق است: **أَتَيْتَ بُيُوتاً لَمْ تَنَلْ مِنْ ظُهُورِهَا وَ أَبْوَابِهَا عَنْ قَرَعِ مِثْلِكَ سُدَّتْ**

چنین گوید: راه به بارگاه عشق و وصل حضرت ما، جز نیستی و فنا حقیقی نیست و خانه‌های اسما و صفات حضرت ما که مراتب وصل حقیقی‌اند، با آشیانه‌های وجود مقید مجازی و اسما و صفات مستعار امتیازی تو، پشت تا پشت افتاده‌اند، من جهة القدوم و الحدث.

پس تا يك سر موی از هستی مقید تو و اضافت اسما و صفات از قول و فعل

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 359

و علم و عمل و غیر آن، به خودی خودت در تو باقی و ثابت است و تو در بند آنی که آن را وسیلت وصول به جناب وصل ما سازی، چنان است که می خواهی که در خانه‌های مراتب وصل حضرت ما، از راه پشت بام درآیی و هرگز کسی این را میسر نشود و از این راه بی راهی بقای هستی و آگاهی مضاف به تو که پشت و بام این خانه‌هاست، هیچ کس به این خانه‌های مراتب وصل ما نرسیده است و نتواند رسید.

چه اطراف این بارگاه از باروی عزت:

[إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا] «1».

همه عزت و توانمندی برای خداست.

و سدّ محکم:

[وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا] «2».

و نیکی آن نیست که به خانه‌ها از پشت آن‌ها وارد شوید، [چنان که اعراب جاهلی در حال احرام حج از پشت دیوار خانه خود وارد می‌شدند نه از در ورودی] بلکه نیکی [روش و منش] کسی است که [از هر گناه و معصیتی] می‌پرهیزد. و به خانه‌ها از درهای آن‌ها وارد شوید.

حصنی عظیم منیع دارد و باز درهای آن خانه‌های اسما و صفات که مراتب وصل مانند و آن درهای محض فنا و محو آثار و حظوظ است، بالکلیه از کوفتن چون تویی که هنوز از سر حظوظ خود برنخاسته‌ای و لذت وصال ما به قیمتی از

(1) - یونس (10): 65.

(2) - بقره (2): 189.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 360

هستی خود می‌طلبی چنان بسته است که هرگز به این کوفتن تو گشاده نشود!!

به قول فیض کاشانی:

کآسمان در رفتنت دارد شتاب

دل بکن جانا از این دیر خراب

تو بمانی بیدل آنجا در عذاب

گر نکندی بسته ماند اینجا دلت

دل به چیزی کو نشد زان کامیاب	حسرتی ماند به دل آن را که داد
تشنه کی سیراب گردد از سراب	هست دنیا چون سراپی تشنه را
سوی آن رانی به تعجیل و شتاب	آیدت هر دم سراپی در نظر
هرگز از دنیا نگردی کامیاب	آن نباشد آب و دیگر هم چنین

آراسته شدن به حسنات با طهارت نفس

چون نفس از شوائب رذایل و ملکات شیطانی و هواجس ابلیسی پاک گردد و به حسنات و محامد آراسته شود و در تمام شؤون حیات جانب صدق و صداقت پیش گیرد، لایق قرب و مأذون در مجالست با حضرت دوست خواهد گشت. عمده عاملی که راه انسان را به جانب آن جناب باز می کند، تزکیه نفس و تصفیه جان از سیئات و مکروهات است.

حالات نفس

در «مشارق» در شرح یکی از ابیات قصیده آمده:

بدان که نفس را به حسب سه حالت سه صفت است:

اول: اَمَّارَاتٍ بِالسُّوءِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 361

[إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ] «1».

نفس طغیان گر بسیار به بدی فرمان می دهد.

و این صفتش در حالی است که هنوز او را از پس پرده طبع به الوهیت الله تعالی که خالق و مبدء اوست و لابدی عود و رجوع به حکم:

[إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا] «2».

بازگشت همه شما فقط به سوی اوست.

به او هیچ شعوری حاصل نشده است، تا لاجرم مطمح نظرش به کلی طلب حظوظ و لذات حسی و وهمی و دنیوی است و همت و طلبش به کلی بر انهماك در آن نوع مقصور.

دوم: صفت لَوَامِيَّت قال الله تعالى:

[وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامِيَّةِ] «3».

و به نفس سرزنش گر قسم می خورم.

و این به حسب حالتی است که او را از پس حجب و پرده‌های طبیعت از لابدی عدد و حقیقت: منه بدأ و الیه یعود، آگاهی که عبارت از آن اسلام است حاصل آید، تا در اقوال و افعال و حرکات و سکانات و استیفای حظوظ و لذات شرع را که ضابط آن آگاهی است، قبله خود سازد و از مقتضای او هیچ تجاوز ننماید.

اما اگر وقتی احکام حجب قوی و غالب شود و حکم آن آگاهی پوشیده گردد، تا در مباشرت افعال و استیفای لذات از آن ضابط که شرعست مجاوزت کند

(1) - یوسف (12): 53.

(2) - یونس (10): 4.

(3) - قیامت (75): 2.

و صاحبش را بر ترك شهوات و ارتكاب لذات ملامت نماید و لكن باز چون به استحضار آن آگاهی اثری از او سر برزند و به حکم شرع، او اعنی نفس را در طلب آن شهوت و لذت بیرون از آن ضابط عصیان کنند و از استیفای آتش منع کنند در حال به حکم و اثر آن آگاهی، آن عصیان و منع را مطیع شود و بر آن مباشرت اولین ملامت آغازد و این صفت را به حسب لطافت و کثافت حجب و حکم مراتب اعنی؛ اسلام و ایمان و احسان، سه مرتبه است:

اولش که به حکم مرتبه اسلام است و این درجه اول از لوامیت در آن که به قوت و غلبه حجب از حد شرع مجاوزت نماید با اماریت بالسوء مشارکند، اما در طاعت عند المنع متباینند، چه نفس اماره هرگز به منع ممتنع نشود و در طلب شهوت لجاج کند.

و دومش به حکم مرتبه ایمان آن است که لومش از طلب و ترك لذات به ملازمت معاملات و خیرات و طاعات خالصاً لوجه المحبوب و سیر در احوال و اخلاق و مقامات ترقی کند، تا در حال اتیان هر طاعتی و معاملتی یا تخلق و تحقق به هر خلقی و مقامی، یا بر عقب آن نظرش بر معاملتی یا خلقی یا مقامی اشرف و اعلا افتد و خود را بر قصور و حرمان از آن ملامت کند و به تحصیل آن مشغول گردد.

و سوم: مرتبه لوامیت به مقتضای مقام احسان آن است که متعلق است به سفر السیر فی الله.

سوم: صفت اطمینان قال الله تعالی:

[يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ] «1».

(1) - فجر (89): 27 - 28.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 363

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته!

و این صفت مترتب است بر حالتی که سالک تمام از صفات نفسانی و لذات و آمال و امانی اعراض کند و صاحب بدل شود و سالک را رجوع و عود به مبدء بر این موقوف است، قال الله تعالی:

[ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً] «1».

به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد.

صدقی افغانی در عرض فقر و نیاز به محضر حضرت دوست گوید:

ساقی به یکی جرعه مرا تاب و توان بخش	زان می که در او راز نمان است از آن بخش
زان نفخه که بر خاک دمیدی و بشر شد	کاری کن و بر کالبد مرده دلان بخش
سوزنده تر از شعله شوم سوز عیان ده	سازنده تر از نغمه شوم رطل گران بخش
با یک نظر لطف فروغی به دل افروز	با یک سخن تازه به تن روح و روان بخش
بر خامه من قدرت انشای سخن ده	تا عرض کنم درد دل خویش زبان بخش
تا روی حقیقت نگرم دیده بازی	تا حرف ریا کم شنوم گوش گران بخش

[وَهَبِ الْفُدُومَ إِلَى بَسَاطِ خِدْمَةِ الْمَلِكِ هَيْبَةَ الْمَلِكِ فَإِنَّكَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ إِنْ عَفَلْتَ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنَ الْعَدْلِ وَالْفَضْلِ مَعَكَ وَبِكَ]

عدم غفلت هنگام ورود به مسجد

چنانچه از بزرگ و صاحب مقامی عالی به خاطر هیبت و عظمت و شخصیتش می ترسی و این ترس، معلول کوچکی تو و بزرگی اوست، از رفتن و قدم گذاشتن به بساط حضرت ذوالجلال آن چنان در هیبت و ترس باش که به وقت ورود به مسجد که بساط مالک الملوك است، اگر کمترین غفلتی نسبت به حضرت او داشته باشی در خطر بزرگی هستی.

و بدان که جناب او بر هر چیزی توانا است، بخواهد نسبت به تو اجرای عدل می کند و بخواهد نسبت به تو ارائه فضل می فرماید.

برای ما که در مرحله پائینی از عقل و درایت و درك قرار داریم، توجه به عظمت حضرت دوست، از راه توجه و دقت در آثار او که در کتاب آفاق و انفس منعکس است میسر می باشد.

ما را آن دل و آن چشم نیست که بتوانیم بدون واسطه به عظمت او بنگریم، آن هم عظمتی که نهایت برای آن نیست. و راستی دیده کم نور قلب ما، کجا می‌تواند بدون واسطه به جمال حضرت مولا

(1) - فجر (89): 28.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 365

بنگردد؟! قرآن و روایات برای درک هیبت و جلال و عظمت حضرت حق ما را دعوت به تماشای آثار می‌کنند که آثار گوشه‌ای بسیار از عظمت حضرت عظیم است.

شاید با دیدن آثار بتوان همت را بالاتر برده و برای دیدن بزرگی آن بزرگ با چشم دل به کوشش برخیزیم که بلند همتی از صفات برجسته نفس ناطقه قدسیه است.

علو همت و عظمت روح

مرحوم الهی در توضیح فصل سی و سوم «فصوص الحکم» معلم ثانی ابونصر فارابی در آثار نفس ناطقه می‌فرماید:

یکی از صفات نفس ناطقه قدسیه صفت نباهت و بلند همتی است، در جهان هرکس به هر مقامی رسید، از نظر بلند و همت عالی رسید.

روح بزرگ همیشه به امور عالی و کارهای ستوده و استعلای معنوی و محاسن بزرگی آمیخته است و هرگز به پستی همت و قبایح و زشتی‌های اخلاقی و دنائت و ذلت برای نیل به مقاصد خود تن در نخواهد داد و این نیروی عالی خوی نفوس مستعلیه است و از خواص این خلق و این قوه جود و سخاوت و احسان به خلق است و کریم النفس و با شجاعت و غیرت و عزت نفس زیستن است.

و هرچه انسان همتش عالی تر است، مال و جاه دنیای بی‌ثبات در نظرش بی‌قدرتر است، بدین جهت اگر غنی است سخی و اگر فقیر است صبور می‌باشد و در هر حال فقر و غنا خود را بزرگ می‌داند و در عین بزرگی با کوچک و بزرگ خلق تواضع و فروتنی می‌کند و با فقیران با ایمان و مستمندان با علم و معرفت متواضع‌تر خواهد بود و هرگز به چشم حقارت به کس نمی‌نگرد.

از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام است:

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 366

الشَّرْفُ بِالْهَمِّ لَا بِالرَّمِّ الْبَالِيَةِ «1».

شرف و بزرگی به همت بلند است، نه به استخوان پوسیده پدران.

خلاصه این که صفت علو همت و عظمت روح که بسیاری از اوصاف ستوده و محامد اخلاقی لازمه اوست، یکی از نیروهای نفس ناطقه قدسیه است و شاید مراد از نباهت، تنبّه و انتقالات دفعی و قوت حدس و فراست و بیداری است.

«وَلَيْسَ لَهَا انْبِعَاثٌ وَهِيَ أَشْبَهُ الْأَشْيَاءِ بِالنُّفُوسِ الْفُلُكِيَّةِ وَلَهَا خَاصِيَّتَانِ النَّزَاهَةُ وَالْحِكْمَةُ» «2».

و منبعث از جسمانیات نیست مانند نفس نباتی و حیوانی که از کبد و قلب برانگیخته می شود، بلکه نفس قدسی از عالم تجرد و نشانه ملکوت است و منزّه از ماده و مادیات و برتر از جهان حس و محسوسات و شبیه ترین چیز به نفوس فرشتگان عالم بالا است و این نفس را دو خاصیت است، یعنی دو چیز از مختصات اوست: یکی نزاهت و یکی حکمت.

معنای نزاهت و حکمت

ممکن است غرض از نزاهت راجع به کمال عقل نظری و جنبه دانش او باشد، یعنی تنزه ذات و ادراکات ذاتی او از ماده و غرض از حکمت راجع به کمال عقل عملی و جنبه کنش او باشد، یعنی صدور افعال مناسب مقام انسانیت و اعمال واقع در طریق تکامل روح قدسی.

یا مراد از نزاهت، مقام تجلیه به آداب شرع و تخلیه از رذایل اخلاق است و مراد

(1) - غرر الحکم: 448، الفصل الثامن فی الهمة، حدیث 10273.

(2) - بحار الأنوار: 85 / 58، تذیل وتفصیل فی بیان اقوال الحكماء.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 367

از حکمت، مقام تحلیه و آراستن نفس به فضایل و کمالات انسانیت.

یا مراد از حکمت و نزاهت، حکمت علمی و عملی است یا مقام جامعیت نشانه ملك و ملکوت یا حکمت مشهود اشیا علی ما هی علیه به قدر طاقت بشری که در کلام رسول الله صلی الله علیه و آله است:

رَبِّ أَرِنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ «1».

خداوندا! اشیا را همانطور که هستند به ما بنمایان.

و نزاهت، تزکیه نفس است که فرمود:

[قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا] «2».

بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد، رستگار شد.

یا مراد از حکمت، تشبیه به اله عالم یعنی: به اخلاق الله است و نزاهت، زهد و تنزه نفس از علایق جهان مادی.

و خلاصه مراد از حکمت و نزاهت عشق و علاقه علمی و عملی به عالم قدس و تجرد است.

به هر حال این دو صفت نزاهت و حکمت به هر یک از معانی مذکوره که مآل همه یکی است به روح قدسی ناطقه انسان اختصاص دارد، چنان که نمو لازمه نفس نباتی و شهوت و غضب لازمه نفس حیوانی است، این وصف هم مخصوص برای نفس قدسی انسان است.

(1) - عوالی الآلی: 4 / 132.

(2) - شمس (91): 9.

پس از مقام نفس ناطقه قدسیه، مرتبه نفس کلیه الهیه است، و این نفس جوهر لاهوتی و حقیقت ظلّیه الهیه است و چنان که نفس نباتی و حیوانی منطوی است در نفس ناطقه قدسیه که بعد از آن‌ها در قوس صعود است، همین‌گونه نفس کلیه الهیه هم بعد از ناطقه قدسیه و اشرف و اکمل از آن است و نفس قدسی منطوی در اوست و خواص و کمالات او را داراست.

اما معنی کلیه الهیه: روحی است که از حدود ماده و مدت و حد و نهایت مکان و زمان بزرگ تر است، یعنی: از سرحد مکان و زمان بیرون است بلکه از ماده به معنی اعم که مهیت امکانی است نیز قدم فراتر نهاده و به قاعده اشراق: «النَّفْسُ وَمَا فَوْقَهَا إِنِّيَاتٌ صِرْفَةٌ». گویی وجود صرف و هستی بی‌حد و نهایت گردیده است و لازمه این مقام شهود حضرت احدیت است که کل وجود و وجود کل است در کلیه موجودات که در هرچه نظر کردم سیمای تو می‌بینم. «ما رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا رَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ».

آن روحی است که عرض و طول زمین و آسمان را که حدود ماده جسمانی است زیر شهپر عظمت خود فراگرفته، روحی است که ازل و ابد، گذشته و آینده را که حدود زمان است در هم پیچیده و در فضای بی‌انتهای عالم سرمد و جهان بی‌پایان نامقید پر و بال قدرت گشوده، روحی است که دو عالم مادی و مجرد، عالم دنیا و آخرت، عالم جسم و جان را به یکبار از محوطه خاطر بیرون کرده است.

روحی است که از علو مقام و بلندی همت پشت پا به کون و مکان زده تا در آن روان کلی برتر از قیود جزئی ماده، جز عشق نیاید و غیر شهود حسن مطلق هیچ در وی ننگند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 369

درک مقامات عالی معنوی با علو همت

آری، وقتی انسان نظری بلند و همتی والا داشت، از برکت این نظر و همت بلند که محصول ارتباط با انبیا و امامان علیهم السلام و اولیای الهی است مقصدی و هدفی جز حضرت حق نخواهد داشت و برای نیل به این مقصد، ابتدا از تماشای آثار به یقین رسیده، آن‌گاه با کوشش در جنب یقین به نفس قدسی نایل گشته، سپس در حرکتی دیگر به نفس کلیه الهیه رسیده، در آن مقام به شهود جمال موفق می‌شود و هیبت و عظمت و جلال حضرت دوست را یافته، از ناچیزی خود دچار ترس شده و به مراقبت و مواظبت خویش می‌کوشد که مبادا از حضرت او دور افتد و در آن مقام به فرموده حضرت صادق علیه السلام به غفلت دچار گشته و به بلای خطر عظیم گرفتار آید!!»

مسجد، خانه و بساط اوست و بدون گذشتن از نفس اماره و رسیدن به نفس ناطقه قدسی و آراسته شدن به نفس کلیه الهیه، درك هیبت و عظمت ملك الملوك میسر نیست که ساده و عادی به مسجد رفتن و این رفت و آمد به صورت عادت در آمدن ثواب چندانی برای اهل مسجد ندارد.

بکوشید تا آن روح عالی را به دست آورده و لایق مقام آن جناب گشته و به فیض دیدارش با چشم دل نایل آید و در بساط آن جناب به درك عظمت و هیبت او موفق شده غرق ترس و شرم شوید و در شعله ترس و شرم آن چنان بسوزید که اثری از هستی شما نماند، چون اثر از هستی و انیت نماند به مقام فنا رسیده و به بقای او باقی و ابدی خواهید شد و به حضرت دوست در آن مقام خواهید گفت:

دو عالم را به يك بار از دل تنگ برون کردیم تا جای تو باشد «1»

این روح که به واسطه آن انسان به بساط حضرت او راه می یابد و آنچه باید ببیند در آنجا می بیند، روحی است که غیر خدا که هستی حقیقی است همه چیز در نظرش ناچیز است و به فرموده سرور مؤمنان و قبله عارفان علی علیه السلام:

عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ «1».

خداوند در باطنشان بزرگ و غیر او در دیدگانشان کوچک است.

روحی است که بر خلاف ارواح جزئی به هیچ چیز از نظر انتفاع شخصی و استفاده مادی نمی نگرد، بلکه چون ظل حق است و مستغنی به حق بر همه موجودات معطی و مشفق و مهربان است و انتفاع خلق منظور اوست.

روحی است که پیوسته دارای عصمت و قدس و نزاهت و محفوظ از هر خطا و لغزش علمی و عملی است و دوریش از عصیان حق ذاتی و اشتیاقش به طاعت وی فطری است.

روحی است که امیال جزئی به کلی از او زایل شده و میل کلی و عشق به نظام کل جایگزین او گردیده است.

روحی است که تحت تأثیر لذات حسی زمانی نیست و آرزوهای موقت فانی و اوهام خیالات شیطانی در آن روح پاك مؤثر نخواهد بود.

روحی است که او را عبداللّه، عین اللّه، یداللّه و بیت اللّه و خلیفه اللّه و ظل اللّه و وجه اللّه بتوان گفت، روحی است که از خود فنا و به حق بقا یافته و در عین محرومیت از هر نعمت به لقای منعم و لذت شهود وی شتافته از خود پرستی رهیده، به حقیقت پرستی رسیده؛ خود پرستیدن را نقص ذات و پرستش خدا را کمال مطلوب یافته.

(1) - نصح البلاغة: خطبه 184، (خطبه متقین)؛ بحار الأنوار: 315 / 64، باب 14، حدیث 50.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 371

روحی است که در عین فقر غنی است و از همه چیز عالم و تمام علل و اسباب آفرینش جز حضرت دوست خود را مستغنی یافته و از هرچه مورد نیاز خلق است خویش را بی نیاز می شناسد و به زبان ذات گوید:

گر ما به فقر و فنا کمتر زخاک رهیم
از مجد و عز و غنی بر خلق پادشهم

و چون به گنج معرفت و سلطنت شهود وصال الهی رسیده به کلی بی نیاز از غیر خداست یعنی همه چیز جز خدا را از خود بی اثر و معزول از تأثیر شناخته است، بلکه معدوم و فانی و باطل الذات می داند:

[ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ] «1».

این [آفریده‌های شگفت و این تغییرات و تحولات] دلیل بر این است که خدا فقط حق است و آنچه به جای او می پرستند باطل است، و بی تردید خدا همان والا مرتبه و بزرگ است.

روحی است که چون خلق او را ذلیل و خوار شمارند به عزّ عبودیت الهی خود را بالاتر و برتر از شاهان عالم و ذلیل و حقیر در پیشگاه عظمت الهی داند و به زبان ذات گوید:

بنده او شو که به يك التفات
سلطنت هر دو جهانت دهند

روحي است که در راه وصل محبوب صبور است و به ناز معشوق از بلا روی نتابد بلکه به زبان ذات گوید:

مات اویم مات اویم مات او

در بلا من دیده‌ام لذات او

انتقام تو زجان محبوب‌تر «2»

ای بلای تو زدولت خوب‌تر

و به لسان استعداد سراید:

به راهش دل به چشم باز آید

بلايي کز تو ای پرناز آید

به اوج وصل ده پرواز ما را

کجايي ای بلا بنواز ما را

آن روحی است که از مختصات وی مقام رضا است و مقام تسلیم و این روح است که مبدء وجودش خدا است بی‌وساطت علل طولیه و عرضیه و بازگشت آن هم به سوی خدا است بی‌واسطه اغیار و بی‌هیچ توجه به حجاب ظلمانی ممکنات و حجاب نورانی مظاهر اسما و صفات از بین و امید بهشت و دوزخ رهیده و به وصل معشوق و معبودش، آن حسن بی‌حد رسیده، این همان روحی است که ایزد متعال فرموده:

[و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي] «1».

و از روح خود در او بدمم.

این همان روحی است که باز فرموده:

[يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً] «2».

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. * پس در میان بندگانم درآی.

خلاصه نفس کلیه الهیه، نفس مقدس و روح پاک حضرت ختمی مرتبت و خلفای آن حضرت از امیرالمؤمنین تا مهدی قائم علیهم السلام است و ارواح ناطقه قدسی پیروان آن بزرگوارانند از بدو خلقت تا انتهای عالم بشریت!!

در اول این مقال و ترجمه مورد بحث گفته شد که ما را آن قدرت عقلی و روحی

(1) - حجر (15): 29.

(2) - فجر (89): 27 - 28.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 373

نیست که يك باره به تماشای او برخاسته و از این تماشا به دل و قلب هیبت گرفته و در آن مقام از غفلت که مورث خطر عظیم است پاک باشیم.

بر ما لازم و واجب است که از طریق تماشای آثار، تماشای عقلی و علمی و روحی و عملی به آن بارگاه مقدس راه پیدا کرده و به آنچه باید برسیم.

و در میان آثار، ارزنده تر و گسترده تر و پر منفعت تر از وجود محمد صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام نیست که این بزرگواران مظاهر کامل و جامع اسما و صفاتند و هرکس از طریق قلب و عقل و عمل به آن بزرگواران پیوست بی شک توفیق راه یافتن به مقام قرب و بساط انس را پیدا می کند و به تماشای جمال یار حقیقی موفق می گردد و به آن هیبتی که باید همیشه یا به وقت عبادت در دل پیدا کند می رسد، در آن صورت حق عبادت به طور عام و حق مسجد به طور خاص ادا خواهد شد.

و چون حق عبادت و جایگاه عبادت ادا شود، منظور نظر مولا گردی و عشق جناب او هر لحظه در دلت فزونی گیرد و به زبان حال در پیشگاه آن صاحب جلال به طور دایم چنین گویی:

تا خبردار شدم از تو، زخود بی خبرم

جز هوای تو به سر نیست هوای دگرم

نفرزاید شب هجران تو جز درد سرم	جان که در روز وصال نسپر دم داتم
زودتر آی که در دادن جان منتظرم	نفسی بیش نماندست اگر می آبی
با فروغ رخ تو جلوه ندارد قمرم	تو به بر آی که سروم ندهد باروری

چون به آن مقام رسی، کمال رضایت از مولا و حبیبیت به تو دست دهد و آنجا را از عدل و فضل بی نهایت بینی و اختیار کامل را از صاحب و محبوبیت دانی که با تو از روی فضل رفتار کند به این معنی که از روی تفضل زیاده از آنچه مستحقمی به تو عنایت فرماید یا از روی معدلت فراخور عمل تو با تو معامله کرده به تو ثواب دهد، در هر صورت به فضل یا به عدل تسلیم او خواهی بود و بر دلت از جناب او چیزی که تو را از آن مقام دور کند نخواهد گذشت.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 374

در آن مقام که مقام تحیر و کمال دل دادگی است، جز وصل جانان چیزی برای تو مطرح نخواهد بود و چیزی هم جز فضل و کرامت و عنایت و لطف نسبت به تو برای او مطرح نخواهد بود!!

آنجاست که تمام وجودت يك پارچه فریاد می زند:

یار برداشت ز رخ پرده برای دل من	برد از من دل و بنشست به جای دل من
نتوان گفتم زمین است و سما خلوت دوست	خلوت سلطنت اوست سرای دل من
دل من بارگه سلطنت فقر و فناست	آسمان است و زمین است گدای دل من
عشق با آن که هوای من و آب من ازوست	تربیت یافته از آب و هوای دل من
پنجه حسن که معمار بنای ابدی است	کرد از آب و گل عشق بنای دل من
ای که از غرب افق می طلبی کرد اشراق	آفتاب ازل از شرق سمای دل من

دل من کشتی نوح است به دریای فنا
 ناخدای دل کشتی است خدای دل من
 من که این گونه نحیف هستم و بیمار وضعیف
 حق غذای دل من گشت و دوی دل من
 به رخ زرد من آن نرگس بیمار گشود
 یار بگشود در دار شفای دل من «1»

[إِن عطف عليك برحمته و فضله قبل منك يسير الطاعة و أجزل لك عليها ثوابا كثيرا، و إن طالبك باستحقاقه الصدق و الإخلاص عدلا بك حجبتك ورد طاعتك و إن كثرت و هو فعال لما يريد]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

اگر خداوند با تو با رحمت و فضلش رفتار کند، بدون شك طاعت کم و قلیل را از تو قبول کرده و در مقابلش ثواب زیاد به تو عنایت خواهد کرد.

و اگر خداوند عالم، فراحور عظمت و بزرگی خودش از تو درستی افعال و اعمال و صدق بخواید و در این زمینه با تو با عدلش معامله کند، به او راه پیدا نخواهی کرد و طاعت و عبادت تو مردود خواهد شد اگرچه بسیار زیاد باشد که آن حضرت هر چه بخواید انجام خواهد داد.

رحمت و فضل الهی

از آیات کریمه قرآن و روایات استفاده می شود که اگر عبد از روی تسلیم و اخلاص به اجرای فرمان حضرت دوست اقدام کند و از کبایر اجتناب نماید، یا اگر به اغوای شیطان و اضلال هوای نفس مرتکب کبایر شده، به پیشگاه مقدس حضرت او توبه آورد و سر اقرار ظلم به نفس و ذلت و خضوع بر خاک آستان گذارد،

(1) - صفا اصفهانی.

بدون هیچ تردید و بدون هیچ شك و ریب و به طور قطع و یقین مورد رحمت و فضل حضرت جانان قرار می گیرد و خداوند با این که فعال ما یشاء و فعال ما یرید است با عدل با او معامله نخواهد کرد؛ زیرا اگر با بندگانش با عدل معامله کند برای احدی حتی مقربین چیزی نخواهد ماند که عبادت کل موجودات را اگر روی هم بریزند و يك جا بخواهند تقدیم محضر مقدس او کنند، لایق و شایسته آن بزرگوار و خالق مهربان نیست. که تمام عبادات ما با همه رنجی که برای اقامه آن برده‌ایم، در مقابل عنایات و الطاف او قابل سخن نیست.

تمام عبادات ما با همه مشقتی که برای برپا داشتنش کشیدیم در برابر عظمت بی نهایت در بی نهایت او پیشیزی نیست و بلکه معصیت است.

کدام موجود- با هر قدرت و عظمتی که داشته باشد- می تواند حق عبادت آن جناب را به جای آورد؟!!

و اصولاً در برابر عظمت و بزرگی او کدام موجود را عظمت و بزرگی هست؟ که تمام عالم و جهان هستی و کلیه موجودات خلقت در برابر او هم چون نقطه صفر در برابر وجودی بی نهایت در بی نهایت است.

تنها کاری که ما باید در پیشگاه مقدس او انجام دهیم، اقرار به کوچکی و حقارت و عظمت و بزرگی اوست و به خصوص بر ما واجب است از خود و همه شؤون خود چشم پوشیده و فقط به عظمت و جلال آن جناب خیره شویم که به قول عارف وارسته، فیض بزرگوار:

ضمیرم به عشق خود آباد کن

خدایا مرا از من آزاد کن

روان مرا منبع یاد کن

سرم را به یاد خودت زنده کن

دل مرا به نظارهات شاد کن

به روی خودت باز کن دیده‌ام

وجودم به ویرانی آباد کن

خرابم کن از مستی و بی خودی

به علم لدنیم ارشاد کن	به فردوس اعلاى راهی نما
برونم به طاعات آباد کن	درونم به اسرار معمور دار
زجور اعدایم آزاد کن	ز شیطان و نفسم پناهی بده
گشادی بده سینه را شاد کن	بس اندوه و غم بر سر هم نشست
خدایا دلی از من آزاد کن	بود فیض در بند خود تا به کی

شیوه کسب رحمت در آیات

قرآن کریم به صراحت و قطعیت دلالت دارد بر این که هرکس در حد ظرفیت و امکان و استعدادش در خط پر برکت بندگی و مسیر عبادت و دایره اطاعت قرار گیرد مشمول رحمت و فضل است:

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] «1».

یقیناً کسانی که ایمان آورده، و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

[وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَتِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] «2».

و اما آنان که چهره‌هایشان سپید گشته همواره در رحمت خدایند، و در آن جاودانه‌اند.

[فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةِ مِنْهُ وَ فَضْلِ]

(2) - آل عمران (3): 107.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 378

وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا [«1»].

اما کسانی که به خدا ایمان آوردند و به او تمسک جستند، به زودی آنان را در رحمت و فضلی از سوی خود درآورد، و به راهی راست به سوی خود راهنمایی می کند.

[قُلُوا لَا فَضْلَ لِلَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ] «2».

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، قطعاً از زیانکاران بودید.

[قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ] «3».

بگو: [این موعظه، دارو، هدایت و رحمت] به فضل و رحمت خداست، پس باید مؤمنان به آن شاد شوند که آن از همه ثروتی که جمع می کنند، بهتر است.

[وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ] «4».

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، هرگز احدی از شما [از عقاید باطل و اعمال و اخلاق ناپسند] پاک نمی شد، ولی خدا هر که را بخواهد پاک می کند و خدا شنوا و داناست.

در باب رحمت و فضل حضرت حق روایات زیاد و بسیار مهمی وارد شده که در طول مباحث آینده کتاب به خصوص در باب توبه به آنها اشاره خواهد شد و در اینجا از باب نمونه به يك روایت اکتفا می شود:

(1) - نساء (4): 175.

(2) - بقره (2): 64.

(3) - یونس (10): 58.

(4) - نور (24): 21.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 379

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَشَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ إبْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ «1».

از امام صادق علیه السلام آمده: زمانی که قیامت شود، از جانب حضرت حق آن چنان نشر رحمت شود که ابلیس هم در رحمت آن جناب طمع کند!!

بخل در عبودیت موجب دفع رحمت

در هر صورت بر انسان لازم است که وسایل رسیدن خود را به رحمت و فضل جناب دوست آماده کند که بخل در رحمت و عنایت و اراده فضل در حضرت او نیست، این انسان است که از عبودیت بخل می‌ورزد و با پرده ظلمانی بخل خویش را از رحمت و فضل در حجاب سنگین فرو می‌برد!

عارف روشن ضمیر حاج شیخ حسن مصطفوی در رساله کم حجم و پر معنای «لقاء الله» می‌نویسد «2»:

راه دیگر برای تحصیل رضا عبودیت است، عبودیت عبارت است از اطاعت کردن که توأم با خضوع و تذلل باشد، عبودیت سالک به اختلاف مراحل فرق پیدا می‌کند.

عبودیت در مرحله دوم: در جهت اعمال و طاعات و عبادات است که وظائف و فرائض را به نیت اطاعت امر پروردگار متعال و قرب او به جا آورد.

عبودیت در مرحله سوم: گذشته از مرحله طاعات و عبادات، از نظر باطن و قلب نیز از صفات برخلاف بندگی پرهیز کرده و هیچ گونه صفات ریا و خودستایی

(1) - الأملی، صدوق: 205، المجلس السابع والثلاثون، حدیث 2؛ روضة الواعظین: 502 / 2، مجلس فی ذکر الرجاء؛ بحار الأنوار: 287 / 7، باب 14، حدیث 1.

(2) - رساله لقاء الله: 73.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 380

و تکبر و تعلق به دنیا و حب جاه و غفلت و افساد، در دل او دیده نشود.

عبودیت در مرحله چهارم: گذشته از مراحل عبادات و صفات، نفس خود را نیز مغلوب و مقهور و فانی کرده و حتی عملی یا نیتی به عنوان نفس خود و انانیت انجام ندهد و برنامه او فقط و فقط برای مولا و به قصد اطاعت او بوده و از ظاهر و باطن و از صمیم دل به جز مولای خود چیزی نمی بیند.

و در اینجا سالک به حقیقت عبودیت نایل می شود و هرگز کوچک ترین نظر و غرض و کمترین مقصود و هدفی به جز انجام وظائف بندگی ندارد و حتی توجه ندارد که به مقامی برسد، قری پیدا کند، مورد توجه و عنایت قرار بگیرد، از فیوضات و الطاف مولا بهره مند گردد.

در اینجا قرب و بعد و وصل و هجران و درد و درمان فرقی از نظر او نداشته و آنچه پیش آید خواه ملایم یا ناملایم باشد همه خوب و مرضی خواهد بود.

و این مقام عبودیت آخرین درجه سالک است که در قرآن مجید از این مرتبه به تعبیرات «عباد مخلصین»، «عباد مصطفین»، «عباد مؤمنان»، «عباد مرسلین» و «عباد صالحین»، تعبیر آورده است.

چون عبد بر اساس قدرت و توان و وسع و حال خود این راه با عظمت و بابرکت، یعنی راه عبودیت را طی کرد، بدون شك و ریب مشمول رحمت و فضل حضرت جانان خواهد شد.

طاعت قلیل و اجر جزیل

قبول طاعت کم و عطای اجر بزرگ، تنها مختص به حضرت حق است و اوست که از باب لطف و کرم و عنایت و فضل، عمل یسیر را در برابر مزد جزیل و اجر بی نهایت قرار می دهد!

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 381

در مدتی محدود، انسان در دنیا عبادت می کند و از معاصی و گناهان پرهیز می نماید و در آخرت از ثواب و اجر بی حساب بهره می برد و این نیست جز فضل و رحمت واسعه حضرت دوست.

امام عاشقان، سید ساجدان! حضرت زین العابدین علیه السلام در دعای سحر ماه رمضان بدین گونه از عنایات و کرم بی پایان حضرت باری تعالی سخن می گوید:

پروردگارا! عمل مرا از من بپذیر که پذیرنده ای جز تو نیست و یادم را والا و بلند گردان که کسی غیر تو یاد آدمی را به اعلا مرتبه نمی رساند، مرا درجه ای رفیع عنایت کن که فضل و رحمت و محبت و لطف، علو درجه ای مرا اقتضا می کند، بار گناهم را فرو ریز که با يك نظر مرحمت گناهانم بر باد رفته و پرونده ام پاك می شود، مرا با خطا و عصیانم یاد مکن و بهره نشستم را در یادت و گفتارم را در مسائلت و دعایم را در هنگام حال نیازم خشنودی و بهشت خود قرار ده.

آنچه از پیشگاه لطف و کرمت درخواست دارم به من مرحمت فرما و از فضلت بر من فزونی بخش؛ من بنده ای هستم که به سوی تو رغبت و میل شدید دارم، ای صاحب تمام جهانیان!

پروردگارا! در کتابت اعلام کرده ای از کسی که به ما ستم کرده بگذریم، به خود ستم کرده ایم و جز تو کسی ما را عفو نمی کند، تنها تویی که باید از گناهان ما درگذری پس ما را ببخش، دستور داده ای نیازمند را از در خانه خود نرانیم و اکنون خود ما نیازمندان به پیشگاهت آمده ایم، ما را جز با روا شدن حاجت از در خانه لطفت برمگردان.

تو به ما امر کرده ای به زیر دست احسان کنیم، هم اکنون ما بردگان و زیردستان تویم ما را از آتش دوزخ رهایی ده.

ای پناهم به هنگام غمزدگی! ای فریاد رسم به وقت سختی! به تو پناه آورده ام

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 382

و از تو فریادرسی می طلبم، در پناه تو شدم که در پناه دیگری نروم، گشایش جز ز تو نجویم، پس به فریادم رس و مرا گشایش ده.

ای آزاد کننده اسیر و عفو کننده از گناه زیاد! عمل اندک مرا بپذیر و گناه بسیارم را عفو کن که تو بخشنده و آمرزنده ای.

آری، اقتضای کرم حضرت حق این است که در برابر عمل یسیر اجر کبیر و مزد بی نهایت عنایت کند؛ شما در آیات قرآن مجید و روایات و اخبار و معارف الهی دقت کنید، ببینید صریحاً اعلام شده که در برابر عبادت محدود بندگان در دنیایی که زمانش بسیار کم است، بهشت جاودان و عیش ابدی قرار داده شده است!

راستی کمال شقاوت و بدبختی و بی‌حیایی است که انسان چنین مولای کریم و خداوند مهربانی را بگذارد و به دنبال هوای نفس یا امیال و غرایز و هوای دیگران برود!

انسان لازم است نسبت به همه امور راه تفکر و اندیشه پیش گیرد و قدمی بدون تعقل و تفکر در عاقبت کار برندارد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 383

[وَأَعْتَرَفَ بِعَجْزِكَ وَفُضُورِكَ وَتَقْصِيرِكَ وَفَقْرِكَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَإِنَّكَ قَدْ تَوَجَّهْتَ لِلْعِبَادَةِ لَهُ وَالْمُؤَانَسَةِ بِهِ]

چون به مسجد وارد شدی، به ناتوانی قصور، تقصیر و فقرت در مقابل حضرت او اعتراف کن که روی به عبادت و بندگی حضرت او آورده‌ای و می‌خواهی در مقام انس با آن جناب قرار بگیری و این مقام با غنا و خودبینی و خودپسندی و تکبر هیچ‌گونه مناسبتی ندارد و با این حالات شیطانی که ناشی از خودخواهی است، کسی را به پیشگاه مقدسش راه نیست!!

اظهار عجز هنگام ورود به مسجد

این مطلب از طریق معارف الهی و مسائل علمی به اثبات رسیده که انسان یکی از عاجزترین و ناتوان‌ترین موجودات روی زمین و بلکه عالم خلقت است.

روزگاری که در رحم مادر قرار داشت، قدرتی برای حفظ خود جز عنایت حضرت حق نداشت؛ روزی که می‌خواست متولد شود از خود در برابر حوادث احتمالی قوت دفاع نداشت.

چند سالی که در گهواره و دامن مادر و آغوش پدر و ایام صباوت بود، ارزیاب هیچ برنامه‌ای نبود و با مواظبت و محبت و لطف دیگران خود را به جوانی رساند.

در ایام جوانی در مقابل پیش‌آمدها چنان ناتوان بود که اگر وسایل علمی

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 384

و پزشکی و اجتماعی نبود جان سالم به در نمی‌برد!

و به وقت پیری و ضعف و عجز و ناتوانی حکومتی کامل بر او برقرار می‌کند و در يك لحظه ناگهان چراغ پر فروغ عمرش خاموش می‌شود.

این عاجز ناتوان، اگر وسایل مادی در اختیارش نبود، هیچ کاری از پیش نمی‌برد و تمام ادعاها و کبر و نخوت و خودبینی و خودخواهیش، طبل توخالی و کیسه‌ای نازک پر از باد هوا است.

عجز واقعی است که با آب و خاک انسان عجین است و در مقام مقایسه با موجودات زنده، شاید بتوان گفت که انسان از عاجزترین جنبندگان صحنه خاک است!

عجز جسمی، عجز عقلی و عجز نفسی، از همراهی انسان دست بردار نیست و راه جبران عجز پناه آوردن به مسائل مادی و برنامه‌های دنیایی نیست، بلکه راه جبران عجز اتصال معنوی به قدرت لایزال است، همان راهی که تمام انبیا و امامان علیهم السلام و اولیا و عاشقان در آن سیر کردند، خلأ قدرت فقط با عنایت حضرت دوست قابل پر کردن است و بس که تمام وسایل قدرت ظاهری باد آورده و باد برنده است!!

برای رفع عجز و ناتوانی، باید به پیشگاه مقدس او به التماس و لابه و دعا و زاری نشست و عرضه داشت:

یا الهی دردمندان تویم

پای بند بند و زندان تویم

د، خلاصی‌ام از این زندان و بند

رحم کن بگشای این صید از کمند

پادشاهها حکم و فرمان آن توست

این گدا يك لحظه‌ای مهمان توست

بخشش کن میهمان خویش را

از کرم کن مر غنی درویش را

بخشش تو هست انعام همه

کوس سلطانیست بر بام همه

رحم کن بر حال من ای پادشاه

این چنین سرگشته را بنمای راه «1»

انسان در قصور و تقصیر و فقرش نیز موجود عجیبی است که اگر برای جبران این سه مرحله مانند مرحله عجز دست توصل به دامن عنایت او نزنند و سر بندگی بر آستان با عظمت آن جناب نگذارد، جبرانش با هیچ برنامه دیگر امکان ندارد!!

(1) - لسان الغیب، عطار نیشابوری (مناجات).

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 386

[وَأَعْرَضَ أَسْرَارَكَ عَلَيْهِ وَ لِيُعَلِّمَ أَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَسْرَارَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَعَلَانِيَتِهِمْ]

عرضه اسرار به محضر حضرت حق

در کمال شکستگی و انکسار و رقت قلب و اشک چشم، اسرار خود را بر حضرت او عرضه بدار و به تحقیق بدان که نمان و آشکار تمام خلائق به هیچوجه از جناب او مخفی نیست و ظاهر و باطن تمام عالم و کلیه موجودات و همه هستی و آفرینش در پیشگاه علم آن حضرت حاضر است.

این معنی را قرآن و روایات با صراحت کامل بیان کرده و تمام جوانب این مسأله را روشن کرده‌اند:

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ] «1».

یقیناً چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نیست.

[رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَ مَا نُعَلِنُ وَ مَا يُخْفِي عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ] «2».

پروردگارا! یقیناً تو آنچه را ما پنهان می‌داریم و آنچه را آشکار می‌کنیم،

(1) - آل عمران (3): 5.

(2) - ابراهیم (14): 38.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 387

می دانی و هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست.

[يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ] «1».

روزی که همه آنان آشکار می شوند، [و] چیزی از آنان بر خدا پوشیده نمی ماند. [و ندا آید:] امروز فرمانروایی ویژه کیست؟ ویژه خدای یکتای قهار است.

[إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَىٰ] «2».

او آشکار و آنچه را پنهان است می داند.

[إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَمْ مَن يُلْقِي فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَن يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ] «3».

مسلمان کسانی که معانی و مفاهیم آیات ما را از جایگاه واقعی اش تغییر می دهند [و به تفسیر و تأویلی نادرست متوسل می شوند] بر ما پوشیده نیستند. آیا کسی را که در آتش می افکنند، بهتر است یا کسی که روز قیامت در حال ایمنی می آید؟ هر چه می خواهید انجام دهید، بی تردید او به آنچه انجام می دهید، بیناست.

[وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَ مَا أَعْلَنْتُمْ وَ مَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ] «4».

(1) - مؤمن (40): 16.

(2) - اعلی (87): 7.

(3) - فصلت (41): 40.

(4) - ممتحنه (60): 1.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 388

من به آنچه پنهان می‌داشتید و آنچه آشکار کردید دانانترم، و هر کس از شما با دشمنان من رابطه دوستی برقرار کند، مسلماً از راه راست منحرف شده است.

[قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] «1».

بگو: اگر آنچه [از نیت‌های فاسد و افکار باطل] در سینه‌های شماست، پنهان دارید یا آشکار کنید، خدا آن را می‌داند. و نیز آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است، می‌داند و خدا بر هر چیز تواناست.

[لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ] «2».

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، و اگر آنچه [از نیت‌های فاسد و افکار باطل] در دل دارید آشکار کنید یا پنهان سازید، خدا شما را به آن محاسبه می‌کند.

علم حضرت حق

در این مسأله که از دیرزمان میدان بحث فلاسفه بزرگ و عارفان عالم و اندیشمندان چیره‌دست بوده و هریک به فراخور دانش محدود خود و عقل مدار بسته خویش مطالبی گفته‌اند، لازم بلکه واجب و فریضه است که به کتاب حضرت حق یعنی قرآن مجید و روایات اصیل باب با عظمت توحید مراجعه شود که مراجعه کنند، در این مسأله از سردرگمی و دچار شدن به تناقض و تفصیل در علم

(1) - آل عمران (3): 29.

(2) - بقره (2): 284.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 389

به کلیات و جزئیات، مصون و محفوظ خواهد ماند.

آنان که معارف را از قرآن و روایات چشیده‌اند و با ریاضت‌های شرعی راه را پیموده‌اند درباره علم حق تعالی به موجودات و باطن و ظاهر آنان می‌گویند:

ذات حضرت احدیت آگاه و عالم به تمام موجودات کلیه و جزئیه و بسیط و مرکب و فلکی و عنصری و زمانی و دهری و سرمدی و مجرد و مادی و برزخی است و از احاطه علم او ذره‌ای از ذرات «غیب و شهود» و آفرینش خارج نیست.

[وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ] «1».

و به اندازه وزن ذره‌ای در زمین و آسمان از پروردگارت پوشیده نیست و نه کوچک‌تر از آن ذره و نه بزرگ‌تر از آن نیست، مگر آن‌که در کتابی روشن ثبت است.

[يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ] «2».

آنچه در زمین فرو می‌رود و آنچه از آن بیرون می‌آید و آنچه از آسمان نازل می‌شود، و آنچه را در آن بالا می‌رود می‌داند. و او با شماست هر جا که باشید.

«تفسیر تبیان» ذیل این آیه چنین توضیح داده است:

تمام چیزهایی که در زمین داخل می‌شود و در آن پنهان می‌گردد مانند حبه و هسته و آنچه که از زمین خارج می‌شود از نباتات و حیوانات و جمادات بر ذات اقدس الهی پوشیده نیست و خداوند به همه آن‌ها دانا و خبیر است.

(1) - یونس (10): 61.

(2) - حدید (57): 4.

دستیابی بشر به حقایق علمی

از حضرت سجاد علیه السلام درباره توحید سؤال شد. در جواب فرمود:

خدا می دانست که در آخر زمان افراد عالم و مردان دقیق و کنجکاو خواهند آمد، خداوند [قل هو الله احد] و چند آیه از سوره حدید را تا [وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] «2» نازل فرمود «3».

جمله [وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا] «4» از سوره حدید، جزء آیات پیش از [عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] است که در حدیث حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمده است.

این که امام سجاد علیه السلام در فهم این آیه به عمق دانش مردمی در آخر زمان اشاره می کند شاید ناظر به مطلبی باشد که دنیای امروز بدان متوجه شده است.

در فیزیک زیستی می گویند:

هوایی که کره زمین را در بر گرفته و قطر آن در حدود 800 کیلومتر است و با سرعت صد هزار کیلومتر در ساعت، با حرکت زمین حرکت می کند، یکی از بزرگ ترین عواملی است که از جهات متعدد حافظ حیات موجودات کره زمین است و یکی از آن جهات سوزاندن و متلاشی کردن سنگ های است که علی الدوام

(1) - التبیان: 519 / 9 - 520، ذیل آیه 4 سوره حدید.

(2) - حدید (57): 6.

(3) - الکافی: 91 / 1، باب النسبة، حدیث 3؛ التوحید، صدوق: 283، باب 40، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 263 / 3، باب 9، حدیث 21.

(4) - حدید (57): 4.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 391

از نقاط دور دست وارد اتمسفر زمین می شوند.

فرانك آلن استاد فيزيك زيستی می گوید:

جوی که از گازهای نگاهبان زندگی بر سطح کره زمین تشکیل شده، آن اندازه ضخامت و غلظت دارد که بتواند هم‌چون زرهی زمین را از شر مجموعه مرگبار بیست میلیون سنگ‌های آسمانی در روز که با سرعتی در حدود پنجاه کیلومتر در ثانیه به آن برخورد می‌کنند در امان نگاه دارد.

در اطراف خورشید و زمین، میلیون‌ها و هزارها میلیون سنگ‌های شهابی وجود دارد که به دور خورشید مانند زمین می‌گردند و چون سرد و منجمد هستند، فقط در نور خورشید می‌درخشند، ولی چون کوچک هستند مقدار نور منعکس آفتاب کافی نیست که ما آن‌ها را ببینیم.

زمین به علت قوه جاذبه‌ای که دارد هر روز میلیون‌ها از این سنگ‌های سماوی را که به دور خورشید می‌گردند، جذب می‌کند، بدین ترتیب که آن‌ها را به طرفی کشیده و مجذوب خود می‌سازد.

سرعت این سنگ‌ها به قدری زیاد است که گاهی تا هفتاد کیلومتر در ثانیه می‌رسد و به علت همین سرعت پس از برخورد با هوا، نه تنها داغ بلکه از حرارت سفید می‌شوند، به این جهت است که ما آن‌ها را گلوله‌های آتشین می‌بینیم.

امام سجاد علیه السلام در زمینه سؤال توحید، به آیات اول سوره حدید اشاره کرده و از مردم نکته سنج و عمیق دوره آخر زمان نام برده است.

این آیات، حاوی نکات بزرگ کتاب آفرینش است، در این آیات از خلقت کیهان، از موجودات ارضی و سماوی، از زندگی و مرگ از آغاز و انجام، از ظاهر و باطن، از واردات و صادرات زمین و خلاصه از مطالبی سخن گفته که هر یک از آن‌ها، در دنیای کنونی به عناوین:

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 392

کیهان‌شناسی، زمین‌شناسی، گیاه‌شناسی، حیوان‌شناسی، بیوشیمی و بیوفیزیک، یک موضوع اساسی علمی دانشگاهی است؛ بسیاری از دانشمندان الهی امروزه با مطالعه و تحقیق در یکی از این مسائل به وجود آفریدگار جهان ایمان آورده‌اند.

در این آیات خداوند بزرگ به صفات: حکیم، حیات‌بخش، مرگ‌آفرین، توانا، بینا و دانا یاد شده است، درباره علم باری تعالی می‌گوید:

[يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا] «1».

آنچه در زمین فرو می‌رود و آنچه از آن بیرون می‌آید و آنچه از آسمان نازل می‌شود، و آنچه را در آن بالا می‌رود می‌داند.

دیروز برای آنچه از آسمان بر زمین نازل می‌شود، به باران و ابرها مثل می‌زدند و همان طور که در ادعیه و اخبار آمده است، خداوند، به عدد قطرات باران آگاه و عالم است، ولی امروز با توجه به روایت امام سجاد علیه السلام و با توضیحی که درباره سنگ‌های سماوی و سوختن آن‌ها در جو زمین داده شد، می‌توان باریدن سنگ‌های کیهانی را نیز به عنوان مثال دیگری برای علم الهی ذکر کرد.

دانشمندان می‌گویند:

هر روز در حدود بیست میلیون سنگ‌های کوچک و بزرگ از آسمان به زمین نازل می‌شود، بیست میلیون يك عدد تقریبی است ولی خداوند به عدد واقعی آن‌ها عالم و آگاه است.

دانش امروز می‌گوید: گاهی سنگ‌های بزرگی وارد جو زمین می‌شوند که

(1) - حدید (57): 4.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 393

قسمتی از آن‌ها بر اثر برخورد با جو می‌سوزد و باقی مانده‌اش در خشکی یا دریا فرود می‌آید و کسی از عدد آن‌ها و محل فرود آمدن آن‌ها آگاهی ندارد، ولی خداوند از عدد واقعی و نقطه فرودشان آگاه است.

جالب آن‌که سنگ‌های سوخته به صورت ذرات کوچک خاکستر در جو زمین پراکنده می‌شوند، بعضی از آن ذرات به زمین می‌رسند و بعضی هم چنان در جو زمین سرگردان می‌مانند، عدد سرسام‌آور آن ذرات بر احدی آشکار نیست، ولی خداوند از عدد آن‌ها نیز آگاه است.

دانش امروز می‌گوید:

کره زمین با نیروی جاذبه خود تمام اجسام کوچک و بزرگ را به طرف خود جذب می کند و با نیروی جاذبه تمام اشیا و ذرات در سطح کره زمین یا در جو آن که میدان جاذبه زمین است نگاهداری می شوند، ولی گاهی اتفاق می افتد که بر اثر شرایط ناشناخته و وضع و محاذات مخصوصی پاره‌ای از ذرات از محیط جاذبه زمین فرار می کنند و راه فضای بی کران کیهان را در پیش می گیرند.

با نوبدی که حضرت سجاد علیه السلام داده است امید می رود در آینده با پیشرفت‌های سریع علمی، بشر به واقعیت‌های دیگری پی ببرد و بسیاری از مسائل مجهول و ناشناخته امروز برای مردم فردا معلوم گردد، در آن موقع دانشمندان الهی جمله:

[وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْزُبُ فِيهَا] «1».

آنچه در زمین فرو می رود و آنچه از آن بیرون می آید.

را از دیده وسیع‌تری خواهند دید و در پیشگاه ذات اقدس الهی با خضوع بیشتری مراتب عبودیت و بندگی خود را ابراز خواهند داشت.

(1) - حدید (57): 4.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 394

علم خداوند به ساختمان طبیعی انسان

درباره علم خداوند به ساختمان طبیعی انسان‌ها و تفاوت‌های گوناگونی که از نظر عقل، هوش، حافظه، اندام، سرشت و منش دارند و در رحم مادر پایه‌گذاری می شود قرآن شریف می فرماید:

[اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ] «1».

خدا [حالات، صفات و زمان ولادت] جنین‌هایی را که هر انسان و حیوان ماده‌ای آبستن است، و آنچه را رحم‌ها [از زمان طبیعی حمل] می کاهند و آنچه را می افزایند، می داند و هر چیزی نزد او اندازه معینی دارد.

در کتاب «همبستگی امور» «2» می خوانیم:

به طوری که تحقیقات اخیر دانشمندان اثبات کرده است:

هر سلول جنسی مربوط به انسان بیست و سه کروموزوم دارد و هر کروموزوم دارای قریب یک صد هزار ژن و هر ژن دارای یک مولکول درشت است و هر کدام از این مولکول ها ده هزار پله داشته و هر پله می تواند یک حالت به خود بگیرد.

پس با این حساب می توان گفت که حداکثر صفات و مشخصات ارثی نوع انسان $23 / 000 / 000 / 000$ * 10000 * $100 / 000$ خواهد بود.

این عدد فقط مربوط به مسأله کروموزوم است، تعداد سلولها و کلیه اموری که حیات انسان بر آن استوار است اعم از امور ظاهری که تشکیل دهنده آنها اتمها

(1) - رعد (13): 8.

(2) - همبستگی امور: 119.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 395

است و امور باطنی را در نظر بگیرید ببینید چه عدد می شود. عددی که هیچ ماشینی و ملتی و جمعیتی و حتی تمام انسان های ادوار تاریخ و تمام ملائکه از احصای آن عاجزند، ولی برای حضرت حق تمام واقعیت های با وزن و جرم و عدد کاملاً روشن است.

مگر دنیای اتمها کم دنیایی است، دنیای اتمها از بخت آورترین دنیاهایی است که بشر در صحنه عناصر و اجزای ذره بینی عالم دیده است.

در کتاب «از اتم تا ستاره» از قول مؤلف - که از دانشمندان به نام این علم است - می خوانیم:

خیال می کنم درباره بزرگی این اتمها فکر می کنید، اگر به شما بگویم که اتم هم چون چیزی است که قطر آن نزدیک دو میلیونیم میلی متر است، شاید از این بیان زیاد به حقیقت اندازه آن پی نبرید.

به همین جهت به ذکر مثالی می پردازم، به سکه يك ریالی توجه کنید و بدانید که در کلفتی آن می توان ده میلیون اتم را روی یکدیگر قرار داد، در يك انگشتانه پر از هوا بیست و پنج میلیارد میلیارد اتم وجود دارد.

من راجع به میلیارد با شما سخن می گویم و می ترسم که به عظمت این عدد متوجه نباشید.

فرض کنید که در سال اول میلاد مسیح نیاکان شما ثروتی قارونی معادل بیست و پنج میلیارد میلیارد فرانک دارا بوده اند و نیز فرض کنید در خرج کردن این دارایی گشادبازی شده و در هر ثانیه چهارصد و هشت میلیون از آن به مصرف رسیده باشد با همه این احوال این ثروت شصت و یکسال دیگر تمام خواهد شد.

اگر بیست و پنج میلیارد میلیارد اتم را پهلوی یکدیگر قرار دهیم، زنجیری ساخته می شود که می تواند شصت بار دور کره زمین بپیچد!!

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 396

حالا خوب درك می کنید که اشیایی به این اندازه كوچك را هرگز نمی توان زیر قوی ترین ذره بین ها تماشا کرد.

با ریزین های خیلی قوی که اکنون داریم نمی توانیم چیزهای دقیق تر از 2 ده هزارم میلی متر را ببینیم و این دو ده هزارم میلی متر نسبت به يك اتم هم چون موجود غول آسای جلوه می کند!!

شما حساب کنید که تمام عوامل ظاهر از اتم تشکیل شده و عدد آنها چه اندازه است؟ قرآن مجید می گوید. به تمام این اعداد و ارقام فقط خداوند عزیز آگاه و بینا و عالم است.

[إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] «1».

یقیناً او به همه چیز داناست.

این شیئی که اسمش بسیار عظیم است، خود بس خرد می باشد، در هوای گرم اگر لیوان آبی به دست بگیرید چقدر اتم در این لیوان است؟

جواب این سؤال تقریباً عددی است مساوی با يك و در برابر او بیست و چهار صفر!!

این عدد برای هیچ کس معنای صحیحی ندارد، برای روشن تر شدن مسأله این طور باید گفت: به فرض چند صد میلیون از اتمی که در لیوان است بگیری و آن را روی مربعی که دو و نیم سانتی متر مربع مساحت دارد قرار دهید، این کار را تکرار کنید، چندین بار صدها میلیون اتم را از لیوان گرفته و روی یک مربع دیگر به همین اندازه قرار دهید تا لیوان خالی شود. به زودی خواهید دانست که به این ترتیب با اتم‌های محتوی یک لیوان کلیه سطح زمین را پوشانیده‌اید!!

(1) - شوری (42): 12.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 397

آن وقت حساب کنید چه اندازه آب در عالم است و چقدر موجود که وجود همه آنها از اتم مرکب است در صفحه هستی است، عدد این اتم‌ها را خیلی راحت و آسان خداوند بزرگ می‌داند آن هم به علم تفصیلی نه اجمالی! بحث در علم الله فقط در اعداد و اوزان نیست، بلکه پروردگار بزرگ به همه چیز با تمام خصوصیاتش به طور تفصیل آگاه و بینا است.

گوشه‌ای دیگر از علم حق در آیات و روایات

قرآن درباره علم حق در آیات متعددی مسائل مهمی را طرح می‌کند، از جمله می‌فرماید:

[إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ] «1».

یقیناً خداست که دانش قیامت فقط نزد اوست، و [تنها او] باران را نازل می‌کند، و [اوضاع و احوال] آنچه را در رحم‌هاست می‌داند.

درباره علم خداوند به تمام اعمال خوب و بد و کارهای روا و ناروای مردم قرآن شریف می‌گوید:

[إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ] «2».

بی تردید خدا به آنچه انجام می‌دهند داناست.

درباره علم پروردگار به سرائر و ضمائر مردم و این که خداوند از نیات و افکار آنان آگاه است در قرآن مجید آیات متعددی آمده است:

(1) - لقمان (31): 34.

(2) - فاطر (35): 8.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 398

[يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ] «1».

[او] چشم‌هایی را که به خیانت [به نامحرمان] می‌نگرد و آنچه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند.

راوی حدیث از حضرت صادق علیه السلام معنی «خائنة الاعین» را پرسید. حضرت در پاسخ فرمود:

آیا ندیده‌ای که گاهی انسان چیزی را به طوری نگاه می‌کند که گویی آن را نمی‌بیند، این خائنه اعین است «2».

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام معنی آیه [يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى] «3» را پرسید، حضرت فرمود:

سر آن چیزی است که در ضمیرت وجود دارد و آن را پنهان نگاه می‌داری و اخفی آن چیزی است که زمانی به دلت خطور کرده، آن گاه آن را فراموش کرده‌ای «4»!

شما اگر بخواهید به علم حضرت او آگاه شوید، ابتدا باید به قسمتی از هویت و هستی موجودات واقف گردید و دنیای اعجاب‌انگیز بعضی از مخلوقات را دقت کنید، سپس آن‌ها را نمونه کل هستی گرفته و با نظر به هستی و این که وسعت آن را تا قیامت و بعد از آن کسی آگاه نمی‌شود به دورنمایی بسیار دور از علم حق به موجودات آگاه شوید!!

(1) - غافر (40): 19.

(2) - معانی الأخبار: 147، باب معنی خائنة الأعین، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 80/4، باب 2، حدیث 4.

(3) - طه (20): 7.

(4) - معانی الأخبار: 143، باب معنی السر وأخفی، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 79 / 4، باب 2، حدیث 2.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 399

عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سُهَيْبٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْقَصَّابُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: أَخَذْتُ لِلَّهِ مُنْتَهَى عِلْمِهِ فَقَالَ: لَا تَقُلْ ذَلِكَ فَإِنَّهُ لَيْسَ لِعِلْمِهِ مُنْتَهَى «1».

سلیمان بن سفیان می گوید: ابو علی قصاب گفت: در محضر حضرت صادق علیه السلام بودم، پس گفتم: حمد خدای را به منتهای علمش. حضرت فرمود: این گونه مگو؛ زیرا برای علم او نقطه منتهای نیست.

امام صادق علیه السلام بنا بر نقل صدوق در کتاب «التوحید» می فرماید:

خداوند به تمام کائنات قبل از آفرینش آسمان ها و زمین آگاه بود «2».

برای درک صفات حق به خصوص علم، قدرت و اراده، قبل از رجوع به کتب فلسفی، ضروری است به قرآن مجید و روایات اصیل اسلامی مراجعه کرد، آن گاه برای پی بردن به نقص و عیب کلام بعضی از فلاسفه در صفات حضرت حق به کتب فلسفه مراجعه نمود.

برای درک این گونه مسائل به نحو تفصیل به حکیمان و فیلسوفانی مراجعه کنید که تشنگی علمی خویش را از چشمه پر برکت علم انبیا و امامان علیهم السلام سیراب کرده اند.

این بزرگواران آنچه در کتب خود آورده اند، نتیجه زحمات و کوشش آنان، در آیات قرآن و روایات و آیات آفاق و انفس است.

در هر حال به فرموده حضرت صادق علیه السلام اسرار خود را به جناب او از باب عجز و شکستگی عرضه بدار و به یقین و حقیقت بدان که بر حضرت او چیزی از آشکار

(1) - التوحید، صدوق: 134، باب 10، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 137 / 7، باب 58، حدیث 8938؛ بحار الأنوار: 83 / 4، باب 2، حدیث 11.

(2) - التوحید، صدوق: 135، باب 10، حدیث 5؛ بحار الأنوار: 84 / 4، باب 2، حدیث 14.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 400

و نهان پنهان نیست.

او در عین این که واقف به اسرار و تمام اوضاع کیفی و کمی موجودات است، ولی علاقه دارد، عبد در پیشگاهش به تضرع و زاری برخیزد و ملتمسانه به دربارش اشک بریزد و با زبان سرّ، حال دل و روح خویش را به مولایش عرضه بدارد. چنانچه به مسأله دعا در قرآن اشاره رفته و از بندگانش می‌خواهد به درگاهش بنالند و در حال دعا و زاری و توبه و انابه باشند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 401

[وَكُنْ كَأَفْقَرِ عِبَادِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَحِلِّ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَحْجُبُكَ عَنْ رَبِّكَ فَإِنَّهُ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْأَطْهَرَ وَالْأَخْلَصَ وَأَنْظُرْ مِنْ أَيْ دِيْوَانٍ يَخْرُجُ اسْمُكَ]

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می‌فرماید:

چون به مسجد وارد شدی به حقیقت و راستی باید این معنی را نسبت به خود حس کنی که تو نیازمندترین فقیران و محتاجان و نیازمندان به پیشگاه او هستی و دل از آنچه تو را از مولایت مانع می‌شود و بین تو و محبوبت پرده می‌اندازد خالی کنی که حضرت او جز پاک‌ترین و خالص‌ترین عباد و برنامه‌ها را نمی‌پذیرد و مسأله مهم دیگر آن است که بینی عاقبت نامت از کدام دفتر و از کدام دیوان خارج می‌شود!!، دفتر و دیوان اهل سعادت یا دفتر و دیوان اشقیاء.

توفیق درك محضر حق با سه موضوع

در جملات نورانی بالا سه موضوع بسیار مهم گوشزد شده که با توجه به آن سه موضوع می‌توان خویش را لایق محضر آن جناب کرد:

1- احساس فقر و نیاز در نقطه نهایی آن در پیشگاه حضرت حق.

2- خالی کردن دل از آنچه که مانع بین انسان و خدا است.

3- با بینایی کامل نظر کردن به خود که نام انسان از کدامیک از دو دیوان سُعدا یا اشقیا در عاقبت کار خارج خواهد شد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 402

1- احساس نیاز به درگاه بی نیاز

قبل از این که انسان با معارف عالیّه الهیّه روبرو شود و با تذکرات بسیار پر ارزشی که در آن معارف متوجه انسان است روبرو شود، اگر اندکی تأمل و مختصری فکر در حق خود کند در می یابد که به هیچ وجه مالک ملک نیست و به هیچ وجه برای او به اندازه سر سوزنی قدرت و قوت نمی باشد.

از هنگام ولادت تا وقت خروج از دنیا غرق در فقر محض و آغشته به نیاز صرف و محکوم احتیاج به دیگری است.

نه در خلقت و آفرینش خود، او را اختیاری است و نه خروجش از دنیا به دست اراده اوست و نه آنچه در این مبدأ و منتها بر او می گذرد، مایه های اولی و استعداد های اصلی اش در اختیار اوست.

این همه که در خط تاریخ، در خود احساس غنا کرده اند، غنایی که متولد از حالات ابلسی است، غنایی که منبع شرور و معاصی و گناهان و تخلفات و پستی هاست، همه و همه ناشی از غفلت انسان نسبت به خویش و خدای خویش است.

انسان اگر خود را بشناسد و اگر اندکی معرفت به خدای مهربان خویش پیدا کند هرگز در هیچ امری احساس غنا و بی نیازی نمی کند، بلکه به این معنی واقف می شود که در کمال فقر و در اوج نیازمندی و در نقطه کمال احتیاج است.

چون به این حقیقت واقف شود و به این معنی برسد که از خود، منیت و خودی نداشت و هویت و شخصیتش از او نیست، بلکه مملوک ضعیف و مسکینی ناتوان و نیازمندی دردمند و گدایی بی چیز در برابر مالکی قوی و آقایی عزیز و بی نیازی جمیل و صاحب غنایی بزرگ است، به آن جناب متوسل شده

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 403

و برای بیشتر شناختن فقر خود و مالک غنی خویش دنبال معارف الهیه رفته و با تمام وجود به توفیق حضرت دوست به آنچه باید برسد، می‌رسد و آن حجاب و پرده که باید از خانه قلبش کنار رود، کنار می‌رود، آن زمان است که تمام لحظاته متوجه حضرت یار شده و با تمام هستی و وجودش به پیشگاه مقدس او عرضه می‌دارد:

خداوندا چو توفیقم فزودی	ره تحقیق را با من نمودی
همی خواهم بدین راهم بداری	به فضل خویش آگاهم بداری
که تا گردد نهانی‌ها عیانم	به فضل خویش گویا کن زبانم
به نورحق چو بینا شد مرا چشم	نیاید باطم دیگر فراچشم
به حکمت‌ها مزین کن دلم را	گشاده کن تمامت مشکلم را «1»

چون وارد دریای معرفت شود، با تمام وجود خود گوش گشته و صدای دلربای یار را در قرآن مجید و فرقان حکیم می‌شنود که حضرت دوست به تمام انسان‌ها خطاب می‌فرماید:

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ] «2».

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا، و فقط خدا بی‌نیاز و ستوده است.

این زمان است که برای جبران فقر و شکستگی و ضعف و مسکنت و ذلت و حقارت و نداری و پستی به دامن حضرت جانان می‌آویزد و آن دامن پر مهر و مرحمت و پر لطف و عنایت را رها نمی‌کند، تا مولای مهربان و آقای بزرگوارش ندای او را به غنای خود جبران نماید.

این زمان است که دگرگونی عجیبی در او پدید می‌آید و دل و قلب و جان

(2) - فاطر (35): 15.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 404

و روحش حال دیگری پیدا کرده و از چیزی جز اتصال به حضرت دوست و مناجات با او لذت نمی برد و در این زمان است که جز او نخواهد و جز او نگوید و برای غیر او کاری نکند و به هر کاری دست بزند به عشق او دست بزند.

برای یافتن فقر و مسکنت خویش، به دعای با عظمت عرفه امام حسین علیه السلام و دعای ابوحمزه ثمالی در ارتباط با سحر ماه رمضان و دعای کمیل مراجعه کنید که در این سه دعا عاشقان حق و شیفتگان حقیقت، وضع انسان را آن طوری که هست بیان کرده اند.

2- تخلیه دل از موانع وصال

خالی کردن دل از آنچه که مانع بین انسان و خداست، به تحصیل ایمان به خدا و روز قیامت از طریق آیات و روایات و معارف الهیه میسر است که چون قلب به تحصیل این دو حقیقت از طریق نبوت و امامت موفق شود، تمام حجاب ها از قبیل: کفر، شرک، نفاق، کینه بی جا، بغض و عداوت بی مورد، حسد، بخل، غرور و سایر اوصاف رذیله از دل برداشته شود و بین انسان و مقام قرب حضرت دوست بدون مانع می گردد؛ در این زمان است که دل مهبط انوار و منبع معرفت و سرای عشق معشوق حقیقی خواهد گشت.

اگر به دل برسید به همه چیز رسیده اید و اگر دل را رها کنید به جایی نرسیده و این صفحه پاک الهی و میدان آماده برای فیوضات ربانی را محل بدترین صفات و رذایل کرده و با دست خود وسیله فنا و هلاکت خویش را فراهم کرده اید!

راه رسیدن به مقام قرب از طریق دل می گذرد و بدون توجه به قلب راهی برای رسیدن به کمالات نیست.

قرآن مجید و روایات روی مسأله قلب نسبت به دیگر اعضا توجه ویژه ای دارند

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 405

و آن قدر که برای تزکیه و تصفیه دل از انبیا و ائمه و حکما و عرفا مطلب رسیده برای چیزی نرسیده است.

تنها محور بحث عاشقان و عارفان در طول تاریخ قلب بوده، قلب در عقیده آنان، عقیده‌ای که از وحی سرچشمه گرفته اگر به جانب صلاح رود، تمام هستی انسان رو به صلاح می‌رود و اگر به جانب فساد روی آرد، همه هستی و موجودیت انسان به فساد کشیده می‌شود!!

3- ثبت نام در دیوان سعدا

اصولا از آیات و روایات استفاده می‌شود که برای انسان ها دو نوع دیوان و دفتر هست: دفتر سعدا، دفتر اشقیا، یا به تعبیر قرآن دیوان نعیم و دیوان سجین.

انعکاس نام انسان در هر یک از این دو دیوان به تمام معنی بستگی به اختیار و انتخاب خود انسان دارد.

وجود مقدس حضرت حق کلیه وسایل هدایت را اعم از نبوت، امامت، کتاب، عقل، فطرت، وجدان، اختیار و اراده برای انسان آماده فرموده است و به تمام معنی راه را از چاه برای تمام افراد نمایانده است و رشد را از غی روشن کرده است؛ این انسان است که باید با حسن اختیار، راه سلامت و سعادت و خیر را انتخاب کند و آن را تا لحظه خروج دنیا حفظ کرده و نسبت به آن ثابت قدم باشد تا نامش در دیوان اهل سعادت ثبت و از دفتر اشقیا محو گردد، ورنه به خاطر رها گذاشتن تمایلات، غرایز، خواسته‌ها، شهوات و افتادن در انواع گناهان و معاصی، از رحمت و عنایت حضرت حق محروم و ممنوع گشته و زمانی خواهد آمد که توفیق توبه را از دست نهاده و نامش در دیوان اشقیا ثبت خواهد شد!!

در وضع قلب و نحوه اندیشه و عمل آن با دقت کامل و بصیرت تمام اندیشه

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 406

کن، سپس خود را با ترازوی عالی حق یعنی قرآن مجید بسنج تا بر تو معلوم گردد، نامت جزء کدامیک از دو دیوان است، اگر جزء اشقیایی سعی کامل کن تا خویش را از این سیاه‌روزی و تیره‌بختی نجات دهی و اگر نامت جزء دیوان سعدا است، در این زمینه هم کوشش تمام به خرج بده که تا هنگام خروج از دنیا این نام را در آن دفتر حفظ نمایی!

آری، این انسان است که به دست خود نامش را در دفتر اهل سعادت می‌برد و از دیوان اشقیا محو می‌کند و نیز این انسان است که با اراده و اختیار، نامش را از دفتر اهل سعادت محو کرده و در دیوان اشقیا ثبت می‌کند! در زمینه حسن اختیار و سوء اختیار داستان های مهمی در تاریخ بشر اتفاق افتاده که راستی عبرت‌انگیز است.

صاحب کتاب با عظمت «مکاتیب الائمة»، مرحوم فیض کاشانی، داستانی را نقل می‌کند که هر انسانی نسبت به آن مات و مبهوت می‌شود:

زمانی که عثمان کشته شد و از دار دنیا به عالم بقا منتقل گشت، مردم با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت کردند.

مردی بود به نام حبیب بن منتجب که از طرف عثمان فرماندار قسمتی از نواحی یمن بود، امام علیه السلام او را بر مقامش ابقا کرد و نامه‌ای به این مضمون به او نوشت:

به نام خداوند بخشاینده مهربان

از بنده خدا امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب به حبیب بن منتجب:

درود بر تو، من خدایی را که جز او خدایی نیست سپاس می‌گویم و بر عبد و فرستاده‌اش محمد صلی الله علیه و آله صلوات می‌فرستم.

ای حبیب بن منتجب! تو را بر کاری که داری ابقا می‌کنم، بر عمل و برنامه‌ات

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 407

پابرجا باش و سفارشم به تو این است که با رعیت به عدالت رفتار کن و اهل مرز و بومت را زیر پوشش احسان بگیر و بدان که اگر کسی سرپرست ده مسلمان شود و عدالت را در میان آنان رعایت نکند، در قیامت در حالی که دو دستش به گردنش بسته، محشور می‌شود و تنها راه نجات در این مهلکه عدالت است، چون نامه‌ام به تو رسید بر کسانی که از اهل یمن می‌پذیرند بخوان و از آنان برای من بیعت بگیر، اگر همانند بیعت رضوان با تو عمل شد، بر فرمانداریت پابرجا باش، ده نفر از عقلا و فصحا و افراد مورد اطمینان و آنان که در فهم و شجاعت بهترین کمک مردمند و عارف به حق و عالم به دین و آگاه به نفع و ضرر و خوش رأی‌ترین آنان است به سوی من گسیل کن، بر تو و بر ایشان سلام.

نامه را بست و مهر کرد و به دست عربی داد تا به والی یمن برساند. او نامه را رساند، حبیب نامه را گرفت و آن را بوسید و بر چشم و سرش گذاشت، آن گاه بر فراز منبر قرار گرفت، پس از حمد و ثنای حضرت حق و درود بر پیامبر و آتش گفت:

ای مردم! عثمان از دار دنیا درگذشت، مردم پس از او با عبد صالح، امام ناصح، برادر و خلیفه رسول اکرم صلی الله علیه و آله که از همه سزاوارتر به خلافت بود، آن کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله با او عقد اخوت بست، آن مردی که غم و رنج از چهره پیامبر صلی الله علیه و آله دور کرد، شوهر دخترش و وصیش و پدر دو سبطش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کردند، اکنون شما مردم بمن نسبت به این بیعت چه می گوئید و چه نظر دارید؟

راوی می گوید: صدای ناله مردم برخاست، اشک شوق بر چشمشان دوید، از شدت خوشحالی به صدای بلند گریه کردند و گفتند:

«سَمِعاً وَطَاعَةً وَحُبّاً وَكَرَامَةً لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلَاخِي رَسُولِهِ!!»

مردم به عنوان علی علیه السلام با حبیب بیعت کردند، پس از بیعت از آنان خواست

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 408

طبق شرایط امیرالمؤمنین علیه السلام ده نفر را انتخاب کنند، شرایط این چنین بود:

عادل، فصیح، ثقه، فهیم، شجاع، عارف بالله، عالم به دین، آگاه به نفع و ضرر، تیز رأی، تا پس از انتخاب از بمن به مدینه روند و محضر مقدس مولای عاشقان را جهت دستور گرفتن برای اوضاع بمن درک کنند.

انتخابات شروع شد، از میان تمام مردم صد نفر واجد شرایط انتخاب شدند، از صد نفر هفتاد نفر، از هفتاد نفر سی نفر، از سی نفر ده نفر که در میان آن ده نفر یکی از چهره‌های شاخص عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود!

و او هم به عنوان سخنگوی هیئت ده نفره شناخته شد، از بمن حرکت کردند و در مدینه به حضور پیشوای پرهیزکاران رسیدند و بر او به خلافت و حکومت سلام کرده و تهنیت گفتند. حضرت جواب آنان را داد و به همه خوش آمد گفت، آن گاه پسر مرادی از جای برخاست و به عنوان سخنگوی هیئت چنین گفت:

سلام بر تو ای امام عدالت پیشه و چهره نورانی کامل و شیر بیشه شجاعت و سخاوت! و ای قهرمان نیرومند و ای سوار درپادل و ای کسی که خداوند بزرگ او را بر تمام مردم برتری داده! درود خدا بر تو و آل بزرگوارت، به صدق و حقیقت شهادت می‌دهم که تو پیشوای تمام مؤمنانی و تو جانشین پیامبری و خلیفه پس از اوئی و وارث علم رسول اسلامی، خدا لعنت کند کسی که حق تو را انکار کند و مقامت را منکر باشد، چه نیکوست که امروز امیر مردم و پایه حیات و زندگی هستی، عدلت در میان مردم چون خورشید می‌درخشد و فضل و عنایتت چون باران بی در پی بر مردم می‌بارد، ابر رحمت

و رأفت بر سر مردم سایه افکنده، حبيب بن منتجب ما را به سوی تو فرستاده و ما از این آمدن سخت خوشحالیم و امید است در این دیدار برای ما و تو مبارك باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از شنیدن این سخنرانی و بیانات جالب و فصیح، دو

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 409

چشم بر پسر مرادی دوخت، آن گاه نظری به هیئت انداخت، سپس به آنان خیلی نزدیک شد و نامه فرماندار خود را از آنان گرفت و باز کرد و خواند و خوشحال شد، آن گاه امر کرد به هر یک از آن ده نفر يك حله یمانی و ردای عدنی عنایت شود و دستور داد آن ده نفر را با کمال محبت پذیرایی کنند، وقتی هیئت از نزد امام برخاست ابن ملجم بلافاصله سه خط شعر عالی در مدح حضرت سرود که مضمونش این است:

تو بزرگوار و پاکیزه و صاحب بخششی و فرزند شیران نر در مرحله عالی و بلند شجاعتی، ای وصی محمد! خداوند تو را به واقعیت‌های مختص فرموده و فضل و مقام تو را در قرآن مجیدش ستوده، زهرا علیها السلام آن بلند مرتبه عالی همت و دختر نبی گرامی را خداوند بزرگ جهت همسری تو قرار داده.

سپس گفت: یا علی! آنچه از برنامه‌های الهی و اجتماعی از ما می‌خواهی بخواه، تا ببینی که چگونه اطاعت ما از تو باعث خوشحالی تو خواهد شد، به خدا قسم در بین ما نیست مگر قهرمان پر قوت و با اندیشه زرنگ و رزم جوی پیکارگر، ما این صفات را از آبا و اجداد خود به ارث برده و به فرزندان شایسته خویش به ارث داده‌ایم. امام در میان آن هیئت ده نفره از سخنرانی او بسی خشنود شد و کلام او را در تمام زمینه‌ها پسندید، سپس به او فرمود: نامت چیست؟ گفت: نامم عبدالرحمن است. فرمود: فرزند کیستی؟ گفت: پسر ملجم مرادی هستم. حضرت فرمود: تو مرادی هستی؟ عرض کرد: آری یا امیرالمؤمنین. امام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» «1».

حضرت مرتب چهره او را نگریست و دست روی دست زد و کلمه استرجاع بر

(1) - بحار الأنوار: 260/43، باب 127.

زبان جاری کرد، سپس فرمود: آه تو مرادی هستی؟ عرضه داشت: آری!! «1» راستی چه اندازه عجیب است، فردی از اهل یمن، این گونه نسبت به علی علیه السلام دارای معرفت باشد و از این طریق تمام وسایل سعادت و هدایت در اختیارش باشد، ولی در عاقبت کار نام نجس و کثیفش در دیوان اشقیا آن هم تحت عنوان اشقی الاشقیات ثبت شود و برای او شقاوت ابدی و ننگ همیشگی بماند!!

بلاهای عجیب و غریبی که هوای نفس بر سر انسان می آورد، قابل شمردن نیست، چاه نفس چاهی است که هرکس در آن افتاد، نجاتش مشکل یا غیرممکن شد.

هوای نفس وقتی بر انسان غلبه کند، تمام حقایق را از انسان می پوشاند و خودش به تنهایی یکه تاز میدان حیات آدمی می گردد!

عطار نیشابوری در کتاب «مفتاح الاراده» درباره نفس چه زیبا سروده:

نبايد بود از او غافل زماني	اگر غافل شوی یابی زبانی
به صورت گرچه او بیگانه توست	به معنا در میان خانه توست
چو خصم اندر میان خانه باشد	از او غافل مگر دیوانه باشد
هزاران مکر و تلبیس آورد پیش	که گرداند تو را از صورت خویش

(1) - مکاتیب الاثمه: 240 / 1.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 411

به جنگش هر نفس آهنگ می کن

مخالف باش و با او جنگ می کن

مگر با توبه راه تو درآید
مسلمان گردد و کارت برآید

اگر از خواب غفلت گردد آگاه
بسا یاری کنز او یابی درین راه

اگر از طبع تو میلش بگردد
بسا منزل که با تو در نوردد

سعادت ابدی

دنیا محیط بسیار عجیبی است، وقایع فوق العاده مهمی که در آن اتفاق افتاده برای اهل دل بهترین عبرت و پند است گاهی افرادی بسیار نیک و آراسته به صلاح و سداد و عفت و تقوا دچار شقاوت ابدی و ننگ همیشگی شدند و گاهی افراد شقی و آلوده به فساد و افساد، اتصال به سعادت ابدی و آبروی دنیا و آخرت پیدا کردند!

در داستان بخت‌انگیز و حیرت‌آور کربلا با وضوحی چون روز روشن این دو نوع چهره را می‌بینیم.

افرادی که مرغ سعادت ابدی بر بالای سرشان پرواز می‌کرد و درهای بهشت به روی آنان باز بود و بلکه در يك قدمی بهشت بودند، ولی با سر به درکات جهنم درافتادند!

و افرادی که باز شکاری و پر قدرت شقاوت برای ربودن آنان آماده بود، ولی با نخب عشق و ایمان و بیداری و بصیرت از خطر آن جستند و برای ابد نامی پاک و جاویدان از خود باقی گذاشتند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 412

به این داستان عبرت‌انگیز توجه کنید:

حسین علیه السلام پس از تنها شدن و از دست دادن بهترین یاران و عزیزانش يك تنه بر سپاه دشمن زد و جناح راست کوفیان را مورد حمله قرار داد و فریاد زد:

مرگ از زندگی ننگین بهتر است و ننگ از دوزخی شدن برتر ... چون شیر ژیان می‌غرید و شمشیر می‌زد.

سربازان دشمن چون مور و ملخ از پیش تیغش می‌گریختند. ابن عمار می‌گوید:

حسین علیه السلام را دیدم وقتی که یکه و تنها شده بود و کوفیان گردش را گرفته بودند، چنان سخت بر جناح راست سپاه کوفه بتاخت که همگی گریختند، به خدا سوگند رنج کشیده و مصیبت چشیده‌ای چون حسین علیه السلام ندیدم که فرزندان‌ش جلو رویش کشته شده باشند و یارانش همگی کشته شده باشند و این قدر نیرومند و قوی قلب باشد!!

حسین علیه السلام دگرباره حمله کرد و این بار بر جناح چپ دشمن بتاخت، در جنگ هم عدالت را پیشه ساخت، دوباره به جناح راست حمله نکرد، حضرتش رجز می‌خواند و فریاد می‌کرد:

من حسین هستم پسر علی، سوگند می‌خورم که راه خود را ادامه خواهم داد، سپاه دشمن بر وی حمله کرد، همه را با شمشیر پراکنده گردانید و گروهشان را تار و مار کرد و به جای خود بازگشت و گفت: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

حسین علیه السلام که تنها ماند، ندا در داد: آیا کسی هست مرا یاری کند؟ آیا کسی هست از حرم رسول خدا دفاع کند؟

این ندا ابوالحتوف و برادرش سعد را به خود آورد، آن دو از فرقه خوارج و دشمن امام علی علیه السلام بودند که با سپاه یزید برای کشتن حسین علیه السلام به کربلا آمده بودند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 413

با خود گفتند: شعار ما این است: «لَا حَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ»، این حسین است پسر پیغمبر، در قیامت امید شفاعت جدش داریم، چرا با او بجنگیم؟

آیا شایسته است یکه و تنها در برابر دشمنش قرار دهیم، به حضور حسین علیه السلام شرفیاب شده اجازه جهاد گرفتند، پس شمشیر کشیده به جهاد پرداختند، عده‌ای را کشتند و عده‌ای را زخمی کردند، تا به شهادت رسیدند!!

آری، این است سعادت ابدی که گاهی در لحظات آخر عمر انسان نصیب فرزند آدم می‌شود «1».

در واقعه‌ای دیگر می‌خوانیم:

مسعود تیمی از شیعیان به نام بود، پسرش عبدالرحمن نیز، پدر و پسر از شخصیت‌های برجسته کوفه بودند، هر دو شجاع، هر دو دلیر و در جنگ‌های مسلمانان از خود نامی به یادگار گذارده بودند، خواستند به سوی حسین علیه

السلام شتابند راه را بسته یافتند، نقشه‌ای طرح کرده و آن را خوب پیاده کردند و خود را به حسین علیه السلام رسانیدند؛ یاران حسین علیه السلام زیرک بودند و هشیار و مردم با ایمان چنین بوده و هستند.

خود را در زمره سپاه یزید قرار دادند، از کوفه با سپاه بیرون شدند، به کربلا رسیدند و در برابر سپاه حسین علیه السلام قرار گرفتند و منتظر فرصت بودند و غفلت همکاران را خواهان، تا آن ساعت فرا رسید و فرصت پیدا شد و آن سه روز قبل از شهادت بود، فرصت را مغتنم شمرده به سوی حسین علیه السلام دویدند و به خدمتش رسیدند.

فرصت را مغتنم شمردن از شایستگی‌های عالی انسانیت است، بیشتر موفقیت

(1) - پیشوای شهیدان: 217.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 414

کسان در اثر بهره برداری از فرصت است، بسیاری از شکست‌ها در اثر غفلت از فرصت می‌باشد.

وقتی که پسر و پدر شرفیاب شدند، سلام کردند، حسین علیه السلام جواب داد، این سلام و جواب نشانه موفقیت در نقشه بود، آمادگی خود را برای شهادت عرضه داشتند و در خدمت حسین علیه السلام بماندند.

روز شهادت به جانبازی پرداختند، آن دو در زمره مدافعان نخستین حمله سپاه یزید قرار داشتند، سخت کوشیدند، پایداری کردند، تا شربت شهادت نوشیدند.

جابر بن حجاج تیمی نیز چنین کرد، از کوفه به کربلا آمد، در زمره سپاه یزید قرار گرفت و به کوی شهادت رهسپار شد، در ساعت فرصت خود را به حسین علیه السلام رسانید و در خدمتش بماند تا شهید گردید!!

از دو نفر دیگر بشنوید که یکی نامش را در دفتر نیک بختان برای ابد ثبت کرد و دیگری اسمش را با ننگی بزرگ در دفتر اشقیاء در حالی که هر دو برادر بودند آن هم از یک پدر و مادر!

یکی به نام عمرو و دیگری به نام علی، پدرشان قرظه انصاری از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و پس از وفات آن حضرت در زمره یاران امیرالمؤمنین علیه السلام شد و در رکاب علی جهاد کرد و از طرف آن حضرت به فرمانفرمایی فارس منصوب گردید، هر دو برادر از کوفه به کربلا آمدند، راه هر دو یکی بود ولی هدف آن‌ها دو تا!!

عمرو به سوی حسین علیه السلام آمد و علی به سوی یزید! آن برای خدا گام برداشت و این برای خرما!

عمرو، تحت فرماندهی عباس قرار گرفت و علی تحت فرماندهی عمر سعد! آن بهشت را برگزید و این به دوزخ رفت!!

برادری دوستی متقابل است، از شدت دوستی دو تن که بخواهند خبر دهند،

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 415

گویند: برادرند، برادرها از يك ریشه و جدایی ناپذیر و هر کدام یار دیگری است.

عرب به نژاد و تبار پای بند است و تعصب نژادی در وی قوی است و برادری در میان عرب استحکامی بیشتر و نفوذی عمیق تر دارد.

عمرو و علی از این قانون جدا بودند و تبصره استثنایی آن هستند، هر دو برادر بودند ولی در دو صف قرار گرفتند، صف حق و صف باطل.

قضیه کربلا نمونه‌ای از اجتماع بزرگ بشری است و الگویی است از آزادی مذهب و راهنمایی است برای نشان دادن آن که سعادت و شقاوت هرکس در دست خود اوست تا کدام را بخواهد و میلش به چه باشد و مذهب جبر باطل است.

عمرو به سپاه حسین علیه السلام ملحق شد و در خدمتش بماند تا به شهادت رسید، در آغاز از طرف آن حضرت به مأموریت سیاسی رفت و پیامبر حسین علیه السلام به سوی عمر سعد بود و چند بار میان دو لشکر کوفه و حجاز رفت و آمد داشت و وظیفه سیاسی انجام می داد.

روز شهادت اجازت گرفت و به میدان شتافت و ساعتی بجنگید؛ پس به سوی حسین علیه السلام بازگشت و خود را در برابر تیرها سپر حسین علیه السلام قرار داد و نگذاشت تیری به پیشوای شهیدان اصابت کند.

عمرو سراپا سپر حسین علیه السلام بود، سپر زنده، سپر به پای خود ایستاده، سپر با اراده، چهره‌اش سپر بود، دستش سپر بود، تنش سپر بود، جاننش سپر بود، تیر می خورد ولی شمشیر نمی زد، زخمی فراوان برداشت، مقاومتش که پایان یافت بر زمین افتاد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! آیا من وفا کردم؟!

حسین علیه السلام فرمود: آری تو در بهشت پیش روی من خواهی بود، سلام مرا به جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله برسان و بگوی من از پی تو خواهم آمد، عمرو به زودی جان داد تا سلام حسین علیه السلام و پیام حسین علیه السلام را به نیای حسین علیه السلام برساند.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 416

اینجا نیز پیامبر حسین علیه السلام بود، پیامبری که رفت و برنگشت، چقدر زود ترفیع درجه یافت! و یکشنبه ره صد ساله رفت، نخست پیامبر حسین علیه السلام به سوی عمر به سوی جهنم بود، پس پیامبر حسین علیه السلام به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی بهشت شد، سرعت سیری از سرعت نور بیشتر از آخرین نقطه بی نهایت به اولین نقطه بی نهایت!!

برادرش علی از شهادت برادر آگاهی یافت، به میدان آمد و فریاد زد: حسین! ای کذاب! برادرم را گول زدی و کشتی!!
پاسخ حسین علیه السلام چنین بود: من برادرت را گول نزد، خدای او را هدایت کرد و تو را گمراه ساخت.

علی گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم و یا کشته شوم و سوی حسین علیه السلام تاخت آورد، یکی از یاران حسین علیه السلام راه بر او گرفت و با نیزه به او حمله کرد و بر زمینش انداخت کوفیان رسیدند و از مرگ نجاتش دادند و بردند و زخمش را درمان کردند.

آن برادر زخمی برداشت و این برادر زخمی، درمان آن برادر گونه‌ای بود و درمان این برادر گونه‌ای، صدها سال از هر دو می‌گذرد. آن در خوشبختی به سر می‌برد، خوشبختی ابدی و جاویدان، این در بدبختی به سر می‌برد بدبختی پایدار و همیشگی «1».

هر دو برادر بودند، و هر دو نام اسلام بر خود نهاده بودند، هر دو کربلا آمده بودند، هر دو با حسین علیه السلام سخن گفته بودند، ولی این کجا و آن کجا؟!

عقل و عشق و دین و معرفت و بینایی وقتی به هم درآمیزند، انسان را از

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 417

حضيض عالم خاك تا آخرين مرحله عالم پاك می‌برند و وقتی حماقت بر انسان مسلط شود و بند هوا و هوس و لذت‌گرایی برگردن جان بیفتد، آدمی را از عالم پاك به آخرین مرحله درکات جهنم می‌کشاند.

آری، چون ایمان و اسلام و عقل و عشق تمام هستی آدمی را مسخر کنند، انسان برای ثبت نام خویش در دفتر سعدا به جهد و کوشش خواهد آمد.

در هر صورت به فرموده حضرت صادق علیه السلام به هنگام ورود به مسجد فکر کن و دقت به خرج بده و اندیشه نما و با بصیرت تام نظر کن که نامت از کدام دیوان بیرون خواهد آمد؟ از دیوان سعدا یا العیاذ باللّٰه از دیوان اشقیاء!!

بدون شك وقتی با توسن اندیشه در میدان حیات به حرکت آمدی و در خود نيك نظر کردی به خود واقف شده و به نقص و عیب پی‌می‌بری؛ در این حال به خاطر تأمین سعادت دنیا و آخرت به رفع عیب برخواهی خاست و به حسنات آراسته خواهی شد و بدین صورت از دفتر اشقیاء درآمدی و به دیوان اهل سعادت اسم و رسمت با عظمت ثبت خواهد شد.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 418

[فَإِنْ دُفِتَ مِنْ حَلَاوَةِ مُنَاجَاتِهِ وَلَذِيذِ مُخَاطَبَاتِهِ وَشَرِيَّتِ بَكَّاسِ رَحْمَتِهِ وَكَرَامَتِهِ مِنْ حُسْنِ إِقْبَالِهِ وَإِجَابَتِهِ فَقَدْ صَلَّحَتْ لِحُدْمَتِهِ
فَادْخُلْ فَلَكَ الْإِذْنُ وَالْأَمَانُ]

ورود به مسجد بعد از کسب فضایل

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می‌فرماید:

پس از آراستن وجودت به طهارت و صداقت و اعتراف به عجز و قصور و تقصیر و ارائه اسرار به حضرت دوست و توجه به این‌که آن جناب به ظاهر و باطن تمام هستی آگاه است و نظر به این‌که نامت از کدام دیوان بیرون خواهد آمد؛ اکنون در جنب درب ورودی مسجد اگر در دل خویش شیرینی مناجات با او را درک می‌کنی و از مخاطبات حضرت او به نحو حقیقی احساس لذت می‌کنی و می‌یابی که در حال چشیدن از شربت رحمت او هستی و صاحب بیت - با این همه کوچکی و ناتوانی و عیب تو - به جانب تو اقبال دارد و آماده پاسخ گفتن به خواسته تو است، پس در تو صلاحیت خدمت به پیشگاه آن جناب هست، اکنون داخل مسجد شو و پای بر بساط قرب گذار که همه این‌ها علامت رخصت

و اجازه ورود به محضر اوست و بدان که به هنگام دخول به مسجد پس از تحقق آن همه واقعیت از سخط او در دنیا و آخرت در امان خواهی بود.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 419

لذت مناجات

انسان اگر از مناجات با او، در کام خود شیرینی حس نکند و از خطابات حضرت دوست لذت نبرد، باید گفت که به وادی معرفت نرسیده و در نتیجه عاشق آن جناب نگشته که درک شیرینی و حلاوت مناجات و لذت مخاطبات مخصوص عاشقان است و بدون شك بدون اتصال به عشق، چشیدن حلاوت مناجات و لذت بردن از مخاطبات امکان ندارد.

به قول مولوی:

آن کند که ناید از صد تن شراب

لذتِ تخصیص تو وقتِ خطاب

البته برای تحقق عشق معشوق حقیقی طی مراحل و قطع منازل و مقدماتی لازم است که اهم آن تزکیه نفس از رذایل و آراستن آن به حسنات است و برای این مسأله هیچ راهی جز رجوع به شرع مطهر نیست و شرع مطهر مجموعه آیات قرآن و روایات وارده از معصومین علیهم السلام است.

در رساله شریفه «لقاء الله» در مسأله تخلیه و صفات روحانی می خوانیم «1»:

چون سالک در اثر مجاهدت و توفیق ربانی از قسمت اول که تنزیه و تطهیر باطن از صفات خبیثه و مکروهه بود، فراغت پیدا کرد و توانست در این جهت تسلط و حکومت خود را بر جنود شیطانی و قوای او بدست آورد، اتصاف به صفات روحانی شروع می شود.

به طوری که معلوم گردید، صفات رذیله خبیثه، به مناسبت و به اقتضای زندگی مادی محدود تاریک صورت می گرفت و هرچه سالک از تعلق و وابستگی و محبت

(1) - رساله لقاء الله: 48.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 420

حیات دنیا منقطع گردید، زمینه برای حیات آخرت روحانی و نورانی فراهم می شود.

در اینجا سالک از مضيقه و محدودیت عالم مادی تخلص پیدا کرده و وارد می شود به جهان وسیع روشن روحانی.

اینجا منزل منور و آزاد و دور از ابتلائات و قیود جهان مادی بوده و مسافر آن با کمال انبساط روحی و آزادی در عمل و روشنایی محیط و امن خاطر و دور از اضطراب و وحشت و ناملايمات و ابتلائات عالم ماده زندگی کرده و مهیای آموزش و شناسایی معارف الهی و حقایق غیبی و جذبات روحانی خواهد شد.

پس به مقتضای خصوصیات و صفاتی که برای عالم روحانی هست، صفاتی در قلب انسان پدید و آشکار می شود.

در اینجا مقام فتح و ظفر به جنود کفر و ابلیس ظاهر شده و آغاز مرتبه عین الیقین در ایمان خواهد بود.

[تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ] «1».

آن سرای [پرازش] آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فساد را نمی خواهند و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است.

[يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ] «2».

ای قوم من! این زندگی دنیا فقط کالایی بی ارزش و زودگذر است، و بی تردید

(1) - قصص (28): 83.

(2) - غافر (40): 39.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 421

آخرت سرای همیشگی و پایدار است.

[وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً] «1».

و در قلب کسانی که از او پیروی می کردند رأفت و رحمت قرار دادیم.

[وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ] «2».

و خدا به توفیق خود به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند.

[وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ] «3».

و خدا [مردم را] به سرای سلامت و امنیت [که بهشتِ عنبر سرشت است] دعوت می کند.

آری، در عالم آخرت اثری از خودبینی و بزرگ منشی و تکبر نیست، در آنجا سوء نیت و قصد فساد و خرابکاری نباشد، آنجا جای برقرار شدن و پاینده بودن و مقام گرفتن است، در آنجا قلوب و دل ها با همدیگر با کمال مهربانی و عطوفت و محبت خالص رفتار کرده و اثری از کدورت و اختلاف و نفاق نباشد، در آنجا خطاها و لغزش های گذشته آمرزیده شده و از عصبیان و تمرد و خلاف اثری نیست، آنجا محیط سلامتی و صفا بوده و هرگز کدورت و گرفتگی و ناراحتی دیده نخواهد شد.

پس به اقتضای این چنین محیط روحانی، قهراً صفات و حالات هر انسانی نیز لازم است با وضع آن محیط سازش داشته باشد.

مالکیت مطلق و حکومت و بزرگواری تمام ذاتی پروردگار متعال در عالم آخرت ظاهر و هویدا می شود و قهراً کسی به مقام خودبینی و خودنمایی و خودستایی

(1) - حدید (57): 27.

(2) - بقره (2): 221.

(3) - یونس (10): 25.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 422

و مباحث کردن و افتخار نمودن و خود را بالا گرفتن برنیامده و بالطبع صفات فروتنی و خضوع و خشوع و تعظیم و تجلیل پروردگار متعال و حقیقت و خوف و خشیت در وجود او ظاهر می شود.

این همه نمونه‌ای بسیار اندک از اوضاع عالی روز قیامت است که در ارتباط با اهل بهشت است و در این دنیا به صورت صفات الهی در باطن انسان که آخرت وجود انسان است ظهور می کند و در آن عالم به صورت جامع و کامل آشکار گشته و آدمی به خاطر آن در نعمت ابدی حق قرار می گیرد.

چون آلودگی ها از نفس شسته شود و صفات الهی به جایش نقش بندد، آدمی حلاوت مناجات را چشیده و لذت مخاطبات را درک می کند و شربت رحمت و کرامت از دست دوست می نوشد و حضرت یار به انسان اقبال کرده و آغوش قبول باز می کند و انسان را در بساط خدمت پذیرفته و اذن و امان می دهد.

این فقیر دل شکسته و مسکین دست و پا بسته در این زمینه از قول عاشقان حضرت دوست گفته‌ام:

خود و جان و دلم بی نام کردم

شراب عشق او در کام کردم

سراپا خویش را گمنام کردم

گرفتم جا در آغوش خوش یار

چه شیرین جرعه‌ها در کام کردم

من از خم خانه عشق و ولایش

به عشق حضرتش در دام کردم

دل وحشی تر از وحش بیابان

دل گریان خود آرام کردم

پیام وصل جانان چون شنیدم

جدایی من زخاص و عام کردم

زدم بر سینه نامحرمان دست

همین يك کار را اتمام کردم

زغیر او بریدم دل به عالم

پس آنکه ترك کام و نام کردم

چو مسکین در ره عشقش فتادم

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 423

[وَالْأَفْقَفُ وَتُؤَفُّ مُمْضَطَّرٌ قَدْ انْقَطَعَ عَنْهُ الْحَيْلُ وَقَصَرَ عَنْهُ الْأَمَلُ وَفُضِيَ الْأَجَلُ، فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَلْبِكَ صِدْقَ الْإِلْتِحَاءِ إِلَيْهِ نَظَرَ إِلَيْكَ بِعَيْنِ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَاللُّطْفِ وَوَفَّقَكَ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى فَإِنَّهُ كَرِيمٌ يُحِبُّ الْكِرَامَةَ لِعِبَادِهِ الْمُضْطَّرِّينَ إِلَيْهِ الْمُحْدِقِينَ عَلَى بَابِهِ لَطَلَبِ مَرْضَاتِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى [أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ] «1»]

وارد نشدن به مسجد بدون فضایل

در پایان روایت، امام صادق علیه السلام می فرماید:

اگر شیرینی مناجات را نچشیدی و لذت مخاطبات را نیافتی و شربت رحمت و کرامت از دست حضرت محبوب نوشیدی و حس کردی آن جناب به تو اقبال ندارد، کنار در مسجد بایست که تو لایق دخول به آن محیط مقدس و مبارک نیستی؛ در جنب در مانند انسانی متحیر و مضطر باش و همانند کسی که چاره کار نداند و امیدش از همه جا قطع شده باشد و مدت عمرش رو به اتمام است، در این حالت اگر صاحب خانه بر دلت نظر کند و ببیند که تو از دل و جان و با کمال اخلاص و تضرع و زاری و توبه و انابه به او ملتجی شده‌ای از باب آقایی و بزرگواریش با

(1) - نمل (27): 62.

عرفان اسلامی، ج 4، ص: 424

چشم مهربانی و رحمت و لطف به تو نظر خواهد کرد و تو را به آنچه دوست داری و راضی هستی، موفق خواهد کرد؛ چرا که حضرت حق کریم و بزرگوار است و کرامت نسبت به بیچارگان و آویختگان به بابش را دوست دارد در قرآن مجید فرموده: اجابت کننده خواسته مضطر و برطرف کننده سوء از بنده غم دیده، کسی غیر او نیست.

خداوندا! ما را از غوغای مادیت نجات بخش و ما را از ظلمات وساوس و خیالات رهایی ده، آلودگی‌ها را از جان ما بشوی و روان ما را به حسنات اخلاقی بیارای که اگر لطف و کرامت تو نباشد در بساط ما چیزی نخواهد بود و چیزی نخواهد ماند، خداوندا، توفیق ادامه شرح کتاب «مصباح الشریعة» را از این گدای درگاه دریغ مدار. آمین یا رب العالمین.

